علم در ایران ۱۳

ترجمهٔ

تقویم الصحّه

از مترجمی نامعلوم

متن عربی از ابن بطلان بغدادی

به تصحیح

دکتر غلامحسین یوسفی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۱۴

علم در ایران

۱۳

ترجمهٔ تقویم الصحّه

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۱۴

بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان همایون شاهنشاه آریامهر برای خدمت به زبان فارسی و حفظ و صیانت میراث گرانبهای فرهنگ این سرزمین تأسیس یافته طبع و نشر کتابها و آثار علمی دانشمندان پیشین ایران را از جمله وظایف خود قرار داده است .

در تاریخ پر افتخار کشور کهنسال ما قسمتی که کمتر شناخته شده کوشش های علمی دانشمندان این سرزمین و خدماتی است که ایشان به پیشرفت و بسط دانش جهان کرده اند آنچه از آثار این بزرگان به زبان عربی نوشته شده است اکنون مورد استفادهٔ همه ایرانیان نیست و کتابهای فراوانی که به زبان فارسی تألیف یا ترجمه کرده اند نیز غالباً هنوز به چاپ نرسیده و نسخه های معدودی که از هریک در کتابخانه های ایران یا کشورهای دیگر جهان مانده است از دسترس دانش پژوهان دور است .

به این سبب شاید در ذهن بعضی کسان این شبهه حاصل شده باشد که ایرانیان در زمانهای پیشین تنها به ادبیات و هنر و امور ذوقی می پرداخته و به دانش به معنی خاص توجه شایانی نداشته اند .

طبع و تصحیح و نشر کتابهای علمی قدیم هم برای روشن کردن « تاریخ علم » در ایران و جهان لازم و سودمند است و هم این کتب از نظر شیوهٔ بیان مطالب علمی و اصطلاحاتی که در آنها به کار رفته است مورد استفادهٔ دانشمندان فارسی زبان خواهد بود .

در این سلسله نشر کتابهائی که به زبان فارسی تألیف شده است مقدم داشته می شود اما بعضی از کتابها که دانشمندان ایران به زبان عربی نوشته اند و مطالب آنها به فارسی در نیامده است نیز ترجمه و منتشر خواهد شد .

فهرستی از اصطلاحات علمی که در هر کتاب به کار رفته است تدوین و به آخر آن افزوده می شود و هرجا که اصطلاحی با آنچه در فارسی امروز متداول است متفاوت باشد اصطلاح جدید در مقابل آن ثبت خواهد شد .

امید است که این خدمت فرهنگی مورد استفاده دانش پژوهان واقع شود .

دبیرکل
پرویز ناتل خانلری

علم در ایران «۱۳»

ترجمهٔ

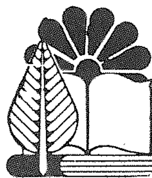
تقویم الصّحه

از مترجمی نامعلوم

متن عربی از ابن بطلان بغدادی

به تصحیح

دکتر غلامحسین یوسفی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۱۴

از این کتاب
یکهزار نسخه در تابستان ۱۳۵۰ درچاپخانهٔ دانشگاه مشهد
چاپ شد

شمارهٔ ثبت ۳۳۱ ــ ۱۳۵۰/۷/۲۶

فهرست مندرجات

به‌نام خدا

مقدمه

در قرن پنجم هجری ـ که تمدن و فرهنگ اسلامی درخشندگی و رونقی بسزا داشت ـ در میان اطبای دنیای اسلام طبیب و حکیمی به‌نام : ابوالحسن المختار بن الحسن بن عبدون بن سعدون بن بطلان البغدادی می‌زیسته که به ابن‌بطلان معروف شده است . وی اصلاً نصرانی و از اهل بغداد بود . تحصیلات او در نزد برخی از علمای زمان از نصارای کرخ صورت گرفت[1] . از محضر ابوالفرج عبدالله بن الطیّب[2] فایده‌ها برد و بخصوص بسیاری از کتابهای حکمت را در پیش او خواند و فراگرفت . اما در طب استاد عمده‌اش ابوالحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون الحرانی[3] بوده‌است[4] . ابن بطلان بزرگترین شاگرد ابوالفرج بن الطیّب بشمار می‌رفت و ابوالفرج او را بسیار

۱ــ تاریخ الحکماء قفطی (= مختصر زوزنی از اخبار العلماء بأخبار الحکماء) ص۲۹٤ ، تصحیح Julius Lippert ، چاپ لایپزیگ ۱۹۰۳ .

۲ــ ابوالفرج عبدالله بن الطیب الجاثلیق معروف به‌ابن‌طیب ، طبیب و فیلسوف مشهور معاصر ابن سینا که بوعلی با وجود معارضاتی که در فلسفه با او داشت به‌تقدمش در طب اعتراف می‌نمود؛ وی در سال ٤۳۵ هـ. در بغداد درگذشت ، رك : تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ۱/۲۰٤ــ ۲۰۵ ، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ، تهران (چاپ‌دوم) ۱۳۳٦ .

۳ــ از اطبای بزرگ قرن چهارم هجری معاصر امیر عزالدوله بختیار (۳۵٦ــ۳٦۷) بود که در ۲۸۳ هـ. در رقه – شهری در شمال بین‌النهرین برکنار فرات – به‌دنیا آمد و در ۳٦۵ یا ۳٦۹ هـ. درگذشته‌است و در طب تألیفات و ترجمه‌هایی از پزشکان قدیم داشته . شاخت و مایرهوف با اشاره به‌تاریخ وفاتش نوشته‌اند که بدین ترتیب امکان ندارد که وی استاد ابن‌بطلان بوده باشد ، رك : خمس رسائل لابن‌بطلان البغدادی ولابن‌رضوان المصری P. 59, No. 2 ، قاهره ۱۹۳۷ ؛ تاریخ علوم عقلی ۱/۸٦ .

٤ــ عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء ۲/۲۳۸ ، تألیف ابن ابی‌اصیبعة ، چاپ بیروت .

احترام می‌کرد و بر دیگر شاگردانش مقدم می‌داشت[1] .

ابن بطلان مسافرتهای بسیار کرد و سرانجام عزلت گزید و به‌عبادت پرداخت تا به‌قول قفطی درسال ٤٤٤ هجری در یکی از دیرهای انطاکیه درگذشت[2] . اما ابن ابی‌اصیبعة درگزارش احوال او می‌نویسد که در سال ٤٥٥ ه. در انطاکیه مقاله‌ای تصنیف کرد[3] .

ابن‌بطلان در رشتهٔ پزشکی آثار متعددی دارد اما از جملهٔ تألیفات مشهور او رسالاتی‌است که در ردّ عقاید ابن‌رضوان[4] طبیب مصری نوشته زیرا با او اختلاف‌نظر و گفتگوهایی داشته‌است . قفطی یکی از رساله‌های وی را در ردّ آراء ابن‌رضوان درکتاب خود نقل کرده‌است[5] . مجموعه‌ای نیز از پنج رسالهٔ این‌دو طبیب موجودست

١– تاریخ‌الحکماء ٣١٤–٣١٥ .

٢– تاریخ‌الحکماء ٢٩٤ . درکتاب تاریخ مختصرالدول ابن‌العبری (ص١٩٠) نیز سال وفات ابن‌بطلان ٤٤٤ هجری نوشته شده‌است ، چاپ بیروت ١٩٥٨ .

٣– عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء ٢/٢٤٢ . ادوارد براون تاریخ وفات وی را در حدود سال ١٠٦٣ م. (٤٥٦ه.)ذکر کرده‌است ، رك : طب اسلامی ٨٨ ، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ، تهران ١٣٣٧ . در الاعلام خیرالدین‌الزرکلی (٦٩/٨) سال ٤٥٨ه. (١٠٦٦م.) مذکورست ؛ نیز رك : Ency. de l'Islam (1),II, P.391. EI (2), III, 741. بروکلمان در ذیل مفصلی که بر کتاب «تاریخ ادبیات عرب» خود نوشته تاریخ منظور را ٤٦٠ه. (١٠٦٨م.) دانسته (ج١ ص٨٨٥) .

٤– مقصودعلی‌بن‌رضوان‌بن علی‌بن جعفر پزشك و حکیم و ریاضی‌دان قرن پنجم‌هجری‌است که قریب سال ٤٦٠ هجری درگذشته‌است . قفطی برای او ، در علم ، مقامی ارجمند قائل نیست و می‌گوید : اندکی طب و منطق خواند ولی محقق نبود مع‌هذا گروهی از طلاب در نزد وی تحصیل می‌کردند و شهرت یافت . سپس کتابهای او را هم کم ارج می‌شمرد حتی می‌نویسد شاگردانش چیزهایی در طب و نجوم و منطق از او نقل می‌کنند – که اگر راست باشد – خنده‌آورست (تاریخ‌الحکماء ٤٤٣–٤٤٤) ؛ در باب ابن‌رضوان رك : عیون‌الانباء فی طبقات الاطباء ٣/١٦٤–١٧٤ ؛ خمس رسائل ١–١٥ ، P. 12 - 13 ؛ تاریخ علوم عقلی ١/٣٢٣ ؛ الاعلام ٥/١٠٠ .

٥– تاریخ‌الحکماء ٢٩٨–٣١٤ ؛ نیز رك : خمس رسائل ٤٧–٧١ .

که به‌نام: «خمس رسائل لابن بطلان البغدادی ولابن رضوان المصری» بطبع رسیده‌است.

ابن بطلان دریکی از رسائل خود به‌نام «المقالة المصریه» می‌گوید: «کوچکترین نتیجهٔ انتساب به‌صنایع و علوم بذل انصاف و اجتناب از حیف و اسراف‌است. بدین سبب علم باید از عصبیت دور باشد و همچنان که ثامسطیوس[1] گفته: قلوب حکما مانند پرستشگاه خداوندست که باید آن را همواره پاکیزه و از آلایش تعصّبات و هواجس برکنارداشت[2]. . .» .

«اعتقاد شدید ابن بطلان به‌حکما وفضلای متقدم مانند ارسطو وجالینوس و حنین و ابوالخیربن‌الخمار و ابوعلی‌بن زرعة و استادش ابن‌الطیب و نظایر ایشان در این رساله آشکار می‌شود و اومدعی‌است که احساس تباین و تناقض درآثار این‌گونه استادان دلیل عدم فهم مطالب ایشان‌است و دراین‌حال برخواننده‌است که دقت‌بیشتر بکاربرد تا مطلب را چنان که هست دریابد»[3].

ادوارد براون درکتاب «طب اسلامی» ازابن بطلان بعنوان پزشکی مسیحی[4] و عرب یاد می‌کند و ازجمله روایت زیرین را راجع به‌او نقل می‌نماید که‌خواندنی‌است: «مردی نزد ابن بطلان به‌محل مخصوص جراحی او که درحلب بود رفت و ازگرفتگی وخفگی صدایش که گاه‌گاه بر وی عارض می‌شد نالید. چون پزشك از او پرسید چکاره‌است؟ جواب شنید که: خاك الك می‌کند. ابن‌بطلان (ربع‌لیتر) یك‌استکان‌سرکهٔ غلیظ داد و فوراً بیمار به‌استفراغ و غثیان افتاد و مقداری گل مخلوط با سرکه از

۱– ثامسطیوس Sāmestiyūs منظور خطیب و حکیم یونانی قرن چهارم میلادی‌است که به‌زبان فرانسوی او را Thémistios خوانند (فرهنگ‌فارسی، دکتر محمد معین)

۲– تاریخ علوم عقلی ۳۲۲/۱ . برای عین نوشتهٔ ابن‌بطلان رك : تاریخ‌الحکماء ۲۹۸ ، ۳۰۰ ؛ خمس رسائل ۴۷ ، ۴۹ .

۳– تاریخ علوم عقلی ۳۲۳/۱ .

۴– اسم مسیحی او را «یوانیس Joannes » نوشته‌اند ، رك : Ency. de l'Islam (1), II, 391 ؛ خمس رسائل P. 14 ؛ الاعلام ۶۹/۸ .

دهانش خارج شد. ازان‌پس گلویش صاف‌شد وصدایش طبیعی گشت. ابن‌بطلان به‌پسر[1] وشاگردانش ــ که حاضر بودند ــ گفت: «هیچ‌کس‌را با این داروومعالجه مکنید که اورا خواهیدکشت. مقداری خاك داخل گلویش شده‌بود وچیزی جز سرکه نمی‌توانست آن‌را ازان‌جا بیرون آورد»[2].

شرح احوال ابن بطلان در اکثر کتابهایی که به‌تاریخ طب اسلامی مربوط‌می‌شود بتفاوت آمده‌است و برای او آثار متعددی برشمرده‌اند ازجمله: تقویم‌الصحّة، کناش الأدیرة والرهبان، مقالة فی شرب‌الدواء المسهل، مقالة فی‌کیفیة دخول‌الغذاء فی‌البدن وهضمه وخروج فضلاته وسقی‌الأدویة المسهلة وترکیبها، مقالة الی علی‌بن رضوان (= المقالة‌المصریة)، مقالة فی علة نقل‌الأطباء‌المهرة تدبیر اکثر‌الأمراض الّتی کانت تعالج قدیما بالأدویة‌الحارة الی‌التدبیر المبرد کالفالج واللقوه والاسترخاء وغیرها، مقالة فی‌الاعتراض علی من‌قال ان‌الفرخ احر من‌الفروج، کتاب‌المدخل الی‌الطب، کتاب دعوة‌الأطباء، کتاب وقعة‌الأطباء، کتاب دعوة‌القسوس، مقالة فی مداواة صبی عرضت له حصاة، اشتراءالرقیق[3]، عمدة‌الطبیب فی‌معرفة‌النبات، الأمراض‌العارضة[4].

شرح کامل آثار مختلف اورا در تألیفات معروف لوسین‌لکلرك[5] و بروکلمان[6] می‌توان یافت. اما شاید مشروح‌ترین تحقیقات دربارهٔ وی درکتاب «خمس رسائل لابن بطلان‌البغدادی ولابن رضوان‌المصری» بتوسط دکتر ژوزف شاخت[7] و دکتر

۱ــ ابن ابی‌اصیبعة نوشته‌است که ابن‌بطلان فرزندی نداشته: عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ۲/۲٤۱.

۲ــ طب اسلامی ۸۹ــ۹۰.

۳ــ چنین‌است درتاریخ‌الحکماء ۲۹۸؛ اما نام این رساله‌را شراءالعبید وتقلیب‌الممالیك والجواری (خمس رسائل ۲،٦) و شراءالرقیق وتقلیب‌العبید (الاعلام ۸/٦۹) نیز نوشته‌اند.

٤ــ نام دوکتاب اخیر به‌نقل از الاعلام ۸/٦۹ می‌باشد.

٥ــ Lucien Leclerc, Histoire de ia Médecine Arabe, Paris 1876, pp. 488-492

٦ــ C. Brockelmann, Geschichte der Arabischen Litteratur, 1,483 نیز رك: Geschichte der Arabischen Litteratur, Erster Supplement-band 885, Leiden, E. J. Brill 1937.

۷ــ Joseph Schacht

ماکس‌مایرهوف[1] صورت گرفته باشد . این دو دانشمند پنج رساله از ابن بطلان وابن رضوان سابق‌الذکر را ــ که شامل اعتراض ایشان برآراء یکدیگرست ــ تصحیح نموده و به‌انگلیسی نیز ترجمه‌کرده و با مقدمه وتعلیقات سودمند بطبع رسانده‌اند . پنج رسالهٔ مذکور ازاین قرارست : ۱ـ مقالة فی‌ان‌الفروج احرمن‌الفرخ ، ص۳٤ـ۳۹ ، از ابن بطلان ؛ ۲ـ مقالة فی‌التنبیه علی مافی‌کلام‌المختاربن‌الحسن‌بن عبدون‌البغدادی من‌الاغالیط ، ص٤٠ـ٤٦ ، از ابن رضوان ؛ ۳ـ مقالة فی‌مناقضات علی‌بن رضوان (= المقالة‌المصریة) ، ص٤۷ـ۷۱ ، از ابن بطلان ؛ ٤ـ مقالة الشیخ ابی‌الحسن علی‌بن رضوان فی ان ماعلمه یقین وحکمة وماظنه مختاربن‌الحسن‌البغدادی غلط وسفسطة ، ص۷۲ـ۷٦ ؛ ٥ـ رسالة‌الشیخ ابی‌الحسن‌علی‌بن رضوان الی اطباء مصروالقاهرة‌المعزیة حرسهاالله تعالی یشکو فیها حاله وماجری بینه وبین‌العلامة‌المختاربن حسن‌البغدادی ، ص۷۷ـ۸٤ .

شاخت ومایرهوف درمقدمهٔ خود[2] نسخه‌های مورد استفاده‌شان از جمله نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل را بشرح معرفی‌کرده‌اند . علاوه برمتن پنج‌رسالهٔ مزبور ، شرح احوال ابن‌رضوان وابن‌بطلان ویبرودی[3] را نیز از تاریخ‌الحکمای قفطی وعیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبعه‌نقل‌کرده وبه‌انگلیسی‌ترجمه نموده‌اند وبرآنهایادداشتهای بسیار مفیدی افزوده‌اند . فایدهٔ دیگرآن‌که هنگام بحث ازرسالات ابن‌بطلان وابن رضوان به‌نسخه‌های خطی موجود ازهریك ونیز چاپ‌آنها که طبع شده اشاره‌ــ

۱ـ Max Meyerhof

۲ـ خمس رسائل p. 30-32

۳ـ ابوالفرج جورجس‌بن یوحنابن‌سهل‌بن‌ابراهیم طبیب نصرانی دمشقی قرن‌پنجم هجری نویسندهٔ « مقالة فی‌ان‌الفرخ ابرد من‌الفروج » ـ که این موضوع مورد بحث ابن‌بطلان وابن‌رضوان نیز واقع شده‌است ، رك : عیون‌الانباء ۳/۲۳۳ .

نموده‌اند[1] .

درکتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء تألیف ابن‌ابی‌اصیبعة اشاره شده که‌ابن بطلان در لطف بیان وذوق ادبی ازابن‌رضوان برتر بوده واشعارزیاد ونوادرظریفی‌هم داشته که درخلال رسالة دعوة‌الاطباء وسایرآثـارش‌آمده . ازجمله چون ابن‌رضوان سیاه‌چرده بود وصورتی زیبـا نداشت ابن‌بطلان دررساله‌ای‌کـه آن را وقعة‌الاطباء

۱– مباحثات ومناقشات ابن‌بطلان و ابن رضوان دررساله‌های پنجگانه دلکش وخواندنی ونیز ازمباحث مفید تاریخ پزشکی‌است بخصوص توضیحات شاخت ومایرهوف فوایدآنهارا تکمیل کرده‌است . نویسندهٔ این سطور چون دراین‌مقدمه بیشتر قصد دارد ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحه را معرفی‌کند به‌همین مختصر اشاره درباب شرح زندگانی وتألیفات ابن‌بطلان اکتفا می‌کند . علاقه‌منـــدان برای تفصیل بیشتر می‌تواننـــد به‌کتاب خمس رسائل رجوع فرمایند . شاخت ومایرهوف درباب ابن‌بطلان وآثار او – علاوه برکتابهایی‌که تاکنون دراین مقدمه ازآنها یاد شده – منابع زیر را نیز معرفی کرده‌اند :

Steinschneider, Al-Fârâbî (Mém. de l'Ac. Imp. des Sciences de St. Pétersbourg, VIIe série, t. XIII, No. 4, 1869), p. 165-6.

Steinschneider, Polemische und apologetische Literatur in arabischer Sprache (Leipzig 1877), p. 97 and 147 .

Steinschneider, Die hebräischen Uebersetzungen des Mittelalters (Berlin 1893), p. 741, 872, 975 .

Steinschneider, Vite di matematici arabi tratte da un' opera di Bernardino Baldi (Roma 1874), p. 46-8, 50 .

V. Rosen, Yahyâ ibn Sa'îd ibn al-Batrîq, St. Petersburg 1883 (Zap. Imp. Ak. Nauk, vol. XLIV, No. 1), p. 33-52 .

Wüstenfeld, Geschichte der arabischen Aerzte und Naturforscher (Göttingen 1840), p. 78-9 .

H. Suter, Die Mathematiker und Astronomen der Araber und ihre Werke (Leipzig 1900), p. 103 foll .

L. Choulant, Handbuch der Bücherkunde für die ältere Medizin (Leipzig 1841), p. 368 foll .

G. Sarton, Introduction to the History of Science, vol. 1 (Baltimore 1927), p. 730 foll .

Ph. Hitti, An Arab - Syrian Gentleman and Warrior (New York 1929), p. 214 - 16 .

خوانده درحق وی گفته‌است :

فلمـا تبدی للقوابل وجهـه نکصن علی اعقابهن من الندم
وقلـن وأخفین الکلام تسترا ألالیتناکنا ترکناه فی الرحم[1]

ابن بطلان زن اختیار نکرد وفرزندی از خود بجای ننهاد از این رو گفته‌است :

ولا أحـد ان مت یبکـی لمیتتی سوی مجلسی فی الطب والکتب باکیا[2]

* * *

چنان‌که قفطی[3] ودیگران هم اشاره کرده‌اند مهمترین اثر وی کتـاب تقـویم الصحّة است که اینك ترجمهٔ فارسی آن مورد نظرست . این کتاب به‌زبان لاتینی هم ترجمه‌شده و درسال ۱۵۳۱ میلادی (۹۲۸هـ.) به‌چاپ رسیده‌است[4] ؛ ترجمهٔ آلمانی آن نیز دوسال بعد در شهر استراسبورگ طبع و منتشر شده[5] .

تقویم الصحّة بیشتر از لحاظ ابتکاری که در طرز تألیف آن بکار رفته مورد توجه واقع گشته زیرا چنان‌که از اسمش پیداست مؤلف بجای آن‌کـه شرح امراض و راه علاج آنها را بتفصیل نوشته باشد مطـالب را بصورت جدولهایی تنظیم کرده و مثلاً انواع گوشتها ، غذاها ، میوه‌ها ، داروها ، بادها ، آبها ، فصلها ، آب‌وهواها، جامه‌ها، عطرها ، و احداث نفسانی از قبیل : شادی ، غم ، خجلت ، خشم ، خواب و خواص گوناگون آنها از نظر طبی ، و عوامل مؤثر در سلامت مانند : استحمام ، ورزش ، موسیقی و غیره هریك درجدولی گردآمده و بعد تحت عنوان «اختیارات» رایهای حکیمان را درباب مندرجات آن جدولهـا بشرح آورده است . این طرز تألیف ـــ که

۱- عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ۲/۲۳۹ ، ۲٤۰ .
۲- عیون‌الانباء ۲/۲٤۱ .
۳- تاریخ‌الحکماء ۲۹۸ .
٤- Tacuini Sanitatis Elluchasem Elimithar Medici de Baldath, Argentorati, 1531 .
٥- Michael Herr, Schachtafeln der Gesundheit, Strassburg 1533 .

امروز تازگی ندارد ـ دران روزگار بدیع می‌نموده و بنابرعقیدهٔ دکترسیریل‌الگود ، مؤلف‌کتاب «تاریخ طب ایران» ظاهراً همین روش درتألیف‌کتابهایی مانند تقویم‌ـ البلدان ابوالفدا[1] وتقویم‌الابدان اثر ابن‌جزله[2] مورد اقتباس واقع شده‌است[3] .

کتاب تقویم‌الصحّة به‌زبان عربی‌است و نسخه‌هایی ازان درکتابخانه‌های جهان وجود دارد . ازجمله درکتابخانهٔ موزهٔبریتانیا نسخه‌ای ازاین‌کتاب به‌شمارهٔ Or. 2793 (ورق۱ـ۴۲پ) ضبط‌است‌که تاریخ‌کتابت‌آن۵۲۷ هجری‌است. قسمت‌دوم این‌مجموعه (تاورق ۱۰۰) کتاب «تقویم‌الابدان بمداواة‌الامراض» تألیف یحیی‌بن عیسی‌بن جزله است‌که پیش از این ذکرش‌گذشت . نسخه‌ای دیگر از متن عربی تقویم‌الصحه به‌شمارهٔ Or. 1347 در همین کتابخانه وجود داردکه تاریخ‌کتابتش ۶۱۰ هجری و در ۴۴ ورق است[4] .

در فهرست نسخه‌های خطی فارسی‌کتابخانهٔ چستر بیتی به‌وجود چهارنسخه از

۱ـ منظور ابوالفداء (اسماعیل‌بن علی‌بن محمود) امیرفاضل ایوبی (۷۳۲هـ.) است . مؤلف المختصرفی‌تاریخ‌البشر وکتاب جغرافیایی‌معروف تقویم‌البلدان‌که متن عربی‌آن بارها بطبع رسیده وبه‌بیشتر زبانهای اروپایی و نیز به‌فارسی ترجمه‌شده. این‌کتاب مقدمه‌ای دارد و بیست‌وهشت جدول که‌درمقدمه‌اصول‌جغرافیایی ودرجدولهاوصف شهرهای‌اسلامی‌آمده‌است .

۲ـ ابن جزله (ابوعلی یحیی‌بن عیسی) طبیبی نصرانی بودکه مسلمان شد ومعروف‌است‌که بیماران فقیررا برایگان معالجه می‌کرد ودوا وغذاهم به‌آنان می‌داد . تاریخ وفاتش را ۴۷۳ نوشته‌اند ولی لکلرك سال ۴۹۳ را که حاجی‌خلیفه آورده ترجیح داده‌است .درکتاب‌خود به‌نام‌تقویم‌ـ الأبدان فی‌تدبیرالانسان شرح ومعالجهٔ ۳۵۲ بیماری را درجدولها تنظیم‌کرده ؛ کتاب دیگرش منهج‌البیان فیما یستعمله‌الانسان‌است که به‌زبان لاتینی‌هم ترجمه شده وحاوی شرح عقاقیر و نباتات طبی بترتیب حروف‌آنهاست . ابن خلکان نام این‌کتاب را «منهاج‌البیان...» نوشته (به‌نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) .

۳ـ Cyril Elgood, A Medical History of Persia and the Eastern Caliphate, Cambridge Univ. Press, 1951, p. 222 .

در قرن پنجم هجری ابن‌بکلارش طبیب یهودی و از پزشکان بزرگ اندلس نیز درباب ادویهٔ مفرده‌کتاب مجدولی تألیف‌کرده‌است (عیون‌الانباء ۸۵/۳) . آقای دکترمحمود نجم‌آبادی عکس نسخهٔ این‌کتاب را دراختیار دارند و درصدد تصحیح و چاپ‌آن هستند .

۴ـ Charles Rieu, Supplement of the Catalogue of the Arabic Manuscripts in Br. Mus., pp. 539-540 .

متن عربی کتاب در موزهٔ بریتانیا اشاره شده‌که بخصوص سه‌تای آنها مهم‌است یعنی همان دونسخه‌ای‌که باختصار معرفی شد و نسخه‌ای دیگر به‌شمارهٔ Or. 5590 [1]. ادواردبراون نیز درکتاب سابق‌الذکر نوشته‌که نسخه‌ای ازتقویم‌الصحة جزء نسخه‌های خطی دانشگاه‌کیمبریج موجودست[2]. نسخه‌ای دیگر ازاین‌کتاب‌هم به‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران تعلّق دارد.

غرض نویسندهٔ این سطور معرفی ابن‌بطلان وآثار او نیست بلکه مقصودآن‌است که ترجمه‌ای فارسی ازکتاب تقویم‌الصحّة را که نسخه‌ای نفیس‌است و بصورت حاضر تصحیح شده معرفی‌کند. نام مترجم این‌کتاب به‌فارسی معلوم نیست.

ترجمهٔ تقویم‌الصحّة مانند اکثرکتابهای علمی به‌نثری ساده وروان‌است. اسلوب جمله‌بندی‌آن و نیز مفردات و ترکیباتش بیشتر مبتنی برشیوهٔ نثرهای علمی اواسط قرن پنجم هجری‌است. برای‌آن‌که بانکاتی‌که نویسنده بعنوان نتیجهٔ‌کتاب درپایان افزوده‌است آشنا شویم قسمتی ازخاتمهٔ‌کتاب نقل می‌شودکه نموداری از نثر ترجمه نیز هست:

❊ «فصل اگرکسی این‌کتاب فروخواند وگوید من بسیار روزگارزندگانی‌کردم وهرگز محتاج چنین‌کتابها نبودم، بسیار طعامهاکه اینجا رخصت داده نیست‌که باهم خورند خورده‌ام و مرا هیچ زیان نداشت چون اندیشه‌کند مگر دریابدکه اورا این‌خطا ازکجا افتادست و بعینه این حال‌هم چنانست‌که اگر ایزد تعالی بنده را بگناه اول عقوبت‌کردی خود هیچ‌کس دیگرگناه نکردی و اگر دزد چون بدزدی رفتی بدفعت اول گرفتارشدی خودهیچ‌کس دزدی نکردی و نیز بایدکه معلوم‌کندکه تن مردم مانند زمین‌است چون عمارت‌کنند و آبادان دارند وآبش باعتدال دهند وگیاههای زیادتی بدروند آبادان شود.»

۱ـ رك : فهرست‌کتابخانهٔ چستربیتی ۱/۲۰ .
۲ـ طب اسلامی ۸۹ .

« فصل چون این معنی در باب زمین درست آید واجب چنان کند که درحق مردم درستر بود و هر که صورت جز ازین ببندد که یادکرده شد صناعت طب را منکرست و ردّ بروی آن بس که ما در حال حیوانات می‌بینیم . نه‌بینی که گربه بوقت بهار گیاهها خورد تن از فضلات پاك بقی کند و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست و ما دراین کتاب اعتماد برخواص و تأثیر کردیم و تتبّع برهان نکردیم از بهر آنکه مقصود منفعت‌ـ گرفتنست نه‌برهان دانستن . پس اگر کسی این نیز رد کند ، گوید : بی‌برهان‌هیچ‌قبول‌ـ نکنم سخن را ، از بی‌عقلی وی چنان بود که سکنگبین در تسکین صفرا رها کردن از بهر آنکه برهان نداند . پس اختیار برتأثیر باید کرد . »[1]

چند جملهٔ زیرین نمونه‌ای دیگرست ازشیوهٔ نگارش مترجم ویادآور نثر فارسی در قرن پنجم و ششم هجری‌است :

* « گندم سرخ گران‌سنگ ... از جهت آنکه بسیار غذا بود موافق‌ترین غذا بود تن معتدل را و بعضی مردمان را چیزی دیگرست چنانکه هند را برنج‌است و ترك را گاورس و سبب از دو بیرون نیست یا آنست که ایشان از خط اعتدال بیرون‌اند یا گندم در ولایت ایشان نایافتست و طبع گندم مختلفست برحسب انواع‌اش و زمینش ، نوی و کهنی . »[2]

* « مرغ غـذای معتدلست نه‌چنان گرم که بصفرا استحالت [کند] و نه‌چنان سرد که بلغم افزاید . و من ندانم که بیشترین عوام وپزشکان ناتمام ازچه‌سبب گویند نقرس را زیان دارد مگر ازان‌جهت گویند که این‌غذای متنعّمان بیشترخورند ونقرس ایشانرا بیشتر بود. »[3]

* « در شراب‌خوردن ده منفعت‌است چون باندازه خورند [پنج بتن مخصوص

۱- ص ۱۷۰ کتاب حاضر .
۲- ص ۲،۳ کتاب .
۳- ص ٦٩ کتاب .

است و پنج بنفس] : هضم طعام کند ، و ادرار بول آرد ، و گونهٔ روی نیکو گرداند ، و بوی دهن خوش گرداند ، و آب پشت بیفزاید ، و دل شاد گرداند ، و دلیری افزاید، و خوی خوش گرداند ، و مقاومت بخیلی کند ، و اومید بگستراند. »[1]

* « ایقاع و رقص ... رقاص بایدکه بطبع طربناك و چابك و استاد بود [در صنعت خویش] و بخلقت معتدل بود. »[2]

* « ندیم بایدکه چون سمر گوید صرف آن داند وطریق قطع ووصل [و] اختصار [و] بسط شناسد و خوش سخن و نوادرگوی بود و چون سخن گوید گونهٔ رویش نیکو باشد و متغیّر نشود وزپس سخن گفتن بسیار آوازش بنگردد وزبی‌خوابی صبور بود و تاریخها و سیرتها[ی] پادشاهان ومضاحك ونوادر وشعرها بسیارداند تاشنودنده (شاید : شنونده) را شادگرداند آنگاه غذا بروجه خویش هضم شود و هم خون صافی گرداند و هم دل فارغ . »[3]

* « فسانها بیشتر در وصف روزگارها[ی]گذشته بود اگر حقیقتی واگر دروغ و برچند بخش است برحسب میل هرکسی چنانکه عاشقانرا حدیث لیلی ومجنون و ویس ورامین و مانند این و خردمندانرا حکمتها و سیرتها[ی] ملوکان و عهدها[ی] ایشان چون اخبار اسکندر و عهد اردشیر و مانند آن و مبارزان را صفت کارزارها و حصارها گشادن بشهرها. »[4]

بسیاری از مختصات دستوری نثرکهن دراین کتاب دیده می‌شودکه شرح آنها محتاج به تفصیل است . آنچه بیش از هرچیز به نظر می‌رسد از این قرارست : استعمال یاء درآخر افعال شرطی وغیره ، جمع بستن کلمات عربی بقاعدهٔ کلمات فارسی ، افزودن نشانه‌های جمع فارسی برجمعهای عربی ، آوردن باء تأکید و نون نفی برسر افعال ،

۱- ص۱۲٤-۱۲۵ کتاب حاضر .
۲- ص ۱۲۷ کتاب .
۳- ص ۱۳۳ کتاب .
٤- همان صفحهٔ کتاب .

همراه یکدیگر ، وفور استعمال پیشاوندهای قدیمی و متروك ، بکاربردن ضمیر « او ، وی » برای غیر ذوی العقول، استعمال مصدر باباء تأکید، آوردن مصادر بصورت کامل ، همراه آوردن « را » باحروف اضافه بصورتهایی مانند « ازین سبب را ، از بهر دفع حرارت را » ، صورتهای کهنهٔ کلماتی مثل : اندر ، ازیرا ، جزکه و مانند آنها ، محدودیّت استعمال لغات عربی و اعمال قواعد دستور زبان فارسی برآنها وغیره .

اما نکتهٔ مهمتری که دراین ترجمه قابل ملاحظه می نماید استعمال لغات وترکیبات قدیمی است که درکتاب فراوان است. فهرستی که درآخر کتاب ازاین گونه واژه‌ها ترتیب داده شده است ارزش ترجمهٔ تقویم الصحّة را از این لحاظ نشان می‌دهد .

از جمله نکات قابل ملاحظه دراین ترجمه[1] آن که در پایان جدولی حاوی حروف اختصاری نام طبیبانی که درکتاب از آنان مکرر یاد شده تنظیم گشته است و این شیوه تقریباً همان روشی است که امروز در نظیر این گونه موارد برای سهولت کار رعایت

نامها حکیمانی که درین کتاب یاد کرده شد و از ابتدا نامهاشان یک حرف یا دو حرف نوشتیم تخفیف را					
بقراط ب	جالینوس ج	روفس رو	دیسقوریدوس د	فولس فو	اریباسوس ار
ثیاذوق ثا	یوحنا یو	ماسرجویه ما	عیسی بن ماسویه ع	شرک هندی ش	رازی ر
مسیح م	حنین ح	اسحق ابن یهودی ی		بختیشوع بخ	فارابی ف
اسحق ق	جبریل خ	یهودی ه	مصری ص	قدما	ثعالبی مثلوثی

جدول نام حکیمان در نسخهٔ موزهٔ بریتانیا .

۱- درنسخهٔ اساس ونسخهٔ چستربیتی و نسخهٔ اوپسالا .

می‌شود . نمونه‌ای از این نشانه‌های اختصاری[1] بدین‌قرارست :

بقراط = **ب** ، جالینوس = **ج** ، روفس = **رو** ، فارابی = **ف** ، یوحنا = **یو** ، ماسرجویه = **ما** و غیره .

همچنین در ستون مربوط به«درجت» نیز حـروف « ح ، ب ، ر ، ی ، م » بترتیب نشانهٔ اختصاری « حار ، بارد ، رطب ، یابس ، معتدل » است . نشانه‌های اخیر در نسخهٔ اساس ، نسخهٔ چستربیتی و متن عربی نیز هست اما در نسخهٔ اوپسالاستون مربوط به‌آنها مطلقاً خالی‌است و در نسخهٔ فاتح معـادل فارسی‌آنها : « گ = گرم ، س = سرد ، ت = تر ، خ = خشك ، م = معتدل » بکار رفته‌است . همین‌جا باید نکته‌ای را دربیان معنی «درجت» بیفزاید زیرا شاید تنها عنوانی‌است در جدولهای‌کتاب‌که محتاج توضیح‌است . مفهوم درجه به‌تعبیر استـاد همایی باختصـار عبارت‌است از : «اندازهٔ تأثیر هرچیز در مزاج بحسب قلّت و کثرت و بحسب وحدت و تکرار یعنی کمی و زیادی و یك‌دفعه یا بیشتر خوردن »[2] . هم دراین‌ستون« درجت » جای‌جای نشانه‌ای‌است‌که در نسخه‌ها « مد » و یا بصورت « مـ » نوشته شده‌است . این نشانه برمصحح معلوم نبود و در این باب نظر استاد همایی و آقای دکتر محمود نجم‌آبادی و دیگرفضلای آشنا با طب قدیم را جویا شد. سرانجام آقای همایی چنین‌تشخیص‌دادندکه این نشانه « مد » است و « مد ، مکد » علامت اختصاری « من کلّ واحد » است یعنی اجزاء متساوی‌است و معـادل‌است با « راستـاراست » درکتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی .

برروی‌هم ترجمهٔ تقویم‌الصحّهٔ ابن‌بطلان بغدادی ، هم از لحاظ تاریخ طب و هم از نظر زبان فارسی ، شامل نکات قابل ملاحظه‌ای‌است و ارزش تصحیح و چاپ را دارد . هرقدر این‌گونه‌کتابهای علمی فارسی طبع و منتشر‌گردد و از لغات و ترکیبات

۱ـ Abréviation

۲ـ برای تفصیل بیشتر رك : مجمع‌الجوامع = قرابادین‌کبیر ۲۸/۱ ؛ تحفهٔ‌حکیم‌مؤمن (تحفة‌المؤمنین) ۳ .

و اصطلاحات آنها استفاده شود زبان ما برای بیان مسائل و معانی علمی تواناتر وآماده خواهدشد زیرا در حال حاضر به‌قول سید حسن تقی‌زاده : «باوجود صدها کتب طبی نفیس عربی و کتب فارسی موجود درطب ـ که فهرست چهارصدوهشت‌کتاب فارسی از آنها را آدولف‌فون‌ان آلمانی در تألیف بسیار نفیس خود به‌اسم « علم منابع طب ایرانی »[1] جمع کرده (وبدبختانه غالب آنها هنوزطبع نشده) ـ و باوجود قانون ابن‌سینا و ذخیرهٔ خوارزمشاهی و شرح اسباب وکتب مهم دیگر محصلین طب ما باید نوبه را مالاریا و ورم امّین را مننژیت و دوالی را واریس یا واریکس و ورم شریان را آنوریسم و لوزالمعده را پانکرآس و وجع مفاصل را روماتیزم و ذات‌الریه را پنومونی و وبارا کلرا و ضیق‌النفس را آسم و حمّای مطبقه را تیفوئید و عرق‌النسا را سیاتیك و نزله را کاتار و عمل جراحی را اوپراسیون و زیزفون‌را تیول وآب مروارید را کاتاراکت و صدها لغات فرنگی دیگر گفته و یاد بگیرند »[2] .

معرفی نسخه‌ها

مشخصات نسخه‌هایی‌که درتصحیح ترجمهٔ تقویم‌الصحّه مورد استفادهٔ نگارنده بوده بقرار زیرست :

نسخهٔ اساس

در فهرست دستی نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ـ که‌اخیراً چاپ ـ

۱ـ منظور نویسنده، این‌کتاب‌است :
Fonahn, Adolf : Zur Quellenkunde der Persischen Medizin, Leipzig 1910.

۲ـ رك : توجه ایرانیان درگذشته به‌طب واطبا ، ص۸ ؛ سلسله سخنرانیهای جمعیت شیروخورشید سرخ (شمارهٔ ۲) دی‌ماه ۱۳۲۷ .

شده‌است[۱]ــ مشخصات نسخه‌ای خطی به‌شمارهٔ Or. 6288 در چندکلمه ثبت شده که همین ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحّة‌است و تاریخ‌کتابتش ۵۱۷ هجری‌است . در فهرست از مترجم نامی نیست و بادرنظر گرفتن این‌که ابن‌بطلان بعد از سال ۴۵۵هـ. درگذشته است ارزش و اعتبار این نسخه که ظاهراً به‌مدتی‌کمتر از شصت‌سال پس از مرگ وی به‌کتابت درآمده معلوم می‌گردد و چه‌بساکه پیش از این ترجمه شده باشد . ترجمهٔ منظور ۸۳ برگ دارد و چنین آغاز می‌شود :

« ... و در پانزدهم اختیارات و خواص آن چیز و در بالا و زیر بجای اجتماع و استقبال قانونها سازیم درجملگی آن جنس‌که دران سخن‌گفته باشیم و بریك‌جانب از حواشی آن نوع که بدان ابتدا کنیم و بردیگر جانب سخنی‌که بنجوم تعلق دارد دران معنی . و ابتدا بغذاها کنیم از بهر آنکه بسیارنوع‌ترست و اسباب شش‌گانه را بتفصیل یاد کنیم‌که هریکی را تدبیر چون باید کردن وز نام بیشترین حکیمان اقتصار برحروف اول‌کنیم تا مختصر بود انشا[ء]الله » .

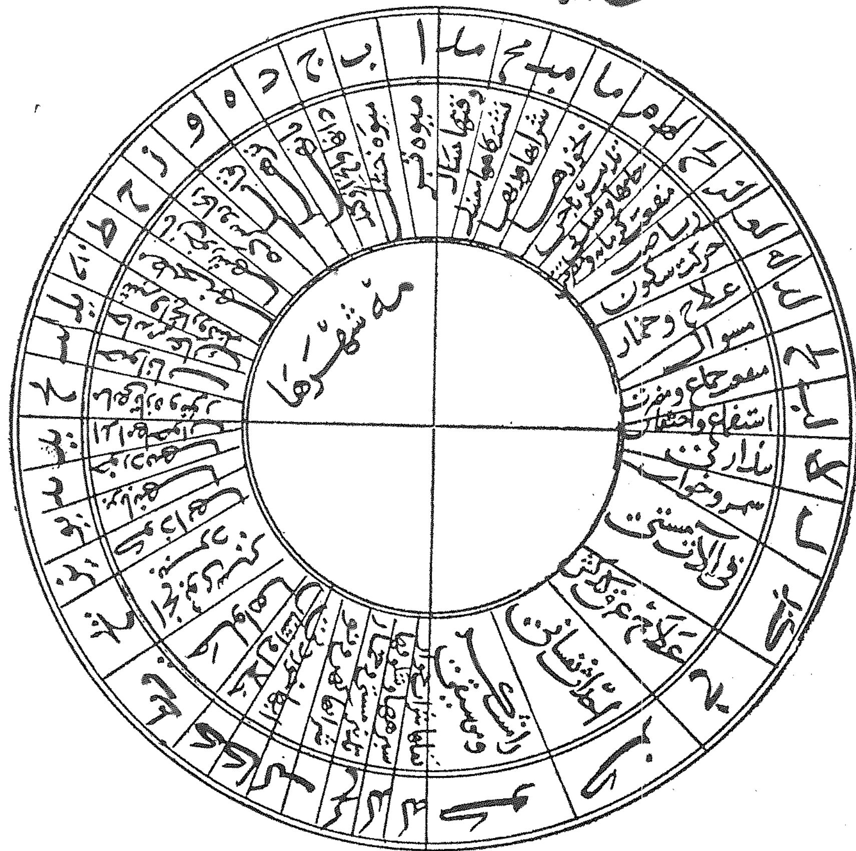
از ظاهر نسخه و نیز با مقایسهٔ میان‌آن و نسخه‌های عربی‌کتاب ــ کــه ذکرآنها گذشت ــ و دیگر ترجمه‌های فارسی موجود تقویم‌الصحّة ، معلوم می‌شودکه نسخهٔ فارسی مورد بحث ورق اول را فاقدست .

۱ــ آقای مردیث‌اونس Meredith Owens کتابدار فاضل‌کتابخانهٔ موزهٔ بــریتانیــا در قسمت مربوط به‌ایران ، از نسخه‌هــای خطی تازه‌ای‌که بعد از انتشار فهرست ریو برای کتابخانه خریداری شده‌است فهرست دستی مختصری ترتیب داده‌بودندکه بصورت موقتی ماشین شده ومورد استفادهٔ مراجعان و علاقه‌مندان بود ونگارنده نیز نسخه‌ای ازان را دراختیار دارد. آقای ایرج افشار فهرست منظوررا بفارسی نقل‌کرده ودرنشریهٔ‌کتــابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (دفترچهارم ص۶۴۹-۶۹۴) بطبع رسانده‌اند . اکنون‌که‌کتاب حاضر انتشار می‌یابد ، آقای مردیث اونس فهرست مذکوررا چاپ و منتشر کرده‌اند :

Handlist of Persian Manuscripts (1895-1966), British Museum, London 1968 .

و در پانزدهم اختیارات و خواص از حیز و در بالا و زیر جای اجتماع و استقبال قانونها
سازیم در جمله کی آن جنس کی در آن سخن گفته باشیم و بر یک جانب ۞ از حواشی از نوع کی دال
ابتدا کنیم و بر دیگر جانب سخنی کی بنجوم تعلق دارد در آن معنی ۞ والله تعالی ها
کنیم از بهر آنکه بسیار نوع پرسش و اسباب بشنگاه را بتفصیل یاد کنیم کی هر یکی را بدین حروف یاد
کرده‌اند و نام بیشترین حکیمان اقتصار بر حروف او اکنیم یا مختصر بود ان شاء الله ۝

دایره



نخستین صفحهٔ نسخهٔ موزهٔ بریتانیا

درآخر نسخه تاریخ تحریر آن ذکر شده که ملاحظه می‌فرمایید و نیز در پایان کتاب آمده‌است : « اینست فصل که مصنّف درآخر کتـاب بخط خویش نبشتست مختاربن

عبدون رحمه‌الله یافته آمد[1]. والله اعلم واحکم بالصواب. تم الکتاب بحمدالله و منه و کتب

فصل

چون این معنی در باب زمین دانسته آید واجب چنان کند که در حق مردم در ستور
بود و هر که صورت جز این بیند چنان یاد کرده شد صناعت طب را انکار کند
و در هر [illegible] که ما در حال حیوانات می بینیم نه بینی که اگر بوقت بهار گربه
گیاهها خوردن از فضلات پاک کنند و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست و ما درین
کتاب اعتماد بر خواص و تاثیر کرده‌ایم [illegible] برهان نکردیم از بهر آنک مقصود منفعت
[illegible] نه برهان دانستن بر آنک کسی این نپذیرد گوید بی برهان هیچ قبول نکنم سخن را از [illegible]
عقلی وی چنان بود که [illegible] در تسکین صفرا [illegible] کردن از بهر آنک برهان [illegible]
[illegible] بیمار نیز آیینست فصلکه مصنف در آخر کتاب بخط خویش نبشته است [illegible] عبدون
رحمه الله یافته آمد

والله اعلم [illegible]

تم الکتاب

الحمد لله و منه و کتب فی شهر اواخر محرم سنه سبع عشر و خمس مایه
والحمد لله رب العالمین و صلواته علی سیدنا محمد و آله اجمعین
حسبنا الله [illegible] نعم المولی و نعم النصیر

واحکم بالصواب
[illegible]

پایان نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا

۱- شاید بتوان تصورکرد مترجم نسخه‌ای را دراختیار داشته‌که قسمت اخیر دران به‌خط مؤلف بوده‌است.

فی‌شهر اواخر محرم سنه سبع عشر وخمس مایه . والحمد لله رب‌العلمین وصلواته علی نبیّه محمد وآله اجمعین » . از ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحّه نسخه‌هایی‌دیگرهم‌وجود دارد که شرح آنها باختصار و بترتیب قدمت چنین‌است :

نسخهٔ ف

نسخه‌ای‌است درضمن مجموعه‌ای درکتابخانهٔ فاتح استانبول‌که به‌شمارهٔ ۵۲۹۷ ضبط‌است . این‌کتاب مجموعه‌ای است « در ۱۶۱ ورق از شش‌کتاب و رساله ، تمامی به‌خط ابوعلی‌الحسن‌بن ابراهیم‌بن ابی‌بکرالسلماسی‌که وراق یعنی خطاط‌کتابفروشی بوده‌است دراصفهان مقارن حملهٔ مغول به‌ایران ، و این مجموعه را پس ازان‌کشتارها وخرابیها درسالهای ٦٢٤ و٦٢٥ نوشته‌است وجزیکی ازکتب... همگی ترجمه وتألیف خود این ابوعلی سلماسی وراق‌است »[1].

قسمت سوم ازاین مجموعه ترجمهٔ‌کتاب تقویم‌الصحّة‌است‌که اثر همان‌کاتب کتابفروش یعنی ابوعلی‌حسن سلماسی‌است وبه‌نام شرف‌الدین ابوالحسن علی‌بن اسماعیل‌الاصفهانی تهیّه شده ، از ورق ۹۵ تا ۱۳۷ مجموعه[2]. آنچه درصفحهٔ اول این ترجمه‌آمده از شهرت فراوان تقویم‌الصحة در روزگار مترجم حکایت می‌کند .

« ... امابعد براصحاب هنروارباب‌فضل‌فضیلتِ کتاب تقویم‌الصحّة که ابن‌بطلان به‌رسم خدمت دارالخلافه حرسهاالله ساخته بود پوشیده نیست و تأنقی تمام که در ترتیب وضع‌آن برشکل تقویم نجوم ساخته‌است بجای‌آورده و از وفور غزارت علم طب آنچه محافظت بدن بدان منوط‌است جمله یادکرده‌است و به‌زبان عربیّت آورده ومجالس ملوك و محافل صدور وارباب فضل بدین‌کتاب مزیّن بود و اصحاب زبان عربیّت بدین‌کتاب مستفید می‌شدند خواستم‌که این‌کتاب را که دروضع و فواید

۱- مجتبی مینوی : « یادداشت دربارهٔ چند نسخهٔ خطی ... » ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات [تهران] شمارهٔ ۱و۲ سال‌پنجم، مهر ودی‌ماه ۱۳۳٦ ، ص٤۹. نیز درباب این‌مجموعه رك : قابوس‌نامه، مقدمه ۳۰-۳٤ ، تصحیح نگارنده .

۲- همان مجلّه ص۵۰ .

بی‌نظیرست برای اهل‌عجم به‌پارسی نقل‌کنم تاازان فایده گیرندومرا به‌دعا یاددارند».

عکس سرآغاز کتاب وصفحهٔ اول و صفحهٔ آخر ترجمهٔ منظور خوانندگان محترم را

نمونه‌ای از جدولهای نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا

باشیوهٔ خط و قدمت آن آشنا می کند . از این نسخه ــ که در کتابخانهٔ فاتح وجود دارد ــ به نشانهٔ «ف» یاد خواهد شد .

و قابض است و نفایت سرد است و اجزای زبان بهم کشد و درشت گرداند
و عفص است و بسردی کمتر از قابض بود در اجزا زبان بهم کشیدن و ترش است
و بسردی کمتر از عفص است و تیزی در زبان پدید آرد و شیرین نه چنان گرم
است که اجزای زبان بگدازد و تیز کند و نه سرد است چنانک بهم کشد بلکی معتدل است
نه حقیقت زیرا که در زبان پیدا کند و دسم با اعتدال کمتر از شیرین است و از انجا

اختیارات

ب ج زو
مختار است عصیر و مکو و هسته دانه و پوستش از جهت آنک هضم نشود و چون
آب سرد خورند از نشف باز دارد و معده را زیان دارد خصوصا فو نجارات
نوع اسپید شکم را ببندد را قوی تر از نوع سیاه است و هر انگوری که شیرین تر بود گرم تر بود
ج سینه و سرفه را سود دارد و حلق و سپرز غلط را زیان دارد و پوستش
سرد است و عصیر گرم و تر در درجه اول و دانه‌ش سرد و خشک در دو درجه

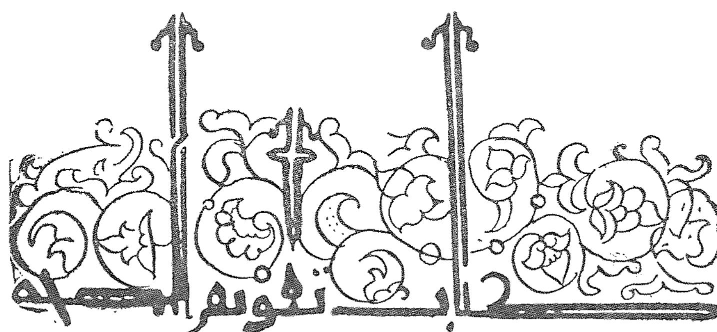
ب ج ع
مختار رسیده و بزرگ و سیاه که لطیف تر و معتدل است و عفونت کمتر پذیرد
و همه نوعی در جامه شپش افکند و عرق و وسخ اندام بیفزاید چون در معده تباه
شود و بر و سینه و گرده و آب پشت را سود دارد و دم دهان اکر
از حرارت معده بود کم و خوش گرداند و سپرز افزاید و چون سپرز را
بالجمله فربه کند سپرز را سود دارد تعلیق [illegible] لطیف است حرارت و غلط است

ج د ه
مختار تر از زرد آلو از جهت آنک غلیظ تر است و دیر تر مستحیل شود و از ان
سبب رایس از ملین تر است ارد ج معده را این موافق تر است و بالذات تر از زرد آلو
ج اما در دیگر حالها با زرد آلو برابر است و بهترین نوعی اسفانو است
که با شانی از دانه بیرون آید و هرچه دشوار تر از دانه بیرون آید
مکروه است از دیگر لونها

نمونه‌ای از متن و اختیارات نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا

نسخهٔ چ

نسخه‌ای دیگر از ترجمهٔ تقویم‌الصحّه در کتابخانهٔ چستربیتی وجود دارد که تاریخ کتابت آن ۷۳۲هـ . است و درفهرست کتابخانه درضمن معرفی آن نوشته‌اند : بعضی از مشخصات زبان‌شناسی نشان می‌دهد که تاریخ ترجمه نیمهٔ قرن هفتم است یعنی درست پس از استقرار مغول درایران و روزگاری که این گونه کتابها بسیارمورد توجه عموم بود و ازاین‌نوع ترجمه‌ها به‌فارسی فراوان صورت می‌گرفت ویاکتابهایی ازاین‌قبیل به‌فارسی نوشته می‌شد . مقایسهٔ میان ترجمه و متن اصلی‌کتاب معلوم می‌سازد که کاتب دراستنساخ‌اشتباهاتی کرده بعلاوه مترجم خود نیز درمواردی مطلب‌را درست نفهمیده وبخطا ترجمه نموده ویانکته‌ای را بی‌آن‌که ترجمه شود رها کرده‌است . دراین‌نسخه‌هم ورق اول افتاده وکتاب چنین شروع شده : « ... خویش وآن‌برج اسدست وگـاه در وبال وآن‌مقابل‌اسدست ... » بعـلاوه اوراق نه‌گانهٔ اول نامرتب صحّافی شده . از نخستین‌جملهٔ خاتمهٔ‌کتاب می‌توان گمان‌کرد که اساس‌کار مترجم نسخه‌ای بوده‌که در


كتاب تقويم الصحة
تصنيف الحكيم الفاضل ابن بطلان
البغدادي ترجمه الراجي الى رحمة الله
الكريم ابو علي الحسن بن ابرهيم السلامي
الوراق غفر الله تعالى ذنوبه ورحم غربته

آغاز کتاب ترجمهٔ تقویم‌الصحّة ، نسخه کتابخانهٔ فاتح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد سید المرسلین و علی آله الطاهرین و علی خلفائه اجمعین

اما بعد بر اصحاب هنر و ارباب فضل فضلاء کتاب تقویم الصحه که ابن

بطلان و بحکم حرمت دار الخلافه حرسها الله ساخته بود پوشیده نیست و تا این تمام

که در ترتیب و وضع این بر شکل تقویم نجوم ساخته است بجا آورده و از وجوه غرائب علم

طب انچه محافظت صحت بدن بدان منوط است جمله یاد کرده است و بزبان عربی پرداخته

و مجالس ملوک و محافل صدور و ارباب فضل بدین کتاب مزین بوده و اصحاب زبان عربیت

بدین کتاب مستفید میشدند خواستم که این کتاب را که در وضع و فواید نظیر

ندارد اهل عجم را بپارسی نقل کنم تا ازین فایده بهره ور گردند و بهره تمام یابند و بحکم عادت

اهل تصنیف این کتاب را بالقاب مرتبی که بگوهر نفیس موصوف است و بخاصیت گوهر نفس

مخصوص و بطهارت ذات معروف و در میان اهل فضل معروف و مشهور مطرز گردانم تا

بواسطه اقبال القاب مأثورش درجه وجود یابم و مبارکی خصایل حمیدهٔ مشهور گردد

و منشور مطالع الکلام محکم مرقوم شود یعنی مجلس وصلت مجد شرف الدوله والدین

عماد الاسلام والمسلمین مختار الملوک والسلاطین مربی العلما سید الکبراء سلطان الصدور

لسان الحق علی بن ابی الحسن علی الاصفهانی حرس الله ایامه و طمس اعداه بمحمد و آله الغر

چون اقبال روی نمود و این بنده دست یاری کرد در ترجمه این کتاب بفال فرخ شروع کردم

و بخط خویش زیرا که نسخه دیگر نبود مسوده ناکرده نقل کردم و امید بعفو فضلا واثق است

که اگر سهو و نسیانی یابند تجاوز نمایند و الله المستعان ترجمه | ابو المجیب که ابتداست

مرادی که صحت بحامد است باید که سعی بلیغ کنند که صحت آدمی باعتدال ...

صفحهٔ اول نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح

و از جهت خشکی اندام اهل ار طرف باریک موی باشند و صعبها لطیف سازند و صورت و اخلاق ایشان نیکو بود و اینجا که
خیمه کرده اند و لون را زرد کند و خشکی آرد و دل را گرم کرده اند و تنها ارد در عاقبت بیند اکند و نرم و قوی را ضعیف کرده اند و مسام را
و هوا تر و رطوبت را برانداز اهمال نگاه دارد و نحیف را شاید و پوست و گوشت را نرم کرده اند و تازه و طراوت کند و آنچه حکم بود در بدن

الاختيارات

د ج	اول زمستان نزول آفتاب است با ول جدی و آن نهایت دوری است از ... کانون اول و آخر شرق نزول آفتاب بحوت ... از اول ... نهایت برآمدن است بجنوب و اول ماه اول دوم در آمدن آفتاب است ... کانون دوم و آخر شرق ... از نشاط و در حساب باشد که دوری بسر افتد و طعم ... از برای دوری آفتاب از سر مردم
د ج	شهرها که در زیر قطب شمال است چون صقلاب عظیم سرد باشند و مردمان از ... فراخ سینه باشند و مردانه و بدخو باشند از خشکی مزاج و بارک ... باشند و در آن عمر باشند و نیکو ... و کم شهوت بر آب ار بسیاری خوردن و بیشتر زنان ایشان عقیم باشند زیرا که ... ایشان و از جهت شیر ... باشند
د ج	شهرها که در زیر قطب جنوبست چون حبشه هوای ایشان ... احوال شهرهای شمالی ... و مزاج گرم و تر ... و بسیار عفونت و ابهای ایشان ... و رنگ روی ایشان سیاه بود و ... در انسان ... بسیار ایشان و بسیاری رطوبت ... در باطن ایشان ... کم باشد و هضم ایشان ضعیف
د ج	شهرهای مشرقی هوای ایشان صافی و معتدل ... بهار و ... ایشان معتدل بود و ابهای ایشان خوش و صافی بود از آنکه آفتاب ... ایشان ... غلیظ گردد و ... زند و اندام ایشان نرم ... و از ایشان ... و بیماری کمتر باشد و صورت ایشان نیکو بود و اخلاق ایشان ... باشد
ب الی ج	شهرهای مغربی هوای ایشان ... و رطوبت میل دارد و صافی نبود و غذای ایشان گرم بود و ابهای ایشان ... بود از برای آنکه آفتاب ... طلوع ... و بامداد سردی هوا ... آفتاب ... از این جهت قوتهای ایشان ضعیف بود ... و بیماری بسیار ... مزاج
د ج	چون هوا ... متغیر باشند ... بسیار گردد ... در سرد ... وبا ... و خانه را ... و سوختن ... و صندل ... در طعام بسیار کنند ... و تن را از اخلاط پاک کنند ... بسیار ...
ج	... سال تمام گردد تا سی سال و بعد از شصت سال ... و جوانی ... با حجر ... دل را قوی کند ... و عضوی که ... و رگ زدن و ...

دائم معتدل و هوا خشک ... آب سرد ... که در آفتاب تابد و ... منفعت ... از هوا
... و هوا ... که ... اب و هوا ... از استنشاق ... بخار ... گرداند ... بر ...
که طبیبان گویند و ... علت است که ... اسباب ... قوتهاست و ... طبیعت
... و حرکت و سکون و خواب و بیداری ... مخصوص است   والله اعلم بالصواب ...

پایان نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح

پایان عباراتی به‌خط مؤلف داشته‌است[1]. و پس‌از‌آن کاتب خودرا چنین معرفی‌کرده : «کتبه وذهبه‌العبدالضعیف والراجی الی رحمة ربه‌العالی حسین‌بن‌الحسن‌بن‌محمدبن محمدالواعظ‌الحسنی فی‌رابع شهر ربیع‌الآخر سنة اثنی وثلثین وسبعمایه حامدالله‌تعالی ومصلیاً ومسلماً » .

کتاب دارای ۸۳ ورق به‌ابعاد ۱۹/۸ × ۲۹/۷ سانتیمتر وخط‌آن نسخ متمایل به‌تعلیق‌است ، عنوان فصلها به‌خط طلایی یا بامرکب قرمز نوشته شده[2]. این نسخه با نسخهٔ‌کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا مشابهت فراوان دارد ودراین‌کتاب بانشانهٔ « چ » نموده شده‌است .

نسخهٔ س

درکتابخانهٔ دانشگاه پادشاهی اوپسالا[3]، درکشور سوئد، نسخه‌ای دیگر ازترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحّة به‌شمارهٔ ۳۵۸ ضبط‌است‌که مطالب صفحهٔ اول‌آن درمقایسه بامتن عربی تاحدی مشوش‌است . تاریخ‌کتابت نسخهٔ اوپسالا «اواخر شهر ذی‌الحجة سنة اثنی خمسین و ثمانمایة » (۸۵۲ هـ .) و کاتبش شیخ محمدبن صاین الدین التبریزی است[4] .

تاحدودی که نویسندهٔ این سطور تفحّص‌کرده‌است نسخه‌هایی که از ترجمهٔ

۱- رك: ص بیست‌وچهار۱ح مقدمهٔ مصحّح .

۲- برای اطلاع بیشتر درباب نسخهٔ‌کتابخانهٔ چستربیتی رك :

The Chester Beatty Library, A Catalogue of the Persian Manuscripts and Miniatures by A. J. Arberry, M. Minovi and the late Blochet, Dublin 1959, vol. 1, pp. 20 - 22, No. 108 .

۳- Kungliga universitet I Uppsala

۴- C. J. Tornberg, Codices Arabici, Persici et Turcici Bibliothecae Reglae Universitatis Upsaliensis, 1849, (p. 239, No. 358).

صفحهٔ اول نسخهٔ کتابخانهٔ چستربیتی

دیده ایم ○ نه بینی که اگر بوقت بهار گیاهها خوردن [illegible]

و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست ○ و ما درین کتاب بنای بر خواص

و تأثیر کردیم و بتتبع و برهان کردیم از بهر آنکه مقصود منفعت

گرفتنست نه برهان دانستن ○ پس اگر کسی این بنیاد کند گوید بی برهان

هیچ قبول نکنم سخن را از بی عقلی و بیوجه بود سکنجبین در شکستن صفرا [illegible] کردن ○

از برای آنکه ما این منفعت و مضرت می‌شناسیم و دانسته ایم و خوانده ایم

اینست فصل در آخر کتاب که بخط خویش نوشته بود مختار عبدون

رحمه الله ○ والحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی خیر خلقه

محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا ○

کتبه و وهبه العبد الضعیف الراجی الی رحمة ربه ابو المعالی حسین بن الحسن بن محمد

بن محمد الواعظ الحسینی فی تاریخ شهر ربیع الآخر سنه اثنی

و ثلثین و سبعمایه حامداً لله تعالی و مصلیاً و مسلما ○

صفحهٔ آخر نسخهٔ کتابخانهٔ چستربیتی

فارسی تقویم‌الصحهٔ ابن بطلان باقی‌است بشرحی‌است که گذشت[1]. در هیچ‌یك از این


بسم الله الرحمن الرحیم

...

والله اعلم بالصواب

صفحهٔ اول نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا

۱- در کتابخانهٔ ملی پاریس نیز درضمن مجموعه‌ای بشمارهٔ Sup. Pers. 939 رساله‌ای مختصر به‌فارسی به‌نام تقویم‌الصحهٔ موجودست دربیست ورق که مؤلف‌آن امین‌الدین اوتاجی‌است. این‌رساله «در خاصیت و منفعت و مضرت و دفع مضرت نانها و آبها و آشها ومیوها وتخمها وگوشتها وحیوانات اهلی ودشتی وشرابها که‌خورند وجامها که می‌پوشند ازگوناگون ازقول افلاطون و ارسطو و بقراط و جالینوس و دیگرحکما»ست وبصورت جدولهای پنج‌ستونی‌است که ستونها بترتیب مربوط به «نامها»، طبایع، منافع، مضرت، ودفع مضرت» چیزهاست .

مؤلف این‌رساله‌را «برمقتضای حکم» محمود غازان‌خان ایلخان مغول تألیف وهم‌بدو اهداکرده‌است. نسخهٔ منظور به‌خط نستعلیق‌است و بلوشه تاریخ تحریر آن‌را اواخر **قرن** شانزدهم میلادی تصورکرده‌است. درهرحال نسخهٔ تقویم‌الصحهٔ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس بغیراز ترجمهٔ تقویم‌الصحهٔ مورد نظرمایعنی کتاب حاضرست و اثری دیگرست و مربوط به‌زمانی دیگر . رك : Blochet (E.), Catalogue des Manuscrits Persans, Tome IV, p. 93, No. 2139 .

نسخه‌ها (بجز نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح استانبول که ترجمهٔ ابوعلی حسن سلماسی است) نام مترجم معلوم نیست. ازمقایسهٔ این نسخه‌ها معلوم می‌شود که سه نسخهٔ موزهٔ بریتانیا، چستربیتی و اوپسالا تحریرهای مختلف از یك ترجمه‌است که پیش‌از ترجمهٔ ابوعلی حسن سلماسی صورت گرفتـه زیرا تاریخ کتابت قدیم‌ترین این سه نسخه ـ کـه نسخهٔ موزهٔ بریتانیاست ـ ۵۱۷ هجری است.

نامهای حکیمان که درین کتاب یاد کرده می شود

بقراط، جالینوس، روفس، دیسقوریدوس، فولس، ارساسوس، تیادوق، یوحنا، ماسرجویه، عیسی ابن ماسه، شرک هندی، رازی، مسیح، حنین، اسحق، اینست نامهای حکیمان که درین کتاب یاد کرده می شود،

اینست نقل فصلی که در آخر این کتاب بخط مصنفش یافته اند

اگر کسی این کتاب فرو خواند و گوید بسیار روزگار زندگانی کردم و هرگز محتاج چندین کتابها نبوده ام و بسیار طعامها، که اینجا درین کتاب بخصمت نهاده است که با هم خورده ام و هیچ زیان نداشتست چون اندیشه کند که در یابد که او را ازان خطا اندکی افتاده است و همین حال همچنانست که ایزد تعالی بنده را بگناه اول عقوبت کردی خود هیچ کس گناه بکردی و نیز باید که معلوم کند که تن مردم مانند زمینی است چون عمارت کنند و آبادان دارند و آبش باعتدال دهند گیاهای زیادتی ببرند و [illegible] و آبادان شود و ببینند چون این معنی در حق زمین درست آید واجب چنان بود که در حق مردم درست بود و هر که صورت چیزها که یاد کرده آمد صناعت طب را منکرست و در دعوی آن بس که ما در حال حیوانات هم بینیم نه بینی که گربه وقت بیماری گیاها خورد و [illegible] باک کند [illegible] و در دیگر حیوانات [illegible] حال بسیارست و ما درین کتاب اعتماد بر خواص و تاثیر کردیم و تتبع برهان نکردیم از بهر آنکه مقصود منفعت [illegible] برهان دانستن [illegible] اگر کسی این را منکر شود و گوید بی برهان هیچ سخن را قبول نکنیم [illegible] از بهر آنکه این معنی برهان ازو درست نامد و ما اعتماد بر اثر ظاهر کنیم که [illegible] ازان منفعت [illegible] اینست نقل فصلی که در آخر این کتاب بخط مصنف یافته آمد والله اعلم بالصواب

تمت هذا النسخه الشریفه علی ید الضعیف المحتاج الی الله تعالی
الشیخ محمد [illegible] الدین التبریزی فی اواخر شهر
ذی الحجه سنه [illegible]
تم

صفحهٔ آخر نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا

روش تصحیح

چنان که از شرح مربوط به‌معرفی نسخه‌ها برمی‌آید درمیان چهارنسخه ازترجمهٔ تقویم‌الصحّة ــ که دراختیار مصحّح بوده‌است ــ سه‌نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و چستربیتی و اوپسالا به‌هم نزدیک‌است و بظاهر از اصل واحدی‌است که نام مترجم در آنها مذکور نیست و دراین‌میان نسخهٔ اوپسالا بانسخهٔ اساس (نسخهٔ موزهٔ بریتانیا) قرابت بیشتر دارد ونقصهای نسخهٔ چستربیتی نیز دران کمتر دیده‌می‌شود. نسخهٔچهارم یعنی نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح با این‌سه‌نسخه بکلّی فرق دارد و مترجم‌آن ابوعلی حسن سلماسی‌است وترجمهٔ دیگری‌است ازکتاب تقویم‌الصحّة که‌مدتی بعدازترجمهٔ‌نخستین به‌فارسی صورت‌گرفته‌است .

بنابراین برای تصحیح متن یکی ازسه‌نسخهٔ اولی ــ که‌ازهمه معتبرتر وقدیمی‌تر نیز هست ــ یعنی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا اساس کار واقع‌شده‌است و نسخه‌های‌چستربیتی و اوپسالا نسخه‌بدل آن گردیده‌است . بعلاوه در تصحیح کتاب، بخصوص درموارد ابهام واشکال ویا جایی که متضمّن فایده‌ای بوده، ازنسخهٔ کتابخانهٔ فاتح‌نیز ــ اگرچه ازمترجمی دیگرست ــ استفاده شده‌است . در ضمن در سراسر کتاب مصحّح با متن **عربی تقویم‌الصحّة** سروکار داشته ورجوع بدان مددکار وی درتصحیح ترجمهٔ‌فارسی بوده‌است . البته غرض آن نیست که تطبیق ترجمهٔ فارسی‌را بامتن عربی در تمام‌کتاب منظور داشته زیرا مقصود اصلی تصحیح متن ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحّة بوده نه انطباق جزء بجزء آن بامتن عربی، بعلاوه ترجمهٔ تقویم‌الصحّة‌نیز مانند ترجمهٔ‌بسیاری ازدیگرکتابهای علمی قدیم لفظ‌به‌لفظ آن بااصل منطبق‌نیست .

در تکمیل صفحات اول نسخهٔ اساس ــ که ناقص بود ــ ازنسخه بدلها ونسخه‌های متن عربی محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و در دیگر موارد از نسخه بدلها و نسخهٔ عربی تقویم‌الصحّة متعلق به‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ــ که عکس آن را در

اختیار داشته ـ بهره برده‌است .

در تصحیح کتاب سعی کرده‌است جز بندرت و در موارد ضرورت در نسخهٔ اساس تغییری ندهد و اگر حدس و نظری در هر باب دارد در حاشیه بیاورد . این ضرورت نیز بیشتر در جایی بوده که با رجوع به‌نسخه بدلها و متن عربی معلوم شده است در نسخهٔ اساس چیزی از قلم افتاده و نقصی حاصل شده‌است که مصحّح درمیان دو قلاب [ ] افزوده و یا به‌ظن قریب به‌یقین غلطی واضح در نسخهٔ اساس به‌نظر می‌رسیده که اصلاح آن لازم بوده‌است . در همهٔ این موارد صورت نسخهٔ اساس و نسخه بدلها و احیاناً متن عربی و نیز دلیل هر تکمیل و اصلاحی در حاشیه ذکر شده و امکان داوری برای خواننده فراهم‌است . به‌عبارت دیگر چون کتاب اثری علمی‌است و بدین سبب تصحیحش دقیق‌ترست و تصرف دران گاهی منجر به‌خطا می‌شود و جایز نیست ، سعی شده‌است تصحیح کتاب طوری انجام شود که صورت اصلی نسخهٔ اساس محفوظ و ضبط نسخه بدلها در موارد لزوم همواره پیش چشم خواننده باشد.

در مواردی معدود ترتیب برخی موضوعات جدولها در نسخهٔ اساس با دیگر نسخه‌ها فرق دارد . چون جابجاکردن آنها موجب برهم‌زدن وضع و نظم نسخهٔ اساس می‌شده دران دست نبرده و توضیحات لازم را در پایین صفحه نگاشته‌است .

رجوع به‌نسخه بدلها بترتیب اعتبار آنها و قرابتشان با نسخهٔ اساس بطورکلی و یا در سیاق عبارت موردنظر بوده‌است از این لحاظ می‌توان نسخهٔ اوپسالا را ـ اگرچه از نسخهٔ چستربیتی متأخرترست ـ درست‌تر و به‌نسخهٔ اساس نزدیك‌تر دانست .

نکته‌ای دیگر که در نسخهٔ اساس قابل ملاحظه می‌نماید شیوهٔ نگارش کلمات است . البته مانند همهٔ نسخه‌های قدیمی حروف فارسی در این جا هم به‌سیاق حروف عربی نوشته شده و از جهات دیگر نیز املای این کتاب به‌آنها مانده‌است ولی موضوعی که بخصوص دران چشم‌گیرست طرز وصل‌کردن بعضی از اجزای جمله به‌کلمات دیگرست ؛ مثلاً برخی کلمات به‌این صورت آمده : کچون (که‌چون) ،

نچنان (نه‌چنان)، کباپوست (که با پوست) ، کبانگدان (کـه به انگدان) ، کیادکرده‌ـ شد (که یاد کرده‌شد)، کبغذا (که به‌غذا)، کنه (که نه: امـا آبی کنه گرم بود و نه سرد باد انگیزد) ، کبدان (که بدان)، کخون (که خون)، کجوهرش (که جوهرش)، کباهم (که با هم) ، کتن (که تن) ، کجز (که جـز) . نظیر این رسم خط را در کتاب هدایة‌ـ المتعلّمین فی‌الطب، نسخهٔ کتابخانهٔ بادلیان اوکسفورد ــ که تاریخ کتابتش ۴۷۸ هجری و یکی از قدیمی‌ترین کتابهای خطّی فارسی موجودست‌ـ می‌بینیم[1] .

بعلاوه غالباً بعد از کلمات مختوم به‌مصوّت «و» الفی افزوده شده مثلاً به‌این صورت : شفتالوا (= شفتالو) ، زردالوا (= زردآلـو) ، لیموا (= لیمو)، هلـوا (= هلو) و امثال آن . این رسم‌خط ــ که گویا نمـودار تلفّظی خاص نباشد و تحت تأثیر کتابت عربی‌است‌ـ در نسخه‌های کتابخانهٔ فاتح و دانشگاه اوپسالا نیز بندرت هست بعلاوه در سایر کتابها از جملـه در تفسیر قرآن‌مجید، نسخهٔ کیمبریج[2] و ترجمهٔ تفسیر طبـری و خوابگزاری[3] و عجائب‌المخلوقات طوسی[4] هم دیده می‌شود .

از دیگر اختصاصات طرز تحریر این نسخه ، نوشتن کلمات: خراسان، خراسانی، افتادن ، امید ، سستی بصورت : «خوراسان، خوراسانی، اوفتادن، اومید، سوستی» است که اکثر آنها مبتنی بر اصل کلمه و در دیگر نسخه‌های قدیمی هم به‌همین شکل آمده‌است .

۱ــ رك: هدایةالمتعلّمین فی‌الطب، مقدمه پنجاه‌ودو، تصحیح دکتر جلال متینی، مشهد ۱۳۴۴.

۲ــ «ترازوا=ترازو» ۱/۶۴۵، «کدوا=کدو» ۱/۶۸۸، تفسیر قرآن‌مجید، تصحیح دکتر جلال متینی، تهران ۱۳۴۹ .

۳ــ رك: خوابگزاری، مقدمه ۲/۱۲ح، تصحیح ایرج افشار، تهـران ۱۳۴۶. «در کتاب دستور دبیری» چاپ عدنان ارزی (انقره، ۱۹۶۲) عبارتی بدین‌شرح آمده‌است: «وازآن کلمه یکی آن‌است کی گلـو وابرو درپارسی بی‌الف نویسند و درتازی هرچ واو ازو گسسته باشد چون نصروا به‌الف نویسند» . به‌نقل ازخوابگزاری، مقدمه ۲/۱۲ح .

۴ــ مانند: «دمروا، زیلوا، رفوا، زانوا» به‌نقل ازخوابگزاری، مقدمه ۲/۱۲ح .

در متن حاضر رسم خط نسخهٔ اساس از جهت فصل و وصل کلمات و امثال آن حفظ شده‌است فقط حروف «پ ، چ ، ژ ، گ ، که (= کی)» بصورت امروزی نگاشته‌ـ شده تا خواندن آن سهل باشد .

درطبع متن کتاب مطالب جدولهای صفحات طرف راست وچپ درست نظیر نسخهٔ اساس تنظیم شـده‌است و در حقیقت خوانندگان محـترم عین نسخـه را مقابل خود می‌بینـند .

در پایان کتاب فهرست داروها و خوردنیـها ، فهرست لغات و ترکیبات قـابل ملاحظه ، فهرست اعلام ، و فهرست مآخـذ فراهم آمده‌است و موجب آسانی کـار مطالعه‌کنندگان و پژوهندگان خواهد بود .

تصحیح کتاب تا حدود امکان با دقت و امانت انجام شده‌است و مصحّح آن را با کمال فروتنی به‌دوستداران زبان فارسی و علاقه‌مندان به‌تاریخ علـم و پزشکی در ایران تقدیم می‌کند . امیدوارست که در این زمینه خـدمتی ناچیز کرده باشد و هر نقصی دران به‌نظر می‌رسد با یادآوری شفقت‌آمیز دانشوران جبران شود .

* * *

پیش ازان که این مقدمه رابه‌پایان برد باید نام چند تن را به‌سپاسگزاری یادـ کند . کسانی که نخست مرا به‌تصحیح این کتاب ترغیب کردند شادروان دکتر علی‌اکبر فیّاض و آقای دکتر پرویز ناتل خانلری استادان دانشمند دانشگاه تهران بودند. بعلاوه آقای دکتر خانلری ــ که مقالهٔ بنده را در باب ترجمهٔ تقویم‌الصحّة در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد[1] دیده و در صدد نشر سلسله انتشارات «علـم در ایران» بودندـ قرار نهادند که ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحّة تصحیح شود و در شمار کتابهای «بنیاد فرهنگ ایران» بطبع برسد . استاد جلال‌الدین همایی برخی سؤالهای مرا در باب اصطلاحات

۱ــ شمارهٔ اول ، سال اول، بهار ۱۳۴۴ .

طب قدیم مانند همیشه با کمال محبّت پاسخ گفته‌اند که موجب امتنان‌است . استاد مجتبی مینوی را نیز سپاسگزارست که عکس نسخهٔ کتابخانهٔ چستربیتی را در اختیار بنده گذاشتند و اجازه فرمودند که از بعضی صفحات آن برای مقاله‌ای در معرفی ترجمهٔ تقویم‌الصحّة عکس‌برداری‌شود. ازدانشمندمحترم‌آقای دکتر محمود نجم آبادی متشکرم که نظر خود را در باب برخی مصطلحات طبی قدیم بیان کرده و در ضمن مطالعاتشان را در باب کتاب مجدول‌ابن‌بکلارش به‌نام المفردات با بنده در میان نهاده‌اند . دوست گرامی و دانشمندم آقای‌دکتر جلال‌متینی استاد دانشگاه مشهد در تصحیح این کتاب نیز مانند دیگر موارد یار و مددکارم بوده و نیز به‌تقاضای نگارنده از نسخه‌های عربی تقویم‌الصحّة در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا یادداشتهایی تهیه کرده‌اند که از لطفشان ممنونم .

در فراهم آوردن عکس نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح و نسخهٔ عربی تقویم‌الصحّة از کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و دیگر امور مربوط از همّت و پشتکار دوست دانشمند آقای‌دکتر علی فاضل‌و رفیق‌پاك‌نهاد وبافضل آقای‌حسین خدیو جم برخوردار گشته‌ام و نیز عکس نسخه‌های کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ چستربیتی وکتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا بتوسط دانشگاه‌مشهد تهیه شده و در دسترسم قرار گرفته‌است که باید اینك تشکّر کنم. استاددانشمند آقای‌دکتر احمد علی رجائی راجع به‌تقویم‌الصحّة امین‌الدین اوتاجی متعلّق‌به‌کتابخانهٔ ملّی پاریس یادداشتی برای‌بنده نوشته‌اند وازاین بابت‌متشکرم. بعلاوه‌کوشش دوست‌مهربانم آقای غلامرضا زرین‌چیان‌درخوریادآوری و قدرشناسی‌است که در تنظیم فهرستهای کتاب با بنده همکاری کرده‌اند .

طبع این کتاب بصورتی که ملاحظه می‌فرمایند از لحاظ فن چاپ و ترتیب قرار-گرفتن جدولها در مقابل یکدیگر کاری دقیق و دشوارست زیرا لازم بوده‌است صفحات طرف راست و چپ مطابق نسخهٔ اساس و با گنجاندن عین مطالب جدولها و

یادداشتهای مربوط حروف‌چینی و طبع گردد. مقدمات این مهم به‌محبّت دوست فاضل و ارجمند آقای علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در سازمان انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و دیگر مراحل آن در چاپخانهٔ دانشگاه مشهد صورت گرفته‌است که اسباب امتنان مرا فراهم آورده‌اند. تصحیح این کتاب و نگارش مقدمهٔ آن در خردادماه ۱۳۴۷ انجام پذیرفته بود و اینك که چاپ آن پایان یافته منتشر می‌گردد.

غلامحسین یوسفی

مشهد، شهریورماه ۱۳۵۰

متن کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

[بدان که چیزی که لابد است مرآدمی[1] که صحت نگاه دارد باید که بتعدیل چیزی کوشد که صحت آدمی باعتدال آن تعلق دارد ورنجوری از تغیر آن پدید آید. اول هواست که بدل رسد[2] بنفس اگر نیك باشد و اگر بد همان عمل کند. دوم تقدیر خورش بایدکه راست دارندوکیفیت طبایع آن بدانند. سیم تعدیل حرکت وسکون. چهارم خواب و بیداری. پنجم تقدیر استفراغ فضلات و احتقان. ششم اعتدال نگاه داشتن درغم و شادی.[3] اینست که هرگه با عتدال باشد صحت موجود باشد وهرگه از اعتدال بیرون رود رنجوری حادث گردد و در زیر هریکی ازین شش چیز انواع بسیار است و درین کتاب جمله را بیان کنیم ومنافع و مضرت و بهترین هریك و طبایع هریك وآنچه از هریکی متولد گردد بگوییم و اختیارات هریك که کدام مزاج را سازد بگوییم در جدولها که یاد کردیم][4].

[وچون بیشترین مردم را ملول یافتیم ازخواندن کتابهای دراز مقصود منفعت‌گرفتن بود نه برهان دانستن ما این کتاب‌را بنیاد بر اختصار سخن و بهم‌آوردن معانیها ی پراگنده نهادیم و اقتدا بسخنهای قدیم و محدث کردیم][5]. [و مارادران جز ترتیب و تقریب و آسان‌گردانیدن مطلب یا ایراد دلیلی در تأیید مذهب سهمی دیگر نیست و رعایت رضایت همگان را با اختلاف فهمها و خواستهاشان نمی توانیم بر عهده گرفت بلکه ازخداوند یاری می‌جوییم در آنچه برای ایشان ایراد می‌کنیم وطبیعت بشری ازلغزش مصون نیست وتمام اینها برحسب رأی قیاسی معمول است][6].

[چنین‌گوید شیخ ابوالحسن بن البطلان][7] [بیشترین احوال مردم چون احوال ماه است اول حالی که هست که مزاجش بدان‌تباه شود وآن کسوفست. ودوم حالیست که بدان

۱ـ شاید بوده است: مرآدمی را؛ یا با توجه به‌متن‌عربی «لابدلکل‌انسان»: هرآدمی را.
۲ـ س: اول هوای پیوسته بدل؛ متن‌عربی: اولها اصلاح الهواء الوصل الی قلبه.
۳ـ ۴ ،س: واعتدال نگاه داشتن درین هرشش سبب تن درستی است و اختلاف ایشان سبب بیماریست ودر زیر هریکی ازین‌شش نوع چند شرط است هریکی بجای خویش یادکرده شود.
۴ـ باتوجه به متن عربی، از نسخهٔ‌ف افزوده‌شد زیرا نسخهٔ اساس قسمتی از مقدمه رافاقدست ونسخهٔ‌چ‌وس نیز تا حدی مشوش است بنابراین، برای تکمیل‌نسخهٔ اساس. بارعایت نظم‌مطالب مطابق‌متن عربی، ازنسخه بدلها بترتیب اعتبارآنها استفاده شده‌است.
۵ـ با توجه به‌متن‌عربی، از نسخهٔ‌س افزوده شد؛ نسخهٔ‌ف این‌قسمت را ندارد.
۶ـ این قسمت در مقدمهٔ نسخهٔ اساس، ف،چ،س مذکور نیست ولی چون در نسخه های عربی هست ترجمه وافزوده‌شد؛ صورت عربی: و مالنافیه الاالترتیب والتقریب وتسهیل مطلب اوایراد حجة فی نصرة مذهب غیرضامنین رضاالناس‌علی اختلاف افهامهم و اهوائهم‌بل نستعین بالله فیما نورده علیهم فالطبیعة البشریة غیرمعصومة من زلل‌کل ذلك معمول بحسب الرأی القیاسی.
۷ـ این قسمت در مقدمهٔ‌نسخهٔ‌اساس،ف،چ،س مذکور نیست ولی‌چون درنسخه‌های عربی‌هست ترجمه وافزوده‌شد.

بکمال رسد وآن بدرست . وسیوم حالیست که ابتدا بنقصان کند و انتها بکمال][1] [و آن سیر تدریجی است از برآمدن ماه نو تا بدرشدن و چهارم حالیست که ابتدا بصلاح کندو انتهابفساد][2] [و آن درجهٔ بدرست تا محاق شدن . آنچه تن آدمی را رسد یا تباه‌کننده است چون زهر یاصلاح دهنده چون غذایا[3] ابتدا فساد وانتها صلاح[3] چون دارو یا ابتداش صلاحوانتهاش‌فساد][4] [چون‌داروی غذائی . وبنابراین شناختن چیزهای سودمندوزیان‌مند برانسان‌واجب است تا آنها را بکار برد و از اینها بپرهیزد وآدمی از آنچه به زیان وی بازمی‌گردد نهی‌شده است و اگر چنین نبود خدای عزوجل حقیقت را بدو اعلام نمی کرد وبه پیروی ازان فرمان‌نمی‌داد،والله‌اعلم واحکم][5] .

[ابتدا کنیم بیاری ایزد تعالی وچند جدول سازیم ازبهرغذاها وشرابهاوفی الجمله هر چه درین دایره باز نمودیم برمثال جداول تقویم‌نجومی کردیم تا چون[6] بزرگان ومهتران[6] دران نگاه‌کنند ملول نشوندکه عادت دارند نگاه کردن اندر تقویمهای[7] نجومی که بدین ماند . و در خانهٔ اول ازجدول عددها نوشتیم تا از حاشیهٔ این دایره[8] به[8] مطلوب راه‌یابیم . و در خانهٔ دوم نام آن مطلوب و در[9] سیوم طبعش و در چهارم درجتش و در پنجم آن نوع بهترین[10] و در ششم منفعتش و در هفتم مضرتش و درهشتم دفع مضرتش و درنهم خلطی که تولد کند و در دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم[11] موافقتش با[11] مزاجها و سنها وزمانهاوهواها ودرچهادهم‌نامهای[12] حکیمان‌که دران سخن‌گفته اند][13] .

✿ و در پانزدهم اختیارات و خواص آن چیز . و در بالا وزیر بجای اجتماع و استقبال قانونهاسازیم درجملگی آن جنس‌که دران سخن‌گفته باشیمو بریك جانب‌ازحواشی آن‌نوع

۱ــ باتوجه بـه متن‌عـربی‌ازنسخهٔ‌س افـزوده شد.

۲ــ ازمتن عربی ترجمه وافزوده شد ؛ صورت‌عربی : وهی تدرجه من‌الاستهلال الی الابدار ، د، وحال یبتدی بها من الصلاح الی‌الفساد.

۳ــ ۳ ، س : ابتدا صلاح و انتها فساد ؛ باتوجه به متن عربی اصلاح شد. ۴ــ باتوجه به متن عربی از نسخهٔ‌س افزوده شد

۵ــ این قسمت در مقدمهٔ نسخهٔ اساس ، ف ، چ ،س ، مذکور نیست وازمتن عربی ترجمه و افزوده شد ؛ صورت عربی : کالدواء الغذائی وبحسب ذلك‌یجب علی الانسان معرفة النافعات لیستعملها والضارات لیتجنبها فالانسان منهی‌عما‌عاد بضرره ولولاذلك لما اعلمه الله‌عزوجل الحق وامره بسلوکه ، والله اعلم واحکم . در سه نسخه از متن‌عربی جملات اخیر به همین صورت‌است که نقل‌شدولی نظراستاد همایی‌چنین‌است که « ومامره بسلوکه» درست است .

۶ــ۶ ، س : پادشاهان و بزرگان و اکابر این دولت احسن الله عواقب امورهم ؛ متن عـربی : لیسهل علی‌ا لملوك النظر فیها

۷ــ در اصل : تقویمها. ۸ــ۸، بقیاس‌نسخهٔ س ومتن‌عـربی ومعنی جمله‌افزوده شد .

۹ــ س افزوده : خانه ؛ همچنین تا «خانهٔ دهم» این‌کلمه‌آمده است . در بعضی نسخه هـای‌عربی نیز هست بدین صورت: وفی‌البیت‌ب ... الخ . ودربرخی دیگرنیست : وفی‌الثانی ... الخ . ۱۰ــس : بهتر.

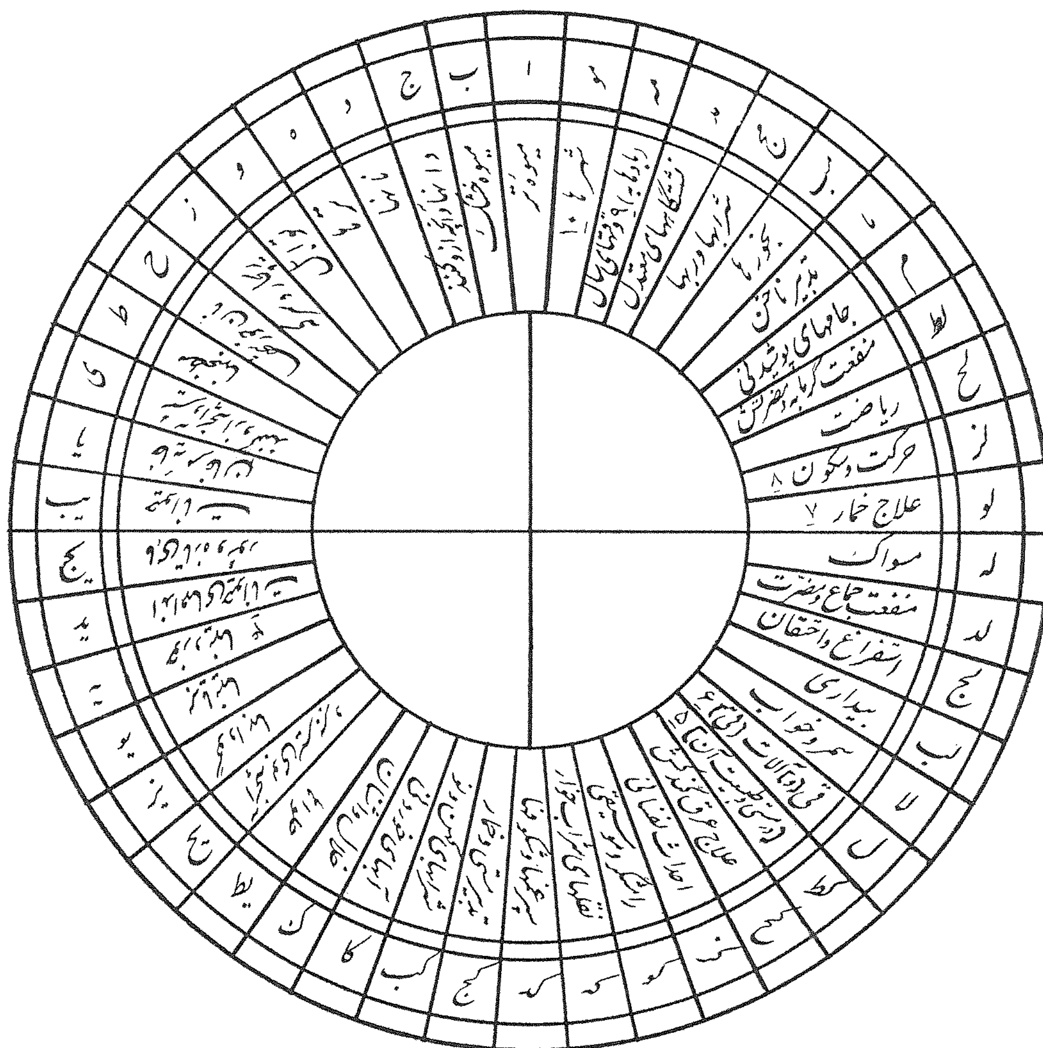
۱۱ــ۱۱ ، با توجه به متن‌عـربی‌ازنسخهٔ س افزوده شد ؛ صورت عربی : موافقته‌بحسب الامزاج ...الخ . ۱۲ــ در اصل : نامها.

۱۳ــ این قسمت در نسخهٔ اساس ونسخهٔ‌ف مذکورنیست با توجه‌به متن‌عربی ، از نسخهٔ چ افـزوده شد و اختلاف نسخهٔ‌س با آن ، در حاشیه ثبت گردید . افتادگی‌آغازنسخهٔ اساس‌در این جاپایان می پذیرد و از این پس متن مبتنی بر نسخهٔ اساس است .

✿ نسخهٔ اساس‌ازاین‌جا شروع‌می‌شود.

که‌بدان[1] ابتدا کنیم و بـر دیگر جانب سخنی که بنجوم تعلق‌دارد دران معنی. وابتدا بغذاهـا کنیم ازبهر آنکه بسیار نوع تـرست واسباب‌ششگانه را بتفصیل یـاد کنیم‌که هـریکی را تدبیرچون بایدکردن[2] وزنام بیشترین حکما اقتصاربـرحروف اول کنیم تـا مختصر بـود ان‌شا[ء]الله.

دایره [3]



۱—درنسخهٔ اساس : کبدان
۲—نسخهٔ‌ف‌افزوده : ودرجهای طبایع بحساب هندی دریك جدول بازنماییم؛ درمتن‌عربی‌نیزهست :ونجمل اعداد الدرج بالهندی.
۳—درنسخهٔ‌چ بجای «دایره» :فهرست ابواب اینست . نسخهٔ‌ف این فهرست مدوررا ندارد .
۴—چنین‌است‌درنسخهٔ‌س؛چ: مطبوخات‌ولونهاش ؛ متن‌عربی:المطبوخ والوانه.
۵— بقیاس چ و س‌ومتن‌عربی‌ازنسخهٔ‌چ‌افـزوده‌شد. درنتیجه یك عنوان بر فهرست اضافه‌شده وعددستون آخربه «مو»رسیده است.
۶— نسخهٔ اساس : قی آلات مستی ، بقیاس نسخهٔ‌س ــ که بـا نسخهٔ اساس مطابـق است ــ اصلاح شد . چ : در قی وغـرغره و ادویهٔ آن؛متن‌عربی : القی وادویته .
۷—نسخهٔ‌اساس: علاج وخمار ، بقیاس‌چ‌ومتن‌عـربی‌اصلاح شد. ۸— دراصل : حرکت سکون ، بقیاس‌چ و متن‌عربی اصـلاح‌شد.
۹—ازنسخهٔ‌س ــ که‌با نسخهٔ‌اساس تناسب داشت ــ کلمات «بادهـا به» افزوده شد.
۱۰— این‌عنوان‌که درنسخهٔ‌اساس بواسطهٔ‌کمی جا دروسط دایره افتاده بوددرجای‌خودنوشته شد.

قانونها که بدان طبع غذاها شناخته شود چهارند : اول بطریق قیاس بتوان شناختن و قیاس ما را از طبعهای آن بتوسط طعمها راه نماید و بقبول کردن اعضا آنرا ببوی و برحسب زود هضم گشتن[1] بجوهر لازم .

و طعمها [ی][2] بسیط هشتند : **تلخ است** و بغایت گرم است زیرا زبانرا بجوشاند[3] واجزای زبان از یك دیگر بپراگند .

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر میوه‌های تر و انواع طبایع آن				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
۱	انگور[4]	ی[5] : گری‌وتر یوحنا: معتدل بحرارت مایل	ح ۱ ب ۲	هرچه آبدار[6] تنك پوست بود	اسهال را وفربهی را	تشنگی را	بنار ترش	خونی درست	سرد	نیم‌پیران[7]
ب	انجیر	جالینوس: گرم‌وخشك ارخیجانس[8]: گرم‌وتر	ح ۱ ب ه[9]	وزیرکی‌مقشر	گرده را ومضرت زهرها را	باد انگیز بود	بآب کامه وسکنگبین	غذائی نیك	سرد	نیم‌پیران[10]
ج	شفتالو[11]	[12]ی: گرم‌وتر ح: معتدل‌سردوتر[12]	ب ۲ ر ۲	آنچه سپیدرنگ بود	تبها[ی] تیز را	عفونت اخلاط را	بشراب ریحانی	[13]رطوبتی نیك[13]	گرم	جوانان

۱ــ ف : زودگواری . ۲ ــ درنسخهٔ اساس غالباً درمورد اضافه شدن کلمات مختوم به «الف» کاتب این گونه یاء را نمی نویسد .
۳ــ چنین است چ ؛ س : بخراشد ؛ ف : ندارد. ۴ــ در نسخهٔ اساس و نسخهٔ س این جدول با «انگور» شروع می‌شود و در نسخهٔ ف ، چ و متن عربی با «انجیر» . ۵ــ چ : یوحنا ، در بقیهٔ عبارت «یوحنا» نیامده است؛ ف : گرم و ترست .
۶ــ ف : آنکه بزرگ دانه و آب ناك و ؛ چ : هرچه آبدارتربود؛ س افزوده : و . ۷ــ چنین است س ؛ ف : پیرانرا ؛ چ : پیران ؛متن عربی :«الشیوخ» . در این‌جا «پیران»، اگر اصل آن «شیوخ» باشد، درست‌تر می‌نماید زیرا «نیم‌پیران» را مترجم دربرابر«الکهول» بکاربرده است . ۸ــ این کلمه درنسخهٔ اساس و ف و چ وس مبهم و بی نقطه است ،به قیاس اصلاح‌شد ؛ ضبط دیگرآن ارجیجانس، ارشیجانس،ارسیجانس(Archigène) است . ۹ــ متن عربی : ح . ۱۰ــ ف : کهول را ؛ چ:کهول. ۱۱ــشفتالو. ۱۲ــ۱۲،چ:گرم وترمعتدل بحرارت مایل سردوتر؛س:جالینوس‌ویوحنا :سردوتر. ۱۳ــ۱۳،

و **حریف است** و حرارتش کمتر از تلخست و ازین جهت زبان را بشوید و **شور است** و حرارتش کمتر ازحریف است وتیزی درزبان پدیدآرد .

و **قابض است** وبغایت سردست واجزای زبـان بهم کشد ودرشت گرداند و **عفص است** و بسردی کمتر از قـابـض بـود در اجـزا [ی] زبـان بهـم کشیدن و **ترش است** و بسردی کمتر از عفص است و تیزی در زبان پدیـدآرد و **شیرین** نه چنان گرم است که اجزا [ی]

قیـاسی: زمانها	قیـاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
خریف[17]	شمالی	ب ج رو[18]	**مختارست**[14] عصیرش[15] و مکروهست دانه و پوستش از جهت آنکه هضم نشود[16] و چون آب سردخورند ازپسش بادانگیزد ومعده‌رازیان دارد خصوصاً قولنجیانرا . ب نوع اسپید شکم‌راندن راقوی‌تراز نوع سیاهست و هرانگوری که شیرین‌تربود گرم تر بود ج سینه وشش را سود دارد وجگروسپرزغلیظ را زیان دارد ع پـوستش سردست [19] و عصیرش گـرم وتر در درجـۀ اولو دانه اش [20] سردوخشك در دو [د] رجه [21] .
خریف[17]	شمالی[23]	ب ج ع [25]	**مختارست** [14]وزیری برسیاه چه لطیفتر و معتدل [تر] [22] است وعفونت کمترپذیرد وهمه نوعی در جامه شپش افگند وعرق ووسخ‌اندام بیفزاید چون درمعده تباه شود[24]. وبرو سینه و گرده و آب‌پشت‌راسود دارد و دم دهانرا که ازحرارت معده بودکم و خوش گرداند وسپرز افزاید وچون سپرزرابانجیر مرهم‌کنند[26] سپرز را[26] سود دارد بعکس. **رو** لطیفست بحرارت و غلیظ است [بلزوجت] [27] .
تابستان	جنوبی	ج د یو	**مختار تراز**[28] **زردالوا**[29] ازجهت آنکه غلیظ‌ترستودیرتر مستحیل شود و ازیـن‌سبب راپس[1] ازمدتی تب‌آرد ج معده را این موافقست وبالذت تر از زرد الوا[29]ست ح[30] اما [در][31] دیگر حالها بازردالوا [29] برابر است و بهترین نوعی از شفتالوا[32] آنست که بآسانی از دانـه بیرون آید[33] و هرچه دشوارتـراز دانـه بیرون‌آید مکروهست[34] ازدیگر لونها .

۱۵– چنین است س ؛ف : بلغم تنك ؛ چ: خونی بلغمی‌انـدك رقیق ؛ متن عربی : بلغم رقیق . ۱۴ – چ : گـزیدست . ۱۵– ف : گوشت او . ۱۶– س: نشوند؛ف: دیر هضم شوند . ۱۷–ف، چ : پاذیز = پادیز . ۱۸– نسخۀ س مانند نسخۀ اساس است ؛ ف ، متن عربی: ع. ۱۹– ف : سرد وخشکست . ۲۰– در نسخۀ اساس :دانـه ش . ۲۱ – بقیاس نسخۀ س اصلاح شد ؛ چ : در درجۀ دوم . ۲۲– بقیاس چ ،س افـزوده شد . ۲۳– ف ، چ ، متن‌عربی : معتدل . ۲۴– س افزوده : تب آرد . ۲۵– نسخۀ س مانند نسخۀ اساس است ؛ ف بجای این سه‌حرف : رو، ب ،د؛ متن‌عربی : رو ، ج ، د. ۲۶– ۲۶، نسخۀ چ ،س: نـدارد . ۲۷ – بقیاس چ ، س‌و متن عـربی، افزوده شد . ۲۸ –چ : گـزیدست و بهتر است . ۲۹– زردالو . ۳۰– دیگر نسخه‌ها «ح» نـدارد. ۳۱– بقیاس چ ، س‌و متن عـربی، افزوده شد. ۳۲– شفتالو. ۳۳– س افزوده : دیسقوریدوس. ۳۴– چ،س: مکروه‌ترست .

زبان بگرداند و بپراگندو نه سرد دست چنانکه بهم کشدبل که معتدل است به حقیقت[1] زیرا نرمی در زبـان پیدا کند و **دسم** بـا عتدال کمتر از شیریـن است و از آنجـا[2] استنباط درجتها[ی] سردوگرم کند هرچه اجزا [ی] زبان بهم کشددردرجهٔ چهارم سرداست وگرم

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
د	آلو	یوحنا : سرد و تر ماسرجویه : سرد[3] و نرم	ب ۲ ب ۲	حلوایی شیرین	اسهال صفرا را	معده را	بگلشکر[4] وطبرزد	خلطی مائی	صفراوی	جوانان
ه	امرود	جالینوس : سرد یوحنا : سرد و خشک	ب ۱ ی ۲	سختیانی[5] نباك رسیده	معدهٔ ضعیف را	قولنج را	بجواب از پس خوردنش	خونی بسیار[6]	گرم	جوانان
و	نارشیرین	ماسرجویه : گرم وتر باعتدال	ح ۱ ر مد	املیسی بزرگ	سرفه و آب پشت را	بادانگیز بود	بنارترش	غذائی نیك	معتدل	نیم پیران
ز	نارترش	ماسرجویه : سرد ولطیف وقابض	ب مد	هرچه آبدارتر[7]	جگر گرم را	بروسینه را	بحلوای عسل	خلطی اندك	گرم	جوانان

۱ــ ف ، چ : بـل که معتدل است ، وکلمهٔ اخیر را نـدارد؛ س : بلکه معتدل بحقیقت است . ۲ــ ف ، چ ، س : ازینجا .
۳ــ چ : گـرم . ۴ــ چ ، س : بشکر؛ ف : بگلنگبین ، چنین است متن عربی . ۵ــ چنین است چ ، س ؛ متن عربی : ینجانی .
۶ــ ف : خون سرد؛ س : خون سرد بسیار ؛ متن عربی : دم بارد . ۷ــ چ ، س افـزوده : بود ؛ ف : بزرگ آب ناك . ۸ــ رسم خط نسخهٔ اساس : دوام . ۹ــ چ ، س افـزوده : بود . ۱۰ــ چ افـزوده : و . ۱۱ــ چ : گـزیـدست . ۱۲ــ ف ، متن عربی : یو ، مـا . ۱۳ــ ف ، چ ، متن عربی : یـو . ۱۴ــ ف : زنجبیل پـرورده. ۱۵ــ چ : دشخوار گـوار ، ف : دشخوار گـوارد.

وترست بدرجهٔ سیم وگرم و تربدرجهٔ دوم[8] وگرم وتر بدرجهٔ اول وبضد وبویها آنچه خوش بود اعضا آنرا قبول کند و هضم شود و بحرارت کمتر از حریفست و آنچه ناخوش بود برضداین[9] و لازم[10] جوهر غذا هرگاه که گران بود یا لزج بود یا غلیظ

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	گرمسیر	ج د ما[12]	**مختارست**[11] در میان تب خوردن چه تشنگی‌فرونشاند و اسهال صفراکند ومکروهست پیران راجزکه ازپسش شراب‌کهن خورند . و آلو[ی] خشك اشنها [ی] طعام رابیرد ج ب آب آلو پخته با انگبین اسهال آورد بقوت خاصه چون هیچ طعام‌از پسش نخورند د آلو [ی] تازهٔ شیرین معده را زیان داردواسهال ناهموارآورد و آنچه‌کهن وقابض بود بضد .
تابستان	جنوبی	ب[13] ح د	**مختارست**[11] شورش منش را مکروهست پیرانرا جزکه از پسش شراب کهن خورند یا زنجبیل مربا[14] و امرود خام دشگوار[15] بود **ب** ازهمه امرودها امرود بزرگ تربسیارغذا تراز دیگرنوعها **ب** امرودخام شکم‌بینددوپخته وشیرین شکم‌براندچون باقصر[16] بپزند مضرت قصر[16] ببردودانه‌اش[17] کرم شکم بمیراند.
خریف[19]	معتدل	یو[18] ما	**مختارست**[11] بروسینه را وسرفها [ی] خشك را ومکروه است صفرا را و ناردان شیرین بریان‌کرده شکم را ببندد وچون بانارترش یارکنند خفقان را سود دارد و آب نار شیرین و ترش با هم[20] اسهال صفراکند و معده و جگر گرم را قوی‌گردانند **ما** هرکه قمعی[21]از قمعها[ی] ناربخورد مدتی از آشفتن[22]چشم یمن بود .
تابستان	گرم‌وتر	ما ار[23]	**نارترش** مکروه است ازپس غذا جزکه‌کسی راکه مزاج گرم بود و بهترین نقلیست شراب خوار محروررا وپیران را سخت مکروه[24] است جزکه باترنج مربا[25] خورند و معالجت خفقانرا[26] **ار** گویند[27] زنی راچندین سال خفقان بود چون‌پست با نار[28] خوردی دردش‌کمتر بودی ودلش قرار یافتی و سبب خشکی[29] نارترش‌بود .

۱۶ــ ف : فطیر ، چ : قصر ؛ س، متن عربی : فطر . ظاهراً ضبط اخیر درست بنظر می رسد. ۱۷ ــ رسم خط نسخهٔ اساس : دانه‌ش. ۱۸ــ س: فولس؛ف،چ: ندارد ۱۹ــ ف ، چ : پاذیر= پادیز. ۲۰ــس : بهم . ۲۱ــ س: سه‌قمع ؛ف: سه دانه انار ؛ متن عربی : ثلثة اقماع . ۲۲ــ چ : آشوفتن . ۲۳ــ ف ، چ : ندارد ؛ نسخهٔ س در این ستون فقط : دیسقوریدوس . ۲۴ــ س : زیان کار . ۲۵ــ ف : پرورده . ۲۶ــ ف: درددل را؛ متن عربی : وجع الفؤاد. ۲۷ــ ف، س: بقراط گوید. ۲۸ــ ف،س: بآب انار ؛ متن عربی : مع ماءالرمان. ۲۹ــ ف،س : افزوده: سردی .

دیـر تـر هضم شود. و چـون هضم شود پـرورش بسیار کند و سد هـا آرد و چـون سبك و نـرم و لطیف و سست بـود برضد وگـرم و لطیف چـون حـریف بـود و سرد چون ترش و غلیظ باشد که سرد بود و بـاشد کـه‌گرم هر چه غلیظ بـود سرد بـود وهرچـه لطیف بودگرم.

قانون دوم[1] در بیرون آوردن کیفیت و کمیت غذاهـا و قـوتها [ی] آن. و مـا ایـن

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر میو ها[ی] تر و انواع و طبایع آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
ح	آبی	ارخیجانس : سردوتر یوحنا : سردوخشک	ب ۱ ب[2] ۲	هرچه بزرگتر و آبدارتر	شادی دل را	قولنج را	برطب و عسل[3]	خلطی سرد	صفراوی	همه را
ط	سیب شیرین	ثیاذوق[4] : معتدل بحرارت‌مایل	ح مد ر مد	شامی و اصفهانی[5]	قوت دل را	رگ و پی را	بگلشکر[6]	خونی اندك	گرم	همه را
ی	سیب ترش	ثیاذوق : حرارتش اندك ، یبوستش بسیار	ب مد ی مد	هرچه قبضش کمتر بود	غشی رسیدن را[7]	مفاصل را[8]	بشراب زرد	خونی بلغمی	گرم بغایت	جوانان

۱ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس : دوام. ۲ــ ف : خ = متن عـربی : ی . ۳ــ ف : برطب و بـا نگبین‌است ؛ چ : برطب بعسل ؛ س : برطب وعسل. ۴ــ در نسخهٔ اساس: «بیاذوق» ودر دیگر نسخه‌ها بی‌نقطه‌است ؛ اصلاح شد. ۵ــ ف : سپهانی. ۶ــف : بگلنگبین شکری : متن عربی : بالجلنجبین سکری . ۷ــ ف : بی‌هوشی راست . ۸ــ ف : ببندگشای استخوانها . ۹ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س اصلاح شد . ۱۰ــ نسخهٔ اساس : «و» ، بقیاس نسخهٔ س و بـا توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۲ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس: کبی ۱۱ــ۱۳ ، در نسخهٔ اساس این قسمت کمی پایین‌تر ، بعد ازعبارت «کیفیتی مطلق» آمده بقیاس نسخهٔ س در جـای‌خودقـرارگرفت . ۱۴ــ از نسخهٔ س افزوده شد . ۱۵ــ ف ، چ ، متن عربی ، در این ستون : ج ، یو ع.س : ندارد . ۱۶ــ س: مختارست. ف : اختیار کردند برای منش‌گشتن پیش از غذاو برای‌اسهال بعداز غذا باز دارد ؛ چنین است‌متن عربی. ۱۷ ــف ، س: جالینوس: چ: ندارد . ۱۸ ــ بقیاس نسخهٔ‌چ، ومعنی جمله‌افـزوده شد . ۱۹ــ چ ، متن عربی : د. ۲۰ــ چ: گزیدست. ۲۱ــ س : ایراکه . ۲۲ــف: د ؛ چ: ر. ۲۳ــ چ : قوفایی ؛ س : توفایی؛متن عربی : قوقـائی؛ف : ندارد . شاید ضبط نسخهٔ چ : «قوفـایی» درست بـاشد از بابت

را برطریق تجربت بیرون آور[د]یم[9] نه[10] برطریق قیاس زیرا که تجربت از تأثیر [جوهر غذا در مزاجها گرفته آمد][11] و نه هرچیزی بقیاس بتوان شناخت نه بینی که قیاس را راه نیست بغذاهایی که بی[12] طعم و تفه بود[13] [و هر][14] غذائی که تن بدان بهره‌ور شود لابد بود که مؤثر بود تا بغایت چنانکه گوئیم در درجهٔ چهارم گرم است یا سرد در مقابل غایت و گوئیم در درجهٔ اول نزدیکتر یا باول. و گوئیم در

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
همه وقتها	همه‌شهرها	ب[15] یو ج	ب[16] علاج شکم‌رفتن را پیش ازغذاها وعصبها رازیان‌دارد بایدکه پس از خوردنش درگرمابه شوند وبندگاهها را بروغن بمالند واز خاصیتهاش یکی آنست‌که ادرار بول آرد و مزیدنش تسکین‌قی کند ودرمعدهٔ بیماران تباه نشود خاصه درآن‌تن‌درستان ح [17] شرابآبی [را][18] بقا بیشتر از شراب سیب بود.
همه وقتها	همه شهرها	ح[19] یو[22] ما[24]	**مختارست** [20] سیب‌شامی از بهرشراب ورب را زیراکه[21] معتدل‌ترین سیبهاست وبعد ازان سپاهانی بهترست و پس قوفا [23] وملطی واین همه نوعها دل قوی‌گرداند ومعده را بویاکند وتن خوش دارد وغش رسیده را سود دارد خاصه چون باگلاب‌خورند وشرابش دشخوار هضم شود وشکم رفتن را سود دارد.
تابستان	جنوبی	جندشاپوران[27]	**شراب** سیب‌خام‌سبز[25] سوددارد زهرکرو را[26] وفی‌الجمله همه‌زهرها[ی] گرم راواین‌ازجمله‌استنباطها[ی] جندشاپورانست از جهت آنکه این حیوان بعسکر مکرم[28] بود و اول این بدانسته‌اند[29] و تسکین صفراکند و علتها [ی] تیز را سود دارد وپوست این سیب بادانگیزد ودرد شکم آرد وشکم بندد[30].

نسبت به‌بیت قوفا که قریه‌ای از قرای دمشق بوده است (معجم البلدان ۲۰۱/۴) ؛ نیز شاید ضبط نسخهٔ **س** « توفایی » مصحف « توقاتی » است وتوقات شهرکوچکی بوده است در جنوب ملطیه ، بین قونیه وسیواس دارای باغستان و میوهٔ بسیار (معجم‌البلدان ۸۹۵/۱ ، نزهة‌القلوب ، چاپ دکتر دبیر سیاقی ۱۱۸–۱۱۹ ، سرزمینهای خلافت شرقی ۱۵۱، ۱۵۶).
۲۴—چ : ثیاذوق ؛ نسخه س دراین ستون فقط : یوحنا،ثیاذوق **۲۵** — نسخهٔ اساس : سبررزا ؛ **س** : سیب خام سبز ؛ متن‌عربی: التفاح الاخضرالفج ؛ بقیاس‌نسخهٔ **س** ، ومتن‌عربی اصلاح شد . **۲۶**—چ : گرده‌را؛ س:کروه‌را؛ نسخهٔف:کرور؛متن‌عربی : الکرورا؛ با توجه به متن عربی معلوم می‌شود نام این حیوان «کرورا» است در این صورت درنسخهٔ اساس «را» ی مفعول ازقلم افتاده است. **۲۷**—ف، چ : نیسابوری؛ متن عربی : الجند یسابوریون . **۲۸**—س افزوده : بسیار ؛متن عربی : لکثرة هذاالحیوان بعسکر مکرم . **۲۹** — چ : وازین بدانسته‌اند؛ **س** : اوایل این ندانسته‌اند ؛ ف ، متن عربی : ندارد . در نسخهٔ اساس «بدانسته‌اند» حرف اولش بی نقطه است . **۳۰**— چ افزوده : و عصبها را زیان دارد ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی .

درجهٔ چهارم یا دوم[1] نزدیك تر و گوئیم در درجهٔ سیم آنگاه حاصل شود مارا از هر کیفیتی

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
یا	زردآلوی	جالینوس و یوحنا : سرد و تر	ب ۲ ی ۲	هرچه آرموی[2] یاهروی بود	عزم قی کردن را	سردی معده را	بقی کردن	خونی اندك[3]	معتدل	نیم‌پیران
یب	توت شامی	ارخیجانس : گرم و تر ابن عبدان : سرد وخشك	ب ۲ ی ۲	هرچه بزرگتر وسیاه‌تر	آماس گلو را	درد شکم را[4]	بطریفل[5]	خونی صفراوی[6]	دموی	جوانان[7]
یج	سنجد	یوحنا و عیسی : سرد و خشك	ب ۱ ی ۲	هرچه بزرگی وفربهی[8] بود	دفع مستی را چون بنقل خورند	دشخوار هضم شود	بپانید	خلطی خشك	گرم و نرم[9]	کودکان
ید	عبزران[10]	یوحنا : سرد و خشك	ب مد ی مد	هرچه بزرگتر و بویاتر	شکم رفتن را اگر از صفرا بود	دشوار هضم شود	بکرسته[11]	خلطی سودائی	صفراوی	جوانان

۱ـ رسم خط نسخهٔ‌اساس: دواء ۲ـ درنسخهٔ اساس ونسخهٔ چ: ازموی؛ بقیاس ف ، س ومتن عربی اصلاح شد. ۳ـ ف:خون‌صفراوی؛چ: غذای صفراوی؛ س : خونی‌صفراوی ؛ متن عربی: دم‌صفراوی . ۴ـ چ: «را» ندارد . ۵ـ ف‌افزوده: کوچك؛ چنین‌است‌متن‌عربی. ۶ـ س :خونی اندك . ۷ـ چ :کهول. ۸ـ چ : بزرگتروفربه‌تر . ۹ـ ف : گرم‌.و تر ؛ چنین است‌متن‌عربی ؛ چ :گرم . ۱۰ـ چنین‌است نسخه‌های چ ، س ، ف: نبق وگلنار؛ متن‌عربی: النبق . ۱۱ـ نسخهٔ‌اساس ، چ ،س : بکرسته ؛ ف: بشهد؛ چنین‌است‌متن‌عربی . ۱۲ـ س : از هرکیفیتی مطلق چهار درجه وبرین قاعده ؛ نسخهٔ چ مانند نسخهٔ اساس‌است . ۱۳ـ ف ، چ ، س :گرم؛ چنین است‌متن‌عربی. ۱۴ـ زردالو. ۱۵ ــ در این ستون ، ف: نیشابوری ؛ چ : ج ، الر ، م ؛ س : دیسقوریدوس ، یوحنا. ۱۶ـ در نسخهٔ اساس افزوده : دیگر ، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد . ۱۷ـ ف :گرم ؛ متن‌عربی نیز چنین است ؛ چ : شرقی . ۱۸ ــ دراین ستون ،ف : یو ، ع ، د ؛ چ : ع ، م ، رو . ۱۹ ــ در نسخهٔ ف ، چ و متن‌عربی‌موضوع بعدی به جالینوس‌نسبت داده‌شده است ؛ چ : « وآنچه‌سپید باشد جالینوس یادنکرده است... » ؛ س : ندارد . ۲۰ ــ چ افزوده : و آنچه شیرین باشد گرمست و آنچه ترش باشد سرد ؛ متن عربی نیز چنین است . ۲۱ــ۲۱ ، ف :

مطلق وچهار درجه بر این قاعده[۱۲] که یاد کرده شد خلاف اوفتاد میـان حکما[ی] اوایل

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
اول تابستان	شرقی	ج د یو [۱۵]	**مکروهست** معدهٔ سرد[۱۳] را از بهرآنکه زود مستحیل‌شود و زردالو[۱۴] [ی]کشته دفع مضرت زردالو[ی] تازه کند و صفرا را سود دارد چون خرما[ی] هندی و مانند این وفی‌الجمله‌جرم این میوه مکروه است و رطوبتش بغایت مستحیل است و چون از پس طعام خورند تباه شود و برفم معده بیستد .
بهار	جنوبی[۱۷]	ج یو ع[۱۸]	**مکروهست** چون خام بود از بهر آنکه باد انگیز بود و ربش آنجاکه[۱۶] ربها[ی] دیگر یادکرده‌ایم یادکنیم چون رسیده بود شکم نرم‌کند و نارسیده شکم ببندد و موافق‌تر آن بود کـه پیش از خوردن بآب بشویند تا معده ودماغ را زیان ندارد و با سنکنگبین مستحب است **د**[۱۹] نوع اسپید در ولایت او نبود زیـرا یاد نکرد[۲۰] .
تابستان	جنوبی	ج غ یو[۲۴]	**د** [۲۱] ، **ب** سنجدان‌کوچك وسرخك لذیذتر بود[۲۱] وازین هر دو لون بسیار نباید خوردن چه بدارو بهتر ماندکه بغذا[۲۲] و هر دونوع تسکین قی‌کندوشکم باز بندد و ادرار بول‌آرد[۲۳] . و سرخك بسیار موافق‌تر از سنجدست[۲۳] و اطفال را سنجد بهتر سازد چون باشیر بخورداطفال دهندمزاجهاشان باعتدال‌بازآید.
ابتدای خریف [۲۶]	شمالی	ج د [یو][۲۷]	**فندق**[۲۵] بـویاتر از عیزران بود و پستش معده را قـوی گردانـد و هیضه و شکم رفتن را سود دارد و این سرخك هـم نوعی از عیزرانست و تازیان سرخك را زعرور خوانند و چون بکـوبند و در آب آغـارند غلیظیش کمتر شود بلزوجت آب[۲۸] حب‌آلاس[۲۹] شکم‌ببندد بدان سردی وخشکی که در او موجودست.

جالینوس‌گویدکه سنجد بلذت تر از زعرور بـاشد ؛ چ : سنجد ترتر باشد از زعرور ؛ س : جالینوس‌گوید سنجد از سرخك زیادت تر بود ؛ متن عربی : الغبیرا الذ من الزعرور ؛ با تـوجه‌به متن عربی و نسخهٔ ف و توضیح معنی سرخك (= زعرور) در خانه پایین ، شاید نسخهٔ اساس بوده است : سنجدان کوچك [تر] و [از] سرخك لذیذتر بود . **۲۲**ـ ف افزوده : جالینوس گوید؛ چ : و روفس گویـد ؛ چنین است متن عربی . **۲۳ ــ ۲۳** ف : جالینوس : زعرور بیشتر قبض دارد ازانـکه سنجد و قی را موافق ترست و اگر چه غبیرالذیذترست ؛ چنین است متن عربی . **۲۴** ـ در این ستون ، ف : رو ، ج ، یو ؛ چ : ج ، الر ، ع . **۲۵** ـ ف : نبق میو [ه ا] یست کوهی ؛ متن عربی : النبق ؛ چ :کنار عصارهٔ او سخت تر است از عیزران . **۲۶**ـ ف ، چ :اول پاذیز (= پادیز) . **۲۷**ــ در نسخهٔ اساس محو شده ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س افزوده شد . **۲۸ ــ** چ افزوده : وقرص‌کنند و در سرکه حل‌گردانند و اما قرصهای آن‌قمع صفراکند و اما ؛ متن عربی : و یقرص بهاالخل اذاالقی فی طبیخه فاماالقراصیا فنافع للصفراء لحموضته واما ؛ نسخهٔ س مانند نسخهٔ اساس است . ظاهراً در نسخهٔ اساس قسمتی از قلم افتاده است . **۲۹** ـ در نسخهٔ اساس : «ج الاش» بقیاس نسخهٔ ف ، س ، و متن عربی اصلاح شد .

از جهت آنکه بهمه[1] شخصها بریك اعتدالست با قیاس . و گوئیم این درجات با آن مقابل آید چه علی‌المثل اگر دو محرور باشند یکی را حرارت بیشتر باشد و یکی را کمتر هر دو را یك غذا نسازد و اگر سازد هریکی را برحسب مقدار بقوت خویش سازد چنانکه یکی را بیشتر باید خوردن و یکی را کمتر و با این همه مراعات کردن آسان بودی اگر طعمها مرکب نبودی چنانکه ترکیب عسل است شیرین و حریف وترکیب بادنجان است

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرمیوها[ی]تروانواع وطبایع آن: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	منفعت: سنها
یه	خربزهٔ شیرین	عیسی : سرد و تر یهودی : گرم ، یوحنا : تر	[ب][2] [۳] [ب] [۳]	سمرقندی	سنگ از مثانه بیرون کند و روی بیفروزد	رودگانیها را	بسکنگبین ساده[3]	خونی اندك	معتدل	نیم‌پیران
یو	خربزهٔ ترش شیرین[4]	جالینوس : سرد و تر	[ب][2] [۳] [ر] [۲]	هرچه رسیده[ه] و پخته‌تر	ادرار بول آرده	درد شکم را	غذا از پس باید خوردن	غذای اندك	گرم	جوانان
یز	خربزهٔ هندی	جالینوس[6] : سرد و تر	[ب][2] [۲] [ر] [۲]	هرچه شیرین‌تر و آبدارتر[7]	بیماریها و تبها[ی] تیز را	دشوار هضم شود[8]	بشکر و پانید	خونی مائی[9]	صفراوی	جوانان

۱ ـ س : نه همه . ۲ ـ این ستون در نسخهٔ اساس ، ف ، س خالی است از نسخهٔ چ افزوده شد . ۳ ـ چ : صرف . ۴ ـ ف : تفه و تلخ ؛ چ : المرالتفه ؛ س : ترش ؛ متن عربی : المروالتفه . ۵ ـ ف : آب تاختن براند . ۶ ـ ف ، چ : ابن عبدان . ۷ ـ ف : شیرین‌وآب ناك . ۸ ـ ف: دیرگوارد . ۹ ـ ف : خون‌آبی. ۱۰ ـ چ: عروقها . ۱۱ ـ س‌افزوده : که سردست ؛ متن عربی : ولیس هذا النوع الذی قال جالینوس فیه انه بارد و تبعه الناس . ۱۲ ـ ف : پاذیز = پادیز . ۱۳ ـ چنین است نسخهٔ س ؛ نسخهٔ ف ، چ و متن عربی در این ستون افزوده : ع ۱۴ ـ چ : گزیدست . ۱۵ ـ کلمات این ستون در نسخهٔ اساس محوشده است بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی افزوده شد . نسخهٔ س نشانه «ما» ندارد . ۱۶ ـ س :

تلخ و تفه و حریف . و تفه آن بود کـه هیچ طعم ندارد و این ترکیبات که یاد کرده شد مختارست طباعی خوانند و ترکیب صناعی نیز باشد چنانکه شرابها بـا فاویه و مانند آن بسیار مرکباتست .

قانون سیم اکنون ما را حاجت اوفتادبقانونی دردانستن طبع مرکبات و حقیقت این آنگاه شناخته شود که آنچه پیش ازین یاد کرده شد از طبایع طعمها [ی] بسیط و

قیـــاسی		رایها [ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
خریفی معتدل[12]	معتدل	یو ر ا ۱۳	**مکروهست** چون نیك پخته وشیرین بود ازجهت آنکه‌زود مستحیل شود درعروق[10] وتبها [ی] تیزانگیزد. واین نه آن‌نوع است که جالینوس گفته است[11] و مردم پندارندکه سردستو این نوع خود در ولایت جالینوس نبودست و یوحنا از پس این نوع شراب خوردن فرمودست واین ازو خطا است وچون بر گرسنگی خورند هم زیان کار بود خاصه چون از پس خوردن بر پهلو[ی] راست خسبد و ریاضت از پسش زیان دارد .
تابستان	شمالی	[ج][15] [ما] [ع]	**مختارست** [14] این هردو نوع‌مزاجها[ی] معتدل رااز‌جهت آنکه ادراربول آرد و سنگ ازگرده ببرد و عروق پاك گرداند وبیخ بهق وکلف بکند وتخم این هردو نوع ازجرم‌شان قوی تر است و خربزه چون مستحیل شود بر منزلت زهربود زود از پس قی بایدکردن و درمیان دو طعام خورند یا باطعامی دیگر بیاید آمیختن تا[16] گرم بودگرچه اندك مایه شیرین بود .
تابستان	جنوبی	[را][17] [الطبری]	**مختارست** [14] در میان تبها [ی] سوزنده و بیماریها [ی] تیزومزاجها[ی] گرم و چون آبش با شکر و سکنگبین خورند ادراربول آرد وگرده و مثانه[18] بشوید و پیران را زیان دارد و آماس جگر و سپرز [19] را زیان داردو چون بسیار خورند هیضه [را] [20] بیم باشد .[21]

ابن ماسویه گـــوید؛ نسخهٔ ف ، متن عربی این کلمه و جملهٔ بعد را ندارد . ۱۷ ــ کلمـات این‌ستون در نسخهٔ اساس محو شده است بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، و متن عربی افزوده شد . در نسخهٔ س بجای « الطبری » نام «عیسی» نوشته شده است . ۱۸ ــ چ ، س افزوده: را . ۱۹ ــ س افزوده : و معده . در نسخهٔ ف و متن عربی نیز کلمه «معده» هست ولـی نسخهٔ چ مانند نسخهٔ اساس است . ۲۰ ــ بقیاس نسخهٔ چ و معنی جمله افزوده شد ؛ س : بیم هیضه باشد . ۲۱ــ ف افزوده : وهضم بد تولدکند ؛ متن عربی نیز چنین است .

دانستن در جتها [ی] گرم و سرد معلوم شود بتجربت و قیاس و چون مقدمات که یاد کردیم[1] پیش ازین شناخته شود غذائی که ازدوضد مختلف مرکب بودهردوضد را[2] برابر

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
یح	پیه خرما	ابن عبدان : سرد و تر	ب ۱ ح[7] ۲	هرچه شیرین[3] و تر تر	رودگانیها را	بر و سینه را	بعسل و پالوده[4]	خلطی[5] غلیظ	گرم[6]	جوانان
یط	خرما[ی] نیم رسیده	یوحنا : گرم و خشك و قابض	ح ۱ ح[9] ۲	هرچه قبضش کمتر بود	شکم ببندد[8]	دهان و دندانرا	بسکنگبین ساده	خونی معتدل	معتدل	همه را
ك	موز[10]	ماسرجویه : معتدل یوحنا : سرد و تر[11] عیسی : گرم و تر	ح ۱ د ۱	هرچه بزرگتر وتازه‌تر[12]	آب پشت بیفزاید	معده را	بشکرو طبرزد	خونی بلغمی	گرم	جوانان
کا	گوز هندی	یوحنا : گرم و تر	ح ۲ د ۱	هرچه تازه تروشیرین‌تر	چکیدن بول را وتیزی ذهن را[13]	دیر هضم شود	بپانید	خونی بسیار[14]	سرد و خشك	نیم پیران

۱ ـ رسم خط نسخهٔ اساس :کیادکردیم . ۲ ـ س افزوده : با یکدیگر برابرکنیم اگر . ۳ ـ چ ، س : شیرین تر . ۴ ـ ف : بخرما و شهد ؛ چنین است متن عربی . س : بعسل تا پالوده . ۵ ـ س : خونی . ۶ ـ چ : گرم و تر ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی ۷ ـ چ ، متن عربی : ی . ۸ ـ ف: طبیعت را نرم‌کند ۹ ـ چ ، متن‌عربی : ی . ۱۰ ـ س افزوده : هندی . ۱۱ـ چ، س : «یوحنا : سرد» . ۱۲ـ س : پخته ؛ ف :آنچه بزرگ وشیرین ورسیده بود . ۱۳ـ نسخهٔ اساس : «دهن» ، بقیاس نسخهٔ ف : « خاطر تیزکند » و با توجه به متن عربی اصلاح شد . ۱۴ ـ چ : بسیار ، گرم ؛ متن‌عربی نیزچنین‌است ؛ س افزوده : تر . ۱۵ ـ از نسخهٔ س افزوده شد ؛ درنسخهٔ اساس بجای این‌کلمات نوشته شده است : «از یکی» وجمله بدان صورت ناقص می‌نماید . ۱۶ـ س : غالب‌تر ۱۷ ـ چ : گزیدست . ۱۸ ـ سستی . ۱۹ ـ نسخه اساس : و برتلح ؛ ف : و بسرسبز همین منفعت دارد ؛ چ : و تلخ هم این طبع دارد و خرمای سبز همین طبع دارد ؛ س : و نسرو ملخ هم این طبع دارند . ضبط نسخه بدلها نیز با یکدیگر متفاوت است وکامل و درست نیست ؛ بقیاس نسخهٔ س و با توجه به متن عربی « والبلح یجری مجراه وکذلك البسر الاخضر » اصلاح شد . ۲۰ ـ چ : حصری ؛ س : حفری ؛ متن

آیند حکم کنیم بر اعتدال غذا چون زیره باج و مانند آن و اگر [یکی غالب بود حکم بران][۱۵] غالب[۱۶] کنیم و اگر این مرکب از دو متشابه بود چون دو گرم یا دو سرد و یکی

	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	ابتدای تابستان	شمالی	ج ع[۲۲]	**مختارست** [۱۷] قوی کردن معدهٔ ضعیف را و سوستی[۱۸] رودگانیها را و بسروبلح[۱۹] هم این طبع دارد و شرابش تسکین صفرا و قی کند وخون وخضری[۲۰] اول بار خرما بود و[۲۱] جوهر مرکبست[۲۱] از سرد و شیرین و مائی وزقابض غلیظ چون غالب جوهرمائی بود هضم شود و چون دیگر جوهر غالب بود هضم نشود والله اعلم .
	خریف[۲۳] و زمستان	معتدل	ع ش[۲۵]	**مختارست** [۱۷] آب پشت را ونرم گردانیدن طبیعت راچون پخته بود و شیرین هم چون رطب وسده آرد وزود عفونت پذیرد وآنچه قابض بودمثلاً چون [بسر][۲۴] بسردی وخشکی مایل‌تر بود و دیرتر هضم شود و شکم بیندد ومعده را قوی گرداند[۲۶] وهرچه درحرارت بیش‌بوداین قوتها که یاد کردیم دراو کمتر بود[وقسب][۲۷] معتدل بود و شکم را ببندد ورطب زیان‌کارترین نوعیست .
	آن وقت که باشد	جنوبی	ع ش[۲۸]	**مختارست** [۱۷] آب پشت را وبسیارخوردن ازین نوع زیرا که از همه میوها بسیار پرورش دهنده وکم فضول ترست ولیکن تخمه را زیان دارد و در بیشترین حالها بخربزه ماند که حرارتش[۲۹] معتدل بود و چون با شکر وانگبین خورند زودتر هضم شود خاصه چون نیک رسیده بود و پوست باز کرده بود وز پسش شراب ریحانی خوردن[۳۰] مستحب است[۳۰] .
	خریف[۲۳]	جنوبی	[ما][۳۱] [یو]	**گوز هندو** این نوع هرچه پخته تر بود آب پشت را و درد پشت[۳۲] را سود دارد و موافق پیرانست اما جوانان را با چیزها[ی] ملطف خورند و هرچه کهن تر بود [حرار]تش[۳۳] و یبوستش بیشتر بود و شکم ببندد و چون عفن گردد دندان [و دهان][۳۴] را سخت زیان دارد والله اعلم .

عربی:الحفری وهوالطلع . ۲۱ـ۲۱ ، ف :مرکب است از دو جوهر؛ س : ازدو جوهر از؛ متن عربی : مرکب من‌جوهرین . ۲۲ ـ ف : علی ؛ چ : علی بن زین ؛ س : عیسی ؛ متن عربی : علی بن رند . ۲۳ ـ ف ، چ : پاذیز (= پادیز) . ۲۴ـ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، و متن عربی‌افزوده شد . ۲۵ـ دراین ستون ، ف ، چ ، متن عربی : ح ، الر ، یو . ۲۶ ـ ف افزوده : و باد انگیزد ؛ چنین است متن عربی . ۲۷ـ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، ومتن عربی افزوده شد . ۲۸ـ دراین ستون ف ، چ ، متن عربی: ما، یو ، ع . ۲۹ ـ ف : بشیرینی ؛ متن عربی : المعتدل الحلاوة . ۳۰ـ۳۰ ، ف : بغایت نافع بود ؛ چ : سخت نیك است . ۳۱ـ کلمات این ستون در نسخهٔ اساس محو شده است ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، متن عربی افزوده شد ؛ نسخهٔ س : شرك هندی ، یوحنا . ۳۲ ـ ف افزوده : مزمن ؛ چنین است متن عربی . ۳۳ ـ در نسخهٔ اساس نیمهٔ اول این کلمه محو شده است بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی اصلاح شد . ۳۴ ـ این‌کلمه در نسخهٔ اساس محو شده است بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی افزوده شد .

در درجهٔ اول گرم بود یا سرد و یکی در درجهٔ دوم[1] حکم بر درجهٔ دوم[1] کنیم والله اعلم .

قانون چهارم اندر استخراج منفعت و مضرت غذاها ودفع مضرت آن بر طریق قیاس و تجربت . اما برطریق قیاس شیرین بستگی[2] آرد بدان حرارت که در وی است و صفرا انگیزد از جهت آنکه زود استحالت پذیرد واسهال کند بجلا که در او موجودست و سده آرد از بهر آنکه پرورش بسیار کند و [ترش][3] تسکین صفرا کند و نفخ آرد[4] وعصبها[5]

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر میوها و آنچه دندان کندرا تیز کند				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
کب	رطب	ابن عبدان : مختلف و بسیار نوع . یوحنا : گرم و تر	ح ۲ ر[8] ۲[9]	آنچه رسیده‌تر بود	معدهٔ سرد را	بر و سینه را[6]	بپست و خشخاش[7]	خونی تیره	سرد و تر	پیران
کج	میویز[10]	عیسی[11] : گرم و تر و دانه[ا]ش سرد و خشك	ح ۱ ر[14] ۱	خوراسانی بزرگ	درد رودگانی را	خون محترق را[12]	بخیار شنبر[13]	خونی تیز	سرد	نیم پیران
کد	انجیر خشك	ارسطراطیس[15] : گرم و ملطف	ح ۱ ی[17] [۱]	شاه انجیر	بر و سینه را [و][16] دفع مضرت زهر ها را	سده را و آلات شکم را	بگوز و بادام شیرین	خونی معتدل	سرد	نیم پیران

۱ـ رسم خط نسخهٔ اساس : دوام . ۲ـ ف ، چ ، س : تشنگی . ۳ ـ بقیاس نسخهٔ ف ، س و با توجه به متن عربی افزوده شد . ۴ ـ ف افزوده : از جهت سردی ؛ چ : بسردی او ؛ متن عربی : ببرده . ۵ـ در نسخهٔ اساس : بعصبها ، بقیاس معنی جمله و دیگر موارد مشابه و با توجه به «را» اصلاح شد . صورت دیگرآن است‌که «را» حذف شود نظیر نسخهٔ س : بعصبها وآلات شکم زیان دارد . ۶ـ ف : بحنجره وآواز ؛ چنین است متن عربی . ۷ـ چنین است ف ، چ ، س : بپست خشخاش ؛ متن عربی : بالسویق الخشخاش . ۸ ـ چ : ب . ۹ ـ ف ، چ : ا . ۱۰ ـ ف ، س : مویز . ۱۱ ـ ف ، س افزوده : گوشتش ؛ متن عربی : جسمه . ۱۲ ـ ف : خون را بسوزاند ؛ متن عربی : یحرق‌الدم . ۱۳ـ ف : بخیار سبز ؛ متن‌عربی : بالخیار الاخضر . ۱۴ ـ ف : خ (= خشك) . ۱۵ ـ س : ارسطاطالیس . ضبط نسخهٔ اساس «ارسطراطیس» است وصورتهای دیگرآن : ارسطراطس، ارسیسطراطس، اراسیستراتس، اراسیسطراطس (= Erasistratus، Erasistrate) است . ۱۶ـ بقیاس ف ، چ و با توجه به متن عربی افزوده شد . ۱۷ـ بقیاس ف ، چ و متن عربی افزوده شد . ۱۸ ـ چ افزوده : بلطافتی

و آلات شکم را زیان دارد[۱۸]. و عرض[۱۹] فرود از عفص است در سردی وضد حریف است و شور بلغم را بیفروزد وبحرارت بستگی[۲۰] آرد وخشکی انگیزاند وسینه را درشت گرداند.

و فرود از تلخ است[۲۱] ودسم بسیار غذا وبرخی دیر هضم شود وشکم براند بترطیب و فرود از شیرین است باعتدال. و قابض زبان را و بر و سینه را درشت گرداند[۲۲] و شکم ببندد و اشتها[ی] طعام آرد. و عفص هم این طبع دارد جز که فرود ازوست بهمه قوتها.

قیـــاسی: زمانها	قیـــاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بزمستان	شمالی	ج اسرائیلی[۲۴]	**رطب** چون کهن شود رطوبتش کمترشود وحرارتش بیشتر و آب پشت بیفزاید و چـون بزعفران و عسلش ترتیب دهند[۲۳] حرارت ویبوستش بیفزاید ومضرتش بیشترشود ج وچون خواهی که مضرتش کمتر شود دانه ازو بیرون کند و بادام مغز در میان کند و با خشخاش وآب گل خورد و ازپسش سرکه با چند برگ کاهو یاکسنی[۲۵] بخورد.
زمستان	سردسیر	را[۲۸] فو	**میویز** هرچه فربه‌تر[۲۶] ونیکوتر و شیرین‌تر[۲۷] حرارتش بیشتر چه شکم براند و تحلیل رطوبات کند خصوصاً چـون ازو بیرون کنند دانه[۲۹] وآب پخته[۳۰] اسهال کند همچنانکه آب انگور و هرچه گوشتش اندك تر بود حرارتش کمتر بود و معده راقوی گرداند و شکم ببندد. **کشمش** لطیفتر از میویز و انگور بود.
[بهار][۳۱]	[معتدل][۳۱]	ع [ج][۳۲]	**مکروه است** از جهت آنکه جگر و سپرز را زیان دارد زیراکه جگر و سپرز بطبع چیزها[ی] شیرین دوست دارند و پیوسته از معده بخویشتن می‌کشند و عروقها[۳۳][ی] جگروسپرز ازان گرفته می شود ج گوید دلیل بر[۳۴] آنست که هر حیوانـی که غذا[ی] شیرین خورد[۳۵] جگرش فربه‌شود و جگرش بزرگ شود[۳۵] و انجیر سینه پاك کند وگونهٔ روی نیکوگرداند.

که در اوست ؛ متن عربی : بلطافته. **۱۹**ـ س : و عوص ؛ متن عربی : و عوضه ؛ ف : ندارد. **۲۰**ـ ف ، س : تشنگی ؛ متن عربی نیزچنین است. **۲۱**ـ نسخهٔ اساس : اسم ، بقیاس نسخهٔ چ ، س اصلاح شد ؛ س افزوده : بحرارت ؛ ف : بفعل ؛ متن عربی : فی‌کل افعاله. **۲۲** ـ س افزوده : و بهم کشد. **۲۳**ـ ف : بپرورند. **۲۴**ـ چ ، ف ، متن عربی : یهودی. **۲۵** ـ چ : کاسنی. **۲۶** ـ ف :گوشت ناك تر. **۲۷** ـ نسخهٔ اساس افزوده :و ؛ بقیاس نسخهٔ چ و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح شد. **۲۸**ـ در این ستون ، نسخهٔ چ و متن عربی : ع ، یو ، الر ؛ س : عیسی ، فولس. **۲۹**ـ چ : چون دانه از وی بیرون‌کنند ؛ چنین است نسخهٔ س. **۳۰**ـ چ : بآب پخته ؛ ف : ازآبش مطبوخی سازند ؛ چنین است متن‌عربی. **۳۱** ـ در نسخهٔ اساس محو شده بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی افزوده‌شد. **۳۲** ـ در نسخهٔ اساس محو شده است از نسخهٔ س افزوده شد. در این ستون نسخهٔ چ ،متن عربی : ج ، یو ، ع. **۳۳**ـ س : عرقها. **۳۴**ـ س : دلیل‌این ؛ ف : دلیل برین. **۳۵**ـ **۳۵** ـ چ : جگرش فربه شود و بزرگ ؛ س : فربه شود و جگرش بزرگ شود.

وتلخ تقطیع وخراشیدن زبان را پدید آرد بحرارت واندك مایه پرو[ر]ش[1] کند ازجهت خشکی‌که در اوست و شکم را نرم گرداند وبلغم را فرود آورد بلطافت و حرارت وحریف

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه او تولد کند	مزاجها	سنها
که	خرنوب[2] شامی	شرك هندی : سرد و خشك ، عیسی : گرم و خشك	ح ۱ ی ۲	تازه و شیرین	باز گرفتن اسهال بسیار	دشوار هضم شود	بیانید	غذای اندك	گرم	جوانان
کو	بلوط	جالینوس : خشك اندك حرارت ماسرجویه : سرد و خشك	ح[3] ۲ ی[4] ۲[5]	تازه و رسیده و بزرگ	ماسکه را قوی کند	خون بی نمازی ببندد	بریان کرده با شکر	غذای بسیار	گرم و تر	جوانان
کز	سنجد[8] گرگانی	یوحنا : گرم و تر	ح ۲ ی ۲[7]	گرگانی درشت	تسکین خون را	نفخ آرد و دیر هضم شود[9]	بکشمش	خونی بلغمی	گرم و خشك	جوانان
کح	گوز	ارحمحاس : گرم و خشك سادوق : گرم و تر	ح ۲ ر ۱	تنك پوست	کندی دندان را و دفع مضرت زهرها را	جوشش دهان و[8] زبان را	بخشخاش و بادام	خونی تیز	سرد	پیران

۱ ـ بقیاس نسخهٔ چ ، س اصلاح شد . ۲ـ نسخهٔ اساس، چ : خرتوث ؛ س : خرتوت ؛ بقیاس نسخهٔ ف و متن‌عربی‌اصلاح شد .
۳ـ چ ، متن عربی : ب ؛ ف : ت (= ر) . ۴ ـ ف : س (= ب) . ۵ـ متن عربی : ۳ . ۶ـ ف :باد انگیزد وبدگوارد .
۷ ـ در این ستون ، ف : خ ، ۱ ، ت ، ۱ ؛ چ : ح ، ۱ ، ر ، ۲ ؛ متن عربی : ح ، ۱ ، ر ، ۱ . ۸ـ س افزوده :گرانی .
۹ ـ چ ، س : واجب‌کردی ـ که از ضبط نسخهٔ اساس مناسب ترست . نسخهٔ ف : گوید من خواستمی . ۱۰ ـ بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س اصلاح شد . ۱۱ ـ ف افزوده : پیش ما ؛ س : اینجا . ۱۲ ـ ف ، چ : سرد سیر ؛ چنین است متن عربی .
۱۳ـ دراین‌ستون، ف : ج ، یو ، ع ؛ چ : ع ، ب ، ج ، ما ؛ س : یوحنا . ۱۴ـ ف ، س افزوده : دیسقوریدوس . ۱۵ـ س افزوده: انگور ؛ چنین است‌متن عربی . ۱۶ـ دراین‌ستون ، ف : ع ، ر ، ج ؛ چ : یو ، ج ، ما ؛ س : عیسی. ۱۷ـرسم‌خط نسخهٔ

هم این طبع دارد جزکه فرود ازوست بهمه قوتها و تفه بغایت سرد بود اما بر طریق تجربت اثر محسوس معاینه گواست هرچه گرمی افزاید گرم است و هرچه سردی افزاید

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	جنوبی[12]	سو[13] یو	**جالینوس** گوید واجب کردیم[9] که این نوع را از بلاد شام نیاورد[ند]ی[10] بدین جا زیراکه مضرتش[11] بیشتر ازانست که در شام زیراکه مادام تا تازه بود شکم راند و چون خشك شود شکم ببندد برعکس. چه رطوبتش می پالاید و جوهر ارضی در او می‌ماند[14] آنچه تازه بود معده را زیان دارد و شکم براند و چون کهن بود ببندد و ادرار بول آرد خصوصاً چون بادانه[15] بپرورند.
زمستان	شمالی	ع[16] ج	**جالینوس** در درجهٔ اول سردست و در درجهٔ دوم[17] خشك و دشوار هضم شود[18] و شکم ببندد از جهت آنکه غلیظ و قابض است و خون حیض باز گیرد و چون هضم شود پرورش بسیار کند. شاه بلوط خوشتر و بهتر از بلوطست و خشکی و قبضش کمتر بود ومعتدل است بحرارت وییبوست مایل وبعضی ازحکما گفته‌اند این نوع در درجهٔ اول گرم و خشکست.
زمستان[19]	کوهستان[20]	سو[21] یو	**بقراط**[22] گوید نه بینم این نوع را در حفظ صحت بس تأثیری و با این همه دشوار هضم شود[23] و بلغم انگیزد و معده‌را زیان دارد و عجب ازان دارم که صورت بندد که این نوع تسکین خون کند با این شیرینی و حراقت که در اوست. و آنگه این استعمال کنند در ادرار حیض **یو**[24] گوید این نوع معتدلست.
زمستان	کوهستان	یو[25] ب	**گوز**[26] بود که از خوردن میوها[ی] ترش نا رسیده[27] دندان کند شود چنانکه از کار باز ماند و غذا آس نتوان کردن و آنگه طعام نه بروجه خویش پسندیده هضم شود وعلاجش باچیزی لزج بود تا گزندکز ترشی بدو رسیده بود ببرد چون تخم بخلهو گوز وکسب و پالوده و فی‌الجمله هرچه لزج و بسیار روغن بود یا چیزی گرم که سردی از مزاج دندان ببرد[28].

اساس : دوام . ۱۸ ـ ف : دیر گوارد . ۱۹ ـ ف ، س : تابستان ؛ چنین است متن عربی . چ : بهار . ۲۰ ـ چ : گرم سیر ؛ ف :گرم ؛ چنین است متن عربی . ۲۱ ـ دراین ستون ، ف ، چ : یو ، ج ، ما ؛ چنین است متن عربی . س :فولس . ۲۲ ـ ف ، س ، متن عربی : جالینوس . ۲۳ ـ ف : دشخوارگوارش دیدم . ۲۴ ـ ف ، س : ما سرجویه . ۲۵ـ ف ، متن عربی : ب ، ما ، ج ؛ چ : ب ، ما ، د ؛ س : بقراط . ۲۶ ـ س افزوده : بسیار ؛ متن‌عربی : کثیراما یعرض . ۲۷ ـ در نسخهٔ اساس افزوده : «خوردن» که مکرر و زائدست وحذف شد . ۲۸ـ ف افزوده : چون نمك ؛ س : چون نمك و امثال آن ؛ چ : دندان را بجای خویش باز دارد . متن عربی : و یداوونه بالملح .

سرد بود و طبیب را اعتماد بر تأثیر بود .

اما گویند[1] هر حیوانی کـه قوت غـذا ازو برخیزد مرده است و مرده[2] سرد و خشك است وگر همه سقنقور[3] بود . و هرچه قوت حیوة در او باقی بود گرم[4] است وگر همه خشخاش سیاه است و ماهی باریقیست[5] .

چند فصل که ناگزیرست[6] در این کتاب بدان که هر گاه که غذا گرم تر از تن

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر حبوب و آنچه از حبوب کنند				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهتر ینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
کط	گندم	جالینوس : روفس و یوحنا : گرم و تر	ح ۱ م ب[8]	هرچه بزرگتر و گرانسنگ‌تر	تحلیل آماس[7]	سده آرد	نیك بباید پختن	خونی نیك	همه	همه را
ل	گندم پوست کنده[9]	باتفاق گرم و تر	ح ۱ ب[10] ۲	بزرگ و سرخ و پوست کنده	لاغر افزا	باد انگیزد	نمك بسیار	آب پشت و شیر	گرم و خشك	جوانان
لا	نشاسته	جالینوس و ثیاذوق : سرد و خشك	ب ۲ ح[11] مد[12]	هرچه بزرگتر و سپیدتر و تازه‌تر	تسکین صفرا را	دیر هضم شود	بچیزها[ی] شیرین	سودا	گرم و تر	جوانان

۱ ـ س : فیلسوف‌گوید ؛ چنین است نسخهٔف . ۲ ـ س افزوده : را طبع . ۳ ـ س افزوده : یا بلسان ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۴ ـ ف افزوده : و تر ؛ چنین است متن عربی . ۵ ـ چ : باریقست ؛ ف : ماهی بارقی ؛ چنین است متن عربی . ۶ـ س افزوده : یادکردن آن ۷ـ چ ، س افزوده : را . ۸ ـ در نسخهٔ چ بجـای «ب» نوشته شده است : «ر» ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۹ـ در نسخهٔ ف ، چ ستون مربوط به‌گندم‌پوست‌کنده بعداز «ترمس» آمده . ۱۰ـ نسخهٔ چ ، متن عربی : ر ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۱ ـ ف ، چ ، متن عربی : ی . ۱۲ ـ چ : ب . ۱۳ ـ درنسخهٔ اساس جمله‌های زیر در این جا قرارگرفته و نـابجا و مکرر و زائدست : « و بدوگونه تن درستی و هواها سرد و روزگار خزان بود هر چـه حرارتش باعتدال بود برودتش باعتدال بود هرچه مانند این درنافع» ؛ نسخهٔ چ نیز چنین است . با توجه به ترتیب مطالب در نسخهٔ س ، ف اصلاح و حـذف شد ۱۴ ـ ایـن جمله در نسخهٔ اساس و نسخهٔ چ بـالاتر و نـابجا قرارگرفته است ،

بود گویند که گرم است . و چون سردتر بود گویند سرد است[۱۳] .

و بدو گونه تن درستی حاصل شود بچیزی‌که هم طبع تن بود و باعتدال باز آوردن طبع تن . هر گاه که غذا گرم و تر بودخون‌که تولدکند موافق مزاج سرد وپیران و هوا ها[ی] سرد و روزگار خزان بود . [هرچه حرارتش باعتدال بود برودتش باعتدال بود][۱۴] .

	قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	همه وقتها	همه شهرها[۱۵]	[ج][۱۶] [یو] [رو]	**گندم** سرخ گران سنگ که بدندان [دشوار][۱۷] بتوان شکستن از جهت آنکه بسیار غذا بود موافق ترین غذا بود تن معتدل را وبعضی مردمان را[۱۸] چیزی دیگرست چنانکه[۱۹] هندرا برنج است و ترك راگاورس و سبب از دو بیرون نیست یاآنست که ایشان از خط اعتدال بیرون‌اند یا گندم در ولایت ایشان نایافتست[۲۰] وطبع گندم مختلفست برحسب انواع‌اش و زمینش[۲۱]، نوی و کهنی .
	زمستان	سردسیر	[دیسقوریدوس][۲۲]	**گندم پوست‌کنده** دشوار هضم شود وخلطی لزج تولدکند وکرم در شکم افکند و هرحسوکه ازین نوع کنند هم این فعل کند اماکشك که ازین نوع کنند بر و سینه و خشکی شش را سود دارد[۲۳] و چون خواهی‌که بپزی سرش را بپوش و بخمیرش‌شکافها بگیر و بآتش نرم بپز و تانیك مهرا نشود برمگیرو بعد ازان بجنبان تا همه یکسان[۲۴] شود .
	بزمستان	شمالی	[ج][۲۵] [ب] [ما]	**نشاسته** چون مفرد بپزند یا با شیرکسی راکه از صفرا شکم رود یا سحج صفراوی بود و چون با شکر و روغن بادام بپزند سرفه و بروسینه و نزله را سود دارد و باید که هر رطلی نشاسته بسه رطل آب بپزند تا بقوام حسو آید و از هر غذائی که ازگندم کنند این نوع کم پرورش‌ترست و سده آرد زیراکه سخت بغایت لزج بود .

بقیاس نسخهٔ س ، ف درجای خود افزوده شد ۱۵ ـ ف ، چ : معتدل ؛ متن عربی نیز چنین است . ۱۶ ـ این ستون درنسخهٔ اساس خالی است بقیاس ف ، چ ، متن عربی افزوده شد . نسخهٔ س «رو»ندارد . ۱۷ ـ بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد . ۱۸ ـ س افزوده : غذا . ۱۹ ـ ف افزوده : اهل جیلان و ؛ چ : طبریان راو . ۲۰ ـ س : کم یافت است . ۲۱ـ ف افزوده : و مزاج سال ؛ چنین است متن عربی . ۲۲ـ در نسخهٔ اساس این‌ستون خالی است بقیاس نسخهٔ س افزوده شد ؛ متن عربی : ج ، ما ، د . ۲۳ ـ جملات اخیر در نسخهٔ ف چنین است : و حسوکه از آردش سازند و کشکاب‌نافع بود سعال راو دردسینه را و ریش‌شش‌را . چنین‌است متن عربی اما نسخهٔ س مثل‌نسخهٔ‌اساس است . ۲۴ـ س : یکی . ۲۵ـ این‌ستون درنسخهٔ اساس خالی است بقیاس نسخهٔ ف ، چ افزوده‌شد . متن عربی : ج ، د ، ما ؛ س : یوحنا ، شرك‌هندی .

هرچه یبوستش[۱] باعتدال بود رطوبتش باعتدال بود . هرچه جوهرش بر زیـادت بود برودتش کمتر بود وبضد . و یك چیز راگویند معتدلست و نه معتدلست چون در حالی

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
لب	پست گندم	ماسرجویه : گرم و خشك[۲] یوحنا : گرم و تر[۶]	ح ۱ ح[۷] ۱	آنچه نیك[۳] بریان کنند	رود گانیها[ی] تر را	سینه و بر درشت کند	بآب گرم بباید شستن	خونی معتدل	گرم[۴]	جوانان[۵]
لج	جو	مسیح : سردوتر یوحنا : سرد و خشك	ر[۸] ۱ ح[۹] ۲	[تازه و سپید و بزرگی][۱۰]	قوت دافعه را	درد شکم را	بریان باید کردن	خلطی نیك	گرم	جوانان
لد	پست جو	رازی : سرد تر و[۱۱] خشکتر از پست گندم	ب ۱ ح[۱۲] ۳	آنچه باعتدال بریان کنند	اسهال صفراویان را	باد انگیزد	بشکر	غذائی [نه] بد[۱۳]	گرم	جوانان
له	کشکاب	سرد و تر	ب ۲ ب[۱۶] ۳	ساده و نیك پخته	جگر گرم را	آلات شکم سرد گوهرانرا	بگلشکر[۱۴]	غذائی[۱۷] معتدل[۱۵]	گرم و خشك	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس ،چ : حرارتش ، بقیاس نسخهٔ ف ، س اصلاح شد ۲ــ ف ، س :گرم ونرم ؛ چنین است متن عربی ۳ــ س: باعتدال ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی ۴ــ چ : معتدل ؛ چنین است ف و متن‌عربی ۵ــ چ :کهول ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی ۶ــ ف ، س :گرم و خشك ؛ چنین است متن عربی ۷ــ ف ، چ ، متن عربـی : ی ۸ــ ف ، چ ، متن عربی : ب ۹ــ ف ، چ ، متن عربی : ی ۱۰ــ نسخهٔ اساس : « آنچه باعتدال بریان‌کنند» ــکــه مربوط به ستون پائین است و حذف شد و بجای آن با توجه به متن عربی و دیگر نسخه ها ، از نسخهٔ چ افزوده شد ۱۱ــ نسخهٔ اساس ، نسخهٔ س: سرد و تر ؛ با توجه به متن عربی و نسخهٔ ف ، چ اصلاح شد ۱۲ــ ف ، چ ، متن عربی : ی ۱۳ ـ چنین است نسخهٔ س ؛ ف ، متن عربی : غذای صالح ؛ چ : خلطی ستوده ۱۴ــ چنین است نسخهٔ چ ، س . در نسخهٔ اساس افزوده : «گل» که زائد می نمود و حذف شد . نسخهٔ ف : بگلنگبین شکری ؛ چنین است متن عربی ۱۵ــ چ : نیك ۱۶ــ نسخهٔ چ ، متن عربی :ی ۱۷ــ ف : خون ؛ چنین است متن عربـی ۱۸ــ نسخهٔ اساس ، چ : نرم ، بقیاس نسخهٔ ف ، س و با توجه به‌کلمهٔ « خشك » اصلاح شد ۱۹ ـ چ : بهار ؛ نسخهٔ ف و متن عربی نیز چنین است ۲۰ ـ چ : همه شهرها ؛ چنین است نسخهٔ ف ۲۱ــ در

معتدل بود و در حالی نه ، مانند این در نافع و موافق نیزگویند . گرم چون با خشك بود تیزتر و چون با تر[18] بود نرم تر بود . غذا باشد که خشك بود بفعل و بضد . گرم باشد که

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان[19]	گرم‌سیر[20]	یو ما[21]	**پست گندم** آنچه در آب آغارند تشنگی ببرد و حرارت فرونشاند و سردکننده بود لیکن بایدکه نخست بآب سردکنند پس ازان‌که چند دفعه بآب‌گرم بشسته باشد[22] تا نفخ‌کمتر آرد آنگاه بکاربرد[23] **اما** آنچه ازگندم پخته‌کند[24] نفخش کمتر بود وحرارتش بیشتر و پرورش دهنده[تر][25] بودگویند[26] این نوع سرد تر از پست جو است ازجهت آنکه آب بیشتر خورده بود.
تابستان	گرم سیر	ج[27] ب	**جو** هرچه تنك پوست تر و بسیار مغزتر[28] و سپیدتر و گران تر بود .و چون چنین بود آن نوع بودکه گفتست کشکاب ازین باید پختن تا در تن ازو قوتی و جلائی نیك حاصل شود و چندگونه بگردد اگر بپست‌کنند خشکی‌کند و اگر بآب بپزند ترطیب[29] و اگر بنان‌کنند معتدل[30] و اگر بسیاهی مایل بود برودتش‌کمتر[30] وچون پوست ندارد پرورش‌بیش دهد وخاصیتش آنست‌کز معده زود فروآید .
تابستان	گرم سیر	ب[33]	**پست جو** چون باعتدال [بریان][31]کرده بودکم سبوس و بسیار مغز[32] و چون با شرابی قابض خورند شکم ببندد . وچون هم درساعت‌که آب دراوزنند باز خورند شکم را ببندد وبعدازان اسهال‌کند برطوبت آب که در او بود این از جمله غذا های متنعمان[34] و آسودگان و محرورانست و غذا[ی] این‌کمتر از پست‌گندم است[35] .
تابستان	جنوبی	ج ب[36]	**کشکاب** چون از جو تازه و فربه‌گران سنك‌کنند بایدکه اول درآب آغازند و پوستش بکنند و چون یك بهره جو بود چهارده بهره‌آب بود و نیك بباید پختن[37] وکف برگرفتن . تا بلزوجت هم اسهال‌کند و هم ادرار بول آرد و برطوبت تشنگی فرونشاند و بجلا سدها بگشاید وبجوهر[38] پرورش دهد وبکیفیت حرارت[39] ببرد .

این ستون ، ف ، چ و متن عربی افزوده : الر ۲۲ـ چ ، س : باشند ۲۳ـ چ ، س : بکار برند ۲۴ـ چ ، س : کنند ۲۵ـ بقیاس نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد ۲۶ـ ف ، س : رازی‌گوید ؛ چنین است متن‌عربی و نسخهٔ چ ۲۷ ــ در این ستون ، ف ، چ ، متن عربی : یو ، ما ، ع ۲۸ ـ س افزوده : و نوتر ؛ چنین است متن عربی ۲۹ـ چ افزوده :کند؛ س : دهد ۳۰ــ نسخهٔ چ ، س افزوده : بود ۳۱ ـ بقیاس نسخهٔ س و با توجه بـه نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد ۳۲ــ ف افزوده : « وبآب سرد شسته باشد برای خنکی بخورند پیش ازگرماوه رفتن بدو ساعت درتابستان باشکر» . چنین است متن عربی ۳۳ـ دراین ستون ، ف ، چ : را ، ب ، ج ؛ س : مسیح ۳۴ـ نسخهٔ اساس افزوده : است، بقیاس نسخهٔ چ ، س حذف شد ۳۵ ــ فقط در نسخهٔ چ افزوده : زیراکه پست‌گندم بقوت‌تر ازینست ۳۶ ــ در این ستون ، ف ، چ و متن عربی افزوده : د ۳۷ـ س افزوده : بجنبانیدن ؛ چنین است متن‌عربی ۳۸ــ چ : بجوهرخویش ؛ چنین‌است متن عربی ۳۹ـ س افزوده : تب ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی

هم بگرم صلاح کنند[1] چون یکی از دیگر لطیفتر بود یا حرارتش کمتر بود .

اکنون سخن درقانونها[ی] خاص گوئیم بدان‌که‌همه انواع میوه عفن‌باشد وتب آرد[2] وهرچه ترش بود عصبها را زیان‌دارد وحرارتش[3] فرونشاند وموافق مزاج محروران باشد الا هرچه مستحیل بود چون زردالوا[4] وهر چه قابض بود پیش از طعام شکم ببندد و پس از طعام براند چون آبی وهر میوه‌که مائی بود[5] ادرار بول آرد چون خربزه .

و دفـع مضرت میوهٔ شیرین بمیوهٔ ترش بـاید کـردن و بضد . و هر میوه کـه

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر حبوب وطبایع حبوب				آنچه تولد کند	منفـعت	
				بهتر ینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
لو	اطریه	بقراط : گرم و تر	ب[6] ب	آنچه نیك پخته بود	نای و ریه و سینه را	آلات شکم ضعیف را	بانیذ	غذای بسیار	معتدل[7]	جوانان
لز	برنج	جالینوس : خشك عیسی : سرد و خشك[8]	ب ح[9]	آنچه در پختن بیش بیفزاید	سوزش معده را	قولنج را	بروغن و شیر	غذای پسندیده	گرم و تر	همه را
لح	باقلی	عیسی : سرد و خشك	۳[10] ح	هرچه درست بود	بی‌خوابی و سرفه را	کندی حواس را	بنمك و سعتر	خونی نه بد	گرم و خشك	جوانان

۱ـ ف : اصلاح پذیرد ۲ـ چ ، س : تب‌آرنده ۳ـ ف ، س : حرارت خـون ۴ـ زردالو ۵ـ ف : و میوهٔ آب نـاك ۶ـ در این ستون ، نسخهٔ ف : گ ، ت (= ح ، ر) ؛ متن عربی : ح ، مد ، ر ، مد ۷ـ چ ، ف : معدهٔ‌گرم ؛ چنین‌است متن عربی ۸ـ ف ، چ : گرم و خشك ؛ متن عربی نیز چنین است ۹ـ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح ، ۱ ، ی ، ۲ ؛ نسخهٔ ف :گ (= ح) ، ۱ ، خ (= ی) ۱۰ـ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربـی : ب ، ۱ ، ی ۲ ؛ نسخهٔ ف : ت (= ر) ، ۱ ، خ (= ی) ۱۱ـ ف: زودگوارتر باشد ۱۲ـ چ ، س افزوده : بود ۱۳ـ ف ، س : جالینوس‌گوید ؛ چنین است متن عربی ۱۴ـ نسخهٔ اساس ، چ : شلیم ؛ بقیاس نسخهٔ ف ، س و متن عربی اصلاح شد . در صفحات بعد درنسخه

پخته تر بود بهتر بود و هر چه بیش باز توان داشتن به بود . و هر میوه کـه زودتر هضم شود[۱۱] پسندیـده تر[۱۲] و هرچه مستحیل بود بمنزلت زهر بود و هرچه غلیظ بود از پس تر خورند و هر چه لزج تر پیشتر .

فصل[۱۳] در سالها [ی] بدگندم با شیلم[۱۴] آمیخته شد هرکه از نان آن بخوردی سرش بدرد آمدی و چون تابستان آمدی جـوششها و علتها [ی] دموی بر او پیدا گشتی . پس واجب چنان کند که حبوب را ازدانها [ی] غریب جدا کنند و آنگاه بکاربرند . وبهترین

قیـاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	شمالی	ب ش	**مکروه‌است** زیرا کـه خمیرش را نمك نبود و ازین سبب را هضم دشوار شود و چون با شکر و روغن بادام خورند بیماریهـا [ی] برو سینه را سود دارد و چون بـا تخم بخله و لسان الحمل بپزنـد[۱۵] ذات‌الجنب را سخت موافق بود[۱۵] و چون هضم شود پرورش بسیار دهد و شراب‌کهن از پسش باید خوردن تا زیان کار نبود یا با پلپل بباید آمیختن تا بهتر بود.
زمستان	همه شهرها	یو ج ع	**برنج** غـذای معتدل است زود هضم شود و طبیعت خشك گرداند خصوصاً چون سرخ بود اما نوع اسپید را [چون][۱۶] با روغن بـادام یا روغن شیره یا روغن گاو بپزند شکم ببندد[۱۷] و سوزش[۱۸] معده راسود دارد[۱۹] و چون باشیر تازه بپزند خشکیش کمترشود و لیکن سده آرد چون با روغن‌کاثیره پزند سدهـا را بگشاید و شکم براند و قومی ازحکما گویند برنج گرم است آب پشت بیفزاید و[۲۰] باد شکم کم گرداند .
تابستان	گرم‌سیر	ب ج د ع	**مکروه‌است** از جهت آنکه نفاخ بود و سستی [و][۲۱] خواب و کسلانی آرد و چون خشك شود مضرتش کمتر بود و چون‌پوست باز کرده پزند مضرتش نه چنان[۲۲] بود که باپوست[۲۳] **ج** گویند جرمش جلا دهنده بود وپوستش قابض بود وچون باسرکه پزند ریش امعارا سود دارد و شکم ببندد وفی الجمله اصلاح این‌نوع بسعتر ونمك بایدکردن[۲۴] .

اساس نیز «شیلم» است . ۱۵—۱۵ ،ف : خون‌برآوردن سوددارد؛ متن عربی: نفعت الدم. ۱۶—بقیاس نسخهٔ س وباتوجه به‌معنی جمله افزوده شد . ۱۷— ف : طبع را نبندد ؛ متن عربی‌نیز چنین است . ۱۸— در نسخهٔ اساس: شورش ، بقیاس نسخهٔ چ ،س و نسخهٔ ف (گزیدن) ومتن عربی (لذع المعده) و با توجه به منفعت برنج در صفحهٔ مقابل ، اصلاح شد . ۱۹— ف افزوده: وسوزش رودگانی را ساکن گرداند ؛ چنین است متن عربی . ۲۰— س افزوده : بول و ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی. ۲۱— بقیاس نسخهٔ ف ، س و متن عربی افزوده شد . ۲۲ — رسم خط نسخهٔ اساس : نچنان . ۲۳— رسم خط نسخهٔ اساس : کباپوست . ۲۴— فقط نسخهٔ چ افزوده : و کودکان را که ایشان علم آموزند نباید دادن الابسعتر

دانه‌ای[1] آن بود که در پختن بیشتر بیفزایـد و بزرگتر نماید و پرورش دهنده[2] بود و این

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
لط	ماش	یوحنا : سرد و رطوبتش معتدل	ب[3] م	هرچه بزرگتر[4]	سرفه را چون از تب بود	ضعف دندان را	پختنش بروغن گوزه[5]	خونی نیك[6]	گرم وتر	جوانان
م	لوبیا	ارخیجانس: سرد و خشك یوحنا : گرم وتر	ب[7] م	هرچه درست[8] و سرخ تر	ادرار بول را و فربهی تن را	خواب آشفته نماید ومغشی بگردد	بزیت و آبکامه و خردل	خونی غلیظ بلغمی	سرد و خشك	نیم پیران
ما	عدس مقشر	جالینوس: معتدل بحرارت مایل، یوحنا[10]: سرد وخشك	۳[9] ح	هرچه فربه تر و پخته تر	خون فرو نشاند و معده قوی کند	مالیخولیا را و آب [پشت و][11] بینایی را	بچغندر و سرمق	خونی غلیظ	دموی	جوانان
مب	ترمس	یوحنا، روفس : گرم وخشك	ب[12] ح	هرچه اسپیدتر و گرانسنگ تر	کشتن کرم شکم را	دیر هضم شود	باسرکه و آبکامه باید خوردن	بهتر از خون عدس	بلغمی	پیران

۱ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس : دانه‌ی. ۲ـ چ ، س افزوده : تر. ۳ـ درنسخهٔ اساس : س (=ب) ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ومتن عربی وبا توجه‌به دیگر موارد اصلاح شد .در این‌ستون، نسخهٔ چ : ب ، ا ، م ، ۲ ؛ نسخهٔ ف : س (=ب) ، ا ، ر. ۴ـ س افزوده :وسبزتر، چنین است نسخهٔ ف‌ومتن عربی. ۵ـ ف : بادام ؛ متن عربی : انضاجه‌بدهن‌اللوز. ۶ـ چ :غذای صالح ؛ چنین‌است متن‌عربی. ۷ـ دراین ستون، نسخهٔ ف:ك (=ح) ، م ؛ چ: ح،ا، م، ا ؛چنین است‌متن‌عربی. ۸ـ ف :بی‌خوره افتاده ؛ متن عربی:غیرالمتأکل. ۹ـ دراین ستون ، نسخهٔ چ ومتن عربی : ر، ا ، ی ، ا ؛ نسخهٔ‌ف: س ، ا ، خ. ۱۰ـ ف، چ: عیسی. ۱۱ـ بقیاس نسخهٔ س وباتوجه‌به نسخهٔ ف‌ومتن عربی‌افزوده‌شد. ۱۲ـ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح ،ا ، ی، ۲؛ نسخهٔ ف : ك (=ح) ، ا ، خ (=ی). ۱۳ـ چ ، س‌افزوده :بود. ۱۴ـ ف :دیرگوارد. ۱۵ ـ ف ،افزوده : شیرین؛ چنین است متن عربی. ۱۶ـ نسخهٔ اساس افزوده : و ،بقیاس نسخهٔ چ ، س و جملهٔ بعدحذف شد . ۱۷ـ نسخهٔ اساس ،چ :بود ، بقیاس نسخهٔ س و باتوجه به نسخهٔ ف‌و متن عربی اصلاح شد. ۱۸ـ ف ، متن عربی افزوده : وجذام . ۱۹ـ بقیاس نسخهٔ چ ، س

معنی بکیل ووزن بتوان شناختن و هر دانه که آن رسیده تر بود رطوبتش بیشتر[۱۳] و همه

زمانها	شهرها	[رایهای] حکیمان	اختیارات
تابستان	گرم‌سیر	ح یو رو	**ماش** در بیشترین حالها طبع باقلی دارد واز معده دیر بزیر آید[۱۴] وچون هضم شود خلطی پسندیده تولد کند و غذائی نیکست خداوندان تب وسرفه را چون با اسفاناخ بپزند اسهال کند و درد بروسینه را سود دارد خصوصاً چون با روغن‌بادام[۱۵] پزند .
زمستان	سردسیر	م یو ج رو	**لوبیا** آن نوع که اسپید بود[۱۶] بطبع سردو خشك‌بودوآن نوع که سرخ بودبطبع گرم بود واندك‌مایه بادانگیزد وپرو[ر]ش بسیار کند ج گوید لوبیا چنان نفاخ نبود[۱۷] که‌باقلی‌ورطوبتش بسیار بود امانوع سرخ ملطف بود بایدکه بازیت‌وآبکامه‌وکرویا وسعتر بکار دارند .
تابستان	گرم سیر	ج ع ما یو	**مکروه‌است** کسی را که سودا غالب بود که زود وسوسه آرد وتب چهارم[۱۸] انگیزد وچون با پوست‌خورند شکم براند و پوست بازکرده که‌آب اول ازو بریزند شکم‌ببندد . وچو[ن][۱۹] بآبش غرغره‌کنند خفقانرا سود داردوشکم‌را[۲۰] براند . وموافق‌ترین‌آنست [باسفاناخ وچغندر خورند بابسیاری روغن‌وزیان‌کارترین آنست][۲۱] که با[۲۲] نمك سوده[۲۳] پزند و در پوستش تیزی هست‌که شکیم براندو جرمش شکم ببندد.
زمستان	سردسیر[۲۶]	ح ب د یو	**ترمس** چون تلخی از وجدا کنند دشوارترهضم شود[۲۴] وشکم نراند وچون بقیتی تلخ دروی مانده بود زودهضم شود.و در تلخی‌شکم کرم[۲۵] بکشد وچون بروجه خویش هضم شودغذای موافقست خصوصاً رنجور انرا وفی الجمله بتلخی که در اواست ادرار بول و حیض کند[۲۷] وسدها که در جگرو سپرز بودوشش را[۲۷] بگشاید و آبش قوی تراز جرمست وخونی تولدکند[۲۸] **یو** گویند غلیظ و بد است[۲۸] .

افزوده شد . **۲۰**ـ نسخهٔ چ ، س «را» ندارد ؛در نسخهٔ اساس نیز در موارد مشابه «را» بکارنمی‌رود . **۲۱** – بقیاس نسخهٔ ف، چ ، س از نسخهٔ ف‌که با متن عربی مطابق بـود افزوده شد ؛ متن عربی : وانفع ما اکل بالاسفاناخ و السلق والدهن الکثیرو اردأ . **۲۲**ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس :کبا. **۲۳**ـ چ ، س ، ف، متن عربی :نمکسود. **۲۴**ـ ف : دیرگوارد ؛چ : دشخوارتر هضم شود . **۲۵**ـ چ : ودر تلخی‌کرم شکم ؛س : و بتلخی‌در شکم‌کرم؛ ف : وتلخی‌که دارد زودگوارد وکرم را بکشد ؛چنین است متن عربی. **۲۶**ـ نسخه‌ف : شمالی ؛ چنین است متن عربی؛ چ :گرم‌سیر . **۲۷** ـ**۲۷**، چ : وسدها [ی] جگرو سپرزوشش‌را ؛ س : و سدها که در جگر و سپرزوشش بود . دو ضبط اخیر با متن عربی مطابق‌ترست : ویفتح سددالطحال والکبد والریه . **۲۸** ـ **۲۸** ، نسخهٔ ف : بدنباشد یوحنا گوید که خلط بدو غلیظ تولد کند ؛ متن عربی : والدم المنزلة منه‌لیس بردی وهویولد خلطا غلیظاردیأ . نسخهٔ چ، س شبیه‌نسخهٔ اساس است .

دانها از درخت خویش سبکتر و لطیفتر و گرم تر . و ازین سبب را تخم خشخاش [را] [1] برودت و رطوبت از برگش کمتر بود . و بعضی از حبوب آنست که تخم خورند و برگش نه و بعضی آنستکه هم تخم خورند و هم برگ و بضد . و هر [تخم] [2] که بریان کنند بلمس [نرم] [3] تر شود به بود و باد و نفخش کمتر بود و غذا بیشتر و هضمش دشخوارتر. وزمینها [4] نباتها را هم چنانست که شهرها حیوانات را و نه هر زمینی موافق هر نباتی بود چنانکه

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر نانها و طبایع آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
مج	نان میده	معتدل مایل بحرارت	مد[5]	پخته وزرد	فربهی تن را	سدها را	بخمیر و بوره و تخم خرخیزه	غذای بسیار	معتدل	همه را
مد	نان خشکار	گرم[6]	مد[7]	هرچه سبوس کمتر	اعتدال طبع را	خارش و گر را	بنان خورشها [ی] چرب	غذای نیک	گرم وتر[8]	جوانان[9]
مه	نان فطیر	غلیظ[10]	مد[11]	نیک پخته با نمک بسیار	ضعیفان و رنجوران را	باد انگیز بود	بشراب کهن	بلغمی بسیار لزج	همه[12]	همه را[13]

۱ــ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله افزوده شد. ۲ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س افزوده شد. ۳ــ بقیاس نسخهٔ س و با توجه به متن عربی افزوده شد. ۴ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و» ، بقیاس نسخهٔ س و معنی جمله و با توجه به متن عربی و نسخهٔ ف حذف شد ۵ــ دراین ستون نسخهٔ چ : ح؛ ف: م ، ك (=ح) ؛ متن عربی : ب ، ۳ ، ر،۳. ۶ــ چ ، س افزوده : باتفاق . ۷ــ نسخهٔ ف، چ : ح ؛ متن عربی : ب ، ا ، ی ، ۳ . ۸ــ ف : جمله مزاجها را . ۹ ــ س : همه ؛ چنین است ف ، چ ، متن عربی ۱۰ ــ ف افزوده : و غیر موافق ؛ چنین است متن عربی ؛ چ : باتفاق غلیظ . ۱۱ــ در این ستون ، متن عربی : ح ، ی،۲، ۱۲ــ ف : گرم و مرتاض را ؛ چ : همه ریاضتیان را ؛ متن عربی : الحارة المرتاضة . ۱۳ــ چ ، س : جوانان ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۱۴ ــ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، و معنی جمله افزوده شد . ۱۵ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد . ۱۶ ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و» ، بقیاس نسخهٔ چ ، س ، و با توجه

نه درهرهوائی دارویی بسازد دلیلش آنکه درخت بلسان [جز][۱۴] در زمین مصر نیست و در موضعی است که آنرا عین‌الشمس خوانند و نیز شوکهٔ مصری را چون در مصر خورند هیچ زیان نکند و چون در ولایت پارس خورند زهری قاتلست و بعضی از پزشکان گفته‌اند[۱۳] زوان گندم بودست [و][۱۵] در روزگاری[۱۶] مستحیل شد در زمین بد و زوان و شیلم دودانه اند که چون[۱۷] درگندم آمیزند گندم را تباه کند[۱۸].

قیاسی		رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
همه وقتها	همه شهرها	رو ب ج	**مکروه است** از جهت آنکه باد انگیزد بود و مفاصل را زیان دارد و سده و درد گرده[۱۹] آرد و دیرهضم شود . واز همه نانها این نوع پرورش دهنده ترست و باشورباوتباهۂ شورخورند مضرتش کمتر بود **ب** چون از آردی نو [و] تازه پزند شکم را ببندد بحرارت‌که زآتش یافته بود و هرنان‌که غلیظتروبزرگتر دشوار تر هضم شود[۲۰] وپرورش دهنده تربود .
زمستان[۲۳]	شمالی[۲۴]	ج ب ح	**مختارست**[۲۱] قولنجیانرا و سردگوهرانرا از جهت آنکه زود هضم شود[۲۲] وسبب ازبقیت سبوسی بود که هنوز در او مانده بود و بحرارت رودگانیها را بیفروزد و تا حدی پرورش دهد لیکن چون بانان خورشها وغذاها بشیر[۲۵] خورند پرورش بسیار دهد **ج**[۲۶] نان گرم بسیار غذا ترازنان سردستوزودترهضم شود.
همه وقتها[۲۷]	همه شهرها[۲۸]	را ح	**فطیر** غذای‌بسیارغلیظ لزج حاصل‌کندهرگاه که‌بروجهی پسندیده هضم شود لیکن سده آرد و جگر و سپرز را و گرده را زیان‌کند واین ازجمله غذا [ی] رنجورانست وچون خوردنش ناچاربود ازپسش زنجبیل وطریفل وآب‌انگبین بایدخورد وریاضت وگرمابه‌بکارداشتن[۲۹] وبسیاربودکه‌ازخوردن‌این‌نوع بیماریها [ی] خطرناك افتدو پیش‌از پیری بمیرد .

به نسخهٔ ف و متن عربی حذف شد . ۱۷ــ رسم خط نسخهٔ اساس ، چ : کچون . ۱۸ــ چ : کنند و طبعش بگردد و سرها بدرد آرد ؛ س افزوده : ومضرتها ازوی خیزد. ۱۹ــ س : سده درگرده ؛ نسخهٔ ف : سده آرد ودرد مفاصل و سنك در مثانه اندازد ؛ متن عربی : لتولید الریاح والسددوالمفاصل والحصا ؛ نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ‌اساس است. ۲۰ــ نسخهٔ ف :ونانهای بزرك وستبر زودترگوارد ؛ چنین است متن‌عربی ؛ نسخهٔ چ ، س نظیرنسخهٔ اساس‌است. ۲۱ــ چ : گزیدست. ۲۲ ــ ف : از برای زودگواری‌که دارد. ۲۳ــ س: همه؛ چنین است ف ، چ. ۲۴ ــ چ : شهرها [ی]آبادان ؛ ف : درمعموره . ۲۵ــ س: چون بانان خورشها [ی] چرب و شیرین ؛ ف : چون باچیزی چرب خورند در غذا بیفزایدوخشکی‌زایل شود خاصه بشیرکرده ؛ متن‌عربی : یزید غذاؤه الاشیاءالدهنه والمطبوخات‌المعموله باللبن‌الحلو. ۲۶ــ س: بقراط. ۲۷ــ چ :زمستان؛ چنین است‌نسخهٔ فومتن‌عربی. ۲۸ــ چ ،س : سردسیر؛ چنین است نسخهٔ ف. ۲۹ــ نسخهٔ ف‌افزوده: ومالیدن بروغن‌وخفتن ؛چنین است‌متن عربی.

بهترین حبوبها آنست که شش ماه بر او گذشته بود[1] یا[2] غایت یك سال و آنچه بیش

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
مو	نان برنجین	سرد و خشك	۳[3] ۲ ب ۲	هرچه از برنج جوهری پخته بود	رودگانیها را	دیر هضم شود	بحلواها[4] از پیش خوردن[5]	سودای باعتدال	گرم و تر[6]	جوانان
مز	نان فرنی	تر	س[7] ۱ ح ۲	هرچه تنك تر و پخته تر	لاغران را	معده را برنجاند	بخوردنیها و گوشتها[ی] لطیف[8]	خونی غلیظ	معتدل[9]	جوانان
مح	نان تابگی[10]	خشك	مد[11]	هرچه تنك تر بود	رنجوران را	معده را برنجاند	بخوردنیها و گوشتها[ی] لطیف[12]	خونی ناپخته	بسیار ریاضت	جوانان
مط	نان خونفا[13]	تروغلیظ	مد[14] مد	هرچه پخته تر و از خاکستر پاکیزه	لاغران[15]	دشوار هضم شود	بشراب کهن	خونی بد	گرم[16]	جوانان

۱ــ در نسخهٔ اساس : بگذرد ، کاتب روی‌آن باخط باریکی نوشته «گذشته بود» وآن را اصلاح کرده است . بقیاس نسخهٔ چ ، س ضبط اخیر درمتن نوشته شد. ۲ــ چنین است نسخهٔ چ ؛ نسخهٔ س : تا ؛ متن عربی : الی سنة . ۳ ــ در این ستون ، نسخهٔ ف : س، خ (= ب ،ی) ؛ چ : ی ؛ متن عربی : ح ، ی، ۲ . ۴ــ نسخهٔ اساس : « بحلواهها» ، اصلاح شد. ۵ــ ف: بریاضت و حمام ؛چنین است‌متن‌عربی. ۶ــ ف ،چ : معتدل . ۷ ــ دراین‌ستون ، چ ، ف : ر ؛ متن عربی : ح ، ی ، ر، ا . ۸ ــ ف : بحلوا ؛چنین است متن‌عربی. ۹ ــ چ :گرم ؛ چنین است ف و متن‌عربی. ۱۰ــ نسخهٔ اساس : تابه‌گی، اصلاح‌شد ؛ ف: نان تاوه ؛ س: نان تابه پخته . ۱۱ــ در این ستون ، نسخهٔ چ ، ف : ی ؛ متن عربی : ح ، ۲ ، ر ، ا. ۱۲ ــف : بگوشت لطیف وشوربا ؛ چنین است متن عربی . ۱۳ــ ف : نان‌گرده ؛ متن عربی : خبز الملة . ۱۴ ــ در این‌ستون ، نسخهٔف : ت(= ر)؛ متن عربی : ب ، ۳ ، ر ، ۲. ۱۵ــ چ : لاغرتنان را. ۱۶ــ چ :گرم آمیختگان را ؛ ف :گرم‌متخلخل‌را ؛ چنین است متن عربی . ۱۷ــ چ ، س : زودتر ؛ متن عربی : اسهل انهضاما . ۱۸ ــ ف افزوده : باخشکی‌که دارد اضافت‌شود ؛ متن‌عربی: مضافاالی طبیعة الیابس. ۱۹ــ چ : درسرما ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن‌عربی ؛ س :معتدل. ۲۰ــ س : سردسیر. ۲۱ ــ در

از یك سال بود پرورش کمتر کند و زود[۱۷] هضم شود چنانکه زمانها[ی] آنرا نگاه کنند

	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمستان[۱۹]	شمالی[۲۰]	رو یو	[مکروهست از جهت آنکه خشکی از آتش بسیار کسب کند[۱۸] وازین سبب دیرهضم شود و بادقولنجانگیزد دفع مضرتش بچیزهای ملطف توان کردن و مزیدن با روغن بادام بروسینه را نرم کند و با دوغ تازه تسکین حرارت کند و با چیزهای قابض شکم ببندد همه انواع در تازگی روی و فربهی تن بیفزاید و خوابهای نیکو نماید][۲۱]
	زمستان[۲۳]	سردسیر[۲۴]	ج یهودی یو	[مکروهست] [۲۲] ج از جهت آنکه بیرونش سوخته بود و درونش خام بود و فی الجمله هرنان که نمکش کم بود یا نیك پخته نبود بابت رنجوران وخداوندان ریاضت است و متنعمان و آسودگان را بغایت زیانکار بود و نیز پرخطر بود ازآنچه یاد کرده شد پیش ازین وچون خواهی که مضرتش کمتر شود خشك بایدکردن و بکوفتن و بوی بردادن[۲۵] وبا شکر وآب بیامیختن و بکار داشتن .
	زمستان	سردسیر[۲۸]	م[۲۶] ع	**تابگی** [۲۷] نان که برتابه پخته بود سخت زیانکار بود خصوصاً چون با روغن آلوده بود چه شکم ببندد و سده آرد و خوابها آشفته نماید وخلطها [ی] بد فزاید اندرتن و چون خوردنش ضرورت بود نیك خمیر بایدکردن و نیك بپختن و نمك بسیار بکار بردن وگرچه روغن مسامها [ی] آن ببندد و نگذارد که آتش در او [ا] ثر کند[۲۹] و با نان خورشها [ی][۳۰] فربه و تر[۳۰] بایدخوردن.
	زمستان	شمالی[۳۴]	را ح[۳۷]	**مختارست** [۳۱] چون برسنك ریزه پزند[۳۲] چنانکه عادت بدویان است وسه [خصلت بد] [۳۳] در او بود بیرونش سوخته بود ودرونش خام و بخاکستر آلوده زیرا [۳۵] زیان کارتر از فرنی[۳۶] بود وچون باگوشتی نیك پخته وچرب خورند زیان کم کند و از پسش شراب کهن مروق باید خوردن و از بامداد ریاضت نیك بسیار کردن .

نسخهٔ اساس و نسخهٔ چ آنچه دراین قسمت آمده تکرار شرح مربوط به «نان میده» است واشتباه است بقیاس نسخهٔ س وف ومتن عربی ازنسخهٔ س ــ که به نسخهٔ اساس نزدیکترست ــ نقل شد . ۲۲ــ درنسخهٔ اساس بجای این کلمه نوشته : « مختارست قولنجیانرا وسردگوهرانرا ازجهت آنکه زودهضم شود » ، نسخهٔ چ نیز نظیرآن است . این جمله درنسخهٔ اساس وچ مأخوذ است از آغاز شرح مربوط به «نان خشکار» و بقیاس نسخهٔ س و ف ومتن عربی زائدست وحذف و اصلاح شد . ۲۳ــ س: گرم. ۲۴ــ ف ، چ : شمالی . ۲۵ــ در نسخهٔ ف بجای «بوی بر دادن» نوشته شده است : ترش گردانند ؛ متن عربی : تحمیضه . ۲۶ــ ف، چ ، س: یو . ۲۷ــ نسخهٔ اساس : تابه گی ، اصلاح شد. ۲۸ــ ف ، چ : شمالی . ۲۹ــ نسخهٔ اساس : « ترکند»، باتوجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی اصلاح شد. ۳۰ــ ۳۰ ، ف، چ : گرم ؛ متن عربی: حارة حادة. ۳۱ــ چ : گزیدست . ۳۲ــ نسخهٔ اساس : «ریزند»، بقیاس نسخهٔ ف ، س و باتوجه به متن عربی اصلاح شد. ۳۳ــ در نسخهٔ اساس محو شده بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی افزوده شد . ۳۴ــ چ : سردسیر ؛ ف: سرد . ۳۵ــ ف : ازین جهت ؛ متن عربی : لهذا ؛ شاید بوده است : ازیرا . ۳۶ــ نسخهٔ اساس : فرانی ، بقیاس نسخهٔ ف ، س و متن عربی اصلاح شد. ۳۷ــ چ : ج

باید که جنسش[1] را نیز نگاه کنند چه هر دانه کز جنس طبع خویش بزرگتر بود[2] قوتش بیشتر بود[2] لابد سست تـر و متخلخل تر[3] بود و رطـوبت فضلی بـر او مستولی بود چون خواهند کـه آن رطوبت ازو [برند][4] و باعتدال باز آرند مدتی جـایگاهی خشك باید نهادن[5] تا رطوبتش بپالاید و چون آرد ازو بیرون دمـد[6] خصوصاً چون شمال بر او ندمد و چیزی که رطوبت نشف کند آن بباید آمیختن چون پودنه و مانند آن . و مذهب فلاسفه

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر ترها وخاصیتها[ی] ترها				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
ن	کوک	یوحنا : سردو تر	مد[7]	هرچه پهن برگ بود[8]	بی‌خوابی و رفتن آب پشت را	[9]بینایی را	آمیختن بکرفس	غذای بسیار[10]	گرم و خشک	جوانان
نا	کسنی[11]	ارخیجانس وثیاذوق : سرد و تر جالینوس [و] عیسی : گرم و تر	مد[12]	هرچه ترتر	جگر گرم را	دیر هضم شود[13]	سپندان	غذای نیک[14]	گرم	جوانان
نب	کرفس	اتفاق : گرم و خشك	مد[15]	هرچه پرورده تر	سدها را بگشاید	درد سر را	بکاهو[16]	بلغمی بسیار لزج[17]	سرد	نیم پیران

۱ــ چ : حدش ؛ س : حجمش ؛ ف : خردی وبزرگی دانه ؛ متن عربی: فلینظرفی عظمها . ۲ــ۲ ، نسخهٔف ،س و متن عربی : ندارد . ۳ــ چ : متحلل تر ؛ س : مستحیل تر ؛ متن عربی : متنفخا ؛ ف : بادناك . ۴ــ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد . ۵ــ نسخهٔ س افزوده : تابحجم طبیعی باز آید وچندان نباید نهادن . ۶ــ درمتن عربی قسمت اخیر چنین است : وهذایجب ان یخزن فی موضع جاف الی ان یصلح لایزید فی العتق الی حدیخرج منه کالدقیق . ۷ــ دراین ستون ، چ : ب، ۳ ، ی ، ۳؛ ف : ب ، ۳ ، ر ، ۳ . ۸ــ ف : فراخ بلك وزرد بود ؛ چنین است متن عربی . ۹ــ ف افزوده: شهوت جماع را و ؛ چنین است متن عربی . ۱۰ــ چ : غذای بیشتر وبسیار ؛ف: غذائی بهتر از دیگرها ؛ چنین است متن عربی ؛ س :خونی نیك . ۱۱ــ چ: کاسنی ؛ ف : هندبا . ۱۲ــ دراین ستون ، چ : ب ، ا ، ی ، ۲ ؛ ف : س (=ب) ، ا ،خ(=ی)،ا. ۱۳ــ ف : دیر گوارد . ۱۴ــ ف : غذای اندك ؛ چنین است متن عربی ؛ س : خونی اندك ؛ چ : غذاکمتر ونیك . ۱۵ــ در این ستون چ: ح، ۲ ، ی ، ۲ ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۶ــ بکاهو . ۱۷ــ س : غذائی اندك ؛ چنین است نسخهٔ ف ، چ ومتن عربی. ۱۸ــ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله وباتوجه به متن عربی افزوده شد . ۱۹ ــ چ ،س : باطل . ۲۰ــ س : جالینوس گوید ؛

چنانست که همه تخمها گرم و نرم بود و طبع منی دارد زیرا که مادت نباتست چنانکه‌منی
مادت حیوانست و نیز گویند هر نباتی‌که ضعیف بودبطبع بعدد بسیار بود تخم آن وبسیاری
تخم بجای قوت بیستد و این معنی [نیز] [۱۸] در حیوانات موجود است . و نیز گفته اند
بیشترین دانها دو دو جفت باشند و سبب آنست تا اگر یکی تباه شود یکی بماند هم چون
حواس که‌بیشترین دودو باشندتا اگر یکی‌تباه [۱۹] شوددیگر بماند چون دوچشم‌ودوگوش ودوخایه

	قیاسی		رایهای] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	بهر وقت که‌باشد	گرم‌سیر	یو ما رو [۲۴]	**مختارست** [۲۰] این نوع‌ازهمه ترها پسندیده‌ترست وخونی که از وخیزد درست تر است و ازهمه ترها پرورش بیش‌کندونه مسهل است‌ونه قابض وآن‌نوع پسندیده ترست‌که شیردراونبود [۲۱] **د** چون با آب بشورند [۲۲] شورش [۲۳] معده راسوددارد وساکن‌کند وتشنگی را فرونشاند لیکن بینایی را زیان دارد **خبازی** گوید سردوترست دریك درجه وبروسینه راسود دارد[ومعده‌رازیان] [۲۵]
	تابستان	گرم‌سیر	ما ب	**کسنی** [۲۶] اگرچه سردوترست طبع‌آن فصل دارد که‌دراو بود درتابستان بعرض گرم است و دلیلش تلخیست ودر خریف [۲۷] خشکست زیراکه‌درشت بودوبتابستان [۲۸] وزمستان این دوحال در او موجود بود و بتلخی سدها [ی] سپرز وجگر بگشاید وآنچه نه‌بستانی بود درتفتیح‌سده قوی‌تربود [۲۹] معده را قوی کند وآبش آماسها [ی] گرم‌راسود دارد[وپوست بازکرده شکم ببندد] [۳۰].
	زمستان	گرم‌سیر [۳۳]	ج یو	**مختارست** [۳۱] ادرار بول را وادرار حیض **یو** شکستن [۳۲] بادها را وتفتیح سده را و معده را سود دارد خام و پخته . دیر هضم شود وبایدکه از پیش ، طعام خورده باشد تا باآن بیامیزد **یو** [۳۴] برگش [۳۵] ادرار بول آرد واصلش بضد [۳۶] ادرار بول‌آردو شکم ببندد ووقتی‌که حیوانات زهردارکه بنیشتر گز ندکنندنباید خوردن‌که زهر را قوت دهد [وآن دو نوع‌است] [۳۷] نوعی نبطی ونوعی رومی باشد.

چنین است متن عربی ؛ چ : گزیدست . **۲۱**ــ نسخهٔ اساس : بود ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س ومتن عربی‌اصلاح شد . **۲۲**ــ چ: بشویند ؛ نسخهٔ **س** نظیر نسخهٔ اساس است ؛ **ف** : نشسته باشند ؛چنین است متن عربی . **۲۳**ــ نسخهٔ **چ** نظیر نسخهٔ اساس«شورش» است در نسخهٔ **س** این‌کلمه بی‌نقطه است ؛ **ف**: گزیدن معده ؛ متن عربی : لذع المعده ؛ شاید بوده است : «سوزش معده» .
۲۴ ــ ف ، چ : ار . **۲۵**ــ بقیاس نسخهٔ **چ** ، ومتن عربی از نسخهٔ **س** ــ که بانسخهٔ اساس تناسب داشت ــ افزوده شد .
۲۶ــ چ : کاسنی . **۲۷**ــ ف : پاذیز (= پادیز) . **۲۸**ــ ف : بهار ؛ چنین است متن عربی . **۲۹**ــ س افزوده: دیسقور ــ یدوس ؛ چنین است نسخهٔ ف . **۳۰**ــ بقیاس نسخهٔ **چ** ، ف، ومتن عربی از نسخهٔ **س**افزوده شد . **۳۱**ــ چ :گزیدست .
۳۲ــ درنسخهٔ اساس : «شکستن یو» چون‌عبارت اخیربقیاس دیگرنسخه‌ها«شکستن بادها» بایدباشد،اصلاح شد .نشانهٔ «یو» در نسخه بدلها ومتن عربی مذکورنیست . **۳۳**ــ چ: سردسیر ؛چنین‌است نسخهٔ ف ومتن عربی . **۳۴**ــف،چ،س، متن‌عربی : بقراط ، ب. **۳۵**ــ ف: بلگش . **۳۶**ــ ف افزوده : روفس گوید ؛ متن عربی : د (= دیسقوریدوس) یقول . **۳۷**ــ بقیاس نسخهٔ **ف** ، **س** ومتن عربی از نسخهٔ **چ** افزوده شد.

ودر کتاب فلاحه در چنینست که در روز جنوبی [1] کارند زود تباه شود وچون در ماه ایلول کارند درست‌وبی گزبذ بیاید [2] وهر دانه که در پختن بنه افزاید سخت بود .

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
نج	طرخون و نعناع	ماسرجویه : گرم[3] یوحنا : گرم و خشك	ب[4] ر ح ۲	هر چه بوستانی[5] بود	اندکی بر هضم یاری دهد[6]	تشنگی را	بکرفس	غذای تیز	سرد	نیم پیران[7]
ند	کبیکج	ماسرجویه : گرم و خشك یوحنا : سرد[8] و خشك	ب[9] ۲ ر ۱	هر چه حراقتش کمتر	آب پشت را بیفزاید	شقیقه را	بکاسنی و سرکه	خلطی گرم	سرد	نیم پیران
نه	بادرنگ[10]	یوحنا و عیسی : گرم و خشك، اریباسیوس[11]: گرم و تر، ثیاذوق : سرد و تر	ب[12] ۲ ح ۱	هر چه خوشبوی‌تر	آتش شکم براند وجرمش شکم ببندد	بینایی را	بتخم بقله	غذای نفاخ	سرد	پیران
نو	تخم بقله	سرد و تر	ب[13] ۳ ر ۲	هر چه پهن‌تر[14] وتازه‌تر	کندی دندانرا	آب پشت را	بکبیکج	غذای اندك	گرم	جوانان

۱ــ س : که هرتخم که روز جنوبی ؛ ف؛ که در روز باد جنوب . ۲ــس : ببالد . ۳ــ ف ،س : سرد و خشك؛ چنین است متن عربی . ۴ــدر این‌ستون ، نسخهٔ چ : ح ، ی،۲؛ف:ك (= ح) ،ا،خ (= ی) ،۲ . ۵ــ س افزوده : تازه ؛ چنین است ف . ۶ــ ف : سردیها خوش کند؛ چنین است متن عربی . ۷ــ چ ، س، ف : پیران؛چنین است متن عربی . ۸ــ چ :گرم؛ در این ستون نسخهٔ س: یوحنا : سردتر؛ نسخهٔ ف :گرم و تر؛ چنین است متن‌عربی . ۹ــ در این ستون ، نسخهٔ چ : ح ، ۲،ر ، ا ؛ نسخهٔ ف: ك(= ح) ،۲،خ (= ی) ، ا. ۱۰ــ ف ،چ : بادروج ؛چنین است متن عربی . ۱۱ــ در نسخهٔ اساس : ارساسوس،منظور «اریباسیوس Oreibasios» برغامسی‌طبیب یونانی‌است . در نسخه بدلها این عبارت مذکور نیست . ۱۲ــ در این ستون ، نسخهٔ چ: ح ، ۲ ، ی ، ا ؛ نسخهٔ ف: ر ، ۲ . ۱۳ــدر نسخهٔ اساس بجای «ب» نشانهٔ «س» نوشته شده بقیاس دیگرموارد و نسخهٔ چ اصلاح شد . ۱۴ــ ف: آنچه فراخ بلك . ۱۵ــ در نسخهٔ ف ، چ قبل از این قسمت ستون مربوط به«گندم پوست کنده» قرار گرفته است ، رك . ص ۹/۲۲ ح. ۱۶ــنسخهٔ اساس : «آنچه» بقیاس نسخهٔ س ،ف ومتن‌عربی اصلاح شد. ۱۷ــس افزوده :است . ۱۸ــمتن عربی: شأنها اكتساب صورسایرالطعوم لموافقة لكل مزاج . ۱۹ــ ف ،س: گندمش. ۲۰ــ ف، چ: بود. ۲۱ــرسم‌خط نسخهٔ اساس: کچون . ۲۲ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح شد . ۲۳ــ چ ، س :سردسیر؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۴ــ س: جالینوس گوید.

[۱۵]**نان** [۱۶] **هیولی** معتدل بحرارت[۱۷] وصورت پذیرندهٔ همه طعامها [ی] موافقست[۱۸] وبهتر نوعی آنست که گندم[۱۹] پاکتر بود و خمیر نیک کرده باشد[۲۰] و نمکش باندازه بود و تأثیر

	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمستان	گرمسیر[۲۳]	ب ج	**عادت** پزشکان آنست که چون[۲۱] کسی را دارویی [نا]خوش[۲۲] دهند نخست طرخون دهنده تاحاسهٔ چشیدن را ضعیف گرداندوچون اندکمایه بکاربرند برهضم یاری‌دهد **نعناع** گویند[۲۴] گرم‌وخشکست‌در درجهٔ سوم‌وشورش منش راسوددارد و چون اندك خورند طعام هضم کند[۲۵] وچون بسیار خورند باد انگیزد وتخمه آردبر طوبتی‌فضلی که‌دراوست[۲۶] واشتها[آرد][۲۷] آب‌پشت بیفزاید[۲۸].
	زمستان	سرد سیر[۳۲]	یو ب	**مختارست**[۲۹] کسی را که برجماع مولع بودچه هم درباد افزاید وهم درآب[۳۰] ب گوید شکم براند وادرار بول آرد[۳۱] و گرمی مفرط انگیزد بایدکه باتره‌ای خوردندیگرگونه تابخار بدماغ نرساند **سپندان** گرم و خشکست کرم شکم را بمیراند[۳۴] معده را و مثانه را وچکیدن گمیز را زیان دارد[۳۵] وبلغم راسود دارد وتحلیل بادهاکند ازمعده وامعا.
	زمستان	شمالی	ب ج یو د	**مکروهست** از جهت آنکه دیر هضم شود معده رازیان دارد ب گوید زود استحالت کند بصفراو باد انگیزد و لکن از جمله غذاها [ی] ملطف است ج [۳۶] رطوبت از بروسینه پاك‌کندو شکم‌ببندد د شکم براند وعجب نباید داشتن اگر چه یك‌چیزهم قابض بود[۳۷] وهم مسهل چه بسیار چیز بودکه در [و][۳۸] دو قوت مختلف بود چون کرنب[۳۹] وهر قوت که موافقت بیابد[۴۰] طبیعت مؤثر شود ونیز بودکه بطبع خشك بود وبعرض گرم.
	تابستان	جنوبی	ج یو [۴۲] د	ج از عجایب این تره یکی آنست که ترست[۴۱] وکندی دندانرا سود دارد یو ریش رودگانی را سود دارد وتسکین قی وصفراکند د شهوت جماع ببرد وسوزش مثانه وگرده‌راسوددارد اما بادرنبویه[۴۳] نوعی‌ازین تره است گرم وخشك، دل وجگر را قوی گرداند[۴۴] وذهن صافی‌کندو تحلیل سوداکند.

۲۵–س‌افزوده : بحرارت ؛ ف : بحرارت طبیعت ؛ چنین است متن‌عربی ۲۶– س افزوده : ومعده را بویا کند ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۷– از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به‌نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۸– ف ، چ افزوده : و کرم را بکشد ؛ چنین است متن عربی . ۲۹– چ : گزیدست . ۳۰– نسخهٔ اساس ، چ : خواب ، **بقیاس نسخهٔ س** و با توجه به نسخهٔف و متن عربی اصلاح شد . ۳۱– س افزوده : جالینوس؛چنین است‌نسخهٔ ف. ۳۲– ف ، چ و متن عربی : شمالی ۳۳–نسخهٔ ف ، چ : ج . ۳۴–س ، ف افزوده : بقراط‌گوید؛ چنین است متن‌عربی . ۳۵–چنین است نسخهٔ چ ، س؛ با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی شاید بوده است : مثانه رازیان دارد وچکیدن‌گمیز [آرد] . ۳۶– س : بقراط ؛ چنین است نسخهٔ ف ،چ ۳۷– نسخهٔ اساس : نبود ، بقیاس نسخهٔچ،س وباتوجه به نسخهٔ ف ومتن عربی‌اصلاح شد . ۳۸–بقیاس نسخهٔ چ، ف وباتوجه به متن عربی اصلاح شد . ۳۹–نسخهٔ اساس : «کرم» باتوجه به نسخهٔس،ف، ومتن عربی‌اصلاح شد . ۴۰– نسخهٔ اساس : «بباید» باتوجه به نسخهٔ چ اصلاح شد . ۴۱– نسخهٔ ف : ترش باشد؛ چنین است متن‌عربی. ۴۲– دراین ستون ، نسخهٔ چ ،ف‌افزوده : رو. ۴۳–نسخهٔ‌اساس:«امادرسویه» باتوجه به نسخهٔ‌ف‌ومتن‌عربی‌اصلاح شد. ۴۴–ف‌افزوده:دل‌راشادگرداند؛ چنین است‌متن‌عربی.

آتش بیرون ودرونش یکسان باشد **ب** گوید هرگه که برین صفت بود بسیار پرورش بود و زود هضم شود و پختن نان برچند نوع است چون بآب وآرد وخمیر پزند پرورش بیش‌کند وچون با روغن‌خمیر کنند دیرتر هضم شود[1] ودیر بگذرد وپرورش بیش‌کند[1] وچون خشخاش بررویش کنند[2] دماغ ضعیف وبی‌خوابی را سود دارد وچون شونیز و زیره براو ریزند باد

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر توابل و ابزار دیگها				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
نز	نخود	یوحنا [و] اریباسیوس[3] : گرم وتر	ب[4] ب	هرچه بزرگ ودرست بود	آب پشت را	خشکی گرده و مثانه را	بخشخاش[5]	شیر و آب پشت	سرد و خشک	نیم پیران
نح	خردل	باتفاق گرم و خشک	ب[7] ح	نو و سرخ و بوستانی	نقرس را	دماغ را	ببادام وسر که بباید پرورد	خلطی تیز	سرد و تر	پیران
نط	شبت	ثیاذوق : گرم و خشک[8]	ب ح[9]	هرچه تازه‌تر	آتش قوی و معده را	جرمش گرده و معده را	بلیموا[10]	غذای اندک	سرد	پیران

۱ـ۱ ، س : ندارد؛ نسخهٔ چ نظیر نسخهٔ اساس است . ۲ـ س : پراگنند . ۳ـ نسخهٔ اساس : ارنیاسوس ، اصلاح شد . ۴ـ دراین ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح، ب ، ر ا ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۵ـ نسخهٔ اساس : خشخاش، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی اصلاح شد . ۶ـ نسخهٔ اساس، چ: سرد ، بقیاس نسخهٔ ف ، س ومتن‌عربی اصلاح شد . ۷ـ در این ستون ، ف ، چ ، متن عربی : ح ، ی، ۴. ۸ـ چ افزوده: وسری میل کند بحرارت ؛ س : چون تربود معتدل . ۹ـ دراین ستون،چ : ح،۳،ی، ۳ ؛ نسخهٔ ف، متن عربی:ح ، ی، ۳. ۱۰ ـ چنین‌است نسخهٔ ف ؛ بلیمو. ۱۱ـ ازنسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف و متن عربی ؛ نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ اساس است . عبارت «دیر بگذرد» ـ که از نسخهٔ س نقل شده ـ در نسخهٔ ف و متن عربی نیست و با عبارت «زود هضم شود» نیز سازگارنمی‌نماید. ۱۲ـ بقیاس‌نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن‌عربی اصلاح شد . ۱۳ ـ ف ، چ : پاذیز = (پادیز) . ۱۴ ـ نسخهٔ اساس ، چ : از ، بقیاس نسخهٔ س ، ف و با توجه به متن عربی اصلاح شد . ۱۵ـ در این ستون ، نسخهٔ چ ،

درشکم نیفگند . وچون پیش ازسرد شدن خورند[زود هضم شود ودیر بگذرد وپرورش به کند وچون بغایت سرد شده خورند][۱۱] دیرترهضم شود وپرورش کمترکند وزودتر بگذرد**ب** گوید هر چه تازه تربود بهتر بود **یو** و رازی برخلا[ف][۱۲] بقراطاند گویند هرنان که دو روز بر او بگذرد بهتر باشد از نان تازه خصوصاً چون خمیرش بسیار بود . ٭علم این آنکه

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	**شهرها**		
خزان[۱۳]	شمالی	رو ج ب[۱۵]	**نخود** با گوشت همان کندکه خمیر با آرد سرشته وسرکه بازمین وآن نوع که سیاه بود سنك ازگرده ومثانه ببرد وادرار بول آرد وبچهٔ مرده ازشکم بیرون کندوآن نوع که سپیدبودجگرو سپرزوگرده بیفروزد وپاك گرداندو [درو][۱۴]دوقوت‌موجوداست: یکی شور ویکی شیرین،شور اسهال کند وشیرین ادراربول آرد. **مــاش**[۱۶] فروداز نخود است بهمه قوتها .
زمستان	کوهستان	ج د[۱۸] ع	**پلپل** گرم وخشکست در درجهٔ چهارم وآلت سرد گرم گرداند و غذای [غلیظ را][۱۷] لطیف گرداند و چون اندك بود ادرار بول‌آرد و چون بسیار خوری اسهال کند **شونیز** هرچه گران سنك تر بودبهتر بود وگرم وخشك بوددرسه درجه‌تحلیل بادهاکند **خشخاش** سردست در سه درجه خواب آرد **کنجد** در درجهٔ اول گرم استودر دوم[۱۹] ترود شگوار بود **کر [ویا]**[۲۰] [خشك است در سه درجه][۲۱] تحلیل بادهاکند و ادرار بول آرد [وکرم‌را بکشد . زیرهٔ کرمانی ونبطی][۲۲] هم‌طبع کرویادارد[۲۳].
زمستان	کوهستان[۲۷]	ح[۲۴] رو یو	**کاشم** هم طبع زیره دارد وبهترین نوعی آن بودکه بانگدان[۲۵] ماند **انگدان** بهترین نوع سرخسی[۲۶] و خردبرك بود و گرم و خشك وتیز بود **سعتر** دونوع بود نوعی درازبرك و قوی تربود و نوعی گرد برك وبسبزی[۲۸] و خشکی گراید و اشتها[ی] طعام آردوتحلیل بادهاکند **سماق** بهترین سرخ بود واسهال‌صفراویان بیندد.[سداب گرم‌وخشك بود در سه درجه **د** تریاق‌همه‌زهرهاست وبینایی ضعیف گرداندآب پشت رازیان دارد][۲۹].

س افزوده : یو. ۱۶ــس : سپندان ؛ نسخهٔ ف جملهٔ اخیر را ندارد . ۱۷ــ بقیاس نسخهٔ‌س وباتوجه به نسخهٔ ف ومتن عربی افزوده‌شد . ۱۸ــ چ :رو؛ نسخهٔ س‌دراین‌ستون:حنین،روفس، یوحنا . ۱۹ــ رسم خط نسخهٔ‌اساس : دوام . ۲۰ــ نسخهٔ اساس: کره ، با توجه‌به نسخهٔ چ ، س‌و متن عربی اصلاح شد . ۲۰ــ۲۳، نسخهٔ اساس : تحلیل بادها کندهم طبع کرویا دارد وادرار بول آردــ که‌مشوش‌است‌ــ ومطابق‌دیگر نسخه‌ها ومتن‌عربی اصلاح شده است. ۲۱ــ بقیاس‌نسخهٔ چ و با توجه به‌نسخهٔ ف ومتن عربی افــزوده‌شد. ۲۲ــ بقیاس نسخهٔ ف ،س و باتوجه به‌متن عربی‌افزوده شد. ۲۳ــف افزوده :وآبش‌چون‌درپوست‌مالند پوست را زرد کند؛ چنین‌است‌متن‌عربی. ۲۴ــدراین‌ستون، چ : ب ، یو،ج؛ نسخهٔ ف : ح ، د ، ع ؛ نسخهٔ‌س:دیسقوریدوس ، عیسی. ۲۵ــرسم‌خط نسخهٔ اساس :کبانگدان . ۲۶ــنسخهٔ اساس :سرخ ، بقیاس‌نسخهٔ ف ،چ ، س‌و متن عربی اصلاح شد . ۲۷ــ چ : سردسیر؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی ۲۸ــ س : بسردی؛ نسخهٔ ف ،چ : وآن گرم و خشك بود ؛چنین است متن عربی . ۲۹ــ بقیاس نسخهٔ ف ،چ، س‌و باتوجه به متن عربی‌از نسخهٔ س ــ که کامل‌تر بود ــافزوده شد .

بدانندکه نانرا درآب افگنند[1] [ا]گر[2] درزیر شود فطیر بود وگرنه بضد . واگرنه‌بزیرشود

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولدکند	مزاجها	سنها
س	گندنا	باتفاق گرم‌وتر	ی[3] ح	نبطی[4]	ادرار بول وآب پشت‌را	دماغ وحواس‌را	بخشخاش وروغن شیره	صفرائی حریف	سرد	نیم‌پیران
سا	خولنجان	عیسی: گرم وخشك	ی[5] ح	هرچه بزرگتر	عرق‌النساوبوی دهان [و] آب پشت را	دل را	بطعامهای چرب	خلطی‌تیز	مرطوب	پیران
سب	روغن بادام شیرین	عیسی : معتدل	مد	هرچه‌تازه تروشیرین تر	بروسینه ومعده را	آلت شکم‌ضعیف را	بمصطکی	خلطی‌معتدل	معتدل	کودکان
سج	آب‌غوره	فولس، یوحنا: سرد خشك	ب[6] ی	هرچه صافی‌تر	آلت‌شکم‌صفراویان[را][7]	سینه ورك وپی را	بطعامها[ی]چرب‌وحلواها	غذای اندك	گرم	جوانان

۱— نسخهٔ‌اساس : افگند، بقباس کلمهٔ«بدانند»ونسخهٔ‌چ ،س‌اصلاح شد . ۲—بقیاس‌نسخهٔ ف، چ، س و جملهٔ بعداصلاح‌شد ۳—دراین‌ستون ، ف ،متن عربی : ح ،۲ ، ی ، ۲ . ۴—ف افزوده: که حریف بود؛چنین‌است متن عربی . ۵— در این ستون ، نسخهٔ چ، ف،متن عربی:ی، ۳ ، ح ، ۳ . ۶—در این‌ستون ، نسخهٔ‌چ،ف ،متن عربی:ب،۳، ی، مد؛ نسخهٔ اساس:« س،خ»، بقیاس دیگر مواردمشابه‌ونسخهٔ‌چ ،ف، ومتن عربی اصلاح‌شد . ۷— بقیاس نسخهٔ چ ، س افزوده شد . ۸— بقیاس دیگرموارد افزوده شد . ۹—این ستون بقیاس‌نسخهٔ ف،چ ، س تکمیل‌شد . ۱۰— فاافزوده :سبز؛ چنین است متن عربی . ۱۱— ف : وکابوس ؛ چنین است متن‌عربی ؛ س: ندارد . ۱۲—ف ،چ: پاذیز (= پادیز) ۱۳—درنسخهٔ اساس‌روی این‌کلمه‌به خطی باریك‌افزوده :«خشك»، نسخهٔ‌چ نیزدارد ولی در نسخهٔ ف ، س،ومتن عربی مذکور نیست . ۱۴—بقیاس نسخهٔ س ، وباتوجه به نسخهٔ‌ف و متن عربی افزوده‌شد ۱۵— بقیاس نسخهٔ س وباتوجه‌به نسخهٔ چ ،ف‌و متن عربی‌افزوده شد . نسخهٔ‌چ درپایان افزوده:وقابض‌است ؛ چنین است متن‌عربی . ۱۶— این ستون درنسخهٔ‌اساس خالی است از روی‌نسخهٔ ف تکمیل‌شد ؛ چ : رو،ج؛ ع؛س : دیسقوریدوس ، حنین. ۱۷—۱۸، نسخهٔ

ونه بر بالا بیستد معتدل بود وسبب آنست که خمیر لطیفست و در او کم مایه حرارتست و

زمانها	شهرها	[رایهای حکیمان][۸]	اختیارات
خزان[۱۲]	شمالی	[ج][۹] [ب] [یو]	**گندنا** نبطی لطیف تر از شامی بود وخون رفتن بواسیررا سود دارد. **سذاب** [۱۰]درسه درجه گرم وخشکست صرع ودیوچه[۱۱] را سود دارد **گشنیز** گفته اند گرم وقابض است واتفاق معظم حکما بران است که سرد است[۱۳] **زعفران** گرم وخشکست اندامها[ی] درونی را قوی گرداند وسدها بگشاید [وغذا درمجاری بگذراند][۱۴] و دلها را شادکند. [**کاژیره** گرم وخشك است خوردنیها رابویا گرداند و گوشت سخت را مهرا کند][۱۵] .
زمستان	سردسیر	[رو][۱۶] [د] [ع]	**خولنجان** گرم وخشکست وبرهضم یاری دهد **انگژد** هرچه بطعم خوشتر بود بهتر بود ونوع خوراسانی ازکرمانی به بود و در درجهٔ چهارم گرم وخشکست وبرهضم یاری دهد واشتها[ی] طعام آرد **دارپلپل** گرم وخشکست معده را فربه کند ودماغ ومعده را پاك کند **سنبل الطیب** گرم وخشکست معده را قوی وبویا کند [**زنجبیل**] گرم وخشکست . [**دارچینی** گرم است در دو درجه خشکست درسه درجه[۱۷] هرچه بویاتر به بود[۱۸] مثانه رازیان دارد][۱۹].
بهاران	شمالی[۲۳]	[ج][۲۱] [ب] [یو]	**روغن شیره** معتدل است[۲۰] ضدزهرهاست معده راسست گرداند وزهومت دیك ببرد چون بر کفچلیز مالند **گوز روغن**[۲۲] حرارتش قوی بود وسردگوهرا نرا سود دارد **زیت تازه** آنچه از زیتون تازه[۲۴] کنند سردست وآنچه اززیتون سیاه[۲۵] کنند گرم است وزیت [انفاق][۲۶] از زیتون سبز[بد][۲۷] کنندو برزیگران آنرا بکار دارند **روغن کاژیره** گرم ودشگوار بود .
تابستان	جنوبی	[س][۲۹] [ب] [ج]	**آب غوره** مختارست [۲۸] وآب انگور آنچه صافی بود و بی رنج گیرند **آب لیمو** ا [۳۰] مختارست[۲۸] چون پوستش باز کنند ودانه از وی بیرون کنند آنگه آبش بگیرند **آب سماق** آنچه بر آرد بیز[۳۱] صافی کنندودست بدونرسد وبهترین [آب نار][۳۲] آنچه درهاونی سنگین وآبگینگین کنند وکوبند وبهترین همه آب میوها آنچه صافی تروبویاتر [۳۳].

ف : و بهتر آنست که خوش طعم وسبك بود ؛ متن عربی : اجوده الذکی الخفیف . **۱۸**— نسخهٔ ف افزوده : بول را براندو حیض را ؛ چنین است متن عربی . **۱۹**— از نسخهٔ س، با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد . **۲۰**— ف :شیرج نافع بود درشتی گلوراطبع را اعتدال دهد ؛ چنین است متن عربی . **۲۱**— این ستون درنسخهٔ اساس خالی است از روی نسخهٔ ف تکمیل شد ؛ س:یوحنا، ما سرجویه؛ چ :یو، د ، ص . **۲۲**— چ ،س : روغن گوز . **۲۳**— ف،چ، س، متن عربی : شرقی **۲۴** — چ، س :زیتون سبز:چنین است متن عربی . **۲۵**— چ افزوده :کهن ؛ چنین است متن عربی . **۲۶**— بقیاس نسخهٔ س، ف افزوده شد؛ درنسخهٔ س «زیت العاق» است ودر نسخهٔ ف ،و تحفة المؤمنین ، و فرهنك نفیسی « زیت انفاق » ؛ متن عربی : رکابی. **۲۷**— بقیاس نسخهٔ س و متن عربی افزوده شد . **۲۸**— چ :گزیدست . **۲۹**—این ستون در نسخهٔ اساس خالی است از روی نسخهٔ چ تکمیل شد ؛ شاید نشانهٔ اولی «ش» بوده است . **۳۰**— آب لیمو. **۳۱**— ف : پرویزن **۳۲**— بقیاس نسخهٔ س افزوده شد ؛س : مختارست آب نار ؛ چنین است متن عربی . **۳۳**— نسخهٔ س افزوده: بود نه کرو (ف :کره)، گرفته بودو نه طعمش متغیر و نه ظرف [بد]، آبگینه یا آبگینهٔ کوفته بباید شستن یا بریك و نمك و خاکستر؛ نظیر این است نسخهٔ ف و متن عربی

تر شیست بحرارت و لطافت بر بالا آید وفطیر برضد این باشد . والله اعلم بالصواب .

ترها ازبهرآن تره درپیش غذاها داشته‌آمدکه بطبع نزدیکست بمیوه ولطیفست نیزو همه انواع تره نفاخ است وپیرانرا قولنج انگیزد الاآنچه حریفست چون سپندان[1] و از همه ترها گرچه بسیار بخوری جز خلطی اندك تولد نکند چنانکه بمثل از صددرمسنك تره خون چندان حاصل نشودکه از ده درمسنك گوشت . وگوشت برضداین است و هرتره

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرسرکه و آنچه ازسرکه کنند: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	سنها
سد	سرکه	جالینوس :مرکب از حرارت[2] یوحنا : سرد وخشك	ب[3] ۱ ی ۳	خل الخمر	تسکین صفرا واشتها[ی] طعام	عصبها را	بآب و شکر	غذای اندك	صفراوی	جوانان
سه	اشترغاز	جماعة : گرم و خشك	ح[4] ۳ ی ۳	هرچه سپید و مصمت بود	تب چهارم را بخاصیت	دماغ و عصبها [را][5]	بسرکه	سودا	سرد	پیران
سو	خیار	یوحنا : سرد و تر	ب[6] مد ر ۲	نشابوری نیك رسیده	تبها[ی] تیز وادراربول[را][7]	درد تهی گاه ومعده را	بانگبین یا میویز طایفی	خونی میانه[8]	گرم	جوانان

۱ــ س افزوده : وسعتر ؛ ف : سعترتر ؛چنین است متن عربی . ۲ــ س‌افزوده : وبرودت‌غالب. ۳ــ دراین ستون، درنسخهٔ اساس : س (=ب) ، ا،خ(=ی) ،۳،بود بقیاس نسخهٔ ف،چ ،متن عربی و موارد مشابه اصلاح‌شد. ۴ــ در این ستون،در نسخهٔ اساس : ك(=ح) ،۳،خ(=ی) ،۳، بود بقیاس نسخهٔ ف ،چ،متن عربی وموارد مشابه اصلاح شد. ۵ــ بقیاس نسخهٔ ف، چ ،س افزوده شد . ۶ــ دراین ستون ، در نسخهٔ اساس : مد،س(=ب) ،ت(=ر) ،۲،بود باتوجه به نسخهٔ ف، چ، متن عربی وموارد مشابه اصلاح شد . ۷ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س وبا توجه به‌نسخهٔ ف افزوده شد . ۸ــ چ: غلیظ ؛ ف :بد؛ متن‌عربی: دم‌غیرمحمود . ۹ــ ف :کاهو ؛ چنین‌است متن‌عربی . ۱۰ــ س :کسنی ؛ف، متن عربی «گشنیز» ندارد . ۱۱ــ رسم‌خط نسخهٔ س: اساکچون . ۱۲ــ شاید بوده است:گفته اند ، بقیاس‌جملهٔ‌بیشین ونسخهٔ چ ،س،ف . ۱۳ــ نسخهٔ اساس ،چ،س :گرم‌است

که سردوتر بود موافق مزاج جوانان ومحروران بود چون گشنیز[۹] وکسنی بوستانی وترهٔ بیابانی خشکتر از بوستانی بود وزیان کارتر وبعضی ازترها راقوت بیشتر دربرگست چون کاهووگشنیز[۱۰] وبعضی را قوت دراصل وریشه چون شلغم وچگندروترب وگزروبعضی رادرتخم وهرنباتی را که برگش بخورند اصلش کم خورند واهل روم بعضی تره از پس نان خورندو این از دوحال بیرون نیست یااز بدعادتی است وبی ترتیبی یامگر ترسندکه چون[۱۱] ازپیش

قیاسی		رایها[ی]	اختیارات
زمانها	شهرها	حکیمان	
تابستان بیشتر	گرم‌سیر	ب ج	**اتفاقست** میان حکما که‌سرکه خشکست اما در حرارتش وبرودتش خلافست قومی گفته‌اند که سردست‌ازجهت آنکه تسکین صفرا کند وقومی گفتند[۱۲] گرم است ازجهت آنکه برزمین برجوشد و سنك پاره گرداند و بهترین قول آنست که گرم است بمادت سردست [بصورت][۱۳]ب و چون برصورت حکم کنند اولی ترکه برمادت . [ج گوید اندك مایه دروی حرارتست وشکم ببندد و بانگبین تلطیف کنند وتقطیع][۱۴]
زمستان	شمالی	ع م ب	**اشترغاز** اصل انگدان است اشتها[ی] وفتق شهوت کندوبر هضم طعام یاری‌دهد وغذای غلیظ را در مجاری بگذراند[۱۵] چون سربریان وجگروگرده‌وآنچه بدین ماندچون بجای نان‌خورش بکاربرند یا درسرکهٔ تیز بپرورانند وازان سرکه بخورند این نوع خلطها[ی]غلیظ را لطیف گرداند .
تابستان	سردسیر	ح د یو	**خیار بادرنگ وخیار** مختارست[۱۶] از جهت آنکه شکم نرم گرداند وادرار بول آرد و تشنگی‌فرونشاند و [خیار][۱۷]سرد ترست و[۱۸] لطیف تر از خیار بادرنك ازجهت آنکه در اوتلخی کمتر بود واندك مایه قابض بود وتشنگی آرد خصوصاً چون‌در معده خلطی صفراوی بود از جهت‌آنکه زودتر استحالت پذیرد [شلغم گرم و نرم[۱۹] است[۲۰] آب‌پشت افزاید ادرار بول‌آرد قابض است نه مسهل][۲۱]

وبمادت سردست ؛ بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی «و» حذف شد وبقیاس نسخهٔ س، ف، **ومتن عربی «بصورت»** افزوده شد . **۱۴**ــ از نسخهٔ س بقیاس نسخهٔ ف ومتن عربی‌افزوده شد . نسخهٔ ف در پایان‌جمله افزوده : وسعال‌راکه از بلغم بودسود داردوطبیبان [به] ممزوج‌برآوردن خون راعلاج‌می‌کردند؛ چنین است متن عربی . **۱۵**ــ نسخهٔ اساس : نگذراند ، بقیاس نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف‌ومتن عربی‌اصلاح‌شد. **۱۶**ــ چ : گزیدست. **۱۷**ــ بقیاس نسخهٔ ف‌ومتن‌عربی‌افزوده‌شد . **۱۷**ــ**۱۸**، نسخهٔ اساس،چ، س : سردوترست؛ با توجه به‌نسخهٔ ف‌ومتن عربی‌ومعنی جمله اصلاح‌شد . **۱۹**ــ ف:تر؛چنین است متن‌عربی.**۲۰**ــف افزوده:غذا بسیاردهد؛چنین‌است‌متن‌عربی . **۲۱**ــ باتوجه به نسخهٔ ف ومتن عربی از نسخهٔ س‌افزوده شد. نسخهٔ ف پس از جملهٔ‌اخیرافزوده: و طعام را اشتهاآرد چون یك دوباربپزند وبخردل وسرکه خوش‌کنندنیك بود و بینایی زیادت‌کند ؛ متن عربی‌نیز نظیرآن است .

خورند قعر معـده آنـرا بسـوزاند بحرارت . وفـم معده آنرا بـه برودت هضـم کنـد ازیـن جهت را چنین فـرموده اند که طعامها [ی] غلیظ را پـیش از طعامها [ی] لطیف

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
سز	بادنجان	جندیسابوریون[1] : سردوتر[2] جماعه : گرم و خشك	ب[3] ۲ ح ۲	فارسی تازه و شیرین	تسکین‌قی کز ضعف معده بود	جوشش دهان‌ودرد سر را	بچربیش بسیار وسرکه	سودا	[4]سرد گوهران ازبزیت[4]	نیم پیران
سح	راسن[5]	[6] جند شاپوران : سرد و خشك[6] جماعه : گرم و خشك	ب[7] ۲ ح ۲	هرچه سبز تر وتازه تر	بول بسیار بازگیرد	خون و آب پشت را[8]	بسرکه	غذای بد	سرد	پیران
سط	پیاز	رازی : گرم و خشك[9] جماعه : گرم و تر	ب[10] ۴ د ۳	هرچه اسپیدوآبدارتر	هوای‌مخالف[11]وآب‌پشت‌را	درد سر را	بسرکه و شیر	شیروآب پشت	سرد	نیم‌پیران
ع	سیر	باتفاق : گرم و خشك	ی[12] ۴ ح ۳	هرچه تیزیش کمتر بود	همه زهر ها را	قوت‌دافعه‌ودماغ‌را	بچربیها و ترشیها	خلطی غلیظ تیز	سرد	پیران

۱ ـ نسخهٔ اساس ، چ : سابور ، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد. ۲ ـ س ، ف : سرد و خشك. ۳ ـ دراین ستون ، نسخهٔ چ ، ف ، متن عربی : ح ، ۲ ، ی ، ۲ ، ۴. ۴ ـ ۴، س : سرد گوهران بضد ؛ چ : سرد ؛ چنین است نسخهٔ ف ، و متن عربی . ۵ ـ نسخهٔ اساس : « راشن » ، بقیاس نسخهٔ ف ، متن عربی ، و هدایة المتعلمین ۸۳۳ و تحفة ألمؤمنین اصلاح شد . ۶ ـ ۶ ، س : اسحاق: گرم ، تر؛ نسخهٔ ف : گرم و تر ؛ چنین است متن عربی . ۷ ـ در این ستون ، نسخهٔ چ ، ف ، متن عربی : ح، ۳، ی ، ۲ ۸ ـ ف افزوده : کم کند؛ چنین است متن عربی. ۹ ـ نسخهٔ س : رازی : گرم ، تر؛ جماعت : گرم و خشك. ۱۰ ـ نسخهٔ چ، متن عربی : ح. ۱۱ ـ ف : تغییرآبها را ؛چنین است متن عربی . ۱۲ ـ دراین ستون ، نسخهٔ چ ، ف ، متن عـربی : ح ، ۴، ی، ۳ . ۱۳ـ بقیاس نسخهٔ چ ، س، ف افزوده شد . ۱۴ـ ف : دهـان را ریش کند . ۱۵ـ ف : ازانکه . ۱۶ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی. ۱۷ـ چ :گزبدست . ۱۸ـ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی.

باید خوردن .

دیك ابزار و توابل از چندگونه است بهری از حیوانست وبهری از نبات وبهری از

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
خزان	سردسیر	ار یو ب	**بادنجان** طبعش مختلفست برحسب کهنی ونوی و شیرینی و تلخی چون کهن [و][۱۳] تلخ بود گرمی وخشکی افزاید و دهن بجوشاند[۱۴] وچون نووشیرین بودسردی وخشکی‌افزاید وبریان‌کرده دیر هضم شود و پخته زود چون با سرکه وکرویا خورند اشتها[ی] طعام کند و[۱۵] فم معده را قوی گرداند ونخست‌درآب نمك افگنند آنگاه بپزند [فی‌الجملةغذائی زیان‌کارست‌و بروزگار مضرتش پدیدآید وبترین نوعی‌آنست‌که بریان‌کنند] .[۱۶]
زمستان	شمالی[۲۰]	ب ح ع	**مختارست**[۱۷] ازجهت‌آنکه هضم غذاکند وسدها[ی] جگر وسپرز را بگشاید و [معده را سود دارد][۱۸] ومضرت سرکه کم گرداند[کبر][۱۹] درسه درجه گرم وخشکست[سدهای جگروسپرز بگشاید وخلطهای سودائی‌لطیف گرداند][۲۱] وطبیعت نرم گرداند ومعده ازبلغم پاك‌کندچون باسرکه‌بکار برند .[**بقراط** گویداین نوع اگرچه ازجملهٔ غذاهاست‌بداروبه ماند[۲۲] **جالینوس** این‌نوع سپرز را ، همچنانست‌که افسنتین‌جگررا] [۲۳].
زمستان	شمالی	ب ج د	**مختارست**[۱۷] فتق شهوت‌را وتیزی بصر راونرم‌گردانیدن شکم را و[۲۴] ادرار بول را و گونهٔ روی نیکوگرداند و کسی را که اندام نرم ومعتدل بود از خوردنش پرهیز باید کردن چه موافق اندامها[ی]درشت وسخت‌است وآن نوع که دراز و سرخ بودحریف تربود[۲۵] وچون خام‌وخشك بود بهتر ازتروپخته و همه نوعی باد انگیزبود وتن ناخوش کند[۲۶] .
زمستان	کوهستان	ثیا[۲۷] ج یو	**مختارست**[۱۷] تقطیع خلطها [ی] بدداوشکم براند وادرار بول آرد وکرم ازشکم بیرون‌کند و تفتیح سدهاکند وسرفه‌راکز سردی بودببرد و دماغ وچشم [و] گرده وسپرز[۲۸] رازیان‌دارد وتشنگی آردو مزاج معتدل از حد بیرون برد و چون چندانی بپزندکه حرافتش[۲۹] نماند قوتش‌نیز نماند خاصه چون درسرکه نهند وباشیر وماهی‌خورند . [سیر بداروبه ماندکه بغذا][۳۰]

درنسخهٔ اساس بجای این جمله آمده است : « و خلطها را لطیف‌گرداند »که جـای آن پایین ترست . نسخهٔ ف افزوده : و ساکن‌گردانیدن بادها ؛ چنین است متن عربی . ۱۹ـ بقیاس نسخهٔ‌ف ، متن عربی و جای خالی آن درنسخهٔ س، افزوده‌شد ۲۰ـ ف : سرد ؛ چنین است متن عربی . ۲۱ـ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی . ۲۲ ـ نسخهٔ ف: ب: غـذائی است دوائی ؛چنین است متن عـربی . ۲۳ ـ ازنسخهٔ س افـزوده شد با توجه به نسخهٔ ف،چ ، و متن عربی . ۲۴ ـ درنسخهٔ اساس افزوده :گردانیدن ، بقیاس نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح شد . ۲۵ ـف افزوده : از پیازگرد وسپید ؛ چنین است نسخهٔ چ ؛ متن‌عربی : من المستدیر. ۲۶ ـ ف افزوده : واختلاط عقل خاصه‌بیمار راکه بسیارخورد ؛ متن عربی : و یخلط المرضی‌اذا اکثروامنه . ۲۷ ـ دراین ستون ، نسخهٔ چ : ثیا ، ج ، ار؛ نسخهٔ‌س : حنین ، یوحنا . ۲۸ ـ ف : شش؛ چنین است متن‌عربی . ۲۹ ـ نسخهٔ اساس : حراقتش ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، و متن عربی اصلاح شد . ۳۰ ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی .

میوه‌ها وشکوفها چون پلپل وزیتون[1] وبهری تخمهاست چون زیره و گشنیز و بهری ترها است چون چگندر و سپاناخ و[بهری][2] اصولست چون شلغم و گزر و بهری روغنها است چون شیر[ه][3] وزیت وبهری آبهاست چون سرکه وآب‌غوره وبهری چوبهاست چون‌دار ـ صینی وزنجبیل وبعضی از فضلات حیوانست چون انگبین وخایه وشیر . و بهری از معادن است چون نمك واغلب این نوعها یادکرده آمد درموضعها[ی] خویش زیراکه‌چون یاد ـ

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر چیزها[یی] که دیگ‌بویا و خوش کند				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
عا	مارچوبه	جالینوس ، روفس : معتدل. یوحنا: گرم وتر	[ح][4] ۱	هرچه تازه تر	آب‌پشت وتفتیح‌سده را	سستی معده را	بآب کامه	غذای نیك	سرد وخشك	پیران
عب	اسپاناخ	عیسی : سرد.اریباسیوس: گرم ومعتدل	ب ۱	آنچه‌باران براو باریده بود	سرفه وبر وسینه را	دشوار هضم شود	بمطنجن وآب کامه	غذای اندك	گرم[5]	جوانان
عج	چغندر	ارخیجانس وثیاذوق: گرم و تر. یوحنا : گرم وخشك	ی ح ۱	هرچه شیرین تر وخوشتر	آتش سوختهٔ سر را	خون تباه کند[6]	بسرکه و خردل	خلطی تیز	خشك[7]	پیران

۱ ـ نسخهٔ ف ، س ، و متن عربی افزوده : زعفران . ۲ ـ بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی و دیگر موارد مشابه‌افزوده شد . ۳ ـ بقیاس نسخهٔ چ ، س اصلاح‌شد ؛ ف ، متن عربی : شیرج . ۴ـ درنسخهٔ اساس‌درست خوانده نمی‌شود، بقیاس نسخهٔ چ،فو متن عربی نوشته شد . ۵ـ چ : صفراوی ؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن عربی ؛ نسخهٔ س نظیرنسخهٔ اساس است . ۶ـف : خون را بسوزاند ؛ چنین است متن عربی . ۷ـ ف : احشای خشك را ؛چنین‌است متن عربی. ۸ـ۸ ، ف :که ازشیرسازند درهمان‌موضع زیتون را یادکردیم ؛ چنین است متن عربی . ۹ ـ بقیاس‌نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔفو متن‌عربی افزوده شد. ۱۰ ـ بقیاس نسخهٔ س ، ف و متن عربی و با توجه به مقدمهٔ جمله ، ترجمهٔ « ذکرنا الخل » تکمیل شد .
۱۱ ـ از نسخهٔ س وباتوجه به‌نسخهٔ ف ومتن‌عربی ومعنی جمله افزوده شد . ۱۲ـ از نسخهٔ س با توجه به‌متن عربی ومعنی جمله افزوده شد . ۱۳ ـ ف : در اول پختن دیگ در اندازند ؛ متن عربی : فالقه فی اول الطبخ . ۱۴ ـ در این ستون ، نسخهٔ‌چ،متن عربی : ح، ثیا ، د ؛نسخهٔ س : حنین ، ثیا ذوق . ۱۵ـ چ:گزیدست . ۱۶ـ نسخهٔ اساس افزوده : «بودو»بقیاس نسخهٔ چ ، س وبا توجه‌به نسخهٔ ف و متن‌عربی زائد می‌نمود وحذف شد. ۱۷ـ نسخهٔ ف افزوده : زیرا که ازصحرائی ترترست؛

کرده شد پنیر[۸] آنچه درباب شیر کنند یاد کرده آمد[۸] و چون نمکسود در باب گوشتها یاد-
کرده‌آمد [نمك یادکرده آمد][۹] وچون مخللات یاد کرده‌آمدسرکه‌را [یادکردیم][۱۰] وهر
چه یك جا یادکرده شد [دگر باره][۱۱] حاجت نیاید. اما در توابل و ابزار و آب میوهـا و
هر چه دشخوارتر مهرا شود از توابل در پیش باید داشتن چون اصول و هرچه زودتر بپزد
[از پس][۱۲] چون ترها و از ابزارها هر چه خشك بود در اول پختن بـکار بردن[۱۳]. و آب

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
بهار	آنجاکه یابند	ح[۱۴] ار ع	**مختارست**[۱۵] از جهت آنکه موافق ترتره[ا]ی است معده‌را نیك[۱۶] پرورش دهد خصوصاً آن نوع بوستانی[۱۷] و آنچه برسنك روید حرارتش کمتر بود وباعتدال نزدیکتر بود وپخته‌شکم نرم گرداند و ادرار بول‌آرد واگر در آخر ربیع بکار دارند[۱۸] اول خریف بروید **حرشف** هم نوعی ازمارچوبه‌بود گرم‌و نرم‌وآب‌پشت راقوی‌گرداند ودماغ را زیان دارد.
آنگه که یابند	بهمه‌شهرها	ع یو رو	**مختارست**[۱۵] ازجهت آنکه شکم نرم گرداند وزوداز معده بگذرد [و][۱۹] کسی راکه مزاجی‌سردبود بایدکه باَبکامه[۲۰] ودار-صینی‌وپلیل خوردومحرور را باگشنیز وروغن بادام. [**قطف**][۲۱] بطبع نزدیك سپاناخ بود وشکم نرم گرداند وتبها[ی] تیز ویرقان را سود دارد وفم معده را قوی گرداندو[۲۲] شکم ببندد وچون با زیت وآبکامه خورند شکم ببندد[۲۳].
زمستان	درهوای خشك	ج ارخیجانس[۲۷]	**مکروهست** معده را از بهر آنکه رطوبتی بورقی در او موجودست هرچندکه این رطوبت تحلیل قولنج‌کند وغلیظی‌سپرز را سوددارد واصلش‌بلغم‌فزاید[و][۲۴] آبش شکم براند وجرمش ببندد واصلش‌قوی‌ترست‌در[۲۵] اسهال‌از برك. [**گندنا**][۲۶] حرافت وحرارت از سیروپیازکمترست چون پخته بود[۲۸] بواسیر وبادها[ی] امعا را سود دارد. [ریباس سرد وخشکست آلتهای شکم قوی گرداند، شکم ببندد][۲۹].

چنین است متن‌عربی. ۱۸ــ چ: بکارند؛ س: کارند؛ نسخهٔ ف: چون آخربهارزمینش‌را بسوزانند؛ چنین است متن عربی.
۱۹ــ بقیاس نسخهٔ چ، س، ف و متن عربی افزوده شد. ۲۰ــ نسخهٔ اساس: آبکامه، بقیاس نسخهٔ چ، س‌وبا توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی اصلاح شد. ۲۱ــ درنسخهٔ اساس محوشده‌است، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ چ، ف، متن عربی نوشته‌شد.
۲۲ــ س افزوده: نه اسهال‌کند ونه؛ نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ اساس است ونسخهٔ ف و متن عربی نظیر نسخهٔ س. ۲۳ ــ س: شکم براند؛ ف: اسهال‌کنند؛ چنین است متن عربی؛ نسخهٔ چ نظیر نسخهٔ اساس‌است. ۲۴ــ بقیاس‌نسخهٔ‌چ، س‌وبا توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی افزوده شد. ۲۵ ــ نسخهٔ اساس، نسخهٔ چ: از، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به‌متن عربی اصلاح‌شد.
۲۶ ــ نسخهٔ اساس: «کند بیار» بقیاس نسخهٔ س وباتوجه به نسخهٔ‌چ، ف و متن عربی اصلاح‌شد. ۲۷ ــ نسخهٔ، چ دراین ستون افزوده: یو؛ نسخهٔ س: شرك؛ متن عربی: ج، رو. ۲۸ــ نسخهٔ ف افزوده: بزیت‌و خام؛ متن‌عربی: بالزیت و نیئاً.
۲۹ــ ازنسخهٔ س با توجه به‌متن‌عربی افزوده شد؛ نسخهٔ ف، چ: ندارد.

میوها هرچه ترش بود از پیش بکار باید داشتن و هرچه[1] شیرین بود باز پس‌تر[2] و هرخوردنی آنچه بر او غالب تر بود طبع آن دارد چون

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
عد	انگر	باتفاق : گرم و تر	ح ۲ ر ۱	هر چه سرخ تر و شیرین تر	بر مباشرت یاری دهد	دیر هضم شود	نیک بباید پختن	خون و آب پشت	سرد و تر	نیم پیران
عه	سماروغ	ماسرجویه و عیسی: بغایت سرد و تر	ب[3] ر ۲	هر چه خلنجی و بزرگ تر بود	تشنگی فرو نشاند[4]	زود مستحیل شود[4]	بآب کامه و خردل[4]	بلغمی غلیظ و اندک	گرم	جوانان
عو	كمو	جالینوس: سرد و تر روفس: گرم و تر	م[5] ب ۲	هر چه تر و سبز بود	پذیرندهٔ همه طعامها بود	سودا را	به پلپل و زیت و نمک	غذای تر و اندک	گرم[6]	جوانان
عز	فنیط	جالینوس : گرم	ب[7] ۱ ی ۲	هر چه تازه تر بود	تفتیح سده را	آلات شکم را	بروغن بسیار	خونی فاسد	گرم دماغ	جوانان

۱ ــ ف افزوده : قابض و ؛ چنین است متن عربی . ۲ ــ ف افزوده : تا تلخ نگردد . ۳ ــ در نسخهٔ اساس : «س» بقیاس نسخهٔ چ و متن عربی و دیگر موارد مشابه اصلاح شد . ۴ ــ در نسخهٔ ف و متن عربی شرح این خانه و خانهٔ زیرین بجای یکدیگر نوشته شده است ؛ نسخهٔ چ ، س نظیر نسخهٔ اساس است . ۵ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ : ب ، مد ، ر ، ۲ ؛ متن عربی : ب ، ر ، ۲ . ۶ ــ چ : صفراوی ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۷ ــ در این ستون ، نسخهٔ اساس : « س ، ا ، خ ، ۲ » بقیاس دیگر موارد مشابه اصلاح شد ؛ در نسخهٔ چ ، ف ، متن عربی بجای « ب » نشانهٔ « ح » نوشته شده است . ۸ ــ س افزوده : ترش . ۹ ــ بقیاس نسخهٔ چ و معنی جمله افزوده شد . ۱۰ ــ چ : همه شهرها ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۱۱ ــ ف افزوده : و خون انگیزد که درو کدورت بود ؛ چنین است متن عربی . ۱۲ ــ نسخهٔ اساس: « بر » ،

سکبا طبع سرکـــه و قلیه[۸] طبع آب کامــه الا چون ابــزار هــا متساوی بـود چــون زیره با [کــه][۹] ازیـن جهت معتدل است و آب کامــه بــرچند

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	گرم‌سیر[۱۰]	ح رو ع	**گزر** پخته وخام‌خورند وغذاش‌کمتراز شلغم بودو حرارت افزاید و ادرار بول آرد وبادانگیزدوآب پشت افزاید[۱۱] و اندر بعضی شهرها وهواها بویا بود چون دیگر مشموم و دشخوار هضم شود خصوصاً چون تازه بود یا در زمین‌کهن شود ودفع‌مضرتش بسرکه وخردل وآب‌کامه بایدکردن .
زمستان	گرم‌سیر	ج یو	**جالینوس** گوید [این][۱۲] نوع [رابذات][۱۳]خویش هیچ طعم نیست از[ین][۱۴]جهت پذیرندهٔ همه‌طعمهاست چون بابزار ها[ی] گـرم بپزندگـرم بـود وبضد وخـونی غلیظ تـولد کند لیکن باعتدال نزدیك وتبها[ی] سودائی‌تولدکند ودم دهان‌ناخوش‌کند وچون با روغن بسیارو گوشت فربه بپزند زیان کمترکند.[فطر نوعی از سماروغست بر حسب طبع زمینها بگردد جایی غذای موافق بود وجایی زهربود][۱۵] .
تابستان	درهمهٔ‌شهرها	ب ح ع	**مختارست** [۱۶]سرفه وتب را چون در معده خلطی یابدباآن یارشود ج گوید مستحیلست وهر خلط بدکه یابد با اویار شود از جهت‌آن‌که تفه است وبذات‌خویش هیچ طعم ندارد وپذیرندهٔ همه طعمها است و بایدکه برحسب مزاج خویش هرچیزی که موافق تر[۱۷] بود بپزندکه [۱۸] اسهال وادرار بول آرد[۱۹].
آنگه‌که یابند	درهمهٔ‌شهرها	یو ع ج[۲۲]	**قنبیط** بطبع هم چون‌کرنب است بهمه معینها جزکه‌کرنب پاره [ا]ی خشکتر[ست] [۲۰] و باید که بزیت بسیار و آب کامه بویاکنند چه بآب و نمك [معده را][۲۱] زیان دارد وهردو نوع ادراد بول آرد خصوصاً هرچه تـازه تربود وترتر.و قوت‌مستی و خماررا سوددارد .

بقیاس نسخهٔ‌چ ، س اصلاح شد . ۱۳ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه‌به معنی جمله ونسخهٔ ف و متن‌عربی. ۱۴ — از نسخهٔ س افزوده‌شدباتوجه‌به معنی جمله و نسخهٔ ف ، چ ومتن عربی . ۱۵ ــ‌ازنسخهٔ س افزوده شد باتوجه‌به نسخهٔ‌ف،چو متن‌عربی ۱۶ ــ چ :گزیدست . ۱۷ ـ نسخهٔ اساس: موافق تو ، بقیاس نسخهٔ‌چ‌اصلاح شد . ۱۸ ـ نسخهٔ‌چ : ب ؛ نسخهٔ‌س :بقراط گوید ۱۹ — س : اسهال‌کند ادرار بول تیارد ؛ چنین است متن عربی . نسخهٔ چ افزوده : نافع است اصحاب حرارت ویبوست را ؛ نسخهٔ ف : ومزاجهای‌گرم را نیك بود ؛ چنین است متن عربی . ۲۰ — ازنسخهٔ‌س‌افزوده شد . ۲۱ ــ ازنسخهٔ س‌افزوده‌شد باتوجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۲ ــ س :حنین.

نوع است بهری از آب ماهی کنند . و تقطیع خلطها کند و ازآرد گرمه[1] کنند حرارتش [کمتر][2] بود و از آرد جوین[3] کنند در درجهٔ اول گرم بود و در درجهٔ دوم خشك و شکم بندد[4] .

مخللات هرچه از سرکه کنند عصبها و بر و سینه و امعا و آب پشت را زیان دارد و تسکین خون و صفرا کند و بلغمها پاك کند و مزاجها [ی] گرم را سود دارد خصوصاً در فصلها[ی] گرم و هواها [ی] گـرم سیر و محـرور را حرارت کم گرداند و مرطـوب را

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر مطنجنها وسردها [5]				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
عح	مطنجن	گرم	مد	هرچه پخته [و][6] گرمتر بود	[7] بلغم را سود دارد[7]	تشنگی را[8]	از بیش مصوص خوردن	خونی تیز	سرد	پیران
عط	مصوص	سرد وخشك	مد	آنچه ازفروج بود	صفرا را	سودا را و عصبها را	بشراب کهن ریحانی	خونی سرد ومعتدل[9]	گرم وتر	پیران
ف	شیر تازه	سردوتر	مد	از گوسفند[10] جوان	بروسینه وشش را	تبها را	بکشمش	غذای نیك	معتدل	کودکان

۱ ــ ف : از نان گندم ؛ متن عربی : من دقیق السمید . ۲ – بقیاس نسخهٔ چ ، س افزوده شد . ۳ ــ س ، ف : آرد جو ۴ــ ف : شکم را بگشاید ؛ چنین است متن عربی . ۵ ــ چ : وانواع آن ؛ ف : ذکرسردیهاو مطنجنات ؛ متن عربی : البوارد و المطنجنات والالبان . ۶ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، ف وباتوجه به متن عربی افزوده شد . ۷ ــ ۷ ، نسخهٔ اساس : بلغم راو سودا را ، بقیاس نسخهٔ چ وباتوجه به نسخهٔ س ، ف ، ومتن عربی اصلاح شد . ۸ ــ ف : تشنگی آرد . ۹ ــ متن عربی: دم ابرد من المعتدل . ۱۰ــ ف : میش ؛ چنین است متن عربی . ۱۱ ــ ف افــزوده : و غلیظ را لطیف کند ؛ چنین است متن عربی. ۱۲ ــ ف:زمستان ؛ چنین است متن عربی . ۱۳ــ بقیاس نسخهٔ چ، س ، ف افزوده شد. ۱۴ ــ چ :گزیدست. ۱۵ ــ نسخهٔ اساس : فم و معدهٔ زبــرین ، بقیاس نسخهٔ چ و بـا تــوجـه بـه نسخهٔ ف و متن عــربـی اصلاح شد. ۱۶ – از نسخهٔ

رطوبت[۱۱] وهر طعامی که از سرکهٔ غلیظ کنند معدهٔ گرم را سود دارد خـاصه بتابستان[۱۲] و هر چه از لطیف کنند بر ضد این [بود][۱۳] و انواع مخللات از چند گونه بود باشد که سه چهار مـاه نگاه توان داشتن آنگاه تباه شود چون بادنجان و شلغم، باشد که نگـاه نتوان داشتن از لطافت که زود مستحیل شود چون قنبیط و مانند آن و هرچه خواهند تـا تباه نشود و مدتی بسیار بماند ازگوشت و غیرآن یا در میان برف نگاه باید داشتن تا نرم وتر بماند برطوبت برف یا در میان انگبین تا حرارت و نرمی از انگبین کسب کند یادرشراب

قیـاسی		[رایهای] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	شمالی	یهودی	مختارست [۱۴]این لون مـرطوبان را از جهت آنکه نشف رطوبات کند ازمغده‌وفم معدهٔ زیرین[۱۵]را سخت کند و غذای گرم وخشك تولد کند و هرچه ابزارهـا [ی گرم][۱۶] بیش‌دراو بود دشوارترهضم شود از جهت آنکه فرموده اندکه چنین لونها را ابزارها نبایدکردن .
تابستان	جنوبی	را	مختارست [۱۴] کسی‌راکـه مزاج بغایت گرم بود و سرد۔ گوهرانرا زیان دارد و آب پشت ونقرس و [درد][۱۷] عصبها را زیان دارد جزکه ازپسش حلواها [ی][۱۸]عسلی خـورند و چون از پـایهٔ[۱۹] گـاوو گوسفندکنند مـوافق‌تربود هلام خوردنی از سکبابود و سردکرده وصافی گردانیده از دسومت ، بطبع مقارب مصوص است .
بهاران	معتدل	ب د ج	شیر تازه مرکبست ازسه جوهر ازآب و شیرو خون[۲۰] و خلطها را لطیف گرداند و شکم براند[۲۱] و خلطی تولدکند غلیظ و سنك درگـرده آرد بخشکی وز[۲۲]چربش و حرارت و رطوبت افزاید و اینقوتها دراومختلفست گاه این بران غـالب [بود][۲۳] وگاه آن برین برحسب حیوانش ووقت‌و شیر خر ماده سل[۲۴] را سوددارد [و شیرشتر با بولش‌آمیخته‌استسقا را سوددارد][۲۵]

س بـا توجه بـه نسخهٔ ف و متن عـربـی افزوده شد . ۱۷ ـ از نسخهٔ س افزوده شد ؛ نسخهٔ ف ، متن عربی : امـراض ۱۸ـ نسخهٔ اساس : «حلواهها» اصلاح شد . ۱۹ ـ نسخهٔ چ : روغن ؛ نسخهٔ اساس : «نایه»، بقیاس نسخهٔ س تکمیل‌شد؛ در نسخهٔ ف ، ومتن عربی بجای این کلمه نوشته شده : اطـراف . ۲۰ ـ س : ازآب شیرآمیز ؛ چنین است‌متن عربی ؛ ف افزوده : وآن‌گرم است و تیز؛ ایضاً متن عربی . ۲۱ ـ ف افزوده :و از پنیروآن سردست طبع را ببندد؛ چنین است متن عربـی ؛ س افزوده : بگرمی و تری وزجبنست و شکم ببندد . ۲۲ ـ نسخهٔ اساس ، چ : در ،بقیاس نسخهٔ س، ف و متن عربی‌اصلاح شد . ۲۳ ـ از نسخهٔ س افزوده شد ، بقیاس‌نسخهٔ چ : باشد . ۲۴ ـ چ افزوده : ودق ؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن عربی. ۲۵ ـ از نسخهٔ س وباتوجه به‌نسخهٔ ف و متن عربی‌افزوده شد.

تاحرارت ویبوست کسب کند یا درسرکه یا در نمك[1] .

فصل آنچه دیك بو یا کند وهرچه ازسرکه‌کنند موافق‌کسی بودکه خواهدکه‌مزاج خود لطیف‌گرداند ویا کسی راکه خواهدکه طعام بسیارخورد وخون اندك تولدکندیاکسی

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولدکند	مزاجها	سنها
فا	شیرترش	فولس : همه‌شیرهامعتدل رازی : شیرشیرین گرم	مد	هرچه‌چرب‌تر	تشنگی را	گوشت بن دندانرا	مضمضه‌باآب‌انگبین	خلطی نیك	معتدل	کودکان
فب	پنیرتازه	سرد[2]	مد	ازشیری معتدل از حیوانی درست	راندن شکم وفربهی تن را	سدها را	بگوز وزیت وعسل	غذائی غلیظ [نه][3] بد	گرم	جوانان
فج	پنیرکهن	ثیاذوق : سرد[4]وخشك	مد	هرچه چرب تر و خوشتر	شکم ببندد بریان کرده	سنگ در گرده افکند	میان دوطعام‌باید خوردن	غذای بسیار	بسیارریاضت	جوانان
فد	زیتون سیاه	جالینوس : گرمیش باعتدال[5]خشکیش‌بافراط[5]	مد	دقوقی نیك	فتق شهوت را	درد سروبی‌خوابی را	میان‌دوغذاباید‌خورد[6]	خلطی سودائی	سرد	نیم‌پیران

۱ـ ف : یا درسرکه نگه دارند سردی کسب کند یادر نمك حرارت وخشکی بسیارکسب‌کند ؛چنین است متن‌عربی . ۲ـ ف :سردو تر؛ چنین‌است متن عربی‌ونسخهٔ چ . ۳ـ ازنسخهٔ س افزوده‌شد . ۴ـ چ ،ف :گرم ؛چنین است متن‌عربی. ۵ـ۵، چ :اندك مایه‌خشکی ۶ـ ف: درمیان غذا بایدخورد ؛چنین است متن عربی . ۷ـ چ : گزیدست . ۸ـ ازنسخهٔ س‌افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی . ۹ـ نسخهٔ اساس : گردد ، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی اصلاح شد . ۱۰ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۱۱ـ س افزوده : اسهال . ۱۲ ـ نسخهٔ ف ، چ : ر . ۱۳ـ نسخهٔ اساس افزوده : «شیرترش» که زائد بود و حذف شد . ۱۴ـ ۱۴ ، س : موافق تر بود ؛ ف : بهتر بود ؛ چنین است متن عربی .

که غذاها [ی] قوی غلیظ بر نتابد چون گوشت یا بیماریی دارد که جزغـذا [ی] سبک لطیف نتواند خوردن یاکسی‌که طریق زاهدان سپرد یا وباییبود و بضرورت ازغذاها [ی] غلیظ احتراز باید کردن و دفع مضرت از اسبابی که یاد کرده شد مختلفست اگر مقصود

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	جنوبی	ح د ب [۱۲]	**مختارست** [۷] پس ازان‌که چهل روزازوقت زادن حیوانش بگذرد [و بعمل] [۸] طبعش بگردد وچون با برنج وگندم بپزند دیـرهضم شود **دوغ** موافق مزاجها[ی] گرم بود وچون سنگ ـ ریزهٔ گرم کرده[۹] [درافگنند ونشف مائیتش] [۱۰]شکم رفتن و[۱۱]خون را سوددارد و آنچه غلیظش کمتربود بـا سکنگبین گروخارش را سو دارد .
زمستان	سردسیر	ج د ب	[۱۳] **مختارست** [۷]هرچه‌تازه تربود[۱۴]و دوغ موافق تربود [۱۴] و هرچه‌کهن تربود تشنگی[۱۵]را بیش آرد و دشگوارتـر بود و مختلفست بر حسب حیوانش **فله** [۱۶] سرد وتربود تن رافربه‌کند و آبش مجاری رگها را پاک‌کند ومـزاج جگر گـرم را درتن معتدل‌باعتدال آرد **لور**[۱۷] وسط بودمیان پنیر[تر] [۱۸] و فله **ترف** سرد وخشک‌بود بدوم‌درجه[ورخبین ازترف کنند][۱۹] .
زمستان	سردسیر	ب د ع	**مکروه است** ازجهت آنکه دیرهضم‌شود[وتشنگی‌افزاید][۲۰] وهرچه تیزتر بود وحریف‌تر زیان‌کارتر بود[۲۱] خشکیش بیشتر بود و سنگ درگرده افگند خصوصاً محرورانرا چون بریان‌کنند شکم ببندد و چون با چیزها[ی] گرم وخشک خورند چون زیتون و نمک خشکتروزیان‌کارتر بود .
زمستان	سردسیر	ب د یو	**زیتون** [دونوع است][۲۲]یکی زیتون زیت و دهینت بسیار دراو بودوپرورش دهنده‌تربود و نوع‌دیگر[را][۲۳] زیتون الما[ء] خوانند و قابض بود ومعده را قوی کند و اشتها[ی] طعام کند خصوصاً چون با سرکـه خورند تا خـام بود سرد بود و چون پخته شود گرم بود **زیتون سیاه** رااز همه‌زیتونها روغن بیش‌بودو صفرا رازیان‌دارد و بسیاربود که هیضه‌آرد وسرکه‌مضرتش ببرد .

۱۵ـ نسخهٔ اساس: بستگی، بقیاس نسخهٔ چ، س، ف ومتن عربی‌اصلاح شد. ۱۶ـ نسخهٔ اساس، چ: «دوغ» ؛ بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح‌شد . ۱۷ـ نسخهٔ س،متن عربی :لوز ـ که درست نمی نماید . ۱۸ـ بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به متن عربی‌افزوده شد . ۱۹ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به‌متن عربی . ۲۰ـ از نسخهٔ س افزوده شده باتوجه به متن عربی . ۲۱ـ س افزوده: ومائیتش کمتربود و ؛ مطابق است با نسخهٔ ف ومتن عربی . ۲۲ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی . ۲۳ـ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله افزوده شد .

غلیظ گردانیدن اخلاط رقیق تیز بود و سرد گردانیدن مزاج گرم را بآب میوها معالجت بایدکردن وگرمقصود لطیف‌گردانیدن خلطها[ی] غلیظ بود بخردل و مانند آن و اگر غرض معالجت مزاج سرد بود بآب کامه و پلپل وگرغرض قوی‌گردانیدن معده وفتق‌شهوت طعام بود[1] بآب لیموا[2] [جالینوس][3] گوید بسیار سپرزها و جگرها[ی] غلیظ و ابتدا [ی] صرعها را بداروها[ی] ملطف علاج کرده ام و بحال صحت باز آورده‌ام و فی الجمله این

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرشیرو آنچه‌ازشیر کنندو خایه‌وانواع آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
فه	مسکه	یوحنا :[6] گرم وتر	مد	از شیر میش	درد شش را	سستی معده را	بچیزها[ی] قابض	خونی نیک	خشک	پیران
فو	شیرازبترها[4]	طبع آن ترها که در او بود	مد	آنچه خردل و نمک در او بود	فتق شهوت را	دشوار هضم شود	باغذاها[ی] نیک باید خورد	خلطی تیز	سرد	نیم پیران[5]
فز	ریچار و کامها	طبع ابزارها که دراو بود	مد	آن که حراقتش و تیزیش معتدل بود	آروغ واشتها[ی] طعام را	تشنگی را	بغذا[های][9] ترش وچرب	بلغمی شور	سرد	نیم پیران

۱ ــ نسخهٔ اساس افزوده : و ، بقیاس نسخهٔ س و باتوجه به نسخهٔف ، ومتن‌عربی و معنی جمله حذف شد . ۲ ــ بآب لیمو. ۳ ــ بقیاس‌نسخهٔ س ، چ ، ف ومتن‌عربی افزوده‌شد . ۴ــدرنسخهٔ ف ومتن عربی این‌ستون افقی بعداز ستون «ریچاروکامها» قرارگرفته ؛نسخهٔ چ ، نسخهٔ س نظیر نسخهٔ اساس‌است‌فقط‌درنسخهٔ چ خانهٔ اول و پنج خانهٔ آخرجابجا نوشته شده‌ومشوش است . ۵ــ متن عربی : الشباب . ۶ــ بقیاس‌نسخهٔ چ ، س و با توجه‌به نسخهٔف ، ومتن عربی‌افزوده‌شد . ۷ ــ نسخهٔ‌اساس:کیاد کرده شد . ۸ ــ نسخهٔ اساس ، چ : بود ،بقیاس نسخهٔ س و جمله های بعداصلاح شد . ۹ــرسم خط نسخهٔ‌اساس : کبغذا . ۱۰ ــ نسخهٔ ف ، متن‌عربی : شیرخشت‌و ترنجبین. ۱۱ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س افزوده شد . ۱۲ــنسخهٔ ف افزوده : قریص و ؛ چنین است متن عربی . ۱۳ ــ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله با توجه به‌نسخهٔ ف ، چ‌ومتن عربی افزوده شد . ۱۴ ــ

غذاها که یادکرده شد[۷] بدارو به [ماند][۸] وتن را ازچنین غذاها بس منفعتی نباشد وغذا که بداروها ماند آنست که در اوقوتی بودکه طبع ازان نفور بود چـون سیروخردل ودارو که بغذا[۹] ماند آنست که دراو قوتی بودکه طبیعت بدو میل کند چون زنجبیل و شیرخشت[۱۰] **مطنجنها و گوشتها [ی] بریان کرده** رطوبتها [ی فضلی][۱۱] را ازمعده پاك کند ومزاجی که از بلغم تباه خواهد شد بحال صحت بازآورد واز چندلون بود ازسرکه بسیارکنند.چون[۱۲]

قیاسی			
زمانها	**شهرها**	**رایها[ی] حکیمان**	**اختیارات**
زمستان	کوهستان	ح ب یو	**مسکه** بمنزلت زیت تـازه بود و سوددارد کسی را که فضلهٔ خام درسینه و شش بود خصوصاً [چون][۱۳] باانگبین‌وشکر خورند **روغن گاو**[۱۴] طبع مسکه دارد لیکن بحرارت قوی‌تر از مسکه بود ازجهت نمك وهرچه کهن‌تر بود گرم‌تر بودوفروزنده‌تر و قوی تر بود .
زمستان[۱۶]	سردسیر[۱۷]	[یهودی][۱۸]	**شیراز**[۱۵] آنچه سعتردراوبود سوددارد بادها راکه ازشیر تولدکند وآنچه خردل در اوبود ملطف بود اما آنچه از کرفس و نعناع و طرخون بود ازهمه انواع شیراز خوشتربود وبویاتر بود [وکدو شیراز][۱۹] سوددارد معدهٔ گرم را و شونیز و خردل غایلت[۲۰] این نوع را ببرد .
زمستان	سردسیر[۲۲]	[رازی][۱۸]	**ریچارها و کامها** نان خورش را نشاید[۲۱] ، برخوردن این هردو نوع یکبارگـی اعتماد نباید کـردن بلکه در میان طعامها [ی] چرب باید خورد تا طعام را زود هضم کند و این هردو نوع را[۲۳] سپرز افـزایند[۲۴] و تشنگی آرد و محروران را زیان کارترست و بابریانی و گردنا موافق ترست تا لذت در[۲۵] طعم بی مضرتی یافته می شود[۲۶] .

نسخهٔ ف ، س ، متن عربی : روغن ؛ نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ اساس است . ۱۵ — چ : شیربا ترها آمیخته ؛ در نسخهٔ ف ، چ و متن عربی این ستون افقی بعد ازستون «ریچارها وکامها» قرارگرفته ؛ نسخهٔ س نظیرنسخهٔ اساس است ؛ رك . صفحهٔ مقابل / ۴ح.
۱۶ — ف،س : بهار . ۱۷ — ف ،س، متن عربی: معتدل . ۱۸ — درنسخهٔ اساس این خانه خالی است از نسخهٔ س افزوده شدبقیاس نسخهٔ چ ، و متن عـربی . ۱۹ — ازنسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۰ — متن عربی : عادیته ؛ نسخهٔ ف : شر . ۲۱ — نسخهٔ اساس ، چ : شاید ؛ بقیاس نسخهٔ س ،ف ، ومتن عربی اصلاح شد . ۲۲ — متن عربی : الجبلیة (= کوهستان) . ۲۳ — چ ، س : «را» ندارد . ۲۴ — چ،س :افزاید ؛ف : بپرورد . ۲۵ — س : دو . ۲۶ — ف : تا نقل باشد از طعامی بطعامی ؛ چنین است متن عـربـی .

مصوص و هلام و موافق مزاجها وجگر گرم [بود][1] وتسکین خون وصفرا کند و سودارا و عصبهار ازیان دارد وبهری از شیر کنند وبادانگیز بود وقولنج آرد خصوصاً چون ازگوشت

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
فح	خایهٔ مرغ با جگر	گرم و تر	مد	از مرغ جوان	رنجوران را[2]	آروغ دخانی[3] آرد	بشراب کهن	غذای قوی	گرم	جوانان
فط	خایهٔ مرغ خانگی	معتدل مایل بحرارت[4]	مد	هرچه تازه و بزرگ بود	آب پشت را	دشوار هضم شود[5]	اقتصار کرده بر دو زرده[6]	خلطی پسندیده	گرم	جوانان
ص	خایهٔ کبک	لطیفتر از خایهٔ مرغ	مد	عجهٔ تازه[7]	کسی کز بیماری برخیزد	اصحاب ریاضت را[8]	بشراب سرخ	غذای معتدل	معتدل	پیران و کودکان[9]
صا	خایهٔ بط	معتدل مایل بحرارت غلیظ	مد	نیم برشت	رنجوران را	قولنج و بادها[10] را	بسعتر و نمک	خونی بسیار[11]	گرم	جوانان

۱ — بقیاس نسخهٔ چ ، س افزوده شد . ۲ ــ ف : اصحاب ریاضت را ؛ چنین است متن عربی. ۳ ــ نسخهٔ اساس ؛ چ:دوخانی، با تــوجـه بـه نسخهٔ س اصلاح شد ؛ ف : دودناك . ۴ — در این خانه ، نسخهٔ ف : گرم است و مایل بسردی و خشکی؛ چ : جالینوس مایل بسردی و خشکی ، ثیاذوق سرد وتر ، رازی گرم و تر : متن عربی : بیاضه باردرطب و صفرته حارة رطبة. ۵ ــ ف افزوده : و چون بسیار خورند کلف آرد ؛ چنین است متن عربی . ۶ ـ ف : برزرده اش ؛ متن عربی : علی صفرته . ۷ — ف : خایگینه سازند . ۸ — ف : مردم کارکن را ؛ متن عربی : باصحاب الکبد . ۹ ــ در این خانه ، نسخهٔ چ : کهلان؛ س : کودکان ؛ متن عربی: الشباب . ۱۰ ــ ف افزوده : و دوار ؛ چنین است متن عربی . ۱۱ ــ چ : قوی ؛ متن عربی:متین. ۱۲ — نسخهٔ س ، متن عربی : لوز . ۱۳ — متن عربی : الربیع . ۱۴ ــ ف ، چ ، متن عربی : شمالی . ۱۵ ــ نسخهٔ چ، متن عربی : ابن مندویه . ۱۶ ــ ف افــزوده : فربه ؛ چنین است متن عربی . ۱۷ —از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف

مرغ خانگی کنند اماشیر تازه ومسکه و روغن‌گاو تازه وپنیر تر ولورتر[۱۲] وفله پرورش‌دهندو خارش تن را ولاغری تن ببرد وبروسینه راسودمند باشد و مسکه را حرارت از روغن گاو

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان[۱۳]	سردسیر[۱۴]	ابن عبدان[۱۵]	**خایه و جگر** راهریکی بجای‌خویش‌یادکنیم وهردو برابرانه و دیرهضم شوند و سخت غلیظ اند وچون هضم شوند پرورش بسیاردهند وخونی‌نیك تولدکند وجگر بطعامی بلذتست‌خصوصاً و آن مرغ خانگی[۱۶] و ازاین هر دونوع بسیار نباید خوردن خاصه جگر گاوو گوسفند .
زمستان	سردسیر[۱۴]	ب ج ما	**بهترین خایه** آن مرغ خانگی است ودراج خاصه چون تازه بود باعتدال پخته زیراکه چون سخت پخته بود تخمه بار-آرد یا دیر هضم شود و چون هضم‌شود بسیار پرورش‌کند و نیم-برشت [سبکترو][۱۷] بسیارغذاتر بود ودرسرکه پخته بسیار شکم ببندد و چون [با][۱۸]چیزها[ی] ملطف‌خام بیاشامند سینه‌وشش را [سوددارد [۱۹]و چون‌ساده بود تبش معده][۲۰]و گذرگاه طعام را موافق بود[۲۱] .
بهار	معتدل	ج د یو	**خایهٔ کبك** لطیف‌ترازخایهٔ مرغ خانگی[بود][۲۲]وبهترین خایه آنست‌که آبرا یا نمك یا سرکه درش‌کنند و بجوشانند آنگاه خایه در او شکنند وچون خواهندکه بغایت موافق بود با زیت‌وآبکامه [و][۲۳]اندکی شراب‌نیك‌بیایدپختن **اما** مطنجن از همه خایها زیان کار[تر][۲۴]ست و تخمه و قولنج آرد و مثانه را زیان دارد[۲۵] .
زمستان	شمالی	م ع	**خایهٔ بط و شترمرغ** و آنچه بدین ماند غلیظ بود و دیر هضم‌شود وکسی که دوست دارد بریك زرده قناعت‌کند و زردهٔ خایه‌از سپید[ه][۲۶] لطیفترست و سپیده اززرده ترتر. وخایهٔمرغ دو خوجه[۲۷] بسیار غذاتر بود و لطیفترو خایهٔ مرغ‌کزخروس‌دور بودکم غذاتربود وازین[۲۸] نوع حیوان نخیزد وهرخایه‌که‌مرغ برزیادت ماه نهد بچه ازان بهترآید .

و متن‌عربی . **۱۸** — از نسخهٔ س و چ و ف افزوده شد باتوجه به‌متن‌عربی . **۱۹** — بجای جملهٔ اخیر، نسخهٔف : وحسو بسا چیزهای لطیف‌کننده بدراندازد آنچه در شش و سینه باشد ؛ چنین است متن عربی . **۲۰** — ازنسخهٔ س افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی . **۲۱** — ف افزوده : وآواز صافی‌کند ؛ چنین است متن‌عربی . **۲۲** — ازنسخهٔ چ ، س افزوده‌شد. **۲۳** — از نسخهٔچ ، س ، ف با توجه به متن عربی‌افزوده شد . **۲۴** — از نسخهٔ چ ، س افزوده شد با توجه به‌متن عربی **۲۵** — ف افزوده : آنچه برسرآب اندازند بهترباشد درهضم ؛ چنین است متن عربی. **۲۶** — از نسخهٔ س افزوده شدوبا توجه به همین‌کلمه درجملهٔ بعد. **۲۷** — ف : دو زرده ؛ چنین است متن عربی . کلمهٔ «خوجه» درلغت بمعنی «زرده» دیده نشد . «خوجه» هست ولی بمعنی پارهٔگوشت سرخ برسرخروس ، تاج خروس است . **۲۸** — فافزوده : دو ؛ چنین‌است متن‌عربی .

کمتر بودوفله از پنیرتر ولور[1] ترتر بود وفی‌الجمله هرچه بابزارها وترها بودطبع آن‌دارد وبهترین‌شیری[آنست][2]که سخت سپیدبودوخوش‌بوی وخوش‌طعم‌وچون‌بر ناخن چکانی‌قرار گیردازقوت وشیراگرچه‌خونی پختست حرارتش ورطوبتش[3] باعتدال است. [وسبب آنست‌که طبیعت][4] آنرا باعتدال‌بازمی‌آوردچنانکه دماغ‌روح‌حیوانی راکه‌گاه حرارت‌خون[5] کم کندتا غذای دماغ شود وگاه لطافت بخویشتن‌پذیرد تا غذای‌تن لطیف[6] شود ولطافت شیرخرازان سببست که طبع خر غلیظ است . وهر غلیظی‌که درشیرست بخود می پذیرد ازانکه غلیظی

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع گوشت حیوانات، تازه وشور				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
صب	گوشت بره[5]	عیسی : گرم و تر بقیاس گوشت بز	ح[7] ا ب	یکساله	معدها[ی] معتدل را	گرفتن شکم را[8]	بمرقهٔ قابض	خونی معتدل[10]	معتدل	جوانان
صج	گوشت بز	یوحنا: معتدل	ح[11] م ب	بزغالهٔ سرخ و ازرق‌چشم	زود هضم شود	قولنج را چون بریان کنند	بحلوای انگبین	غذائی باعتدال[12]	معتدل	جوانان
صد	گوشت گوساله	جالینوس: به از گوشت گاووبزو میش	م ب[13] ر	هرچه کوچکتر	خداوندان ریاضت را	سپرز را	بریاضت و گرمابه[14]	غذای بسیار[15]	گرم	جوانان

۱ — نسخهٔ س ،متن‌عربی : لوز . ۲ — بقیاس نسخهٔچ ، س ، ف افـزوده شد . ۳ — نسخهٔ اساس : رطوبت ، بقیاس‌نسخهٔ س اصلاح شد ؛ ضبط نسخهٔ چ نیزمناسب می‌نماید :حرارت و رطوبتش . ۴ — بقیاس معنی جمله از نسخهٔ س افـزوده شد . ۵ — نسخهٔ اساس : چون ، بقیاس‌نسخهٔ چ ، س اصلاح شد . ۶ — س : غلیظ ؛ چنین‌است متن عربی . ۷ — نسخهٔ‌اساس: ب ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ و متن عربی اصلاح شد . ۸ — س : گرفتن منش را ؛ ف : کسی که همیشه غثیان بود ؛ چنین است‌متن عربی . ۹ — ف : بشوربای . ۱۰ — چ : خونی بلغمی ؛ چنین است متن عربی ؛ س: غذائی باعتدال ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۱ — در این ستون ، نسخهٔ اساس : ب ، ه ، ب ؛ باتوجه‌به نسخهٔ ف،چو متن‌عربی‌اصلاح شد؛ نشانهٔ سوم درنسخهٔ چ ،متن عربی : ر . ۱۲ — ف : غذائی‌کم از معتدل ؛ چنین است متن‌عربی ؛ س : غذای بسیار ؛ چ : غذای نا محمود . ۱۳ — متن عـربی : ح ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۴ — ف :گرماوه . ۱۵ — ف: غذای نیك؛ چ : غذای اندك وخون ؛

باتن او موافقست و آنچه بماند بغایت لطافت بود .

شیرها راطبع مختلف است بر حسب [طبع][۱۶] حیوانش وطبع وقت وچراگاه وعلف. شیر آن[۱۷] گوسفند که بمراد خویش چراکند بهتر از ان بود که علفش دهند و بهترین علف سماق و بلوط وسقمونیا بود و شیر بهار گاهی پس از زادن تنك بود و تابستانی معتدل و بعد از ان غلیظ شود بتدریج تامنقطع شود[۱۸] وقت زادگرفتن و شیر حیوان جوان بهتر از شیر حیوان پیر بود [وشیر گاو غلیظ بود ودیر تر هضم شود و شکم ببندد و ز همه شیرها پرورنده تر بود وشیر شتر بر ضد شیر گاو بود و شیر بز[۱۹]

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	شرقی	یو ار	**گوشت میش** مکروه است خونی بد تولد کند برهٔ خرد شیرخواره گرم و تر بود وغذا بسیار کند لیکن بلغم افزاید برهٔ[۲۰] یك ساله معتدل تر از برهٔ خرد[۲۱] بود و گوشتش در فصل بهار بهتر بود که در فصلها[ی] دیگر و محرور باید که بسرکه پخته خورد و اگر [ممعود][۲۲] بود بآب کامه و بشراب رقیق[۲۳] وحلوای شکر از پسش خوردن موافق تر[۲۴] بود .
بهار	معتدل	یو را	**بزغاله** غذای درست تولد کند . گوشت بز فربه ، نر و ماده مکروهست ازجهت آنکه دیرهضم شود وخونی بد فزاید وفی ــ الجمله گوشت [بز][۲۵] موافق مزاج محرورانست خصوصاً چــون دنبل و گردارند وازپسش شراب [سرخ][۲۶] خورند موافق تر بود[۲۷] و گوشت بز در تابستان موافق بود و در زمستان زیان کار ودرفصلین میانه وتا شش ماه که بزغاله بود .
زمستان	جنوبی	ب ح ما	**هر حیوانی** که گوشتش معتدل بود میان رطوبت ویبوست چون سخت بزرگ شود بطبع خشك بود چون گوساله و گاو . وهر حیوانی که بطبع تر بود هرچه بزرگ تر شود معتدل تر [بود][۲۸] چون بره واین نوع موافق تر بود تن درستان [را][۲۹] و از ابتدا[ی] خریف تا نیمهٔ ربیع مکروهست و همهٔ تابستان موافق بود .

س : غذای بسیار بلغمی . ۱۶ ــ بقیاس نسخهٔ چ،س افزوده شد . ۱۷ ــ نسخهٔ اساس ، چ : از ، بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله اصلاح شد . ۱۸ ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و» ، که زائد بود وبقیاس نسخهٔ س و متن عربی و معنی جمله حذف شد . ضبط نسخهٔ چ : «در وقت» نیزمناسب می نماید . ۱۹ ــ کلمهٔ « شیربز» درنسخهٔ س از قلم افتاده بقیاس نسخهٔ ف و با توجه به متن عربی افزوده شد . ۲۰ ــ س : بره میش ؛ ف : یك ساله میش ؛ متن عربی : الحولی من الضأن . ۲۱ ــ نسخهٔ اساس : خورد . ۲۲ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد ؛ شاید « ممعود» است یعنی گرفتار تباهی معده . ۲۳ ــ متن عربی : من الشراب الابیض الرقیق. ۲۴ ــ س : موافق . ۲۵ ــ با توجه به سیاق جمله و نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد ؛ س : گوشتش . ۲۶ ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۷ ــ س : ازپسش شراب سرخ خــوردن موافق بود . ۲۸ ــ از نسخهٔ چ افزوده شد باتوجه به جملهٔ پیشین و نسخهٔ س . ۲۹ ــ ازنسخهٔ چ ،س افزوده شد .

وسط شیر گاو وشتر ، شیر میش وسط است میان شیر گاو وشیر بز][1] وشیر اسب و خر وسط است میان شیر اشتر و بز. وشیر زنان ازهمه معتدل ترست ازیراکه آدمی نیز ازهمه حیوانی معتدل ترست. وخایه خاصیتها[ی] بسیار دارد و بعضی ازان یاد کنیم بر طریق سؤال. چراهر خایه که بنوبت

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
صه	گوشت گاو	یوحنا : سرد و خشك بقیاس گوشت بز	ب[2] ح	جوان چرا کرده[3]	رنجوران واسهال صفرا را	سودا را	بـزنجبیل و پلپل	غذای بسیار بلغمی	صفراوی	جوانان
صو	نمك	یوحنا : گرم و خشك	ب[4] ۲ ح ی	اندرانی	هضم غذا را	دماغ و بینایی را	ببایدشست و بریان کردن[5]	خارش پوست	سرد[6]	پیران
صز	نمکسود	گرم و خشك	ب[7] مد ح	هرچه فربه ترو ترتر	کشتی گیران [را][8]	قولنج را	بشیر و روغن بباید پخت	خونی سوداوی	گرم و تر	جوانان
صح	قدید	گرم و خشك[9]	ب[10] مد ح	[ازحیوانی بطبع ترتر][11]	قوت تن را	گروخارش را	با بزارها[ی] سرد و تر	سودا	گرم	جوانان

۱ ــ از نسخهٔ س افزوده شد بـا توجه بـه نسخهٔ ف ومتن عربی . ۲ ــ دراین ستون ، نسخهٔ ف ، متن عربی : ح ، ی ؛ نسخهٔ چ : ح ، مد،ح ، ۲ . ۳ ــ ف : جوان و ریاضت یافته ؛ چنین است متن عربی . ۴ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح ، ۲ ، ی ، ۳ . ۵ ــ چنین‌است نسخهٔ چ ، س ؛ ف : بشورند وبسایند . ۶ ــ ف ، چ ، متن عربی:سرد و تر. ۷ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح ، مد ، ی ، مـد ؛ نسخهٔ ف : گ (= ح) ، خ (= ی). ۸ ــ بقیاس چ ، س افزوده شد . ۹ ــ چ :گرمی کمتراز نمکسود ؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن‌عربی . ۱۰ ــ دراین ستون،متن عربی: ح ، مد ، ی ، مد ؛ چنین است نسخهٔ چ . ۱۱ ــ نسخهٔ اساس : با بزارها[ی] تروسرد ؛ چنین است نسخهٔ چ ؛ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، ومتن عربی اشتباه و مکرراست ،ازنسخهٔ‌س افزوده‌و اصلاح شد . ۱۲ ــ بقیاس‌نسخهٔ س و معنی جمله‌افزوده شد .

گاه نر برسر [ش][12] نشیند و گاه ماده وچون بچه بیرون آید ازان اورا[13] بزقه حاجت آید و همان ساعت علف نتواند خوردن چون بچه کبوتر ؟ وچرا ماده بتنها برخایه نشیند با آنکه[14] حرارت ماده از آن نر کمترست هم آن ساعت که بچه بیرون آید علف خورد چون مرغ خانگی و

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	شمالی	د [15] ح	**گوشت گاو** [مختارست هلام][16] جگرها[ی] گرم را و یرقان را اما چون سرد گوهر خورد با پلپل وسیر باید خورد و دارصینی و سذاب با آن بکار دارند **گوشت اشتر** عرق ــ النسا وتب چهارم را چون کهن گردد سوددارد و دفع مضرتش بچیزها[ی] ملطف باید کردن چون زنجبیل مربا [17] ومانند این و هلام خوردی سکبا بود کز گوشت گاو پزند .
زمستان	شمالی	را	[**مختارست**][18] نمك از جهت آنکه چیزها[ی بی‌طعم][19] را بطعم باز آورد، غذا را درمنافذ و اندامها بگذراند مکروهست از جهت آنکه خشکی بافراط افزاید ودفع مضرتش بکنجد وخشخاش باید کردن تا کنجد خشکیش کم کند وخشخاش حرا[ر]تش **شهدانه** اگرچه گرم است آب پشت رازیان دارد ملطفست و ادرار بول آرد وسعتر بادها بشکند [و **انگدان** اشتهای طعام آرد و دیگر ابزارهای نمك جایگاه خود یادکرده شود][20].
زمستان	شمالی	یهودی	**نمك سود** [21] مناسب آن حیوانست که [ا] زوبود و نمك خشکیش و گرمیش بیفزاید وقوتش کم گرداند چون با شیر بکار برند یا [با][22] روغن [یا با][23] شیره یا با پیه تازه زیان کمتر کند وهر گوشت که فربه‌تر بود نمکسود را بهتر بود تا بدسومت مقاومت خشکی نمك کند و موافقست کسی راکه رطوبت و بلغم بسیار بود چون اندك خورند .
زمستان	شمالی	یحیی	**قدید** مختارست طبع آن ابزاردارد که براو پراگنده بود چون نانخواه وپلپل وگشنیز. استسقا را واندام سست را سود دارد خصوصاً چون درسر که آغشته بود تا تشنگی کم کند[24] وقدید را غذاها[ی] چرب بصلاح بازآورد و اونیز غذاها[ی] چرب را در منافذ عروق بگذراند و[25] قدید گرسنگی مستان راببرد.

۱۳ ــ نسخهٔ اساس : راه ، بقیاس نسخهٔ چ ، س و معنی جمله اصلاح شد . ۱۴ ــ نسخهٔ اساس ، چ : یا ازآنکه ، بقیاس نسخهٔ س و معنی جمله اصلاح شد . ۱۵ ــ نسخهٔ چ : ب ؛ چنین است نسخهٔ س . ۱۶ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، چ ، ومتن عربی . ۱۷ ــ ف : پرورده . ۱۸ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف . ۱۹ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۰ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ، چ ، ومتن عربی ؛ جملهٔ اخیر در نسخهٔ ف: و بقیهٔ ابازیر گفته آمد در ذکر توابل ؛ چنین است متن عربی . ۲۱ ــ س : همه نمکسودها و قدیدها ؛ چنین است نسخهٔ ف ، متن عربی . ۲۲ ــ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد ؛ نسخهٔ ف : سپیدبا بروغن ؛ چنین است متن عربی . ۲۳ ــ بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی افزوده شد . ۲۴ ــ س : کم انگیزد . ۲۵ ــ س افزوده : جالینوس گوید .

دراج ؟ وچرا مرغ نر هیچ بر یك رنك نباشد چون ماده ؟ چرا هر حیوانی که گوشش از تن بیرون آمده نباشد خایه نهد و بضد ؟ وگر ما بجواب این مسایل مشغول شویم از مقصود باز مانیم وسخن دراز شود .

گوشتها طعامی بسیار پرورش است وخونی قوی تولد کند وموافق تن درستان وخداوندان ریاضت وتن آورا نست ومختلف برحسب اختلاف حیوان وفصول سال وسن وچراگاه[1] وبریان‌کردن وکهنی وتازگی[2] و[چون][3] بزادن قریب العهدتر بود ترتر[4] بودخصوصاً چون خانگی

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع گوشت نخجیر پرنده وچرنده: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	سنها
صط	گوشت آهو	رازی : گرم و خشك [بهترین صیدها][5]	ح مد ح[6]	آهوبره	قولنج و فالج را	خشکی عصبها را	بروغنها وترشیها	خونی تیره[7]	سرد	[نیم][8] پیران
ق	گوشت کلنگ[9]	[ثیاذوق : سرد وخشك یوحنا : گرم و خشك بی‌چربش بود][10]	ب[11] مد ح	شکار بباز	رنجورانرا	[دیرهضم شود][12]	[نیك بباید پختن بابزارها][13]	خونی غلیظ[14]	گرم[15]	جوانان[16]
قا	گوشت خرگوش	بقراط : گرم و خشك[17]	ب[18] مد ب	شکارسگ	[رنج فربهی کم کند][19]	[بی خوابی را][20]	بابزارها[ی] ملطف	سودا[21]	سرد[22]	پیران[23]

۱ ــ س افزوده : وپختن . ۲ ــ نسخهٔ اساس ، چ : تازه ، بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله اصلاح شد . ۳ ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس معني جمله . ۴ ــ ف افزوده : ازپیر ؛ چنین است متن عربی. ۵ ــ از نسخه س افزوده شد بقیاس نسخهٔ چ، ف، ومتن عربی. ۶ ــ نسخهٔ چ ، متن عربی : ی ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۷ ــ متن عربی : دم حاد . ۸ ــ از نسخه س افزوده شد بقیاس نسخه ف ومتن عربی . ۹ ــ در نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی شرح مربوط به «گوشت کلنگ» پس از ستون افقی مربوط به «گوشت خرگوش» نوشته شده است . ۱۰ ــ از نسخهٔ س افزوده شد، با توجه به نسخهٔ چ، ف، ومتن عربی . نسخهٔ اساس :« بقراط گرم وخشك» که مربوط به خانه زیرین «گوشت خرگوش» است . ۱۱ ــ در این ستون، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح، ی ، مد . ۱۲ ــ نسخهٔ س: دیرهضم شود ؛ ف : بدگوار باشد؛ چنین است متن عربی . نسخهٔ چ نظیر نسخهٔ اساس است : «بی خوابی را» ، مطابق نسخهٔ س اصلاح شد . ۱۳ ــ از نسخه س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ، و متن عربی . نسخهٔ اساس:«با بزارها[ی] ملطف» که مربوط به خانه زیرین «گوشت خرگوش» است ؛ نسخهٔ چ نظیر نسخهٔ اساس است . ۱۴ ــ نسخه اساس ، چ : سودائی ، بقیاس نسخهٔ س، ف ، و متن عربی اصلاح شد . ۱۵ ــ نسخهٔ اساس : سرد ، بقیاس نسخهٔ چ، س ، ف ، متن عربی اصلاح شد . ۱۶ ــ نسخهٔ اساس : نیم‌پیران ، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۷ ــ چ افزوده : شکم ببندد ادرار بول آرد؛ چنین است متن عربی . ۱۸ ــ در این ستون ، متن عربی : ح ، مد ، ر، مد ؛ نسخهٔ ف: گ ، خ (= ح ، ی) . ۱۹ ــ نسخهٔ اساس، چ: رنجورانرا ، مطابق نسخهٔ س و با توجه به خانه بعد در نسخه اساس ، و نسخهٔ ف ومتن عربی اصلاح شد . ۲۰ ــ نسخه اساس : رنج

بود وربیعی ترتر از خریفی[۲۴] بودوگوشت سرخ بسیار غذا ترودشخوار هضم تربود[۲۵] وفربه بهتر از نزار بود . وخصی بهتر وخوشتر وترتر از همه‌گوشتها بود وهرحیوانی‌که بطبع تر بود نرش موافق تر ازماده[بود][۲۶] وبضدو هرحیوانی‌که بطبع خشك بودکوچکش معتدل‌تر از بزرك [بود][۲۶] وبضد . وبذبح آنچه دیرعهد بود نه تا آن حد که مستحیل شود سبکتر از تازه بود وموافق معده ومزاج معتدل بودوآنچه تازه تر [بود][۲۶] معدهٔ گرم‌را موافق‌تر بود چون ترك‌وصقلاب وحرارت معده یا بطبع بود چون معده ناری بود یا بعرض و سببش

قیاسی		رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	سردسیر[۲۷]	یو را	**صید** گوشتها[ی] دد ودام جمله‌بدست وخونی غلیظسودائی تولد‌کند و زهمه‌کم غایله[۲۸] تر گوشت آهوست‌پس گوشت‌خر گوش و موافق مزاج پیران وسردگوهرانست و جوانان را نسازد پس اگرضرورت بود شبی درآب ناردان یا سرکه باید آغشتن و آنگاه بکاربردن وجوانان راگوشت آهوبره موافق تربود .
زمستان	سردسیر[۳۱]	[یو] [۲۹] [ع]	**کلنگ** مختارست چون حلوا[۳۰] ازپسش خورند با شراب صافی[۳۲] وفی‌الجمله هرچه هضم‌کننده‌تر بود زیراکه این حیوان بیشتررگ وپی بود وبغایت غلیظ باشدو پس از ذبح بدوسه روز باید‌خوردن وسنگی گران‌درپایش باید‌بست و بیاویختن تازودتر بپزد هرچه برین‌گونه بود چنین‌باید‌کردن که‌یاد[۳۳] کردیم .
زمستان	سردسیر[۳۶]	[ب] [۳۴] [ج] [ار]	**خرگوش** [مختارست][۳۵] مغزخرگوش بریان‌کرده‌کسی را که دست بلرزد و رطوبتهاکم گرداند ومکروه استازجهت‌آنکه ملطف نیست وشکم بازبیندد وادرار‌بول آردو[۳۷] هرچه‌درچراگاه بیشها بود[۳۷] خشك تربود اماگوشت بزکوهی [و قوچ‌کوهی][۳۸] زیان‌کارتر بود .

فربهی‌کم‌کند ؛ چنین است نسخهٔ چ ؛مطابق نسخهٔ س و با توجه‌به خانهٔ بالا در نسخهٔ‌اساس ،اصلاح شد . ۲۱ —نسخهٔ اساس، چ : خونی غلیظ ؛بقیاس نسخهٔ س ،ف ومتن عربی اصلاح شد . ۲۲ ـ نسخهٔ اساس :گرم ، بقیاس نسخه س ، چ ،ف و متن عربی اصلاح شد . ۲۳ـ نسخهٔ‌اساس : جوانان ، بقیاس‌نسخهٔ‌س،ف ومتن عربی اصلاح شد . ۲۴ ـ ف :پاذیزی(= پادیزی) . ۲۵ـس افزوده : ازچربش . ۲۶ — بقیاس نسخهٔ چ ، س‌افزوده شد . ۲۷ — ف ، چ : شمالی ؛ چنین است متن عربی . ۲۸ — نسخهٔ‌اساس : غالب ؛ چ : عالیه ؛ س : غالیه ؛ بقیاس معنی جمله و با توجه به نسخه ف ، و متن عربی اصلاح‌شد . ۲۹ — در این ستون ، نسخهٔ اساس : ب ،ج ،ار ؛ بقیاس نسخهٔ چ ، س،ومتن عربی اصلاح شد . ۳۰ ـ نسخهٔ ف : حلوای انگبینی ؛ چنین است متن عربی . ۳۱ ـ نسخهٔ اساس ، چ :کوهستان ، بقیاس نسخهٔ س ، ف،و متن عـــربـی اصلاح شد . ۳۲ — نسخهٔ س، ف : صرف . ۳۳ ـ رسم‌خط‌نسخهٔ اساس :کیاد . ۳۴ ـ در این ستون ، نسخهٔ اساس : ب ، یو ، ح ؛بقیاس نسخه چ ، س، ومتن عربی اصلاح‌شد . نیزرك : ۲۹ ح . ۳۵ـ بقیاس نسخهٔ س ،وبا توجه‌به نسخه ف،و متن عربی ومعنی جمله افزوده شد. ۳۶ ـ ف:کوهستان ؛ چنین استمتن عربی . ۳۷ ـ ۳۷ ، نسخهٔ چ:هرچه‌را چراگاه بیشها بود ؛ نسخهٔ س: هرچه دربیشها چراگاه دارد ؛ نسخهٔ ف : آن‌که درمرغزارچرد ؛ متن‌عربی:لرعیة‌الغیاض.شاید ضبط نسخهٔ اساس بوده است : هرچه را چراگاه‌دربیشها بود ،یا نظیرنسخهٔ چ. چون صورت بالا درنسخهٔ‌اساس‌مفید‌معنی تواند بوددرآن تغییری داده‌نشد . ۳۸ـ نسخه چ :گوشت اشتروگوشت بزکوهی ؛ نسخهٔ‌س : گوشت بزمیش‌وبزکوهی؛نسخهٔ‌ف :گوشت‌گاوکوهی وگوشت قوچ کوهی ؛ با توجه به ضبطهای مذکورومتن‌عربی:«لحم‌الایل‌والکباش‌الجبلیة» افزوده شد .

بسیاری صفرا بود درمعده وزمعده بزهره[1] سوراخیست و در رودگانی سوراخی چون سوراخ معده فراخ تر بود صفرا بیشتر در معده آید [و][2] چون سوراخ رودگانی فراخ [تر][2] بود [در رود ـ گانی][2] وحرارت معدهٔ تیز[3] ازغور حرارت بود[4] چنانکه درزمستان بود ونیز ازمعدهٔ بسیار ـ

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قب	گوشت جرز	ماسرجویه : از [مرغ خانگی غلیظ تر از بط لطیف تر][5]	ب مد ب مد	محلف[6] رنجانیدن از پیش ذبح	تسکین بادها را	مفاصل وقولنج را	بدارصینی وخل [و][7] زیت	خونی غلیظ[8]	سرد	جوانان
قج	گوشت طاوس	یوحنا : تر حنین : دشوارهضم	ب مد	هر چه جوان تر	معدها[ی][7] گرم را	دیر هضم شود	پختنش بسرکه	خونی[9] غلیظ	گرم	جوانان
قد	گوشت بط	بقراط : [تر، یوحنا:][10] بسیار حرارت ورطوبت	ب مد ب	محلف نه بچه ونه پیر	لاغرانرا فربه کند	فضلات تن بیفزاید	بوده در گلو باید دمیدن پیش از ذبح	خلطی بلغمی	گرم	جوانان
قه	گوشت تیهو	یوحنا : معتدل مایل بحرارت	م مد ب	هر چه فربه تر و ترتر	کسی که از بیماری برخاسته بود	کم مضرت[11]	پختنش در هریسه	خونی معتدل	معتدل	کودکان

۱ ــ س : واززهره درمعده . ۲ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد . ۳ ــ چ : نیز ؛ س: ندارد . ۴ ــ س : از غورحرارتی بود که ازقوت طعام باشد . ۵ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد ، درنسخهٔ اساس بجای این عبارت «گرم غلیظ» است . نسخهٔ چ : بقراط دیرهضم وغلیظ ؛ نسخهٔ ف : سردوخشك ، گرم وخشك. ۶ ــ نسخهٔ ف : بچه . ۷ ــ بقیاس نسخهٔ چ وبا توجه به نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد . ۸ ــ نسخهٔ س، چ ، ف : بلغمی ؛ چنین است متن عربی . ۹ ــ چ ، س ، ف : کیموسی ؛ چنین است متن عربی ۱۰ ــ بقیاس ازنسخهٔ س افزوده شد . ۱۱ ــ چ : مضرت کم کند ؛ س : سستی تن را ؛ ف : آنراکه هنوز[12] درعلاج بود . ۱۲ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ، و متن عربی. ۱۳ ــ چ، س افزوده : خویش . ۱۴ ــ ۱۴ ، ف : آنچه آن وحوش باشد ؛ چنین است متن عربی. ۱۵ ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ابن مندویه ؛ نسخهٔ س: شرك، جالینوس ؛ ف : کندی ؛ متن عربی: یو

گوشت [بسیار][۱۲] حرارت بود ونیز باشدکه بکسب حرارت پذیرد چنانکه کسی شکم کودکی بر شکم[۱۳] نهد حرارت ازو بخویشتن کشد .

گوشت صید[۱۴] هرچه چرنده بود[۱۴] سخت غلیظ بود هرچه لطیف تر از پرنده چون دراج و

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر	یو[۱۵] ح ب	**مکروه است** از جهت آنکه دیرهضم شود و غلیظ است و بهترینش آنست که پس ازذبح یك شبان روز بنهند آنگه سیربسیار بررانش وبروسینه فروزنند وپلپل کوفته برپراگنند وبا دیگر ابزارها بپزند و چون هضم شود پرورش بسیار کند و مخلف موافق تراز کهن است وازپسش حلوای انگبین و شراب کهن و زنجبیل[مربا][۱۶] خورند.
زمستان	سردسیر[۱۸]	د[۱۷] ح ع	**مکروه است** ازجهت آنکه عضلاتش ازهمه مرغان بیشترست و دیرترهضم شود وهم بران نسخت بکار باید بردن که گوشت جرز چنانکه یادکرده شد وموافق مزاج رنجوران وخداوندان ریاضت است وآسودگان و متنعمان را زیان دارد وچون خواهند که زود هضم شود ازپسش شراب[۱۹] خورند .
زمستان	شمالی	ثیا[۲۰] را ح	**گوشت بط** بریان کرده بروغن زیت آلود بویش خوش گردد وگر بپزند ابزارها[ی گرم][۲۱] دربایدکردن تا غلیظیش کمترشود ج گوید فضولش بسیارست و معده را زیان دارد ازبهر آنکه دیرهضم شود[بقراط][۲۲] گوید گوشتها[ی] مرغ خانگی چون بطو کبك ترتر ازگوشت پردار[۲۳] بودلیکن فضولش بسیار بود [وتب مخالف انگیزد][۲۴].
بهار	شرقی	ب[۲۵] ع را	**تیهو ودراج وکبك** هرسه بطبع چون یك دگرند وبترتیب لطیف ترتیهوست و معتدل ترست وپس ازودراج[۲۶] و پس از[و] کبك و هرسه تن درستان را موافقست و خداوندان ریاضت را و هرچه[۲۷] چون سمانی و دراج درربیع[۲۸] موافق تراز وقتها [ی] دیگر.

۱۶،ح۱۶ـ بقیاس نسخهٔ س ، ف ،ومتن عربی افزوده شد . ۱۷ ـ در این ستون، نسخهٔ چ : ب ، یو ؛ نسخهٔ س : حنین، یوحنا؛ف : یحیی ؛ متن عربی : ح ، یو . ۱۸ ـ چ،ف : شمالی ؛ چنین است متن عربی. ۱۹ ـ نسخهٔ ف افزوده :کهن وصرف ؛ چنین است متن عربی . ۲۰ ـ دراین ستون ، نسخهٔ چ : ب ، ر ؛ نسخهٔ س: بقراط ، یوحنا؛ف : ابن عباس ؛ متن عربی :یو، رو.
۲۱ ـ بقیاس نسخهٔ س ،ف ، و متن عربی افزوده شد . ۲۲ ـ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد . ۲۳ ـ س : گوشت مرغان بری .
۲۴ ـ بقیا س نسخهٔ س و متن عربی افزوده شد . ۲۵ ـ دراین ستون ، نسخهٔ چ : ب ، ج ، ثیا ؛ س : بقراط ، حنین ؛ متن عربی : رو،ح،ما . ۲۶ ـ نسخهٔ اساس : پس از دوراج ، بقیاس دیگر نسخه‌ها و متن عربی اصلاح شد. ۲۷ ـ س افزوده : ازین نوع . ۲۸ ـ ف : پاذیز(= پادیز) ، متن عربی نیز چنین است .

مانند آن‌کسی راسازدکز بیماری برخاسته بود وموافق مزاج متنعمان‌بود ونباید رنجوران وتن درستان‌را پرخوردن این‌چنین‌گوشتها . ونه نیز کسی راکه مزاج معده‌گرم بودخصوصاً چون بتن‌نحیف بودکه تن نحیف را[1] جزقوی نسازد تا قوی‌گردد وبضد ومعدهٔ ناری[را][2] جز غذای قوی وغلیظ نسازدچه اگر غذا[ی]لطیف خورد زود محترق شود سبب‌دران‌چه[3] معده اگر چه ضعیف‌حرارت‌بود غذاهاهضم‌کندکه‌آتش از پختن آن‌عاجز آیدچون استخوان ومانندآن، آنست‌که‌آتش‌راقوت‌هاضمه‌نیست‌چنان‌چون‌معده راچون‌نیش‌کژدم‌که‌مس‌وروی[4] را

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع گوشت‌خانگی مرغ[5] وبیابانی				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قو	کنجشك[6]	جالینوس و یوحنا : گرم و خشك [وسخت تراز گوشت دراج][7]	ب ح	زمستانی وفربه	آب پشت را	رطوبات اصلی [را][8]	بروغن بادام	خلطی صفراوی	سرد	پیران
قز	سودانی	[عیسی : گرم‌وخشك‌و بدخصوصاً چون‌لاغر بود][9]	ب ح	آنچه بدام گیرند	برجماع قوت دهد	دماغ را	بمرقها[ی] تر	خلطی حریف	سرد	پیران
قح	سمانی	یهودی : گرم وخشك	ب ح	هرچه مختلف وتر بود	سردی‌مفاصل را	گرمی جگر را	بکشنیز وسرکه	خونی تیز	سرد	پیران

۱ ـ س افزوده : غذا . ۲ ـ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله افزوده شد . ۳ ـ نسخهٔ س :که . ۴ ـ نسخهٔ س :وبرنج ۵ ـ چ : مرغ خانگی ؛ س : مرغانی خانگی . ۶ ـ ترتیب سه ستون افقی درنسخهٔ اساس با دیگر نسخه ها فرق دارد ؛ چ ، س ، ف :سمانی ، بنجشك ، سودانی ؛ چنین است‌متن عربی . ۷ ـ بقیاس نسخهٔ‌س ومتن‌عربی افزوده شد . ۸ ـ بقیاس نسخهٔ چ ، س ، ف افزوده شد . ۹ ـ نسخهٔ اساس : « جالینوس ، یوحنا : گرم و خشك ازگوشت‌دراج» مطابق‌نسخهٔ س‌وبا توجه به نسخهٔ چ ، ف ،و متن عربی اصلاح شد . ۱۰ ـ در نسخهٔ اساس‌کلمه ای محو شده‌که شاید« قوت » باشد ؛ نسخهٔ چ : کیك‌قوت پشه ؛ بقیاس نسخهٔ س‌و معنی جمله ضبط فوق درست تـرمی نماید . ۱۱ـ سخت تـر . ۱۲ـ رسم خط نسخهٔ اساس : کبدین . ۱۳ ـ از نسخهٔ س افـزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن‌عربی . ۱۴ـ دراین ستون ، نسخهٔ اساس :«را» ، از نسخهٔ س

سوراخ‌کند زودتر ازان‌که مثقب باریك ونیزهم‌چنان‌که نیش‌کیك[10] ویشه،گرچه ضعیف اند بغایت ، اندام سختر[11] حیوانی سوراخ کنندوخونش باز خورند و بسیارمزاج بودکه بدین[12] قوت هاضمه طعامهایی هضم‌کند که بیشترین معدها ازان عاجزشوند چنانکه حکایت‌کنند از ابن علاف‌واین‌ابن‌علاف‌بغدادیی بود شکم خواره‌که دربغدادببسیارخوردن اورامثل‌زدندی .و نیزهم‌چنانکه الماس درزیر ارزیز نرم‌شکسته‌شودوهیچ مطرقه راتن ندهد . وچون‌معده‌ناری بود اگر چه طعام بسیار خورد جز ثفل اندك حاصل نشود، چنانکه هرچه آتش تیزتربود

قیـاسی			رایهای[ ] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	زمستان	شمالی	[ح][14] [یو] [ع]	گنجشك [مکروهست‌ازجهت‌آنکه][13] گراندك‌مایه‌استخوانش بگلو فرو شودگذرگاه طعام ورودگانیها را ریش‌کند و اسهال خون آرد واز[15] بچه‌گنجشك بعجه‌کنند[16] بخایه‌وپیاز ،آب پشت را سوددارد وبرجماع یاری‌دهد ومرق‌گوشت‌گنجشك‌شکم‌براند وگوشتش شکم ببندد خاصه چون لاغر بود وزیان‌کارترین نوعی آنست‌که درقفس بزرگ شود .
	زمستان	سردسیر	[م][17] [ع]	سودانی مکروهست ازجهت آنکه حشرات زمین و ملخ‌و مانند این خورد و زین سبب بویش ناخوش بود ونیز حدتی در گوشتش‌بود فی‌الجمله غذائی‌ناموافقست عیسی[18] بسه‌ترتیب[اند] جمله مرغان بیابانی: اول اسفهرود[19] وسحرورفربه‌راو دوم[20] کبك دراج تیهو سه‌ام کبوتربچه وتذروو فاخته‌و[21] قنبره‌و این هرد[و] بدارو به‌ماندکه بغذا.
	زمستان	کوهستان	[را][23]	سمانی[22] غذائی‌ناموافقست[22] ازجهت آنکه‌سخت‌خشکست خصوصاً چون‌خربق‌خورده‌بود اما گرم‌وخشك‌بودو بهترین نوعی مخلفست اسفهرود دشگوارنده[24] بودوخونی گرم‌وخشك‌تولدکند ودفع مضرتش بروغن بسیارباید‌کردن .

بقیاس نسخهٔ ف و با تـوجه بـه نسخهٔ چ افزوده واصلاح شد . ۱۵ ــ چ : واگر . ۱۶ ــ ف : خایگینه سازند . ۱۷ ــ در این ستون ، نسخهٔ اساس : ح ، یو ، ج : بقیاس نسخهٔ چ ،س ، ف‌وبا توجه به بالاو پایین قرارگرفتن شرح این سه ستون عمودی در نسخهٔ اساس ، اصلاح شد . ۱۸ــ س ، ف ، متن‌عربی: روفس ؛ چ : عیسی وروفس‌گوید . ۱۹ ــ نسخهٔ اساس : اسبهفرود ، اصلاح شد . ۲۰ ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس: دوام . ۲۱ ــ نسخهٔ س : سیوم‌کرجفوو؛ف : بعد ازان‌سلوی‌و ؛چنین است متن عربی . ۲۲ ــ ۲۲ ، س : مکروهست بریان‌کرده؛چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی . ۲۳ ــدراین ستون ، نسخهٔ‌اساس: م ، ع ؛ بقیاس نسخهٔ س،چ و با تـوجه بـه‌نسخهٔ ف وبالا وپایین قرارگرفتن شرح‌این‌سه ستون عمودی در نسخهٔ اساس ، اصلاح شد . ۲۴ ــ س : دشگواروبد؛ ف: دشخوارهضم‌گردد وغذای بددهد؛ چنین است متن‌عربی.

اگر چند هیزم بسیار بود خاکسترش اندك بود ، چه بعضی ازان هضم شود و بعضی بمسامها بیرون آید وبعضی [به][1] استفراغها .

رازی [گوید][2] معتدل ترین گوشتها اگر در شریعت روا بودی گوشت خوکست و

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قط	مرغ خانگی	[3]عیسی : گرم وخشك[3]	م ب[4]	آنچه علفش کشنی[5] بود	آب پشت ودماغ را	خداوندان ریاضت را	بشراب ریحانی	غذای معتدل	معتدل	جوانان
قی	خروس	ماسرجویه : معتدل مایل بحرارت[6]	ب م ح	[7]آنچه مخلف بود[7]	قولنج را	درد معده را	پیش از ذبح بیا بدرنجانیدن	غذائی نه نیك	سرد	پیران
قی[8]	کبوتربچه	جالینوس : گرم و بسیاررطوبت	ب[9] ب	بصری مخلف بود	فالج که ازسردی بود	دماغ [و][10] بی خوابی را	بسرکه و کشنیز	خونی قوی حرارت	سرد و تر	پیران
قیا	حیوان خصی	جالینوس : معتدل مایل بحرارت[11]	مد	نزیك ساله	زودهضم شود	سستی معده را	بآب میوها[ی] قابض	خونی معتدل	معتدل[12]	جوانان

۱ــ بقیاس نسخهٔ س ، ف ومعنی جمله افزوده شد . ۲ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س ، ف ، و متن عربی افزوده شد . ۳ــ۳ ، چنین است نسخهٔ چ ؛ س : ماسرجویه : معتدل بحرارت مایل ؛ ف : معتدل است درگرمی ؛ چنین است متن عربی . ۴ــ در این ستون ، نسخهٔ چ : ر ، ح ؛ نسخهٔ ف : م ، ك (= ح) . ۵ــ س : کسنی . ۶ــ س افزوده : ویبوست . ۷ــ۷ ف : چوآوازش باعتدال بود ؛ چنین است متن عربی . ۸ــ درنسخهٔ اساس شمارهٔ این ستون (قی = ۱۱۰) تکرارشده در نتیجه رمجموع شمارهٔ ردیف یکی کم می‌شود . ۹ ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ : ح ، ر ، ب ، مد ؛ نسخهٔ ف : ح ، ر ، مد . ۱۰ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س ، ف و متن عربی افزوده شد . ۱۱ ــ س : ببرودت ؛ ف : سردتر ازفحل بود ؛ چنین است متن عربی . ۲ ــ ف افزوده : درگرمی ؛ چنین است متن عربی . ۱۳ــ بقیاس نسخهٔ س ، متن عربی و با توجه به نسخهٔ ف افزوده شد . ۱۴ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س ، ف افزوده شد . ۱۵ ــ نسخهٔ س : بقراط گوید بهترین گوشتها آنست که حیوانش . رسم خط نسخه اساس : کنه . ۱۶ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س

[جالینوس][13] گوید هیچ گوشت موافق تر از گوشت خوك نیست و در روزگاری گروهی را مدتی گوشت آدمی می دادند بحساب گوشت خوك و بنتوانستند دانستن البته [نه][14] بطعم و نه ببوی از جهت آنکه سخت موافق گوشت آدمیست . بهترین حیوانها آنست که[15] نه سخت پیر باشد

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	معتدل	ح یو	مرغ غذای معتدلست نه چنان گرم که بصفرا استحالت [کند][16] و نه چنان سرد که بلغم افزاید . ومن ندانم که بیشترین عوام و پزشکان ناتمام از چه سبب گویند نقرس را زیان دارد مگر ازان جهت گویند که این غذای[17] متنعمان بیشتر خورند و نقرس ایشانرا بیشتر بود و اوایل این نگفته اند. [و گونهٔ روی نیکو کند و مغزش دماغ و عقل بیفزاید و مدافن ناقهان و[18] متنعمانست خصوصا مرغی که هنوز خایه ننهاده باشد][19].
زمستان	شمالی	ح ع م	مکروه است [خروس][20] پیر را چون بپزند قوتی بورقی در او پیدا شود که بدان شکم نرم گرداند و تبها[ی] گرم کهن و درد مفاصل را و لرزیدن دست را چون بخورند سود دارد خاصه چون با نمك بسیار و آب کرنب و مغز کاژیره و اسفاناخ بپزند غذائی موافقست همه کس را پیش از انکه بانگ خروس کند و مرغ خانگی پیش ازانکه خایه بنهد[21].
زمستان	برفستان	ح ما د	کبوتر بچه و فاخته و شفانین[22] بطبع نزدیك اند و بچهٔ کبوتر دماغ و چشم را زیان دارد خاصه بریان کرده و گوشتش بسیار فضول بود و [خونش][23] زود عفونت پذیرد و بیماریها[ی] دموی آرد و گوداب که از بچه کبوتر بپهش پزند آب پشت بیفزاید و بر جماع یاری دهد .
بهار	شرقی	[یهودی][24] [مسیح]	حیوان خصی چون فربه بود سخت با لذت بود و شکم نرم گرداند دیرهضم شود چون [لاغر بود ناخوش][25] بود بطعم خشکی افزاید لکن زود هضم شود و بهترین گوشتی آن بود [که نه لاغر بود و نه سخت فربه][26] گوشت بره و گاو جوان موافق جوانان و رنجوران بود و متنعمان را گوشت بزغاله و گوساله [به][27] بود.

افزوده شد . ۱۷ ـــ غذا . ۱۸ ـ « ناقهان و » در نسخهٔ س نیست بقیاس نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد . ۱۹ ـــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۰ ـــ بقیاس نسخهٔ س،ف و متن عربی افزوده شد . ۲۱ ـــ س افزوده : و خورندهٔ این باید که پیوسته خورد وخوی این دارد . ۲۲ ـــ نسخهٔ اساس : شقاقین ، با توجه به دیگر نسخه ها و متن عربی و معنی جمله اصلاح شد . ۲۳ ـــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۴ ـ شرح این ستون در نسخهٔ اساس محو شده از نسخهٔ س با توجه به نسخهٔ ج ، ف افزوده شد . ۲۵ ـــ از نسخهٔ س افزوده شد در نسخهٔ اساس جملات پس وپیش قرار گرفته است وبجای این قسمت آمده : « نه لاغر بود و نه سخت فربه » . ۲۶ ـ از نسخهٔ س افزوده شد ، نیز رك : ۲۵ ح . ۲۷ـــ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد .

ونه سخت کوچك اگر سخت‌کوچك بود رطوبتش بسیار بود واگر سخت بزرك‌بود یبوستش بسیار بود و[1] برودتش اندك بود[1] بل‌که میانه بود[2] تامعتدل بود میان رطوبت‌ویبوست ودرست‌اندام باید چنانکه هیچ عیبی ندارد وبایدکه وقتی معتدل بود وچراگاهش آبادان وریاضت باعتدال کرده وگیاهها[ی] معروف موافق خورده هرچند که [نه][3] هرچه موافق حیوان بود موافق آدمی بود چنانکه‌نه هرچیزی موافق هر طبع بود چنانکه‌کرجفوا[4] را با خربق

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع ماهی وآنچه ازماهی‌کنند				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قیب	ماهی	عیسی : سرد[وتر][5]	ب[6] ۲ ر ۳	هرچه صحری[7] و تنك پوست بود	فربهی تن را	تشنگی را	بشراب انگوری	خلطی بلغمی	گرم	جوانان
قیج	ماهی بسکبا کرده	جالینوس:[8] سردی معتدل با رطوبت[8]	ب[9] مد	مازیی	جگر صفراوی را	بینایی را	بپالوده[ٔ] [10]تر	بلغمی شور[11]	گرم	جوانان
قید	ماهی شور	گرم و خشك	ب[12] مد ح	آنچه بنمك قریب‌العهدتر	بلغم را بگدازد	بهق سیاه را	[13]بشراب بسرخ یا حلوا[13]	خارش و گر	سردوتر	نیم پیران

۱ ـ ۱، نسخهٔ س : پرورش اندك‌کند . ۲ ـ س: باید . ۳ـ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، متن‌عربی افزوده شد . ۴ـ کرجفو . ۵ ـ بقیاس‌نسخهٔ چ ، س ، ف ، و متن‌عربی‌افزوده شد . ۶ ـ دراین ستون، نسخهٔ‌اساس : ب ، ۲ ، ب ، ۲؛ بقیاس‌نسخهٔ چ، ف ، ومتن عربی‌اصلاح شد . ۷ ـ ف : صخوری ؛ چنین است متن‌عربی . ۸ ـ ۸، چ : سردوتر؛ معتدل‌برطوبت ؛چنین است‌متن عربی ؛ س: سردی معتدل‌برطوبت مایل . ۹ ـ نسخهٔ اساس : « س » بقیاس دیگرنسخه‌ها وموارد مشابه‌اصلاح شد . ۱۰ ـ بقیاس چ ؛ س ، ف افزوده شد ؛ نسخهٔ‌ف ، متن‌عربی«تر» ندارد . ۱۱ ـ ف : ترش ؛ چنین‌است‌متن عربی . ۱۲ ـ در این ستون، نسخهٔ چ : ح ،ی،مد،ب؛ نسخهٔ ف :گ(=ح)،خ(=ی)،مد . ۱۳ ـ ۱۳ ، ف : بخمرشیرین سرخ ؛ چنین است متن عربی . ۱۴ ـ ۱۴ ، چ : معتدل بود ؛ نسخهٔ س : معتدل‌است . ۱۵ ـ نسخهٔ اساس : دوخانی، اصلاح‌شد . ۱۶ ـ بقیاس نسخهٔ چ،س‌افزوده‌شد . ۱۷ ـ نسخهٔ اساس :آن ، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد . ۱۸ ـ نسخهٔ‌اساس ، چ : جربی ؛س: حربی؛

وگاو را باکرسنه و آدمی رانان وگوشت بره[۱۴] بو[د]آن معتدل تر[۱۴] الا اگردرمعده‌دخانی[۱۵] بود وموافق معدهٔ دخانی نان فطیر وگوشت شتر بود و [این][۱۶] آن وقت بودکه معده‌سخت ناری بود بغایت یا معده ضعیف بود وغذا دراوترش شود چنانکه حال آتش و هیزم‌که یاد- کرده شد .ومصنف این‌کتاب‌گوید هرگه‌که اتفاق افتد وفم معده‌بغایت سردبود وقعرش بغایت گرم اشتها[ی] تمام وهضم تمام‌حاصل شود خاصه چون قوت هاضمه عظیم بود وقوی

قیاسی		رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
تابستان	گرم‌سیر	ب ح د	انواع ماهی بسیارست‌وآنچه‌برنك سیاه یازرد بودیادرمیان لوش‌بود مکروه بود ومعده را زیان دارد وشکم براند . وماهی که بسیارخار ولاغر بود رطوبتش بسیار بودوآنچه[۱۷] دردریا بود برخلاف این بود وجری[۱۸] بسیار غذا بود و شکم براند وقصبهٔ شش پاك کند وآواز صافی‌گرداند **د**[۱۹] آب پشت و[پیه][۲۰] گرده بیفزاید هرچه بزرگتر[۲۱] فضولش بیشتر .
تابستان	ساحل دریا[۲۴]	ع یو	مختارست[۲۲] بسکبا پخته یرقان را وتبها[ی] صفراوی را سود دارد ومرقش باشراب ممزوج‌کنند شکم براند و کباب‌کرده به ازبریان‌کرده چون‌آرد برپراگنند[۲۳] ومقور ازین هر دونوع [بهتر][۲۵] **یو** وبایدکه نخست مرقش بپزندآنگاه ماهی‌درافگنند تا طعم ولذت وقوتش برحال خود بماند وسخت مهرا نشود[۲۶] و آن روزکه صیدکنند بنهند ودیگر روزبکاربرند .
زمستان	جنوبی	ج ح	[۲۷]**مکروهست** از جهت نمك[۲۷] لکن‌این‌را بایدکه گوشت- آور بود وبس کوچك بود ومکروهست‌آن ماهی‌که ازجوی صید کنند خصوصاً جویك‌کوچك‌که درمیان‌شهرها رود [که پیوسته ازآب گرمابهاومطبخها وشکنبه‌شستن‌وجامهٔ‌چرکین‌وپلیدیهاخالی نبود][۲۸] پس اگرتان ضرورت‌بود [ازبالای شهرصید بایدکردن پیش از انکه ازمیان شهربگذرد][۲۹] باروغن‌بسیارو بنمك باندازه بریان بایدکردن وبا این همه زیان‌کاربود وبشرح دراز گردد.

ف:سلور (= Silure فرانسوی = جری، به‌کسراول‌وتشدیدراء، = ماهی اسبله)؛متن عربی:والسلوروهوالحری(ظ: الجری). باتوجه به‌متن عربی،تحفة المؤمنین ذیل«جری»، وبرهان قاطع‌اصلاح شد. ۱۹ – نسخهٔ س : مارماهی؛ چنین‌است‌نسخهٔ ف. ۲۰ – بقیاس نسخهٔ س،ف ،ومتن عربی‌افزوده شد. ۲۱ – ف افزوده: غـذا بسیاردهد ؛ چنین است‌متن عربی . ۲۲ – چ : گزیدست . ۲۳ – نسخهٔ‌اساس : نپراگنند ، بقیاس‌نسخهٔ‌س و با توجه‌به دیگرنسخه ها اصلاح شد . ۲۴ – چ،ف : دریابار . ۲۵ – بقیاس نسخهٔ‌چ و با توجه به نسخهٔ ف ، و متن عـربی افزوده شد. ۲۶ – س افزوده : جالینوس . ۲۷ – ۲۷ ، نسخهٔ س : مختارست نمك این نوع را ؛ ف : اختیارکردند ماهی شوررا ؛ چنین است متن عـربی . ۲۸ – از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ‌ف،ومتن عربی . ۲۹ – ازنسخهٔ‌س افزوده‌شد باتوجه به‌نسخهٔ‌ف ، ومتن عربی .

وتن لاغر وسوراخ کزمعده در زهره است فراخ بود وروزگار زمستان بود[1] در سرد سیر[1]و بضد .

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قیه	ماهی ممقور	سرد وخشک	ب[2] مد ح	هرچه فربه تر و تر تر	اشتها[ی] طعام را	عرق النسا را	بشراب انگوری وترنج مربا	خونی سوداوی	مرطوب	پیران
قیو	طریخ	گرم وخشک	ب[3] مد ح	آنچه سخت کهن نبود[4]	راندن شکم را	معده وسپرز را	بیجهٔ تازه	غذای بسیار[5]	سرد وتر	پیران
قیز	صحنی	عیسی: گرم وخشک	ب[6] مد ح	هرچه خوش بوی بود	بوی دهان را چون از بخار معده بود	تشنگی را	بکاهو[7]	خلطی بدجگر را[8]	سرد وتر	پیران
قیح	اربیان	ثیاذوق: تر مجهول: گرم و خشک	مد[9] ب مد	هرچه زردتر وتازه تر	آب پشت بیفزاید	خواب را	بیجه از روغن گوز[10]	بلغم غلیظ	سرد	نیم‌پیران

۱ — ۱،ف: وشهرشمالی باشد؛ چنین است متن عربی. ۲ — نسخهٔ اساس : س، بقیاس دیگرموارد مشابه اصلاح شد؛ دراین ستون ، نسخهٔ چ ،متن عربی : ب،ی،مد . ۳ — دراین ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح،ی،مسد ؛ نسخهٔ ف :گ،خ(=ح،ی) . ۴ — نسخه اساس ، چ: بود ، مطابق نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۵ — نسخهٔ چ، ف : غذای بد؛ چنین است متن عربی . ۶ — دراین ستون، نسخهٔ چ ،متن عربی : ح ،ا ، ی ، ۲ ؛چنین است نسخهٔ ف . ۷ — بکاهو. ۸ — چ ، ف : خونی بد ؛ چنین است متن عربی . ۹ — در این ستون ، نسخهٔ چ : ح،مد ؛ چنین است متن عربی ونسخهٔ ف . ۱۰ — چ،ف: بادام ؛ متن عربی : لوز ؛ شاید کلمهٔ اخیر باشتباه خوانده وترجمه شده است . ۱۱ — س : که برخوردنش خوی ندارد ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۲ — بقیاس نسخهٔ س ومتن عربی و نسخهٔ ف افزوده شد. ۱۳ — رسم خط نسخهٔ اساس: کخونی . ۱۴ — چ ، ف:

ماهیها ، ج گوید ماهیها بجمله دیر هضم شود وبلغم بسیارتولدکند خصوصاً کسی‌راکه بسیار خورد[۱۱] ومحرور مدمن الخمررا موافقتر بود ومختلفست بـر حسب اختلاف بزرگی

زمانها	شهرها	رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	ساحل دریا[۱۴]	ب ج یو	**این نوع** تشنگی کمتراز تازه[وشور][۱۲] کند ازیراکـه قوت سرکه تشنگی فرونشاند و زودترهضم شود وملطف بود از جهت آنکه ابزارهادراوبود وسوداویان رازیان دارد زیراکه‌خونی[۱۳] تیرهٔ سوداوی تولدکند ودنب ماهی بهترازپشتش بود ازجهت آنکه بسیارجنباند وپشتش بهترازشکم بود[۱۵].
زمستان	شمالی	د ب ع	**طریخ** [مختارست][۱۶]چون‌اندك خورند ازبهرآنکه سودارا لطیف گرداند درتب چهارم و این سخن جالینوس گویددرکتاب اغلوقن[۱۷]وازپسش شراب خوردن مکروه است ودفع مضرت این نوع بچیزها[ی] گرم بایدکردن وفی‌الجمله هرماهی‌که شوربود یبوست وحرارت تن بیفزاید معده را زیان دارد وشکم براند[و ملطف است][۱۸].
زمستان	سردسیر	ع ب[۲۱]	**مختارست** [۱۹]کسی راکش‌بـوی دهـان نـاخوش بـود از عفونت بلغم وسبب این قوت نمکست‌کـــه در او موجود است و [ازین سبب][۲۰]تشنگی افزاید ودردسرآرد وهرچه ازماهی فربه کنند[۲۲][و] تازه‌کم زیان تر بود .
زمستان	شمالی	ب یو	**اربیان** [وحلزون][۲۳] وخرچنگ هرسه دشگواربود و شکم برانند بدان شوری کزآب دریایافته باشند وهرچه شوریش کمتر باشددیرترهضم شود وسپیدباکه ازگوشت خرچنگ کنندبحری[۲۴] ذات‌الجنب راوسل را سوددارد‌وچون‌درکوزه‌کنند بگل[۲۵]اندوده ودرآتش تیزنهند خاکسترش‌با شراب خشخاش[۲۶] ریش‌شش‌راسود دارد اما ملخ‌گرم وخشك واندك پرورش بود .

دریابار. ۱۵ ــ ف افزوده : وخایهٔ ماهی دیرگوارتربود ازگوشت او ؛ چنین است متن‌عربی . ۱۶ ــ از نسخهٔ س بقیاس نسخهٔ ف، و متن عـربی‌افزوده شد . ۱۷ ــ اغلوقن Glaucon ، منظورکتاب جالینوس‌الی اغلوقن فی التأتی‌لشفاء الامراض از مجموعهٔ ستة عشرمی‌باشد . ۱۸ ــ ازنسخهٔ‌س افزوده شدبا توجه به نسخهٔ ف ، ومتن‌عربی . ۱۹ ــ نسخهٔ اساس : مکروه است ، بقیاس نسخهٔ س،ف ، و متن عـربی اصـلاح شد ؛ شایـد ضبط نسخهٔ چ درست است : مکروه است ولیکن‌گزیدست .
۲۰ ــ از نسخهٔ‌س افزوده شد با توجه‌به نسخه‌ف ، و متن عربی . ۲۱ ــ س ، ف : بختیشوع . ۲۲ ــ نسخهٔ اساس :کند ، بقیاس نسخهٔ س، چ اصلاح شد . ۲۳ــ بقیاس نسخهٔ ف ، و متن عـربی افزوده شد . ۲۴ ــ چ،س : خرچنگ بحری‌کنند .
۲۵ ــ س ، ف ، متن عـــربی افزوده :حکمت . ۲۶ ــ س افزوده : سل را .

وکوچکی وجایگاه وغذاش **ب** وبهتر بن ماهی [آنست][1] که خوش طعم وخوش بوی بود وکم لزج[2] و نیکو رنك و[3] صید آب رونده[3] درسمت شمال بود وخوردنش راعزم قی راموافق بود وچون تشنگی آرد زیان کارتر چیزی که از پسش خورند برف آبست وموافق ترین چیزی شراب صرفست و[4] اندك اندك باید خوردن چندانی که از فم معده بگذرد آنگاه بیشتر تا آنگاه که هضم شود وکسی که شراب خوار نباشد بجای شراب پالوده[5] ازانگبین خورد[6] وتاهضم نشود بنباید خفتن.

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع اعضای]حیوانات واجزای آن: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	سنها
قیط	سر	گرم وتر وغلیظ	ب[7] مد ب	از حیوانی که درطول بیش باعتدال بود	سرسبکی را	بول آرد وغثا	بدارصینی وخردل	خلطی مرکب	گرم	جوانان
قك	مغز	سرد وتر	ب[8] مد ب	از حیوانی بکمال رسیده	دماغ راوفربهی را	قی آرد بازیت	بنمك وخردل وسعتر	خونی بلغمی	گرم	جوانان
قكا	چشم	گرم وتر	ب[9] مد ب	معتدل	درآب پشت بیفزاید	منش بگیرد	بانگدان ونمك وسعتر	غذای نیك[10]	گرم	جوانان

۱ — ازنسخهٔ **س** بقیاس نسخهٔ ف ،ومتن عربی افزوده شد. ۲ — ف افزوده : وغذاش نیکو بود ؛چنین است متن عربی . ۳—۳ ، نسخهٔ ف :جایش درآب خوش وروان ؛چنین است متن عربی . ۴ — **س** افزوده: شراب. ۵ — **س** افزوده : خوش طعم؛ متن عربی: صادقة الحلاوة . ۶ — **س** افزوده : بقراط گوید . ۷ — در این ستون ، نسخهٔ چ :ح،ر،مد ؛ نسخهٔ ف :گ،ت(=ح،ر) ۸ — نسخهٔ اساس : س، بقیاس دیگرموارد مشابه اصلاح شد ؛ در این ستون ، نسخهٔ چ: ب،ر،مد ؛ چنین‌است نسخهٔ ف. ۹ — در این ستون ،نسخهٔ چ : ح،ر،مد ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۰ — ۱۰ ،چ ، **س** ، ف : خونی بلغمی ؛ چنین است متن عربی ۱۱ — ازنسخهٔ **س** افزوده شد . ۱۲ — ۱۲، **س**: برودت و . ۱۳ — چ : گزیدست . ۱۴ — نسخهٔ اساس فزوده : «ازبهرآنکه معده را زیان دارد» که مکرروزائد بود و حذف شد . ۱۵—چ ، **س** :کوهستان ؛ چنین‌است متن عربی . ۱۶ —**س** افزوده :وبول

وبعضی ازحکما گفته اند سبب تشنگی آوردن ماهی که سرداست وتراست وهم طبع آب[آنست][۱۱] که مناسبت است میان ماهی وآب[۱۲] وماهی پروردن[۱۲] رطوبت وبهمه حال جنس بجنس اشتیاق کند واگر این سخن را حقیقتی بودی بایستی که هر چه سردوتر بودی هم این طبع داشتی و تشنگی آوردی چون کدو وخیار وچون این لازم گشتی هرچه تسکین تشنگی کردی تشنگی آوردی واین محال سخنی است ومعده را هرگز این اشتیاق نبود وهیچ شرابی تسکین تشنگی

	قیـاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	زمستان	سردسیر[۱۵]	ب یو رو	**مختارست**[۱۳] از جهت آنکه بسیار غذا بودوآب پشت بیفزاید ومکروه است ازجهت آنکه دیرهضم شود و معده رازیان دارد[۱۴] از بهرآنکه معده را درخوردن آن تکلف طبعها [ی] مختلف باید کردن وچون آبی ازپیش خورده باشی مضرت کمتر کند وغذا[ی] رنجورانست[۱۶] ومصطکی از پس باید خوردن تا گمیز گنده نشودو خاصیت مصطکی آنست که بوی[۱۷] گمیز چون روغن گل کند[۱۸].
	زمستان	سردسیر	ح فو	**مغز** همه مغزی دشخوار هضم شود وغذا[ی] بلغمی تولد کند ولـزج بود وزود استحالت پذیـرد ومعده را زیـان دارد ومنش بشوراند وقی آرد خاصه چون از پس طعامها[ی] دیگرخورند و بترین خصلتی آنست دراوکه اشتها[ی] طعام باطل گرداند بـاید که بـا[۱۹] ابزارهـا[ی][۲۰] ملطف خورند چون [نمك و][۲۱] سرکه و [سعترو][۲۱] پودنهٔ کوهی ومانند این .
	خریف[۲۵]	معتدل[۲۶]	یو رو	**چشم** این اندام[را][۲۲] ترکیب[۲۳] ازاندامهای[ی] مختلفست وجوهرهاوزوی عضل سودمندتر بود وزودهضم شود لیکن فربهیش در سردل بایستد و عضل[۲۴] فاضلترین عضویست در همه حیوانات ومیانها بهتر بودزیراکه هردوپی ورك بود کنارها[۲۷] اما **گوشت زبان** معتدلست وپرورش باعتدال کند [گوش اصلش باید خوردن چه آن دیگر عروقی بود وبکار نیاید][۲۸] وعضل گوشتی بود کز دو جانب[بعصب[۲۹]] پیوسته بود .

گنده کند ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . **۱۷** ــ رسم خط نسخهٔ اساس :کبوی . **۱۸** ــ نسخهٔ اساس : بود ، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف اصلاح شد . **۱۹** ــ رسم خط نسخهٔ اساس :کبا . **۲۰** ــ س افزوده : گرم . **۲۱** ــ ازنسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف ، و متن عربی . **۲۲** ــ ازنسخهٔ س افـزوده شد بقیاس معنی جمله . **۲۳** ــ نسخهٔ اساس،چ: ترتیب ، مطابق نسخهٔ س با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی اصلاح شد . **۲۴** ــ نسخهٔ اساس، چ : معده ، مطابق نسخهٔ س وباتوجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی اصلاح شد. **۲۵** ــ چ،ف: پاذیز(= پادیز) . **۲۶** ــ چ،س،ف : سردسیر . **۲۷** ــ چ :که پی ورگ بود کنارها ؛س: که هردوکناررگ و پی دارد . «هردو» مربوط به «کنارها» است شاید دراصل پهلوی هم قرارداشته است . **۲۸** ــ ازنسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف ومتن عربی . **۲۹** ــ ازنسخه س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف ومتن عربی .

نکند.

هر اندامی ازحیوان طبع آن‌حیوان‌داردکه‌ازوست‌وبرحسب حیوانات مختلف‌اند[1] زیرا

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قکب	دست و پای	معتدل	ب ر م[2]	ازبرهٔ خرد[3] و بزغاله	استخوانها[ی] شکسته	قولنج را	بمصوص و زعفران	غذای نیک	معتدل	کودکان و پیران
قکج	دلها	گرم و تر	ح ب[4]	ازحیوانی شیرخواره	رنجوران را شاید	آلتها[ی] هضم را	بسرکه و انگدان	غذای بسیار[5]	گرم	جوانان
قکد	پستان	گرم و تر	ب ب[6]	ازحیوانی معتدل	شیرزنان بیفزاید	دیرهضم شود	بسرکه و سعتر	خون و شیر بسیار	گرم	جوانان
قکه	خایه	گرم و تر	مد ب[7]	ازخروسی فربه	آب پشت بیفزاید	دیرهضم شود	بپودنه[8] و نمک	خونی بلغمی [و آب پشت][9]	سرد	نیم پیران

۱ـ س : مختلف است . ۲ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ : م ، ح ، ر؛ چنین است نسخهٔ ف . ۳ ــ نسخهٔ اساس : خورد، بقیاس نسخهٔ س ومعنی کلمه اصلاح شد . ۴ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ : ح ، ی ، مد ؛ نسخهٔ ف :گ ،خ (=ح ،ی). ۵ ــ چ : غذای قوی ؛ چنین است متن‌عربی . ۶ــ در این ستون ، نسخه چ : ح،ر،مد؛ نسخهٔ ف :گ،ت(=ح،ر) . ۷ ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ : ح ، مد ؛ نسخهٔ ف : گ(=ح) . ۸ ــ نسخهٔ ف افزوده :کوهی ؛ چنین است متن عربی. ۹ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۱۰ ــ نسخه اساس : سنها ، بقیاس دیگرنسخه‌ها وموارد مشابه اصلاح شد .

که سر بره تر تر از آن بز بود و آن بز تر تر از مغز آهو بود گر چه مختلف بود بر حسب حیوانش.
دل همه دلها گرم و خشک است زیرا که معدن حرارت غریزی است و هر اندامی که بدل نزدیکتر

زمانها [10]	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار و تابستان	معتدل[12]	یو رو	**مختار ست**[11] دست از همه حیوانات موافق تر و سبکتر از پای است و پرورشی اندك کند از بهر آنکه اندامی لاغرست و زود هضم شود از بهر آنکه لـزج است و خونی اندك درست تولد کند چ گردن غذائی موافق است لکن دست و پای موافق تـرست زیرا که گردن فضلات دماغ بخویشتن می کشد ب موافق تر از گوشت.
زمستان	سردسیر[14]	ما[13] د مندویه	**دل** سخت دشگوار است باید که از حیوانی معتدل بود و با پلپل و آب کامه وزیره بکار باید داشتن واز پس زنجبیل مـربا سخت سودمند بود وچون[15] هضم شود[15] پـرورش بسیار کند وآن حیوانی نو به که از حیوانی پیر گرده گرم و نرم است کسی را که تب دارد [یا ناقه] [16] بدان تعلل کند زیان ندارد چه سخت زود هضم شود و بغایت لطیف است و شکم ببندد و رنجوران را نسازد و غذای اندك تولد کند.
زمستان	سردسیر[18]	ع یو	**پستان**[17] مانند غدد بود طعمی شیرین دارد و بطبع تر بود و بسردی مایل از بهر آنکه موافق طبع شیرست و خونی درست تولد کند وچون هضم شود پرورش بسیار کند واز حیوانی نو به که از حیوانی کهن ق و بعضی از حکما گفته اند که پستان چون نیك پخته بود شیر زنان بیفزاید.
زمستان	سردسیر	یو	**خایه** طبع و خاصیت پستان دارد جز که حرارتش بیشتر بود وخونی که از پستان خیزد پسندیده تر بود لکن زهم بود وچون از حیوانی پیر بود دیر تر هضم شود و خایه از جمله غذاهای است کـه اندکی از آن پرورش بسیار کند و باید که با نمك و سعتر و نان خورشها[ی] ملطف خورند.

۱۱ــ چ: گزیدست. ۱۲ــ نسخهٔ اساس: پادیزگاه؛ بقیاس نسخهٔ چ، س، ف اصلاح شد. ۱۳ــ آنچه در این ستون از نسخهٔ اساس نوشته شده ناخواناست وشاید بتوان آن را «ما، د، مندویه» پنداشت. چ، متن عربی: ج، یـو، رو؛ نسخهٔ س: عیسی، یـوحنا. ۱۴ ــ چ، ف: شمالی؛ چنین است متن عربی. ۱۵ــ۱۵، نسخهٔ س: نیك پخته ومهرا بود. ۱۶ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۷ــ س: گوشت این اندام؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۸ ــ چ: کهستان؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی.

بود معتدل تر وموافق تروسبك‌تروگوارنده تر از جهت آنکه غذااز خونی یابد[1] پخته‌میان دل وجگر واز ناف تادم برخلاف این بود از جهت آنکه از دل دوربود وقیاس ازاینجابايد گرفتن وهراندامی‌که از جانب راست‌بودسبکتر[2] ازان‌بودکه بچپ‌از بهر آنکه بدل‌نزدیکتر بود وهرچه به پشت پیوسته‌بود سبکترازان بودکه بشکم چه پشت‌حرکت بیشترکندازشکم وهرگوشت‌که بظاهرتن نزدیکست موافق تر بود .وآنچه ملاصق‌استخوان بود خوشتروبا۔

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع اندامها[ی]حیوانات واجزای‌آن				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قکو	سپرز[3]	گرم و خشك	ب[4] ب	ازحیوانی‌فربه	مزاج غلیظ گرداند	سودا را	به پیه وروغن بسیار	خونی سودائی	گرم وتر	جوانان
قکز	جگر	گرم وتر	ب[5] ح	ازبطی‌فربه	شب‌کوری را خاصه جگربز	معده‌را	بزیت و نمك	خلطی سودائی[6]	گرم	جوانان
قکح	شکنبه و رودگانی	سرد و بسیار عصب	ب[7] ح	ازگوسفند یك ساله[8]	کسی را که غذا دخانی[9] شود	دوالی را	بسکباوخولنجان و پلپل[10]	سرد[11]	گرم‌وخشك	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس ، چ :آید ، بقیاس‌نسخهٔ س‌وبا توجه به متن عربی‌اصلاح شد . ۲ — س افزوده : وبهتر. ۳ــ درنسخهٔچ، س ، ف ومتن عربی ستون افقی مربوط به«سپرز» بعد ازستون مربوط به «جگر» قرارگرفته است . ۴ ــ در این ستون ، نسخهٔچ : ح،مد،ی ؛ نسخهٔ ف : گ،خ (=ح،ی) . ۵ ــ دراین ستون ،نسخهٔ چ : ح،مد ؛ نسخهٔ ف :گ،ت(=ح،ر) . ۶ ــچ: خونی‌خالص ؛ چنین است نسخهٔ‌ف ، ومتن عربی . ۷ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ :ب،مد،ی،مد ؛ نسخهٔ ف : س،خ (=ب،ی) . ۸ ــ س : ازمرغ خانگی جوان . ۹ ــ نسخهٔ‌اساس : دوخانی ، بقیاس‌دیگرنسخه ها اصلاح شد . ۱۰ — نسخهٔ‌س : سکبا بخولنجان‌وپلپل ؛ چنین است‌نسخهٔ ف ومتن عربی . ۱۱ ــ چ : خونی بلغمی ؛ ف ، متن عربی : بلغم . ۱۲ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه‌به متن عربی . ۱۳ — نسخهٔ اساس افزوده:که ، زائد بود وحذف شد . ۱۴ —بقیاس نسخهٔ‌چ ، س،ف،

لذت‌تر بود وآنچه ازاستخوان دورتر بود بضد ومیان عضلات بهتر ازهردو کناره بود[روفس گوید][12] من آن‌درتن درستی نپسندم‌که این‌فرقهاکه یادکرده‌آمددر او اثرکند ازبهرآنکه[13] سخت نازك وضعیف بودآن‌کس .

اندامها [طباخان][14] تفضیل دهند سررا برهمه اندامها،واگرچه حقیقت آن ندانند واین تفضیل بدان یافت که جایگاه حواس چهارگانه[15] است وفکرت‌بدو تعلق دارد و دل

قیاسی			
زمانها	شهرها	رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	کوهستان	ح[16] یو	**سپرز** ناخوش است ازجهت آنکه قابض است وخون بد سودائی تولدکندوسپرزخوك‌وحیوانات‌ترکم‌زیان‌تربود[گرده][17] گرم دشگواربود وخونی بدتولدکند ازجهت آنکه بول دراو اثری بسیارکرده بود وشکم ببنددوبآب‌کامه وسرکه بباید پختن تا مضرتش‌کمتربود .
زمستان	کوهستان[21]	د[18] را	**جگر**[19] بریان‌کرده شب‌کوری رانیك است[20] وهرچندکه دشگوار است خونی‌درست[22] غلیظ‌تولدکند[23] چون بریان‌کرده از ناشتا بخورند صرع راسوددارد[24] **شش**[24] بریان‌کرده صرع را زیان دارد و در ساعت مردرا بیفگند وخوشترجگری جگربط مسمنست‌پس جگرمرغ خانگی پس‌جگرخوك‌خصوصاًچون علفش انجیربود .
زمستان	کوهستان	د[25] یو را	**شکنبه**[مکروهست][26] این اندام ازجهت آنکه‌باعصب بسیار آمیخته بودست وگرچه نیك بپزند خونی اندك تولدکند و این اندام وعا[ء] فضلاتست وازدل دورست وکم حرکت‌کند بایدکه نیك بشویند وپاك‌کنند وبابزارها[ی] ملطف بپزند تا زود هضم‌شود[27] .

و متن عــربی افزوده شد . ۱۵ — نسخهٔ‌ف ، ومتن عربی‌کلمهٔ «چهارگانه» را ندارد ؛ نسخه‌چ ، س نظیرنسخهٔ اساس است . ۱۶ ــ در این ستون، نسخهٔ چ ،ف: ح، یو،الر؛ نسخهٔ‌س : دیسقوریدوس،رازی . ۱۷ ــ از نسخهٔ‌س افـزوده‌شد با توجه به‌نسخهٔ ف،ومتن عربی . ۱۸ ــ دراین ستون ، نسخهٔ ف : ح ، الر، یو؛نسخهٔ‌چ:ج،ار؛ نسخهٔ س : حنین ، یوحنا . ۱۹ — نسخهٔ ف افزوده : بز ؛ چنین‌است متن‌عربی . ۲۰ ــف افزوده : وغشاکه درچشم بود؛ چنین است متن‌عربی . ۲۱ ــ چ،س ،ف، متن‌عربی : شمالی. ۲۲ ـ نسخهٔ‌ف،متن عربی«درست» ندارد . ۲۳ — نسخهٔ ف افزوده : جگرخررا ؛ چنین‌است‌متن عربی. ۲۴ ــ ۲۴ ، نسخهٔ س؟: دیسقوریدوس جگربز؛ چنین است نسخهٔ‌ف‌ومتن عربی . ۲۵ ــ در این ستون، نسخهٔ ف :ح،یو،الر . ۲۶ ــ ازنسخهٔ‌س‌افزوده شد بـا تـوجه بـه نسخهٔ ف ومتن‌عربی . ۲۷— نسخهٔ س افزوده : و دوالی‌علتی‌بوددررگهای پای.

چون مرکزیست درمیان وامیرتنست وهوا بخویشتن کشد و ببرودت حرارت خویش معتدل گرداند وآنچه لطیف بود روحی بودکه حواس پنج گانه بدومخصوص‌اند وآنچه غلیظ بود

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قکط	چربش و پیه	گرم وتر	ح [1]	ازحیوانی بکمال رسیده	آب پشت را	[2]منش بگیرد[2]	بسرکه وزنجبیل[3]	رطوبت[4]	سردوخشك	نیم پیران
قل	بال وگردن مرغان	معتدل بحرارت مایل	ب م ح[5]	ازمرغ خانگی جوان	کسی که ازبیماری برخیزد	اعضاها[ی] قوی را	چون باروغن نیك بپزند	[خونی لطیف][6]	معتدل	کودکان
قلا	پوست	سردوخشك بقیاس گوشتش	ح ب[7]	از مرغی [تر][8] یا برهٔ شیرخواره	دفع صفرا کند ازمعده	سوءالهضم[9] و سده را	نیك بباید پختن بابزارها[10]	غذای بد[11]	گرم	جوانان
قلب	سنگدانه	غلیظ	مد	ازبطی جوان فربه	اصحاب ریاضت را	دیرهضم شود	بانمك نیك بباید پختن	خلطی بد[12]	گرم	جوانان

۱ — در این ستون ،نسخهٔ چ : ح،ر،ب،مد ؛ نسخهٔ ف : گ،ت(=ح،ر)،مد . ۲ — ۲،ف :معده سست کند ودود انگیزد؛ متن‌عربی نیزاین قسمت رااضافه دارد . ۳ ـ ف : راسن بسرکه وزنجبیل پرورده؛چنین است متن‌عربی . ۴ — ف : غذای بد؛متن‌عربی: غذاء وخم . ۵ — در این ستون ، نسخهٔ ف : م،گ،ت(=م،ح،ر) . ۶ — نسخهٔ‌اساس:معتدل ، مطابق نسخهٔ‌چ،ف، و متن عربی اصلاح شد . ۷ — نسخهٔ اساس : س ، بقیاس دیگرموارد مشابه‌اصلاح شد ؛دراین ستون،نسخهٔ چ : ب،مد،ی؛ نسخهٔ‌ف:س ،خ (= ب،ی) . ۸ — ازنسخهٔ‌س‌افزوده شدباتوجه به‌متن عربی . ۹ — نسخهٔ اساس : سواالهضم . ۱۰ — س : بسرکه‌وابزارها؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن عربی . ۱۱ — ف : خون‌کم ؛ متن عــربـی : دم‌یسیربارد . ۱۲— ف : غذای میانه ؛ چنین

مادت سخن و آواز گردد و آلات غذا درزیر اوست وقوت هاضمه این حرارتست وهم فرزند[۱۳]
بدین حرارت بیرون آید وفضلات ازتن هم بدین حرارت جدا شود و دست وپای معیشت را

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	شمالی	ح یو رو	[پیه‌را][۱۴] حرارت ورطوبت ازچربش کمتر بود زیرا که زودتر بگدازد درآتش وزود تـر بفسرد ومعده را راست کند و استحالت بصفرا کند وهردو نوع مختلفند برحسب حیوانش وپیه گاو باضافت[۱۵] پیه گوسفند خشکی دارد وپیه حیوان پیردرجنب اضافت جوان[۱۶] وچون پیه تنها خورند سده وبلغم آرد وغذا تباه گرداند ومغزچون هضم شود بسیارغذا بود .
بهار	معتدل	ع ح	**بال** گویند[۱۷] بال سبك[تر][۱۸] اندام است وزود هضم شود وفضلاتش کم بود ازجهت آنکه حرکت بسیار کند وبهترین بـال فروج فربه بود و گوشت گردن نزدیك بطبع بالست اما چون از مرغ پیر بـود هم بر[۱۹] وهم گـردن هضم دشوار[۲۰] شود و درهیچ دو فایدتی نیست .
زمستان	شمالی	ح را یهودی	**پوست** مرغان بهترازپوست دیگر حیوانات [است][۲۱] وزود هضم شود چه لطیفترست چنانکه مرغ ازهمه حیوانات لطیفترست وفی الجمله حکمش حکم[۲۲] حیوانست که ازو بود اگـر ازحیوانی لطیف بود لطیف باشد وبضد . وفایده ومنفعت پوست نه آنست که زود هضم شود بل که فضلات ازتن بیرون آرد .
زمستان	سردسیر	مسیح ابن مندویه	**سنگدانه** سخت غلیظ بود وبهترینش آنست کـه آن بطی مسمنست یا آن مرغی خانگی فربه اما **جگر مرغان** گرم وترست وخونی درست نیك تولد کند [وخوشترین جگری جگربط مسمن بود پس جگرمرغ خانگی جـوان فربه][۲۳] خاصه چون علفشان میوها[ی] شیرین بود وهیچ چیزپلید نخورده باشند .

است متن عربی؛ نسخهٔ چ : غذای بسیاروقابض . ۱۳ — س افزوده : ازشکم . ۱۴ — ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی . ۱۵ — س :اضافت . ۱۶ — س افزوده : وگوشت را بویا کند . ۱۷ — س : مختارست گوشت بال تاقهان را ازبهرآنکه ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی . ۱۸ — ازنسخهٔ چ افزوده شد با توجه به متن عربی . ۱۹ — س : بال . ۲۰ — س : دشوارهضم ـ که مناسب ترمی نماید . ۲۱ — بقیاس نسخهٔ چ،س افزوده شد . ۲۲ — س افزوده : آن . ۲۳ — ازنسخهٔ س افـزوده شد بقیاس نسخهٔ ف،و متن عـربی؛ کلمهٔ «فربه» اخیر در نسخهٔ س نیست بـا توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اضافه شد .

آفریده است وآلت طلب وگریزست وسلاحست وقت حرب . ودندان ازبهرآنست تاغذارا [پاره‌کند وآسیای دندان][1] آس‌کند وزبان ازبن دندان می‌گرداند ومری فرو می برد و معده هضم می‌کندو امعاآنرا ازتن بیرون می افگند و میساریقی[2] راهیست ازجگر بشکم[3] و هرچه صافی‌تر بودازغذا بجگرپیوندد[4] وجگراین‌صفا را بپزاند . وطبایع چهارگانه‌گرداند خون[5] ورطوبت وصفرا وسودا . زهره ازبالاصفرا بخویشتن می‌کشد وسپرز اززیرسوداوگرده

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع خوردنیها والوان [آن][6]				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قلج	سکبا	گرم وتر باعتدال	ب[7] م مد	معتدل طعم[8]	جگر صفراوی را	سحج راولاغری را	بحلوای عسل[9]	خونی نیك	گرم	جوانان
قلد	صاعلی و سیسلبا	گرم‌وتر	ب[10] ب	آنچه سخت شور نبود	قولنج را	تشنگی آرد و[11] صفرا[11]	بلیمو را	غذای بلغمی بسیار[12]	سرد	پیران
قله	دوغبا و ترفبا	سرد وتر باعتدال	ب[13] م ر	آنچه از ماست و لیمو با[14] بود	صفرا را [و][15] منش بگیرد و تشنگی آرد	آلایش معده را	بحلوای عسل	شیر و آب پشت[16]	گرم	جوانان

۱ــ ازنسخهٔ‌س افزوده‌شد باتوجه به‌نسخهٔ ف ، ومتن‌عربی . ۲ــ چنین‌است نسخهٔ اساس،چ،س،ومتن عربی؛نسخهٔ‌ف : ماساریقاــ که معرب Mésentéron یونانی(= Mésentère فرانسوی)است ــ امروز در اصطلاح پزشکی به فارسی «روده بند» می‌گویند (فرهنگ فارسی) . ۳ــس : ازشکم بجگر؛ ف : ازمعده بجگر . ۴ ــس افزوده : ازین‌راه . ۵ ــ نسخهٔ‌اساس ،چ: چون، از روی متن عربی‌اصلاح شد . ۶ ــ از نسخهٔ‌س،بقیاس نسخهٔ‌چ ، ف، ومتن عربی[1] افزوده شد . ۷ ــ دراین‌ستون ،نسخهٔ ف : ح، م ، ر. ۸ ــ ف : آنچه معتدل مزاج بود ؛ چنین است متن عربی . ۹ ــ ف : بشهدش شیرین‌کنند؛ چنین است متن عربی ۱۰ــ در این ستون ، نسخهٔ‌چ : ح ، ر، مد؛ چنین‌است‌نسخهٔ ف . ۱۱ــ ۱۱ ، س :منش‌بگیرد؛ف : غثیان ؛ چنین‌است متن عربی. ۱۲ ــ دراین ستون،نسخهٔ چ : خلطی‌محمود؛ چنین‌است نسخهٔ‌ف،ومتن عربی ؛ س:خونی پسندیده. ۱۳ــ نسخهٔ‌اساس : س،م،؟، بقیاس دیگرمواردمشابه ونسخهٔ‌چ اصلاح شد . ۱۴ ــچ،س:لیمو؛ نسخهٔ ف دراین‌ستون: معتدل بترشی با لیموی شور؛ چنین

رطوبت . وخون بماند وجگر آنرا برگها[ی] خویش[۱۷] منتشر کند وخایگان بدانچه لطیفتر بود ازین خون مخصوص شوند از جهت آنکه تولد فرزند ازین خونست .پاکا خدایا که آدمی را برهمه تفضیل داد و چندین حیوان را فد[ا]ی[۱۸] او کرد تا زنده خدمتگر باشد و مرده غذا وبعقل اورا بیفزود[۱۹] وبااین همه فرمان اورا جز خلاف نجستند مگر اندکی مردم که بی قدری جهان دریافتند نه ازضرورت اختیار زهد کردند و بترك دنیا بگفتند .

قیاسی		رایها[ی]	اختیارات
زمانها	شهرها	حکیمان	
تابستان[۲۱]	گرمسیر	را	[اصحاب] [۲۰] کتب الطبخ سکبارا اول همه خوردنیها خوانند و بهترین سکبایی آنست که مزاجش معتدل بود و گوشتش لطیف وتوابل وابزارش گزیده وبدو آتش پخته شود تا آنکه تسکین صفرا کند وخون وفتق شهوت کند وشکم ببندد بقوت سرکه الا[که][۲۲] چرب وشیرین بود بغایت چه آنگاه برخلاف این بود وآنچه از گوشت گاو پزند دفع صفرا کند[۲۳] وسوراخ زهره که درمعده است تنگ گرداند[۲۴] .
زمستان	سردسیر	علی بن عبّاس	صاعدی وسپید با این هردولون کسی را که مزاج کم مایه میل بسردی کند مختارست چه بلغم را لطیف گرداند و ازمعده فرود آرد وبادها[ی غلیظ][۲۵] را تحلیل کند خصوصاً چون بسفایج[۲۶] بکار برند ویا با اندکی شراب[۲۷] بیامیزند هم این خاصیت دارد.
بهار[و] زمستان[۲۸]	گرم و سیر	عیسی بن یحیی	این لون پرورش بسیار کند وبطبع سرد بود وبلغم افزاید محرورانرا وسردگوهرانرا هم زیانکار بود بایدکه توابلها و ابزارها[ی] گرم بسیار بکار برند چون پلپل وخولنجان ودارصینی و از پسش حلوا بعسل یا رطب معسل یا پانید یا با شراب باید خورد .

است متن عربی . ۱۵ــ مطابق نسخهٔ چ افزوده شد ؛ دراین ستون، نسخهٔ س: صفرا را؛ ف: صفرارا برکند؛ چنین است متن عربی. ۱۶ ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ :غذاو بلغمی قوی ؛ چنین است متن عــربی ؛ف : غــذای بلغمی بد؛ س : غــذای بلغمی بسیار . ۱۷ــ س افزوده: در همه تن . ۱۸ ــ رسم خط نسخهٔ اساس: فدی(= فدای)؛چ،س : فدای . ۱۹ــ نسخهٔ اساس: بیفروزد، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف، و متن عــربی اصلاح شد . ۲۰ ــ بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،و متن عــربی افزوده شد . ۲۱ ــ نسخهٔ اساس : زمستان ، بقیاس نسخهٔ چ، س، ف، ومتن عــربی اصــلاح شد . . ۲۲ ــ از نسخهٔ چ افزوده شد . ۲۳ــ س افزوده: از معده . ۲۴ ــ قسمت اخیر در متن عربی بدین صورتاست : وهی بلحم البقر نافعة لمن ینحدر الی معدة مرار کثیر لسعة النقب التی بینها وبین المرارة . ۲۵ ــ از نسخهٔ س افــزوده شد بــا توجه بــه متن عربی . ۲۶ ــ چ : باسفاناخ ؛ چنین است نسخهٔ س . ۲۷ ــ ف افزوده :کهن ؛چنین است متن عربی. ۲۸ ــ چ ،ف : تابستان ؛ چنین است متن عربی .

وصیت طباخان[1] شوروعفص بآب وچگندر بسیار خوش گردان وخریف و تلخ‌را بسرکه وترش را بنمك[2] و بضد. وتفه را بابزا [ر]ها [و نمك][3] ولاغر و خشك را بروغنها و لاغر

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قلو	نخوداب و گوشتابه	گرم وتر	[ح][4] [مد] ر	بنخود و شیر تازه و باقلی	فالج را	صفرا را زیان دارد	بسکبا	شیر و آب پشت	سرد	پیران
قلز	سماق‌با و ناربا[5]	سردوخشك	ب[6] ی	آنچه سماقش [نو][7] سرخ بود	آلتها[ی] شکم را	برو سینه را	بمهلبی	خونی سیاه[8]	گرم وتر	جوانان
قلح	هریسه و فرنکیه[9]	گرم وتر	ب[10] ب	آنچه از گوشت لطیف و گندم [پاك][11] کنند	آب پشت را	معدهٔ ضعیف را	با کامه و زیره	غذای بسیار	گرم	جوانان
قلط	زیربا	معتدل بحرارت مایل	م[12] ب	[13]تمام آلت و معتدل طعم[13]	جگر را	امعا را	بحلوای شکر	خونی معتدل	معتدل[14]	همه را

۱ — متن عربی چنین است : وصایا القدما للطباخین . ۲— نسخهٔ اساس : نمك ، بقیاس نسخهٔ چ،ف،س، ومتن عربی اصلاح شد.
۳—بقیاس نسخهٔ س ، ف ومتن عربی افزوده شد . ۴ —در نسخهٔ اساس نشانه‌های این‌ستون خوانا نیست بقیاس نسخهٔ چ تکمیل‌شد.
۵ — ف : ناروا وسماق‌وا . ۶ — نسخهٔ اساس دراین ستون: «س،خ» بقیاس‌دیگر مواردمشابه و نسخهٔ چ اصلاح شد . ۷— از نسخهٔ‌س افزوده شدبا توجه به نسخهٔ‌ف،ومتن عربی . ۸ — نسخهٔ اساس : بسیار، بقیاس نسخهٔ س ،ف ، ومتن عربی اصلاح شد .
۹ —در نسخهٔ اساس ،چ، دراین جا ودرصفحهٔ مقابل«فرنکیه»است ؛ س : فرنکیه (بی نقطهٔ حرف سوم) ؛چ : ندارد ؛ متن عربی در هردو مورد : فرنکیة (حرف سوم بی نقطه) ، «فرنکیه» جایی دیگردیده نشد . با توجه به کلمهٔ «فریك» بمعنی طعامی که‌از گندم پوست‌کنده و روغن وغیره ترتیب دهند (رك : فرهنگ نفیسی ، اقرب‌الموارد ، المنجد) آیا نمی توان پنداشت که شاید «فریکیه» است؛ در تحفة المؤمنین آمده است: «فرکیه : آش حلیم است» —که با هریسه تناسب دارد . ۱۰— در این ستون ، نسخهٔ چ : ح ،

راپیش از پختن یك پوست بیاهنج[15] وپیش از بریان‌کردن روغن برمال وآبش خوری‌پرآب درزیرش نهد . وچون گوشت [صید][16] پزی سردیك مپوش وحیوانی راکه در روز سیر یـا

زمانها[10]	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	شمالی	**یحیی**[18]	**نخوداب [و] گوشتابه** هردولون طبع نخود[17] دارد وگـونهٔ روی نیکو گرداند وادرار بول وحیض آرد وشیرزنان بسیار کند و فرزندان ازشکم مادربیرون آرد بآسانی **نخوداب** گرده ومثانه‌را زیان دارد وهمچون باقلی نفاخ بودجزکه بسیارپرورش ترست‌و چون با خایه وفروج [وپیاز][19] بپزندآب پشت بیفزایدوفربهی وقوت تن زیادت‌کند ومعدهٔ روزه‌داررا ترطیب دهد .
تابستان[21]	جنوبی[22]	**علی‌بن‌عباس**	**سماق‌با وناربا** [مختارست][20] این هردولون‌قوی گردانیدن معده راو[موافق][23] مزاجها[ی] گرم اندو[24]شکم ببندد چون‌بـا اسفاناخ وچغندربپزند خشکیش‌کم شود وچون ببرگ ریـواج و برگ[25] بخله بپزند شکم‌ببندد ونارباً فرود ازسماق باست بهمه فعلها وقوتها .
زمستان	شمالی	**ابن‌ماسویه**	**هریسه وفرنکیه** هردولون معتدل ترین همه غذاهااند چون هضم شوند پرورش بسیارکندوگونهٔ روی را تازه‌گردانندواندام را ترطیب دهند ودیرهضم شوند وسده‌وسنگ ریزه آرنددرگرده ومثانه خصوصاً چون با شیربپزند وچون ازبرنج پزند پـرورش کمترکندوزودتـرهضم شود وفرنکیه هـم این طبع دارد لیکن ترترست .
همه‌وقتها	همه شهرها	**رازی وجماعة**	**مختارست** مزاجها[ی] معتدل را موافق است ازبهرآنکه غذا[ئی] موافقست وجزمزاج معتدل را هم‌موافقست خصوصاً‌چون طعمش معتدل‌بود واخلاطها[ی] تیزراتسکین دهدوطبیعت‌باعتدال بازآرد وشکم نرم‌گرداند وقوت تن بیفزاید ودل شادکند چون بیماران راموافق‌بود تن‌درستانرا نباید گفتن .

ر، مد . ۱۱ــازنسخهٔ س بقیاس نسخهٔ ف ، ومتن عربی افزوده شد ۰ ۱۲ — دراین ستون، نسخهٔ چ : ر،مد، ح . ۱۳-۱۳، س : چون طعم سکنجبین دارد؛ ف : سکنجبینی ؛ چنین است‌متن عـربی . ۱۴ ــ چ : ممتدل‌بحرارت؛ چنین است‌نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۵ ـــ چنین است‌نسخهٔ‌چ،س؛ نسخهٔ‌ف : پیش ازپختن بباید‌جوشانیدن؛ متن عـــربـی : واسلق‌المهزول‌قبل‌طبخه. توضیح آنکه «سلق» درعربی هم بمعنی‌جوشاندن است وهم بمعنی پوست جداکردن و درنسخه های اساس ،چ،س،ونسخهٔ ف دوـ گونه ترجمه شده است . ۱۶ — ازنسخهٔ‌س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ‌ف،ومتن‌عـربی . ۱۷ — نسخهٔ‌اساس،چ: نخوداب،مطابق نسخهٔ‌س‌وبا توجه به‌نسخهٔ ف،ومتن‌عربی‌اصلاح شد . ۱۸ ــچ،س،ف : یهودی . ۱۹ ــ مطابق نسخهٔ‌س،ف، ومتن عربی‌افزوده شد . ۲۰ ــ از نسخهٔ س‌افزوده شد با توجه‌به متن عربی . ۲۱ ــ ف، متن‌عربی :زمستان . ۲۲ ــ ف،متن‌عربی:شمالی. ۲۳ ــ ازنسخهٔ‌س افزوده شد . ۲۴ — نسخهٔ اساس ، چ : اندر،مطابق نسخهٔ‌س‌اصلاح شد . ۲۵ ـــس : شاخهای؛ف:ساقهای .

پیاز خورده بود نه‌کشد وتا دو روز یاسه‌روز.وگوشت را ازهمه فضلات پاك‌کردن چون غدد[1] ومانندآن . و بساطورتیز پاره‌کند تارکن استخوانش پاره نشود[2] ودر خوردنش خطر نبود و بکاردی تیز ببرد تابی‌مزه نشود وپیاز بکاردی‌جداگانه ببرد وهر دیگی‌را طبقی‌وکفچلیزی جداگانه دارد وزهومت‌دمادم برگیرد وکنار دیگ از زهومت پاك‌دار تابردیگ خشك نشود. وکاغذ ترکرده برکنار دیگ‌دوساندتاخوردی[3] بوی دودنگیرد [واگر ناگزیر بود اندکی آب

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع خوردنیها والوان‌آن				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قم	ریباسیا[4]	سردوخشك	ب[5] ی	بهرنج[6]	تسکین صفرا را	عصبها را	بمرغ خانگی فربه	غذای نیك	گرم	جوانان
قما	تنوری	گرم وتر	ب ۲	بگوشت گوساله	تن را فربه‌کند	منش بگیرد	بچیزها[ی] ترش از پیش	خونی قوی	سرد[7]	پیران[8]
قمب	زرشکیا	سردوخشك	ب[9] ی	بانبرباریس تازه	آماس جگر را	شکم ببندد	بحلوا[ی] بشکر[10]	غذای سردتر از معتدل	گرم وتر[11]	نیم‌پیران[12]

۱ــس: عروق . ۲ — س : تااستخوانش‌خردنشود . ۳ـ چ،س : خوردنی . ۴ ــدرمتن عربی بجای‌این‌کلمه «الحماضیه» است ودرنسخهٔف : ترشی ؛ نسخهٔ چ.س نظیر نسخهٔ اساس است . دربعضی ازنسخه‌ها همراه «تفاحی» از«ریواس‌وا» یادشده ،رك : «تفاحی» درچهارصفحه بعد. ۵ ــنسخهٔ اساس :«س،خ»بقیاس دیگرموارد مشابه وباتوجه‌به‌نسخهٔچ،ف اصلاح شد. ۶ ــ چ،ف، متن‌عربی‌افزوده : سوسی . ۷ ــ چ،ف، متن‌عربی:گرم . ۸ ــ ف ، متن‌عربی: جوانان . ۹ ــ نسخهٔ اساس :«س ، خ» بقیاس دیگرمواردمشابه و باتوجه به‌نسخهٔف‌اصلاح شد . ۱۰ — ف :بحلوای‌شکری؛چ،س:بحلوای شکر . ۱۱ ــ چ،ف، متن عربی :گرم . ۱۲ ــ چ : جوانان ؛ چنین‌است نسخهٔف،ومتن عربی . ۱۳ — از نسخهٔ س افزوده شد با تــوجــه به

برمال تازهومت نپذیرد][۱۳] وابزارها وبادام مغز ومانندآن درهاون زهم نکوبد وعصارات را درهاون زنگارخورده نکوبد وخوردی[۱۴] ازدیگ برنگیرد تا جوش بنه نهدو آتش بننشیند و چون دست بوی پیازگیردهم بپیاز مبخرکند وگوشت آنکه پزدکه نه[۱۵] سخت تازه بودوسرد شده باشد و هیزم تر در زیردیگ نسوزاند وبهترین آتش دیك را[۱۶] آنست که ازهمه کیفیات بدخالی بود چون سرگین واستخوان وپوست خایه ومانند این . چون گوشت مهرا نشود[۱۷]

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان[۱۹]	جنوبی	ابن‌مندویه	مختارست خماررا ومزاجها[ی] گرم [را][۱۸] که جوشش بسیاررنجه داردومکروهست‌سرد گوهرانراوپیرانراوچون‌ضرورت بود ازپسش رطب معسل وشراب‌کهن باید خوردن وآوازگلو درشت‌کند وبروسینه وسرفه وشش‌رازیان‌دارد .
زمستان	سردسیر[۲۱]	یوحنا	تنوری [مختارست][۲۰] ازبهرآن‌که آب پشت افزاید وتن فربه‌گرداند وخونی درست تولدکند و مزاج باعتدال بازآورد ودردشکم وبادها را سوددارد ومعدها[ی] ضعیف را زیان دارد و گرفتن منش را وکسی راکه استحالت غذا بصفرا بود بایدکه ازین نوع بپرهیزد .
تابستان	جنوبی	علی‌بن عباس	مختارست[۲۲] محرورانرا وجگرها[ی]گرم را وکسانی [را][۲۳]که استفراغها[ی] صفراوی بسیار افتدواین‌لون‌خوشترین غذا[ی] قابض است وبسیارمنفعت‌تروهم برلذت غذا مخصوص‌است وهم بمنفعت دارو[۲۴]خصوصاً چون تازه بود وبدراج یا تیهو و فروج پخته‌شود .

متن عربی‌ونسخهٔف . ۱۴ — چ،س: خوردنی . ۱۵ — چ،س«نه» ندارد . ۱۶ ـ نسخهٔ اساس،چ : بهترین دیگ راآتش ، مطابق نسخهٔس و با توجه‌به متن عربی اصلاح شد . ۱۷ـ س: چون خواهی‌که‌گوشت‌زود مهرا شود ؛ چنین است متن عربی . ۱۸ ـ ازنسخهٔ‌س‌افزوده شد . ۱۹ ـ چ،ف،متن عربی : تابستان . ۲۰ ـ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن‌عربی . ۲۱— ف ، متن عربی:کوهستان؛چ: جنوبی . ۲۲ ـ چ :گزیدست . ۲۳ – از نسخهٔچ افزوده‌شد . ۲۴ — نسخهٔ اساس افزوده : «و» بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن عربی حذف شد .

اندکی بوره برآتش افگن وپاره[ا]ی موم دردیگ مالدوچند پاره چوب انجیرو چند پاره پوست خربزه .

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قمج	کرنبا	گرم	ب[1]	بروغن[2] مرغ خانگی	مستی وخمارا	خشکی تنرا	بولانی	غذائی نه نیك	گرم	جوانان
قمد	ممقوریه	معتدل مایل بحرارت ویبوست	م[3] ب ح	بابزارهـا[ی] لطیف	آروغ واشتهارا	دردشکم را	بکوداب رقاق	خونی تیز	سردوتر	نیم پیران
قمه	نرگسی و شیرازبا	گرم وتر	ب[4] ب	کهنخایهٔ بسیاردراو شکسته بود	آب پشت را	صفرارا	بنفشاها[ی] ترش	غذای بسیار	سرد	پیران
قمو	غوربا	سردوخشك	ب[5] ی	بابغورهٔ کهن[خوش][6]	تسکین صفرارا	بروسینهٔ ضعیف را	بادام مغزپرورده بشیر[7]	غذای نفاخ[8]	گرم	جوانان

۱ــ دراین ستون، نسخهٔ چ:ب،ی،مد؛ نسخهٔ ف:گ،خ(=ح،ی)،مد . ۲ ـــ نسخهٔ اساس افزوده : «و»، بقیاس نسخهٔ س،ف،و متن عربی حذف شد. ۳ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ : ح،ی،مد؛ چنین است نسخهٔ ف . ۴ ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ: ح،ب،مد ؛ نسخهٔ ف : گ،خ(=ح،ی)،مد . ۵ ــ دراین‌ستون ، نسخهٔ اساس:«س،خ» ؛ بقیاس دیگرموارد مشابه و نسخهٔ چ،ف اصلاح شد . ۶ ــ بقیاس نسخهٔ س،ف،ومتن عربی افزوده شد . ۷ ـــ ف : وشیر ؛ چنین است متن عربی . ۸ ــ ف : باد اندرتهی‌گاه ؛متن عربی : ریاح فی‌الحشا . ۹ ــ چ ، متن عربی : وصایا قبل‌الغذا؛س : اندرترتیب غذا . ۱۰ ــ بقیاس متن عربی‌ونسخهٔ ف افزوده‌شد. ۱۱ ــ نسخهٔ اساس، چ افزوده : «را» بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله زائد می نمود وحذف شد . ۱۲ــ چ ،ف،متن عربی :زمستان ۱۳ــ ف ،متن عربی:شمالی ؛ چ : شرقی . ۱۴ــ چ ،ف : ارسطوالطبیب ؛ س : ارسطو ؛ متن عربی : یوحنا . شاید بوده است : إرسطو ، روفس . ۱۵ــ۱۵ ، این دو جمله فقط در نسخهٔ اساس و نسخهٔ چ آمده است ودر نسخه س،ف،ومتن‌عربی نیست. شاید مربوط به ستون زیرین «ممقوریه» است که در این جامکررشده است . نیزرك : ۲۰ح . ۱۶ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و» بقیاس نسخهٔ

اندرقوت غذم[۹] نبایدکه میان دوغذا که یك طبع دارند دریك مجلس جمع کنند چون کبوتر بچه وسیروترفبا ودوغباونه میان دولزج چون پنیر وماهیونه میان دو مستحیل چون

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان[۱۲]	جنوبی[۱۳]	**ارسطودوس**[۱۴]	[**مختارست**][۱۰] مرقااین لون[۱۱] اسهال‌داوجرمش پوست‌بازکرده بازگرفتن شکم را وخماررا بشکند وبصررا زیان دارد هم چون عدسی خصوصاً چون‌مزاج چشم بخشکی گراید اما چشم مرطوب را بد نبود ومعده را زیان دارد[۱۵] ودیـرهضم شود ازجهت آنکه ابزارها[ی] بسیار دروبود[۱۵] ولـرزیدن بسیار[۱۶] اندامها را سود دارد و آلتها[ی] شکم را خصوصاً سپرز[را][۱۷] .
بهاروتابستان[۱۹]	شرقی	**ماسرجویه**	[شوربای[۱۸] این لـون خلطها را لطیف گـرداند وبلغم را تحلیل‌کند بقوت ترشی وشوری‌که دروست][۲۰] ودیرهضم شود از جهت آنکه ابزارهابسیاردارد وبکاربرد[۲۱] وهمه‌مـزاجها [را][۲۲] موافقست لیکن‌سودا را وعصبها رابغایت زیان‌کاربود .
زمستان	سردسیر[۲۵]	**ابن‌ماسویه**	**نرگسی وشیرازبا** [مکروهست][۲۳] کسی را[که] پیوسته[۲۴] منش‌گرفته باشد یا مزاج معده‌اش گرم بود ازجهت آنکه‌تشنگی بافراط آردوازپسش آب بسیارمی‌باید خوردن وچنین غذاها در زمستان بکاربایدداشتن وبابت اصحاب ریاضت واندامها[ی] قوی بود چون هضم شود پرورش بسیارکند.و شیرازبا بهمه قوتی ازو کمترست .
تابستان	جنوبی	**علی‌بن‌عباس**	**غوره‌با** مختارست چون ازآب غـورۀ کهن‌کنند زیراکـه حرارت تابستان اورا بحال صحت بازآورد اما آنچه تـازه بود سردوتربود وتسکین صفرا بهترکند ودموی را قوی‌ترو‌موافق‌تر بود ودرمعده ورودگانی باد انگیزد ازبهرآنکه خامی‌در اوبود وروزگاری آن[۲۶] نیافته باشدکه خامی ازو بشود بدین سبب‌شکم راببندد .

چ ، س حذف شد . **۱۷**— بقیاس نسخهٔ چ،س افـزوده‌شد؛ ف افزوده : وسودا از رگها بیرون‌کند وحیض را براند ؛چنین است‌متن عربی . **۱۸**— بجای این‌کلمه نسخهٔ س : «مکروهست» ، به‌کلمهٔ «شوربای» مطابق نسخهٔ ف بدل‌شدباتوجه به‌متن عربی. **۱۹**— ف ، متن عربی: زمستان. **۲۰**—درنسخهٔ اساس ونسخهٔ چ تااین جا سطراول شرح مربوط به ستون بالا «کرنبا» تکرارشده است چون زائد ومکرربود حذف‌شد و بجای‌آن،این قسمت ازنسخهٔ س وبا توجه بـه نسخهٔ‌ف ومتن عربی افزوده وتکمیل شد . **۲۱**—س : بسیار دروبکاربرنده بود ؛نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ اساس‌است . **۲۲** —بقیاس نسخهٔ چ،س‌افـزوده شد . **۲۳** — ازنسخهٔ س افـزوده شد بـا توجه به‌متن عربی‌ونسخهٔ ف . **۲۴**— نسخهٔ اساس ،چ : «یبوست» مطابق نسخهٔ س وبـا توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی‌اصلاح شد . **۲۵**— چ،ف، متن‌عربی :شمالی . **۲۶**— نسخهٔ اساس :«روزگاری‌ان» ،نسخهٔ چ،س :«روزگاران» می توان«یاء»را درضبط نسخهٔ اساس نمودارکسرهٔ اضافه دانست که در رسم خط قدیم مرسوم بوده است وضبط نسخهٔ‌چ،س را نیز «روزگارآن» خواند ویا آن که یاءرا درنسخهٔ اساس زائد تصورکرد .

زردالو وخربزه ونه میان دو نفاخ چون ترها ومیوها ونه میان دوقابض چون غورباوسماق۔ [با][1] ونه میان دو غلیظ چون نمکسود و پنیرخشك و نه میان دو مرخی چون مغزوپیه و نبایدکه [بیکدیگر خورند][2] نه سرکه‌وبرنج‌وماست وترف[ونه‌سیروپیاز][3] ونه مرغ‌خانگی بماست پخته[4] ونه نار ازپس هریسه وآب‌گرم[5] ازپس سپیدباها وغذاها[ی] شوررونه‌آب‌سرد ازپس میوه ونه طعامها[ی]گرم از پس حلواهاونباید که‌کباب برچوب‌انجیروبیدانجیرزنند

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع خوردنیها والوان آن				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قمز	مهلبی	گرم وترو معتدل	م[6] ر ب	منعقد بهر غ مسمن	تن‌درستی را شاید	صفرا را	بغوربا ازپسش خوردن	غذای معتدل	معتدل	همه را
قمح	تفاحی[7]	سرد وخشك	ب[8] ی	هرچه بوی با وخوش بود	شکم گرفتن صفراوی را	سرفه را بغوربا[9]	بهرغ مسمن	خونی سرد معتدل[10]	صفراوی	جوانان
قمط	لفتی و قنبیطی[11]	گرم ونفاخ	ب[12] مد	از قنبیط[13] تازه وتر	ادرار بول را	تاریکی چشم را	بشراب نو	خونی تنك	گرم	جوانان

۱ ــ بقیاس نسخهٔ‌چ،س‌افزوده شد ؛ ف : سماق وا . ۲ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به‌نسخهٔ‌ف ، ومتن عربی . ۳ ــ از نسخهٔ س‌افزوده شد بقیاس‌نسخهٔ ف،ومتن عربی . ۴ ــ نسخهٔ ف «پخته» ندارد ؛چنین است متن عربی . ۵ ــ ف‌افزوده : ویاحلوا ؛ چنین‌است‌متن‌عربی . ۶ ــ در این ستون ، نسخهٔ‌چ : م ، ح،ر؛چنین است نسخهٔ ف . ۷ ــ نسخهٔ‌ف:سیب‌واوریباس‌وا؛ چنین است متن عربی؛نسخهٔ‌چ:تفاحی‌وریباسی . ۸ ــ دراین‌ستون، نسخه اساس : «س،خ» بقیاس‌دیگرموارد مشابه‌اصلاح شد . ۹ ــ س،ف،ومتن عربی«بغوربا» ندارد. ۱۰ ــ متن عربی : دمابردمن‌المعتدل . ۱۱ ــ ف:قنبیطوا . ۱۲ــ چ : ح؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۳ ــ ف : بخایهٔ قنبیط ؛ متن عربی : من بیض‌القنبیط‌الرطب . ۱۴ ــ حرف اول این‌کلمه درنسخهٔ‌اساس بی نقطه‌است و«باردان» ضبط نسخهٔ س است دربرابر «اناء» عربی ؛ چ ،ف: چیزی مسین . ۱۵ــ چنین‌است نسخهٔ س ؛ شاید

ونباید که روغن درباردان[۱۴] مسین کنند ویادرزمین[۱۵] ونمدانها[۱۶] دارند خصوصاً چون ماهی بریان‌ـ کرده بروغن ونباید که بریانی‌را درمیان ایزاردارند وپرهیز باید کردن ازهرطعامی [وشرابی][۱۷] که موریا بعضی ازحشرات دروی افتاده بود وهم چنین ازمیوها[ی] پوسیده و طعامها [ی] خام وفی‌الجمله هرغذائی که تن ناخوش کند[۱۸] ازوحذرباید کرد[۱۹] . [ودرمیان طعام شراب نباید خوردن ونه درمیان شراب طعام][۲۰] . وشام کمتر باید خوردن از چاشت تا دیگرروز بنشاط

قیاسی زمانها	 شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	معتدل	[یهودی][۲۱]	**این لون** غذائی معتدلست وموافق تن درستان وبحرارت شکرسردی برنج را باعتدال بازآرد وبرطوبت شیرخشکی برنج وموافق آسودگان ومتنعمان است وکسی راکه ریاضت باعتدال کند هم زیان ندارد خاصه درفصلها[ی] معتدل چون ربیع و خریف ونه‌شکم ببندد ونه براند وخاطرتیز گرداندوخوابها[ی] نیکو نماید .
تابستان	جنوبی	[ابن‌مندویه][۲۱]	**این هردولون**[۲۲] مختارست‌مزاجها[ی]صفراوی‌وجگرها[ی] گرم ومعدها[ی]ضعیف را واسهال راکه ازصفرا بوددفع کند و بروسینه و شش را زیان دارد وقولنج آرد وفی‌الجمله سردو[۲۳] ناموافقست وعصبها و مفاصل را زیان دارد و آب پشت را زیان دارد .
زمستان	سردسیر	[علی‌بن‌عباس][۲۱]	**مکروه‌است** این لون سردگوهرانراازجهت آنکه بلغم افزاید وباد انگیزد ودرد شکم آرد وادرار بول را سوددارد خصوصاً خایهٔ قنبیط وهرچه ازقنبیط پزند بآب[۲۴] ونمك معده‌را زیان‌دارد امالفتی گرم ونرم است وآب پشت افزاید وچون‌هضم‌ـ شود خونی درست[۲۵] تولدکند .

بوده است:«زیرزمین» زیرا درمتن‌عربی «سرداب» است ودرنسخهٔ ف «سردابه» ؛چ: ویادررویین . **۱۶**ـ س :جایهای نمناك **۱۷**ـ ازنسخهٔ‌س افزوده‌شدباتوجه به‌نسخهٔ‌ف،ومتن عربی . **۱۸**ـ س : تن را ناخوش‌آید؛ف: نفس را ازان‌کراهیت باشد. **۱۸-۱۹**، نسخهٔ چ : وبدهان‌ناخوش‌آید ؛ چنین است متن عربی.نسخهٔ س،ف نیزجملهٔ «ازوحذر بایدکرد» را ندارد . **۲۰**ـ از نسخهٔ چ افزوده شد با توجه به نسخهٔ س،ف،متن عربی . **۲۱**ـ بقیاس‌نسخهٔ س،ف، متن‌عربی افزوده‌شد . **۲۲**ـ ازاین عبارت‌معلوم‌می‌ـ شود این‌ستون مربوط به دوچیزست : تفاحی ووریباس‌وا ؛ رك :صفحهٔ مقابل،۷ح . **۲۳**ـ س : فی‌الجمله مزاجهای سرد را ؛ چنین است‌نسخهٔ ف . **۲۴**ـ نسخهٔ اساس،چ : وآب، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی اصلاح‌شد . **۲۵**ـس: نیك‌درست ؛ف: غذائی نیك.

برخیزد از خواب وچون خوان ازپیش برگیرند بایدکه هنوز بقیتیِ اشتهامانده باشدوقولنجی را حذر بایدکردن از طعامها[ی] قابض وپیرانرا وناقهان را از طعام [های غلیظ][1] وازین

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قن	دیکبر دیک[2]	گرم و[خشک][3] باعتدال	ح ب ب ا[4]	آنچه ترشی وشوری باعتدال بود	ضعف معده را از سردی	سودا را	بخبیص تر[5]	خونی سودائی	گرم	جوانان
قنا	گاورس وارزن بشیر	گرم و تر باعتدال	ب م[6]	بشیر بز[7]	رودگانیها را	سدهها را	بشکر وطبرزد	خونی[8] نیک	معتدل	همه را
قنب	مهموسه	معتدل مایل بحرارت ویبوست	ح ب م[9]	معتدل مزاج	معدهٔ بلغمی را	بروسینه واامعا را	بمطبخی	خونی سودائی	معتدل[10]	نیم پیران
قنج	مقلوبه	گرم و تر	مد ب م[11]	هرچه تر وپخته بود	اصحاب ریاضت را	تخمه را	بشراب صرف[12]	غذای بسیار	گرم	جوانان

۱ــ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن‌عربی . ۲ــ س: دیکبریك ؛ متن عربی: الدیکبریکه ؛ در ترجمهٔ کتاب«منافع الاغذیة ومضارها» (ص۱۰۲) تألیف محمدبن زکریای رازی ، دیکبریکه = دیکبردیك ونوعی غذاست . اما دیگ بر دیگ‌سم ومرگ موش ساخته است (فرهنك فارسی) . ۳ ــازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به‌نسخهٔف ، ومتن عربی . ۴ــ در این ستون، نسخهٔ چ :م،ح،ی؛ چنین است نسخهٔف . ۵ــف : بخبیص کدو ؛ متن‌عربی: لخبیص القرع . ۶ــ در این ستون ، نسخهٔ چ:ح،م،ر؛ چنین است نسخهٔف . ۷ــ ف افزوده : تن‌درست ؛ چنین است متن عربی . ۸ــ چ ،ف، متن عربی : غذا . ۹ــ در این ستون نسخهٔ چ:م،ح،ی؛چنین‌است نسخهٔ ف . ۱۰ــ چ : گرم باعتدال ؛چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی . ۱۱ــ در این ستون، نسخه چ : ح،مد،ر؛ چنین است نسخهٔف . ۱۲ــ ف : بشراب تنك ؛ چنین است متن‌عربی. ۱۳ــ چ : ناچاره . ۱۴ــ فافزوده:

جمله که یـادکرده شدچون حذرنکند اگرچه وقتی زیان نکندروزی ناچار[۱۳] مضرت‌آن پیدا شودخصوصاً سردگوهرانرا[۱۴] غذاها[ی] سردوگرم[گوهرانراغذاهای‌گرم][۱۵] . مصنف‌کتاب‌گوید

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	جنوبی	بختیشوع [۱۶] ابن‌مندویه	**دیك بردیك** این لون‌سکباییست‌بآب‌کامه وفعلهامختلفست‌او رااز یراکه طعمش‌مختلف است وازشیرینی‌وترشی وشوری مرکبست وگرچه‌حکم اغلبش آنست که گفته شدومعدهٔ مرطوب را سوددارد ولاغران‌راوسردگوهرانرا ومزاج سردوخشك را زیان‌دارد .
بهار	گرم‌سیر[۱۹]	ابن‌ماسویه	**گاورس‌با** [وارزن‌بشیر[۱۷]] [مختارست][۱۸] این‌هردولون، شیر خشکی هردو باعتدال بازآردلیکن‌بسردی‌مایل‌بود وتن‌راپرورش بسیاردهد چون باعسل خورند یاشکرزودترهضم‌شود لیکن‌سدها راآن‌جگر[۲۰] زیان داردوسنك‌درگرد[ه] افگندو **گاورس وارزن** از برنج سردتروبخشکی برابراند اما قومی‌ازحکما برآنندکه برنج حرارت محرورانرابیفزاید .
تابستان	معتدل[۲۲]	رازی	**مغمومه** [خاصیت][۲۱] این لون یکی‌آنست‌که معده‌ازبلغم‌پاك- کند بشوری وترشی‌که دراوست وخلطها را لطیف گرداندوچون هضم شود پرورش بسیارکند ومعدهٔ ضعیف را ودماغ را وعصبهارا زیان‌دارد وخربزه خوردن ازپس این لون‌مستحب‌استوفی‌الجمله دشوارهضم شود .
زمستان	سردسیر	یحیی	**مقلوبه** [مکروهست][۲۱] ناقهان‌ومتنعمان راومعدها[ی]ضعیف را زیان دارد خصوصاً چون باغذاها[ی] لطیف آمیخته شودواز پسش طعامی‌قابض خورده شود از بهرآنکه درهمه حال در معده تباه شود چون براین صفت خورندکه یاد کرده شد و موافقست کسی راکه ریاضتها[ی] قوی کند ومحرورانرا زیان ندارد.

یا پیر ؛ چنین‌است متن‌عربی . ۱۵ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد بـاتوجه به متن عربی . ۱۶ــ در این ستون ، نسخهٔ‌س ، ف، متن عربی : ماسرجویه . ۱۷ــ ازنسخهٔ‌چ‌افـزوده شد که در این‌مورد با نسخهٔ اساس مشابه است . درنسخهٔ س آغازاین قسمت چنین است : مختارست برنج وگاورس بشیر ؛ ف: اختیارکـرده انـد عمل‌برنج و گاورس بشیر؛ متن‌عـربی : یختار عمل الارزو الدخن باللبن . درمتن عـربی عنوان ایـن مـوضوع نیزچنین‌است :الارزوالدخن‌باللبن ، رك : صفحهٔ‌مقابل : «گاورس‌وارزن بشیر» . ۱۸ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده شد بقیاس‌نسخهٔ ف،ومتن عربی ومعنی‌جمله . ۱۹ــ چ،س،ف،متن‌عربی : معتدل . ۲۰ــچ: ازجگر ؛ س :سدهای جگر . ۲۱ــ ازنسخهٔ‌س‌افزوده شدباتوجه به‌نسخهٔ‌ف،ومتن‌عـربی . ۲۲ــ چ،س:گرم سیر ؛ چنین‌است نسخه ف، ومتن‌عربی .

دیدم جماعتی‌راکه دو طعام [قابض][1] بهم بخور[د]ند ودر ساعتشان قولنج‌رسید. [ورازی][2] گوید دیدم مردی‌که پیاز وسیر باهم خورد وکورگشت[3] درحال وبسیار بودکه دوطعام موافق باهم خورند زهر گردد .

اندر قسمت غذاها [غذاها][4] مختلفند بنفس‌خویش واین چنان باشدکه بقیاس جوهرش موافق بود چون گوشت بره یاناموافق بود چون فطیر یا بقیاس بسیاری واندکی [چنانکه

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر بزماورد وقلیها وکباب ومرغ وگردنا				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قند	بزماورد وسنبوسه	گرم‌وغلیظ	ب[5] مد	ترش کرده بآب میوها	قوتهاء[ای]تن بیفزاید	دشخوار هضم شود	بشراب ریحانی	خونی بیش از اعتدال	گرم	جوانان
قنه	ملوقه[6]	گرم‌وتر	ب[7] ب	بگوشت برهٔ یك ساله	فربهی تن را	مثش بگیرد	بآب سماق	غذائی معتدل[8]	معتدل	نیم‌پیران
قنو	تباههٔ ترش	معتدل بحرارت‌مایل	م[9] ب	بسرکه وآب لیمو[10]	معدهٔ صفراوی را	مفاصل وعصبها را	بحلوای شکر	غذائی نیك[11]	گرم	جوانان

۱ــ بقیاس نسخهٔ‌چ،س،ومتن عربی‌افزوده شد . ۲ــ از نسخهٔ س‌افـزوده شدبقیاس نسخهٔ ف، ومتن‌عربی . ۳ــ ف : بصرش‌ضعیف گشت ؛چنین است متن‌عـربی . ۴ــ از نسخهٔ س بقیاس متن عربی‌و نسخهٔ‌ف افزوده‌شد . ۵ــدر این ستون ، نسخهٔ ف:گ (=ح)، مد ؛ چنین است نسخهٔ‌چ . ۶ــ ف :کوفته . ۷ــ در این‌ستون، نسخهٔ چ : ح،مد،ر؛چنین است نسخهٔ ف . ۸ــ نسخهٔ اساس : نیك ، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،ومتن عربی اصلاح شد. چ:خونی‌معتدل ؛ چنین‌است نسخهٔ ف ، ومتن‌عربی . ۹ــ در این ستون، نسخهٔ چ : م ،مد، ح ؛ چنین است‌نسخهٔ ف. ۱۰ــ لیمو . ۱۱ــ نسخهٔ اساس:غذائی مایل بخشکی ، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،ومتن عربی‌اصلاح شد. ۱۲ــ از نسخهٔ‌س نقل شد؛چنین است نسخهٔ‌ف،متن‌عربی؛ در نسخهٔ اساس و نسخهٔ چ بجای‌این‌قسمت دوسه جمله‌آمده‌که جایش پایین‌ترست. ۱۳ــ بقیاس نسخهٔ‌س،ف، ومتن‌عربی‌افزوده شد . ۱۴ــ نسخهٔ اساس،چ‌افزوده:«و» بقیاس نسخهٔ س، ف ، ومتن‌عربی‌زائدمی نمود

بسیار تخمه آورد واندك خشکی یا بقیاس چگونگی واین چنان بودکه یاگرم بودوبخار بسیار بدماغ رساند و معده ودماغ را ضعیف گرداند][12] یا سردبودکه حرارت تن فرونشاند یابقوت [و][13] فعل چنانکه بضد[14] بیماری بود وموافق تن درستی یابقیاس زمانه چنانکه اگردیر ترخورند[15] [صفراگردد ودر معده پراگنده گردد و اگر زود ترخورند پیش از انکه معده ازطعام اول خالی شده باشد تخمه آردبلکه بقوت خویش[16] خورند یاباآهستگی

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	شمالی	ابن مندویه	**برماورد** مختارست[17] رنجوران‌را[18] و خداوندان ریاضت راو موافق معدهٔ گرم‌است ازجهت آنکه ازچند طبع مختلف مرکبست وچون هضم شود خونی درست تولدکند اما سنبوسه چون‌درآتش دراصل نیك پخته نبود دشوار هضم شود وچون‌روغن‌بااویارکنند دشخوارتر بود .
بهار	معتدل	علی‌بن‌عباس	**مختارست** این لون‌کسی‌راکه جماع بسیارکند یاپیوسته‌از ریاضتی درشت رنجوربود واحداث نفسانی را موافق است ازیرا که قوت گوشت [در][19] مرقش باشد وزود خون گردد وتن ازان منفعت بسیار گیردواحداث نفسانی چون ترس وغم وماننداین بود.
بهار	شرقی	ابن ماسویه	**تباهۀ ترش** کسی‌را مختارست‌که‌بلغم بسیار وصفرادر معده بهم‌آید وبخشکی‌رطوبت[20] رانشف‌کندوبترشی‌صفرا راتسکین‌دهد وتن راپرورش بسیار دهد وخونی‌درست مایل بحرارت خشکی[21] تولدکند وآنچه از سماق‌کنند معده را قوی کند وشکم ببندد و آنچه ازآب لیموا[22] کنند اشتها[ی] طعام‌افزاید.

وحذف شد . ۱۵ــ از این جابه بعد جمله های چند سطر درنسخهٔ اساس‌ونسخهٔچ ناقص ومشوش است ناگزیرازنسخهٔ س‌ــ که با نسخهٔ ف ومتن عربی‌نیزمطابقت دارد ــ نقل شد و هرجاکه جمله ای درنسخهٔ اساس‌وجود دارد عیناً آمده است . ۱۶ــ شاید بوده‌است : بوقت خویش . ۱۷ــ نسخهٔ اساس افزوده: «و» ، بقیاس نسخهٔچ،س،ف، ومتن عربی حذف‌شد . ۱۸ــ درنسخهٔ ف بجای «رنجوران را »آمده : «کسی راکه هضمش قوی باشد » ؛چنین‌است‌متن عربی؛ نسخه چ،س نظیر نسخهٔ اساس‌است.۱۹ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔف،ومتن عربی . ۲۰ــ ف :بلغم . ۲۱ــ س: مایل بخشکی؛چنین است‌نسخهٔ ف،ومتن‌عربی. ۲۲ــ لیمو .

خورند وروزگاربسیار برندو[1] درطعام خوردنو[1]غذا نه بیك بارهضم شودوچنین چیزهاهرچه قـابض بود از پیش باید خوردن یا بقیاس ترتیبش چنانکه لطیف پیش‌از غلیظ خورند یا

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولد کند	مزاجها	سنها
قنز	قلیه	گرم‌وخشك	ح ب م[2]	هرچه‌تر‌تر بود[3]	گوارنده بود[4]	فم‌معده‌را	بترشیها	غذائی‌مایل بخشکی[5]	سرد	پیران
قنح	تباههٔ شور	گرم	ب م[6]	هرچه‌چرب‌تر بود	نگاه‌داشتن‌تن‌درستی‌را	تشنگی وبروسینه[را][7]	بزیربا	غذائی‌خشکتر‌از معتدل	مرطوب[8]	پیران
قنط	کباب	گرم وتر	ح ب م[9]	هرچه‌پخته‌تر‌وترتر	کسی‌راکه‌درگاز‌ده‌بود	دردمعده را	بطریفل	غذای‌بسیارچون هضم شود	گرم	جوانان
قس	گردنا	گرم‌بجوهر بعرض‌سرد	مد ب م[10]	آب دار[11] ونیك‌پخته	روح حیوانی‌را	معدهٔ ضعیف را	بشراب ریحانی	هم‌چون‌کباب	گرم	جوانان

۱ــ یکی از این دو «و» زائد می نماید . ۲ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ :م،ح،ی؛چنین است نسخهٔ ف . ۳ــف : آنچه تروخوش باشد ؛ چنین است‌متن‌عربی . ۴ــ ف : حفظ راقوت دهد ؛ چنین‌است متن‌عربی . ۵ــ نسخهٔ‌اساس : غذائی نیك ، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،ومتن‌عربی‌اصلاح شد . ۶ــ در این ستون، نسخهٔ‌چ:ح ،مد،مد؛ نسخهٔ ف:خ(=ی)،مد،مد . ۷ــ بقیاس نسخهٔ‌س‌افزوده شد . ۸ــ چ : بلغم ؛ چنین‌است‌نسخهٔ‌ف،ومتن‌عربی . ۹ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ :ح،مد، مد؛ نسخهٔ ف :گ (=ح) ، مد، ت(=ر). ۱۰ــدر این ستون، نسخهٔ‌چ:ح،مد،مد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۱۱ــ ف : آب ناك . ۱۲ــ نسخهٔ‌س : باشهی ، اصلاح شد ؛ ف: مشتهی‌تر؛

بقیاس اضافت باتن خویش چنانکه طبع غذا وطبع‌تن مخالف یکدیگر نباشدچه‌آنگاه‌معده را رنج رسد ازان یا باشتهازیرا که طعام اشهی[۱۲] گوارنده‌تر بود واگرچه‌آنچه اشهی[۱۳] نباشد

اختیارات	رایها[ی] حکیمان	شهرها	زمانها
قلیه [مختارست][۱۴] کسی‌راکه بلغم‌بسیار درمعده مجتمع شود خاصه چون باابزارها[ی] گرم پخته‌باشند و بدان ابزارها دشخوار هضم شود و غذای خشك تولدکند و فی الجمله غذای خداوندان ریاضت ورنجورانست[۱۶]خصوصاً چون ازگوشتی غلیظ پخته باشند .	**کندی**	سردسیر[۱۵]	زمستان
تباهۀ شور معدۀ بلغمی‌راوکسی‌راکه‌بیماریها [ی‌بلغمی][۱۷] بسیار بود وفراموش‌کاران[۱۸] را سود دارد و غذای رنجوران[۱۹] و اصحاب ریاضت است و معدۀ ضعیف را زیان دارد و منش بگیرد [وتشنگی‌آرد][۲۰]وآلتها[ی]شکم را زیان کارست .	**یحیی**	سردسیر	زمستان
کباب [مختارست][۱۴] این‌لون برانگشت بریان کرده چه خونی درست‌بسیار تولدکند ومکروهست از جهت‌آنکه دیرهضم‌شود وچون‌ازگوشت برۀ شیرخواره بود موافق تربود وسودمندتر خصوصاً کسی‌راکه‌رگ زده باشد[۲۱] چه‌مادتش[۲۱] بخونی‌درست‌نیك استحالت‌کند وقوت حیوانی بیفزاید .	**علی‌بن‌العباس**	سردسیر[۱۵]	زمستان
گردنا [مختارست][۱۴] چون‌ازمرغ‌خانگی‌بودیاکبك یادراج وبرآتشی‌باید گردانیدن‌که دراو هیچ‌کیفیت بدنبود وروغن بادام بربایدمالیدن تا دیگر رطوبت دراو بیفزاید وبارطوبت‌اصلی آمیخته شود وموافق خداوندان‌ریاضت ومعدۀ گرم است .	**جالینوس**	کوهستان	زمستان

متن‌عربی : الشهی . **۱۳**ـ نسخۀ س : اشها ، اصلاح شد ؛متن عربی : غیرالشهی . **۱۴**ـ ازنسخۀ‌س افزوده شد باتوجه به نسخۀ ف،ومتن عربی . **۱۵**ـ چ،ف،ومتن عربی : شمالی . **۱۶**ـ ف : خورش اصحاب ریاضت است؛ متن عربی: من‌اغذیةاصحاب الریاضة القویة . **۱۷**ـ ازنسخۀ س افزوده شدباتوجه به‌نسخۀ ف‌ومتن عربی . **۱۸**ـ س: فرامشت‌کاران . **۱۹**ـ متن عربی؛ اصحاب‌الکد؛ ف : خداوندان کارهای سخت . **۲۰**ـ ازنسخۀ س‌افزوده‌شدباتوجه به‌نسخۀ‌ف،ومتن عربی . **۲۱**ـ**۲۱**، س: جالینوس گوید مائیتش ؛ ف: زیراکه‌آن‌آب‌که دروبود؛چنین است متن عربی .

بامنفعت‌تر بود چون گوشت خوك یابامعده چنانکه معدهٔ کوچك تنگ‌تر ازان بودکه هضم غذا تواندکردن ومعدهٔ سردراغذا[از][1] یکدیگر بپراگندو معدهٔ گرم غذا بسوزاند یاشراب چه شراب اگر اندك اندك خورند غذا بسوزاندوگر بسیارخورندازیکدیگر غذا بپراگندیا باغذاکننده[2] واین چنان بودکه یاپیش غذا بودکه مراعات قیاس مزاج وخلقت وسن وسحنة[3] وزمانه وهواو شهروعادت کنندچه غذای جوانان ومحروران وشخصهای][4] قوی درزمستان [و] درسردسیرها

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر بریانی وگوداب وآنچه بوی سیر ببرد				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قسا	بریانی	گرم وتر	ب[5] ب	آنچه ازبرآب کنند	تن‌را گوشت قوی بیفزاید	معده را برنجاند	بریاضت	غذای بسیار	گرم	جوانان
قسب	گوداب نان	گرم وتر	ب[6] ب	ازنان نیك سرشته	لاغران را	آلتهای[ی] اشکم [را][7] مرطوب	بچیزها[ی] قابض[ی] ازپیش	خونی بسیار رطوبت	سردوخشك	نیم‌پیران
قسج	گوداب قطایف	گرم وخشك	ب[8] ح	آنچه بی‌گوزمغز وانگبین بود	صیادان را	تخمه را[9]	بآبی شیرین	خونی بسیار و تیز	سردوتر[10]	پیران

۱ــ کلمهٔ «از» بقیاس جمله‌ای درصفحهٔ بعد، افزوده شد. ۲ــ متن‌عربی: المغتذی؛ ف: واخورنده؛ کمی پایین تر درنسخهٔ اساس بجای «مغتذی» غذا دهنده بکاررفته. ۳ــ س: سخت، بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی‌اصلاح شد. ۴ــ پایان قسمت‌منقول ازنسخهٔ س، رك: صفحهٔ ۱۵/۹۵ح. ۵ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ: ح، مد؛ نسخهٔ ف: ک(=ح)، مد، ت(=ر). ۶ــ دراین ستون، نسخهٔ چ: ح، ر، مد؛ نسخهٔ ف نیزچنین‌است. ۷ــ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد. ۸ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ: ح، مد، ی؛ چنین‌است نسخهٔ ف ۹ــ ف: عفونت وتخمه آرد؛ چنین‌است متن عربی. ۱۰ــ چ: سرد؛ چنین‌است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۲ــ بقیاس نسخهٔ چ افزوده شد. ۱۳ــ س افزوده: بعضی ازحکما؛ ف: طبیبان پیشین؛ چنین است متن عربی. ۱۴ــ بقیاس نسخهٔ چ وسیاق عبارت افزوده شد. ۱۵ــ نسخهٔ چ: الرازی؛ متن‌عربی: من التعالیق؛ س: مقردروقس

باید که غلیظ بود تاثبات کند درمعده [وبضد . یاپس از غذا][11] واین چنان بود که قیاس‌کنندبحرکتها[ی] غذادهنده‌وحرکت‌دو نوع‌است: نوعی‌حیوانی‌چون‌خشم وترس‌واین‌هردوغذا تباه‌کند ونفسانی چون جماع ودرد مفاصل‌آرد وریاضت غذا ازیك دیگر بپرا گند وزود از معده بزیرافگند یاسکون چون خواب بربستر‌گرم‌که دنبل وجوششها آرد یا در خانهٔ گرم [که][12] تشنگی‌آرد یادرجایها[ی] روشن وبلند وناخوش‌بوی‌وبسیارآشوب‌که بی‌خوابی‌آرد.

	قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	زمستان	سردسیر	یوحنا [15]	بریانیها [13] گفته‌اند اندرهمه بریانیهاومطنجنها[که][14] خشك بود چه رطوبتش‌کمتر‌ازرطوبت تن‌آدمیست‌باآنکه‌درمعده‌درنگ بسیارکندوهر گوشتی که‌بآب‌مسلوق[16] باشد بضداین‌بودکه‌هم‌بذات خویش[تر][17] بود وهم‌رطوبتی زیادتی ازآب گرفته‌ودرین‌سخن هم چنین نظرست .
	خریف[18]	سردسیر[19]	رازی	مختارست لاغرانرا وکسی‌که‌خواهدکه فربه شود چه هم پرورش بسیارکند وهم‌از معده زودفروشود وغذائی‌سخت پسندیده است[وخونی‌بسیارقوی تولدکند][20] وشکم نرم‌گرداندوسرفه راو درشتی‌برراوقصبهٔ شش[21] راسوددارددوسده‌آردوسنك‌در‌گرده افگند.
	زمستان	سردسیر[23]	یهودی	گوداب قطایف بسیارغذا ودشخوار هضم بودآنچه[22] ازگوز واز روغن‌گوزکنند سخت‌گرم بود وآنچه ازبادام وروغن بادام یاروغن شیره‌کنند[بامرغ‌خانگی معتدل بود][24] اما‌گوداب[25] دیر هضم شود وباشکرآب پشت بیفزاید وادرار بول‌آرد وشکم نرم گرداند وبروسینه را سوددارد .

۱۶ــ نسخهٔ‌اساس ،چ : مسلوخ ، بقیاس‌نسخهٔ س، ومتن عربی‌وبا توجه به نسخهٔ ف اصلاح‌شد. ۱۷ــ ازنسخهٔ‌س افزوده شدبا توجه به‌نسخهٔ‌ف ، ومتن عربی . ۱۸ــ چ ،ف : پادیز . ۱۹ــ چ،ف،متن‌عربی: شمالی. ۲۰ــ ازنسخهٔ س‌افزوده شد با توجه به نسخهٔ‌ف،ومتن‌عربی . ۲۱ــ چ :ودرشتی قصبهٔ شش ؛چنین است نسخهٔ‌س،ف ،ومتن عربی . ۲۲ــ نسخهٔ اساس،چ: اگرچه، بقیاس نسخهٔ س‌وبا توجه به‌نسخهٔ ف‌ومتن عربی وبقیهٔ‌جمله درنسخهٔ اساس اصلاح شد. ۲۳ــ چ :کوهستان ؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن‌عربی . ۲۴ــ ازنسخهٔ‌س‌افزوده‌شدبا توجه به‌نسخهٔ‌ف،چ، ومتن عربی. ۲۵ــ نسخهٔ ف : جوذاب‌بادام ؛ متن‌عربی : جوذاب‌الموز .

علامتها[ی] هضم گشتن طعام آنست که پهلوها وناف سبك شود وچون بپشت بازخسبد معده به پشت بازدوسد[1] وآروغها[ی] صافی آرد واشتها[ی] طعام زیادت می‌شود ونبض کوچك

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قسد	گوداب خشخاش	معتدل مایل بحرارت ورطوبت	ب[2] ح	بشکر وروغن بادام ومرغ خانگی	بی‌خوابی وسرفه را	آلتها[ی] شکم را	بچیزها[ی] قابض چون آبی	خونی معتدل	معتدل	همه
قسه	گوداب خربزه وخبیص اللوز	گرم وتر[3]	ح[4] ۲	آنچه از شکر اسپید بود	آب پشت را وادرار بول را	خون تباه کند	بچیزها[ی] ترش از پیش خوردن	خونی مستحیل[5]	خشك	پیران
قسو	گوداب خرما	گرم وخشك	۳[6] ۲	بخرما[ی] تازه	آب پشت را	خون تیره گرداند	بنار ترش وشیرین	خونی تیره	سرد	پیران
قسز	گشنیز	ارخیجانس: سردوتر یوحنا[7]: سردوخشك	۱[8] ب	آنچه در بستانها بروید	تسکین خون را	دل را زیان دارد	بسکنگبین آبی	غذائی اندك	گرم	جوانان

۱ـ نسخهٔ اساس: بازنوسد؛ بقیاس نسخهٔ چ وبا توجه به متن عربی و نسخهٔ ف اصلاح شد. ۲ـ در این ستون، نسخهٔ چ: م،ح،ر؛ چنین است نسخهٔ ف. ۳ـ ف: معتدل بگرمی وتری؛ چنین است متن عربی. ۴ـ در این ستون، نسخهٔ چ: م ح،ر،مد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۵ـ ف: خون بد؛ متن عربی: دم سریع العفن. ۶ـ در این ستون، نسخهٔ چ: ح،ی،مد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۷ـ چ: بقراط. ۸ـ در این ستون، نسخهٔ چ: ب،۲،ی،۲؛ چنین است نسخهٔ ف. ۹ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۰ـ نسخهٔ اساس،چ: گرم، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۱ـ س افزوده: مختارست؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۲ـ بقیاس نسخهٔ چ،س، ومتن عربی افزوده شد. ۱۳ـ چ: ابن العباس؛ س: تعالیق مقلوبی؛ متن عربی: من التعالیق؛ نسخهٔ اساس: «مقلوبین» اصلاح شد. ۱۴ـ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۵ـ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس متن عربی. ۱۶ـ از نسخهٔ

نماید [وبول زرد گردد][۹] وحاسهٔ بوئیدن قوی گردد وخواب باطل شود وآب دهان کم[۱۰] شود وکم‌مایه تشنگی آرد چون این همه علامتها پدید آید دلیل هضم شدن باشد واین علامتها در

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	شرقی	**مقلوبی** [۱۳]	**خشخاشی** [۱۱] این لون چون از شکر بود حرارت فرونشاند وخواب آرد بسردی [خشخاش][۱۲] ودیر از معده فروشود وسرفه و دردسینه را[وشش را][۱۴] سود دارد وهم‌چنین نزلهٔ رقیق[گرم را][۱۵] که از دماغ فرود آید وهرچه[روغنش][۱۶] بیشتر بود دیرتر هضم شود وآنچه از خشخاش تازه کنند درهمه طبعها قوی تر بود .
خریف[۱۷]	سردسیر[۱۸]	**یو** [۱۹]	**مکروه است** از بهر آنکه از خربزهٔ سخت شیرین کنند وزود مستحیل شود وتباه کند خلطهائی را که برگها تعلق دارد و[ازین سبب][۲۰] تب آرد ودفع مضرتش بچیزها[ی] ترش کنند[۲۱] ازپیش و میوها[ی] قابض ازپس. اما گوداب[خبیص اللوز][۲۲] که درمیان نان تنک کنند طبع خبیص دارد هرچند خبیص زودتر هضم شود.
زمستان	شمالی	**ابن عبدون** [۲۳]	**مختارست** هم پرورش بسیار کند وهم زود هضم شود وشکم براند وسده آرد وبیماریها[ی] جگر و سپرز را زیان دارد وتن فربه گرداند وقولنجیان را وسرد گوهران را سود دارد وبادها بشکند خصوصاً چون وقت پختن انگبین وزعفران با آن یار کنند.
تابستان	جنوبی[۲۷]	**ارخیجانس**	**گشنیز** [مستحب است][۲۴] خوردن سیروپیاز یا [افسرد][۲۵] وبا شیر، مکروه است ازجهت آنکه ببوی[۲۶] وخاییدن گشنیز تروخشک وسداب وپودنه وپوست ترنج وبرگش ومضمضه کردن بشراب ریحانی وچیزها[ی] قابض وبویاخوردن تابوی[۲۸] ناخوش ببرد وسعد و قرنفل وعودهم این خاصیت دارد .

س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف ، ومتن عربی . ۱۷ــ چ : پادیز ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۸ــ چ، ف، متن عربی : شمالی. ۱۹ــ چ: ابن‌مندویه ؛ س : یوحنا وعیسی . ۲۰ــ در نسخهٔ اساس ونسخهٔ چ دراین جاسه جملهٔ مربوط به ستون افقی زیرین باشتباه نوشته شده که بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی حذف واصلاح شد. ۲۱ــ نسخهٔ اساس :«کند» ، بقیاس نسخهٔ چ ومعنی جمله اصلاح شد . ۲۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۲۳ــ چ : یوحنا وعیسی ؛ متن عربی : ابن‌مندویه . ۲۴ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی . ۲۵ــ نسخهٔ اساس ، چ : «یا افسرد»؛ متن عربی : «مع القریص واللبن». شاید بوده است : با افسرد (= فسرد ، رك : هدایة المتعلمین ۳۶۴) . ۲۶ــ س : ازجهت بوی ؛ چنین است متن عربی. ۲۷ــ نسخهٔ اساس: شمالی ، بقیاس نسخهٔ چ ، س، ف ومتن عربی اصلاح شد . ۲۸ــ س : این بوی ؛ چنین است متن عربی .

تابستان بایدکه [از بامداد][1] ظاهر گردد [ودر زمستان نیم روزان والاتدبیر آن نیز کرده‌شود چه عقل اگرچه بیکباره تغییر کلیات نتواند کردن درجزویات تصرف تواند کردن چنانکه تابستان رابخیشهای دوتایی‌و خانهای خنك وماننده آن بطبع زمستان باز آرد یامعدهٔ پیران در هضم بقوت معدهٔ جوانان باز آید][2] وبچند چیز دیگر [ازین گونه که یادکرده آمد][2] پیران هضم طعام غلیظ کنند در شهرها[ی] جنوبی ووقتها[ی] گرم. و[3] غذاها[4] در وقت معتدل[5]

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرحلواها[ی] بسیط ومرکّب والوان‌آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قسح	شکر	یوحنا: گرم‌وتر. اریباسیوس: گرم وخشك	ب[6] ا ب	هرچه سپیدوشفاف‌تر[7]	آلات‌شکم‌را وگرده‌ومثانه‌را	تشنگی[و][8] صفرا را	بنار ترش[9]	خونی نه‌بد	همه	همه
قسط	انگبین	اریباسیوس: گرم‌وخشك	ب[10] ۲ ح ۲	آن‌کرسته[11]	بیشترخونها[12] از عفونت نگاه‌دارد	تشنگی را	بسیب ترش وشیرین	خونی تیز	سرد	پیران
قع	پالوده[13]	اریباسیوس وجالینوس: گرم‌وتر	ب[14] م	آنچه ازشکر سپید کنند	سینه‌وشش را نیکست	سدها[ی] جگروسپرز را	چون‌نشاستها اندك کنندو شکر بسیار	غذائی تیز	سرد	پیران

۱—از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲— این قسمت در نسخهٔ اساس ونسخهٔ چ دردوورق قبل نابجا نوشته شده بود اینك درجای خود افزوده شد مطابق ترتیب نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی. ۳— س افزوده : بقراط گوید . ۴— ف : وقانون‌غذا ؛ چنین است متن عربی . ۵— س،ف: دردوفصل ؛ چنین است‌متن عربی . ۶— درایـن‌ستون ،متن عـربی: ح،ا،ر،۲؛ چنین است نسخهٔ چ. ۷—نسخهٔ اساس «فا ﮪ»، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی اصلاح‌شد . ۸—بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن عربی افزوده‌شد . ۹—ف: با نارمی‌خوش؛ متن عربی : بالرمان‌المز . ۱۰— در این ستون ، نسخهٔ چ:ح،۲،ی،۳؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۱—چ: ازکرسته ؛ س :کرسته؛ ف: آنکه شهد باشد ؛ متن عـربی : الشهد. ۱۲—س : چیزها . ۱۳— چ افزوده : وزلیبیا ؛ چنین است نسخهٔ ف ،ومتن عربی . ۱۴—دراین ستون، نسخهٔ چ:ح،مد،مد ؛چنین است نسخهٔ ف. ۱۵—نسخه اساس ،چ :عاجز؛ س: غا ر(سوم بی نقطه، شاید:غایر).آیاممکن است در اصل «حاجز»بوده باشد ؛نسخهٔ ف:از برای‌حرارتی که اندرون بود؛متن‌عربی‌نیزچنین‌است.

معتدلست و درروزگارزمستان غلیظ است ازانکه حرارت عاجز[15] بود وگرمست از انکه مقاومت سردی‌وقت‌کند ودرتابستان لطیف است ازانکه حرارت ضعیف بود وسردست‌ازیرا که مقاومت‌گرمی‌کند بوقت . اماشهرها[ی]گرم چون حبشه ومانندآن اهل‌ایشانرا مزاج آلتها[ی] شکم را[16] سردبودوبهیچ علاجی باعتدال بازنتوانند[17]آوردن ازبهر آنکه [سخت ضعیف][18] بود وبیشترغذاها [ی]گرم معالجت‌کنندمعده را تابلغمهاشان لطیف‌گردد . واهل

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
همه	همه‌جایها	علی‌بن‌عباس[20]	**شکر** بهترنوعی[طبرزد][19] است ومعتدلست مایل بحرارت ودر همه احوالی طبع عسل دارد جزکه‌تشنگی بیفزاید و بسیار غذا‌ترست وچون بپزند وکفش برگیرند تشنگی فرونشاند وسرفه و معده وگرده ومثانهٔ ضعیف را سود دارد و تسکین حرارت‌کند **د** گرم است دریك درجه ، سینه وشش راسود داردوآنچه بردرخت بلوط افتد[21]خشکی وتسکین‌حرارت‌کند[21]وآنچه بردفلی[22] گرم و خشکست .
زمستان	کوهستان	یو [24]	**انگبین** ادرار بول آردوقوت قی‌انگیزدوچون‌بآب بجوشانند حلاوت[و][23] تیزی و نفخش‌کمترشود وپرورش بیشترکند وشکم نرم‌گرداند وآن نوعی‌که دربهاربود بسرخی گراید وشیرین‌ترو بهتر[بود][25]. **گرسته**[26] گرم وترست [ومعتدل][27] وآنچه مشمس[28] بود رطوبتش‌کمتر بود وحرارتش بیشتر .
زمستان	شمالی	عبدالرحمن[30]	**پالوده** پرورش بسیارکندو دیرهضم شودو[29]لطیفترازقطایف بود وزودترهضم شود وخونی کمترتولدکند[31] **لوزینه** سبکترازگوزینه بود[31]وفی‌الجمله چون ازین‌نوع بودپیوسته‌نبایدخوردن خصوصاً‌متنعمان ، ورنجوران را موافقتربود وازپسش‌بچهارساعت شراب بایدخوردن‌کهن ؛ بروسیند را سود دارد .

۱۶ـ نسخهٔ‌س«را»ندارد . ۱۷ـ نسخهٔ‌چ: نتوان ،که مناسب ترمی‌نماید ؛نسخهٔ س‌نظیرنسخهٔ‌اساس است . ۱۸ـ از نسخهٔ س‌افزوده شد با توجه به متن‌عربی. ۱۹ـ ازنسخهٔ س افزوده شد بقیاس‌نسخهٔ ف ومتن‌عربی. ۲۰ـ در این ستون، نسخهٔ‌اساس :«ار،ح،یو» بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن عربی‌اصلاح شد. ۲۱ـ۲۱ ،س : بخشکی میل‌کند ؛ متن‌عربی : ماوقع منه‌علی‌البلوط‌یا بس. ۲۲ـ نسخهٔ‌اساس: «برصوف»بقیاس‌نسخهٔ چ ،س،متن عربی‌اصلاح شد . ۲۳ـ بقیاس‌نسخهٔ‌چ،س،ف، ومتن‌عربی افزوده‌شد . ۲۴ـ در این‌ستون، نسخهٔ‌چ: ار،ح،یو؛چنین است نسخهٔ‌ف،س : جالینوس بقراط . ۲۵ـ بقیاس نسخهٔ چ،س‌افزوده شد. ۲۶ـ متن‌عربی :دبس؛س،ف: دوشاب. ۲۷ـ ازنسخهٔ س‌افزوده شد با توجه به‌نسخهٔ ف ،ومتن‌عربی . ۲۸ـ نسخهٔ اساس :«مشمش»؛ چ، متن عربی : «شمسی» ؛ف : آنچه بآفتاب پرورده باشد؛ اصلاح شد . ۲۹ـ نسخهٔ‌س‌افزوده : لوزینه ؛چنین است‌متن‌عربی . ۳۰ـ س،متن‌عربی: یوحنا . ۳۱ـ۳۱، س: زلیبیا سبکتر ازلوزینه وقطایف بود ؛ چنین است‌متن عربی .

سقلاب غذاها[ی]گرم بیشتر استعمال کنند از بهر آنکه موافق مزاج ایشان بودو سازندهٔطبع ایشان باشد.

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قعا	قطایف بگوز	گرم	ب[1]	آنچه چهاریکی خمیر بود	اصحاب ریاضت را	جوشش دهان وسدهٔ جگر را	بنار ترش وشیرین	خونی ناپخته	سرد	پیران[2]
قعب	خبیص	گرم	ب[3]	هرچه پخته تر وچرب تر	دماغ را بهتر از پالوده	جگر غلیظ را	بخیار تازه	غذای بسیار	سرد	پیران
قعج	ناطف بگوز	گرم بغایت	ح[4]	هرچه پخته تر[5] وسپیدتر	معدهٔ بلغمی را	صداع را	بخشخاش	آب پشت بسیار	سرد	پیران
قعد	خشکنانه[6] وحلوا[ی] خشک	معتدل بحرارت مایل	ب[7]	هرچه پخته و کم روغن بود	لاغرانرا نیك بود	تخمه را	بشراب ممزوج	غذای خام بسیار	گرم	جوانان

۱ــ دراین ستون، نسخهٔ چ: ح،مد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۲ــ چ: کهلان؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۳ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ح،مد،ر؛ چنین است نسخهٔ ف. ۴ــ دراین ستون، نسخهٔ چ: ح،مد،ی،مد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۵ــ ف: پاکیزه؛ متن عربی: النقی البیاض. ۶ــ نسخهٔ اساس، چ،س: خشکلانه، بقیاس نسخهٔ ف، و متن عربی اصلاح شد. ۷ــ دراین ستون، نسخهٔ چ: ح،مد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۸ــ رسم خط نسخهٔ اساس: دوام. ۹ــ س: متحل (شاید: متحلل)؛ ف: زیرا که گوشت پخته را رطوبت[اصلی]

اما گوشت بریانی بدومعنی برگوشت پخته تفضیل دارد یکی آنکه بسیار غذا تربود و دوم[8] آنکه تر تربود چه گوشت پخته را رطوبت اصلی درمـرق متجلی[9] بود وهرچه رطوبت

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
خریف[10]	سردسیر	علی بن العباس[11]	**مکروه است** کسی‌راکه درگرده و مثانه‌سنگ‌دارد خصوصاً چون محرور بود وچون‌ازشکروبادام‌مغزکنندذات الجنب[12] پدید آید[12] وگوز در معدهٔ معتدل خونی درست تولدکندودرمعدهٔ گرم بصفرا استحالت کند بهترین آنست[13] که چهاریکی برگ بـود و چهاریکی حشوو چهاریکی روغن وچهاریکی آنچه براوریزند از شکر وبادام مغزوپسته ومانند این .
زمستان	سردسیر	یهودی	**خبیص**[14] این‌لون را چون ازانگبین‌وآرد وروغن شیره‌کنند دیرهضم‌شود وزود مستحیل‌شود در معده ازجهت‌آنکه آردوروغن هردو بطیءالهضم‌اند وعسل نیز بآتش بطیءالهضم‌شودوسبب‌استحالت این لون‌آنست‌که اگرنیك بپزند روغن راوعسل‌راحـرارت‌بیشتر گردد و گرکم بپزندآردش‌خام بماندوبردو گونه[15] مستحیل بود.
زمستان	شمالی	عبدالرحمن	**ناطف** این‌لون چون‌ازانگبین وگوزکنند صفراد ازیان دارد چون ازبادام مغزکنند سرفهٔ[16] مرطوب راسود داردوچون ازپسته‌وانگبین‌کنندسده وبروسینه راوخلطها[ی] بلغمی‌راتحلیل‌کندوچون‌ازخشخاش وشکرسپیدکنند نزلهاراوسرفهاراسود دارد وچون‌ازکنجدکنند پرورش بسیارکند ودشوارترهضم شود .
زمستان	سردسیر	تعالیق مقلوبی	**مختارست** چون هضم‌شود از همه حلواها پرورش بیشترکند ازجهت‌آنکه بانان آمیخته بود وازین سبب را دشخوارهضم‌شود ونیزروغن مسامها[ی] نان ببندد‌ونگذاردکه درونش نیك پخته‌شود وآنچه بریان‌کرده بود دیرتر هضم شود وهردولـون بـابت رنجورانست حلوا[ی] خشك‌هرچه‌آسان‌ترتوان‌خوردن[17] کم‌سوزد و[17] آسان‌ترهضم شود[18] .

تحلیل پذیرفته باشدرشوربا ؛ چنین است متن عربی. ۱۰ـ چ،ف،ومتن عربی:زمستان. ۱۱ـ چ،س،ف،متن عربی:عبدالرحمن. ۱۲ـ۱۲،س: وذات الریه را سودْدارد ؛ چنین است نسخهٔ ف ،ومتن عـربی. ۱۳ـ س:رباعی آنست ؛ چنین است نسخهٔ ف،ومتن عربی. ۱۴ـ س افزوده: بقراط گوید ؛چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۵ـ س:هردو گونه. ۱۶ـ نسخهٔ اساس افزوده: «و» ،مطابق نسخهٔ‌س اصلاح‌شد؛ متن‌عربی : نافع للسعال من رطوبة . ۱۷ـ۱۷ ، س :وکمتردوسد وزودتر بگدازد . ۱۸ـ س افزوده: وبضد .

اصلی بود ازاو[1] جدا شودخشك[2] بود وآتش‌رطوبت ازو بیرون نتواندکشیدن ازبریانی‌ازبهر آنکه پوستش‌کثیف بـود واگرعلی‌المثل دواندام یك حیوان فراگیری[3] چون دودست یادو ران. ویکی رابپزی ویکی رابریان‌کنی ویك شب بنهی‌ودیگرروز آن‌بریانی تروتازه‌وروشن بودوآنچه پخته‌بود خشك‌وسیاه‌گشته بود ولذتش نقصان‌گرفته بود. [ب][4]گویدازین سبب‌را پزشکان اصحاب دق را فروج بریان‌کرده‌فرمایند از بهرآنکه از رطوبات اصلی درومانده‌بود

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع خلالها ودست‌اشنانها: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولد‌کند	منفعت: مزاجها	سنها
قعه	خلال مأمونی	گرم وخشك‌وقابض	[ب][5] [ح] [ی]	آنچه‌تیز بوی[6] بود	درد دندان که از سردی بود	گرده را	شستنش باب گل	ملا[7]	سرد	نیم‌پیران
قعو	محلب	یوحنا: گرم‌وتر[18] ابن‌مسیح[9]: معتدل	[ب][10] [مد] [ی] [۱]	هرچه‌بزرگ‌وتازه‌وگران‌سنگ بود	ادرار بول را	دماغ گرم را	باروغنی سرد بیامیختن	ملا[11]	سرد	پیران
قعز	آب کافور	ابن‌عبدان : گرم وخشك	[ح][10] [ی] [۳]	آنچه‌زردچون‌روغن‌بلسان‌بود	زهومت ببرد[12]	دردسر کند گرمی بود	باروغن‌بنفشه‌بباید‌آمیخت	ملا[13]	سرد	پیران

۱ــ نسخهٔ اساس: دراو، بقیاس نسخهٔ چ، س اصلاح شد. ۲ــ نسخهٔ اساس، چ: «چنانکه»، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به متن‌عربی اصلاح شد. ۳ــ چ: فرازگیری. ۴ــ ازنسخهٔ چ افزوده شد؛ س: روفس. شایدهم‌فعل بعدبوده است: «گویند» ونامی‌پیش‌ازان مذکور نبوده زیرا درمتن‌عربی چنین است: ولهذاصار الاطباءیأمرون‌اصحاب‌الدق. ۵ــ این ستون در نسخهٔ اساس خالی است ازنسخهٔ چ افزوده شد. ۶ــ ف: خوش بوی؛ متن‌عربی: الذکی‌الرائحة. ۷ــ چ: خونی سودائی؛ س: هیچ تولدنکند. ۸ــ س: گرم‌ونرم؛ چنین‌است متن‌عربی. ۹ــ س: مسیح. ۱۰ــ این‌ستون در نسخهٔ اساس‌خالی‌است ازنسخهٔ چ افزوده شد؛ چنین است‌نسخهٔ ف. ۱۱ــ چ: خونی بد؛ س: هیچ. ۱۲ــ نسخه‌اساس، چ: زهومت سرد، بقیاس نسخهٔ س‌وبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی‌اصلاح شد. ۱۳ــ چ: خونی نیك؛ س: هیچ. ۱۴ــ س: صورت پختن‌گوشت‌است. ۱۵ــ چ،س: کنند. ۱۶ــ دراین ستون، نسخهٔ س: کندی؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن‌عربی. ۱۷ــ بقیاس نسخهٔ چ، ف، ومتن عـربی‌افزوده شد. ۱۸ــ ازنسخهٔ س‌افزوده‌شد‌بـا توجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی.

واین محالست که گفته‌اند پخته‌تر بودچه‌رطوبت آب دراوفزوده باشدورطوبت آب‌قوتی‌عرضیست واین صفت نپذیردوآنچه ازوجداگشته باشد برصورت اصلیست و نیز نتوان گفتن صورت گوشت پخته مرقاست‌ازبهرآنکه‌مرقصورت‌گوشت پختنست[۱۴] وبایدکه‌فرق‌کنند[۱۵] میان‌پخته وپختن وبریان‌کردن وبریان‌کرده . امااانواع جوذاب مختلفست ازجهت‌آنکه ازچیزها[ی] مختلف‌کنند وشناختن این ازقانون سیم درست آیدچنانکه یادکرده شد پیش‌ازین.

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
بزمستان	سردسیر	یو[۱۶] ب د	**خلال مأمونی** [مختارست][۱۷] چون گران سنك‌بود ونو بود طبعش گرم[وخشك][۱۸] است‌وخشکیش‌قوی‌تر از گرمیست[و گوشت][۱۹] بن دندانراقوی گرداند[۲۰] بقبض که دراوست ،وتحلیل آماسهاکه دراوست بکند[۲۱] بحرارت ،آب پشت بیفزاید بنفخ قوت دهدبر جماع وازجملت داروهاکه مرکب‌کنند ازبهرجماع یکی‌اینست.
زمستان	شمالی	ار[۲۲] ما	**محلب** بهترین‌اشنانی‌دست اشنانست[۲۳] وازچوبش[۲۴] تازیانه کنند ازبهرآنکه خوش بوی است وبهترین نوعی‌آن نوع‌بودکه [اسپیدبودو][۲۵] ممتلی تر بود وازآذربادگان‌آرند وازنهاوند و گویندداروحرارتست [باعتدال][۲۶] وتحلیل‌زهومت‌کندوسنك‌ریزه ازگرده ببرد وآماسها[ی] سخت رانرم‌گرداند وشکم ازکرم پاك‌گرداند .
زمستان	جز جنوبی همه	ب[۲۷] د ج	**کافوراب** چنین گویند[که][۲۸] درخت‌کافوررا [نیشتر][۲۹] بزنند وآب‌کافور ازوی بیرون‌آید ونیزازکسی‌شنیدم‌که درخت کافور[دیده است‌گفت‌کافور][۳۰] قیصوری‌آنست‌که دربنهٔ[۳۱] درخت بودآنچه باپوست بودآمیخته بدبودوآنرا بپزند وصافی‌کنند و آبی‌چون روغن ازوبگیرند ، درهرطعامی‌که درافگنند مگس در او[۳۲] ننشیند .

۱۹ـ ازنسخهٔ س‌افزوده شد ؛ متن عربی: یقوی اللثة والاسنان . ۲۰ـ نسخهٔ اساس افزوده :«و» ، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن عربی‌حذف شد . ۲۱ـ نسخهٔ‌اساس،چ‌افزوده:«و» ، بقیاس‌نسخهٔ س،ف،ومتن‌عربی‌حذف‌شد . ۲۲ـ دراین‌ستون، نسخهٔ س:رازی، یوحنا ، عیسی؛ چنین است نسخهٔ چ،ف. ۲۳ـ س :بهترین دست اشنانست ؛ف :بهترین دست شورست؛متن‌عربی : المحلب‌من‌افضل الغسول . ۲۴ـ نسخهٔ اساس : چوب ، بقیاس‌نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی‌اصلاح‌شد. ۲۵ـ ازنسخهٔ چ افزوده شد؛ باتوجه به نسخهٔ ف‌ومتن‌عربی . ۲۶ـ از نسخهٔ‌س‌افزوده شدبا توجه به نسخهٔ‌ف،ومتن‌عربی. ۲۷ـ دراین ستون، نسخهٔ‌س: ماسرجویه ،یوحنا ؛ نسخهٔ چ،ف :ما،یو،الر . ۲۸ـ ازنسخهٔ چ،س،ف افزوده‌شد . ۲۹ـ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن‌عربی ؛ف: درخت‌کافوررا چون بیازنند . ۳۰ـ ازنسخهٔ س‌افزوده شد باتوجه به نسخهٔ‌ف، ومتن‌عربی. ۳۱ـ س: تنه؛ ف:اندرون ؛ متن‌عربی : فی‌ابدان الشجر . ۳۲ـ چ: برو؛ س: بروی

حلوا دهن از چربش و روغن غـذا پاك[1] گرداند و جگر و آلات شکم آنرا قبول کند نیك ودر اعضا بگستراند و پرورش بسیار کند و سده آرد و از چند نوع هست: نوعی بصنعت و نوعی بعمل

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قعح	اشنان	باتفاق گرم خشکست و تیز و بورقی	[ی][2] [۳] [ی] [مد]	بارقی پاك	دندانرا بیفروزد	درد گلورا	بمغز تخم خرخ بزه و روغن بنفشه	مد[3]	سرد	نیم پیران
قعط	سعد	رازی: گرم و خشك	[ح][2] [۱] [ی] [۲]	بستانی رسید[۵][4]	سردی مثانه را	سرفه و درد گلوا[5] [را][6]	باشکر و صندل بیا بد آمیخت	مد[7]	سرد	پیران
قف	صندل[8]	باتفاق: سرد و خشك و بویا سرخ[9] سردوتر	[ب][2] [۳] [ی] [۲]	مقاصری	دهان و جگر گرم را	آوازرا بدست	بنبات حلاب	مد[10]	گرم	جوانان
قفا	کما	د: سرد قابض. یوحنا: سرد بادیگر قوتها[ی] مختلف ج: سرد	[ب][2] [۱] [ی] [۳]	خوری[11]	دندانرا قوی کند	آب بشت را	بجب الزلم	مد[12]	گرم	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس ،چ: «هلاك» ، بقیاس نسخهٔ س و بـا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عـربی اصلاح شد . ۲ــ این ستون در نسخهٔ اساس خـالی است از نسخهٔ چ افزوده شد؛ چنین است نسخهٔ ف . ۳ــ چ : خونی سودائی ؛ س: خالی . ۴ــ نسخهٔ چ نظیر نسخهٔ اساس است ؛ س : بستانی سپید ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۵ــ گلو . ۶ــ بقیاس نسخهٔ چ،س افزوده شد . ۷ــ چ : خونی نیك ؛ س : هیچ . ۸ــ چ،ف افزوده : سپید ؛ چنین است متن عربی. ۹ــ نسخهٔ اساس: «شریح» ، بقیاس نسخهٔ س،ف اصلاح شد . ۱۰ــ چ: خونی غلیظ؛ س: خالی . ۱۱ــ ف : سرخ جوری ؛ متن عـربی : الجوری ؛ س: جوزی . ۱۲ــ چ : خونی صالح ؛ س: هیچ . ۱۳ــ نسخهٔ اساس : «استقصات» بقیاس نسخهٔ چ و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح شد . ۱۴ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ع ،رو،ما: چنین است نسخهٔ ف؛ س: عیسی، ماسرجویه . ۱۵ــ بجای این دو کلمه، نسخهٔ س: بارق ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عـربی . ۱۶ــ نسخهٔ اساس : دندانها ، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۷ــ نسخهٔ اساس : سپندان و، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ چ،ف، ومتن عربی اصلاح شد .

طبیعت و آنچه بطبیعت کند یا طبیعتی بسیط کند چون استقصات یا مرکب چون حیوان یا بواسطهٔ هر دو چون نبات، آنچه باستقصات[۱۳] مخصوصست چون ترنجبین و شیرخشت و من و آنچه بطبیعت

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
همه‌را	همه‌را	ج[۱۴] ب ار	**اشنان** در[۱۵] صحرائیست درحوالی کوفه باید که دانها[ی][۱۶] بزرگ سپید از[۱۷] اشنان بکوبند ودر آب گل آغاردو در سایه خشك کنند و آنگه آس کنند و در چیزی آبگینگین کنند و مبخر کنند و بر سنك صلایه بسایند و بکار برند [جالینوس گوید][۱۸] امعا را پاك گرداند و سحج را سود دارد و مثانه را زیان دارد و [صابون][۱۸] فروزنده بود ولیکن چشم و دهانرا زیان دارد.
زمستان	سردسیر	را[۱۹] ح	**سعد** [مختارست][۲۰] کوفی کوچك حجم کوتاه بـرگ که دانه‌اش[۲۱] روغن دار بود وازچشمه خیزد که خشك شده باشد وپس ازان بصری مختـارست پس رازی وجمله سوددارد ریشی دهـانـرا ودراوقوتی مقطع هست که سنك از گرده ببرد و ادرار بول آرد و معدهٔ ضعیف قوی گرداند و تجفیف و تسخین کند بی آنکه سوزنده بود.
تابستان	گرم‌سیر	ج[۲۲] ع ب	صندل [مختارست][۲۰] تقویت[۲۳] گوشت بن دنـدان راوبـوی دهانر[۲۴] خوش گرداند[۲۵] وچون بر آماسها[ی] گرم مالند تحلیل کند خصوصاً آماس جگر و معده[۲۵] و دردسر راکز گرمی بود سود دارد [و][۲۶] چون بادارو‌ها [ی] جگر و معده یارشود هردو را قوی گرداند[۲۷] وبهترین نوعی آن سرخ تر که بمنفعت تر بود[۲۷].
تابستان	گرم‌سیر	را[۲۸] ما	**گل** اجزا[ش][۲۹] مختلفست بعضی تلخی براوغالب بـود، و گـرم ولطیف است ، وبعضی [عـفوصت و سردوغلیظ است وبـعضی مائیت][۳۰] وفی الجمله سردی براوغالب است ووسط است میان غلیظی ولطیفی ودماغ محرور راقوی گرداند و کسه کسه[۳۱] راز کام انگیزد.

۱۸ــ بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی افـزوده شد . ۱۹ــ در ایـن ستون، نسخهٔ چ : الر،م،ع ؛س: رازی، مندویه ؛ف: الر،ح،م . ۲۰ــ از نسخهٔ س افزوده‌شده بـا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۲۱ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس : دانش . ۲۲ــ دراین ستون ، نسخهٔ س : بقراط ، جالینوس؛ف: ما،م،ح . ۲۳ــ ف افـزوده : دندانهاو ؛ چنین است متن عربی . ۲۴ــ نسخهٔ اساس: دندانرا، بقیاس نسخهٔ س و با توجـه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۲۵ــ۲۵ ،در نسخه س، ف، ومتن عربی این قسمت کمی پایین تر آمده‌است . ۲۶ــ بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،ومتن عربی افزوده شد . ۲۷ــ۲۷،ف: وآنچه سرخ بودسردتر باشد ومنفعتش همان بود؛ متن عربی:والاحمرمنه ابرد من الابیض ومنفعته کمنفعته . ۲۸ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ ،ف : د، یو ،ج ؛ نسخهٔ س: یوحنا، جالینوس . ۲۹ــ بقیاس نسخهٔ چ افزوده شد . ۳۰ــ از نسخهٔ س افـزوده شد بـا تـوجه به نسخهٔ ف ، ومتن عـــربـی . ۳۱ــ س: وکس کس را ؛ چ: و بعضی مردمان را.

حیوان مخصوصست چون[1] انگبین است و آنچه بتوسط نباتست چون نی شکر ورطبست و آنچه بصنیعت است یا مرکب است یا بسیط و بسیط چون شکر[2] ورب و مانند این و مرکبست چون حلواها کز آرد و نشاسته و مانند آن کنند وترنگبین طلیست[3] که بخوراسان برخاری نشیند و آن[از][4] شکر لطیفتر[بود][4] وفروزنده تر و دروی رطوبتست که مزاجها با عتدال باز آورد و شیرخشت هم طلیست که در شهرهری بر درخت بیدو کتیرا افتد و از ترنجبین قوی ترست .ومن برچوب دفلی

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع آب چشمها وآب بارانها: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	سنها
قفب	آب چشمها	سردوتر	ب[5] ب ب	آن چشمه که روی در مشرق دارد	جگر گرم را	سستی آرد	[6] بریاضت و گرمابه	بول بسیار	گرم و خشك	جوانان
قفج	آب باران	معتدل مایل بحرارت	ب[5] ب	آنچه بزمین پاك بارد	سرفه را خاصه چون بجوشانند	سرفه را چون عفن شود	درآتش دادن یا بدید داشت	ادرار عرق	معتدل	معتدل
قفد	برف و یخ	سرد بطبع خشك بعرض	ب[7] ح	آنچه از آبی خوش بود	هضم طعام را	[8] بر و سینه را بدست	[9] بریاضت و گرمابه	مفاصل[و][10] تشنج	گرم	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس، چ افزوده: حیوان، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی زائد بود وحذف شد. ۲ــ نسخهٔ اساس: «شیر»، بقیاس نسخهٔ چ[1]،س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۳ــ ف: شب نم است. ۴ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ چ، ف، ومتن عربی. ۵ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ب،ر،۴؛ چنین است نسخهٔ ف. ۶ــ نسخهٔ اساس افزوده: حون، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن عربی حذف شد. ۷ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ب،ر،مد؛ نسخهٔ ف: س،ت(=ب،ر). ۸ــ ۸،ف: سعال انگیزد؛ چنین است متن عربی. نسخهٔ چ،س نظیر نسخهٔ اساس است و در این سه نسخه این عبارت در ستون زیرین راجع به «برف آب» آمده. ۹ــ ۹،ف: کم کم باید خوردن؛ چنین است متن عربی. نسخهٔ چ،س نظیر نسخهٔ اساس است و در این سه نسخه این عبارت در ستون زیرین راجع به «برف آب» آمده. ۱۰ــ بقیاس نسخهٔ

وبلوط افتد درنواحی سنجارودیاربکر وبهترین حلوائی آنست که ازآرد کنند وبترین آنچه از نشا[سته]وروغن بسیار کنندوسخت لزج بود وازبهر آن گفتند که نباید که پیوسته شیرینی خورند و گرچه معتدلست چه مزاج همیشه بر اعتدال نیست .وهمیشه محتاج غذا باشیم که مزاج باعتدال باز- آورد چنانکه صفراویان را نخست چیزها[ی]ترش باید خوردن که برخلاف طبع ایشان تامزاج باعتدال بازآید آنگاه چیزها[یی]که موافق طبع[بود][11] چون حلوا اعلی المثل وازین سبب را

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	گرم‌سیر	یو[12] اربیا	[13] آب چشمها[ی] سردوآب مزمل را ازناشتاخوردن دماغ و معده ودندان وعصبها واستخوانها رازیان دارد خصوصاً در گرمابه ازپس جماع وماندگی[14] وحرارت غریزی را بمیراند الاکه سبب تشنگی تب بود[یا][15] ازخوردن غذا[ی]شور یاطعامی گرم وخشك.
همه‌وقتها	همه‌شهرها	رازی[16]	[17] باران آب بهتروسبکتروخوشتر ازهمه آبهاست زیرا که لطیفتر آبی آن بود که آفتاب آنرا بکشدو[از][18] لطافت زود [عفونت][18] پذیرد [نه][18] ازتباهی وهرچه زودتر عفن شود لطیفتر بود وچون عفن شود سرفه وتب آرد وبهترین نوعی آنست که آهسته اندك اندك باردو آنچه لطیفتر بود آنست که اول بارد وچون بارعد[19] دوم[20] فرود آید بحرکت ابر لطیف گردد.
تابستان	جنوبی	یهودی[21]	برف ویخ [برف را][22] حکم ازان آبست که ازو خیزد[ویخ][22] بهترین نوعی آنست که برسنگ وزمین سخت برفسرده شودوچون آبی بد باشد وبضرورت بکار باید بردن بایخ نیك بباید آمیختن[23] تادفع مضرتش کند و بترین برفی ویخ آن بود که برمعادن و جایگاهها[ی]پلید اوفتدو برف هرچند سردوخشکست برحسب تأثیر حکم باید کردن زیراکه وقت بود که ترطیب دهد .

س ومتن عربی افزوده شد . ۱۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد. ۱۲ــ دراین ستون، نسخهٔ س: بقراط ،حنین؛ چنین است نسخهٔ چ . ۱۳ــ س افزوده : مکروهست؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۴ــ س افزوده: وخواب . ۱۵ــ بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی افزوده شد. ۱۶ــ دراین ستون، نسخهٔ چ : ب،ح، الر؛ نسخهٔ س :رازی،حنین . ۱۷ــ س افزوده: بقراط گوید ؛چنین است نسخهٔ ف . ۱۸ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۹ــ نسخهٔ اساس: باعدد، بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی اصلاح شد . ۲۰ــ رسم خط نسخهٔ اساس : دوام . ۲۱ــ دراین ستون، نسخهٔ چ: ج،ما، یو؛ نسخهٔ س: رازی، حنین . ۲۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی . ۲۳ــ نسخهٔ اساس: پختن ، بقیاس نسخهٔ س ومتن عربی اصلاح شد .

حلوا در آخر خورند .

[خلال] ۱ کسی را بکار باید که شکافها[ی] دندانش فراخ بود چه هرگاه که بعضی از غذا در

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قفه	برف آب	سرد	[ب]۲ [ر] [مد]	برف یا آنکه و با آب روان	هضم طعام را	۳سرفه را۳	۴از دارای ندارای باید خورد۴	سردی	گرم و خشک	جوانان
قفو	آب گرم	گرم بعرض	[ح]۲ [ب] [مد]	آنچه نیم گرم بود	معده را بیفروزد	آلتها[ی] غذا را	با آب گل بیابد آمیخت	سستی	سرد	پیران
قفز	آب شور	گرم و خشک	[ح]۲ [ی] [مد]	هرچه روان بود و تلخیش کمتر بود	راندن شکم را	۵گر و خارش	با گل خوش بیابد آمیخت	تشنگی و نفخ	سرد و تر	پیران
قفح	آب شبّی	سرد و خشک	[ب]۲ [ی] [مد]	هرچه قبضش ۶کمتر و گوارنده تر بود	بواسیر و خون رفتن شکم را	خشکی تن را	بشرابها[ی] شیرین و ترش ۷	قولنج	گرم و تر	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس :«مخللات»، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۲ــ ایــن ستون در نسخهٔ اساس خالی است از نسخهٔ چ افــزوده شد. ۳ــ۳،ف : سینه وحنجره را ؛ چنین است متن عربی؛ نسخهٔ چ،س نظیر نسخهٔ اساس است ودر این سه نسخه این عبارت درستون قبلی راجع به «برف ویخ» آمده . ۴ــ۴،ف : ریاضت وحمام ؛چنین است متن عــربی ؛ نسخهٔ چ،س نظیر نسخهٔ اساس است و در ایــن سه نسخه این عبارت در ستون قبلی راجع به «برف ویخ» آمده . ۵ــ نسخهٔ اساس افزوده : خشکی تن را، بقیاس دیگر نسخه‌ها ومتن عربی زائد بود وحذف شد. ۶ــ نسخهٔ اساس: قبض. بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد . ۷ــ س: و تر؛ف: بچیزهای تروشراب شیرین؛ متن عربی: بالمرطبات والشراب الحلو. ۸ــ«و» بظاهر زائد می نماید . ۹ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به متن عربی . ۱۰ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی.

میان دندانها بماند ومزاج آلتها[ی] شکم گرم بود و[۸] عفن شودو[گوشت][۹] بن دندان [ودندان][۹] بروزگاری تباه گرداند دلیل تباه گشتن آنست که وقت خلال کردن بوی ناخوش آرد

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	گرمسیر	یو ما	[هر که][۱۰] **عادت** کرده باشد که آبها[ی] سرد خورد چون آب مزمل و آب چشمها [ی] سرد[۱۱] او را ببرف حاجت نباشد وآن به که گرد برف نگردد چه اگر برف درحال[۱۲] اثر بد[۱۲] خویش ظاهر نکند درابتدا[ی] پیری مضرتها[ی] آن پیدا شود خاصه منقرسانرا وکسانی راکه آلات شکم ایشان ضعیف بود وآب هیچ پرورش نکند بدان دلیل که ازپختن منعقد[۱۳] نشود جز که باچیزی آمیخته شود.[۱۴]
زمستان	سردسیر	ح رو ع	**مختارست** از ناشتا که معده را از فضلات غذا بشوید و نیز باشد که شکم نرم گرداند خصوصاً باشکر وانگبین وچون دمادم خورند معده راسست گرداند واعضا راپژمراند وهضم تباه کند وخون از بینی آرد اما آبی که نه[۱۵] گرم بود و نه سرد بادانگیزد واشتها[ی] طعام را ببرد وتشنگی بنشاند وچون آبرا غلیظی ازسردی بود بآتش لطیف گردد [وچون غلیظیش ازگرمی بود بآتش غلیظ تر گردد چون نیل مصر][۱۶].
زمستان	سردسیر	ب ج یو	**آب شور** اول شکم براند وآخر ببندد وخشکی کند وآبها[ی] کبریتی ونفطی وقاری ومانند این گردا وریشها [ی] کهن را و استسقا را سود دارد وآب نحاسی[۱۷] عسرالبول تولد کند وچون بر معدن سیم رود گرم وخشك بود باعتدال ،چون برمعدن آهن رود معده را و[آماس][۱۸] سپرز را سود دارد وآب شور باپست بباید آمیخت ودر سبوی نو باید کردن [وبچکانیدن][۱۸] وزپس طعامها[ی] چرب باید خوردن تازیان کار نبود .
بهار	جنوبی	را ب ع	**آب شبّی** درمعالجتها بسیار بکار آید بطلی نه بخوردن پس اگر بضرورت باید خوردن هر کسی را با گل شهر خویش بباید آمیخت یا بجوشانیدن ومحرورانرا باشرابهای قابض باید خوردن وسرد گوهرانرا باپیاز وسرکه یا باسکنگبین وآب بدرا بانخود بباید آمیخت وصافی گردانیدن وازپیش شورماهی وکدو وگزرخوردن واز پس پیاز باسرکه تازیان نکند[۱۹] .

۱۱ـ نسخهٔ اساس افزوده : «و»، بقیاس نسخهٔ س با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی حذف شد . ۱۲ـ۱۲، نسخهٔ اساس: برد اثر، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۳ـ نسخهٔ اساس: منقعد، اصلاح شد. ۱۴ـ س افزوده :وگرسنه راسیر نگرداند؛ چنین است نسخهٔ ف. [۱۵ـ رسم خط نسخهٔ اساس :کنه . ۱۶ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۷ـ نسخهٔ اساس: نجانب ، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۸ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۹ ـ نسخهٔ اساس: نکنند، بقیاس نسخهٔ چ اصلاح شد. نسخهٔ س افزوده :وچون مغز دانهٔ زردالو یا انگشت یاشب درآب تیره افگنند صافی شود؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی.

ازدهان وآبی خوردن پیش‌ازطعام مستحب‌است ازبهر آنکه دیـرمستحیل‌است وچون شکاف دندانها فراخ شود[1] دیگر غـذاها [ی] مستحیل را ازشکاف دندانها منع کند اینست منفعت خلال که یادکرده شد .وچون درخلال[2] قوتی[باشد][3] که دندان قـوی‌گرداند بـبویـایی وقبض پسندیده‌تر بود چون‌خلال‌مأمونی ومضرتش‌بسیارست ازبهر آنکه دندانرا بجنبش آرد وگوشت بن‌دندان راضعیف‌گرداند [اما][4] دفع چربش‌وزهومت دهان راچیزی موافق بودکه فروزنده

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع شرابها وپرهیز کردن ازمستی وخمار				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قفط	شراب	عیسی: گرم وخشك	ب[5] ح	زرد ریحانی	شهوت کاذبه را	چون در خوردن افراط کنند	بنقلها[ی] لطیف مزاج[6]	خونی گرم تر ازمعتدل	سرد	پیران
قص	شراب کهن ریحانی	عیسی: سخت گرم	ب[7] ح	هرچه تلخ وبویا بود	آشفتن چشم را	عقل را و[8] کودکان را	بسیب ترش	خونی تیز رقیق[9]	سرد	نیم‌پیران
قصا	شراب سرخ غلیظ	گرم وخشك باعتدال	ب[10] ح	ممزوج تیز	عشی را شاید	جگر وسپرز غلیظ[11] ضعیف [را][12]	بنار ترش	خونی بسیار	سرد	پیران

۱ــ س : وچون درشکاف دندانهاشود؛ضبط نسخهٔ س با نسخهٔ ف، ومتن‌عربی‌مطابق‌است؛شایدبوده‌است: وچون[در]شکاف دندانها[ی] فراخ‌شود .۲ــ نسخه‌اساس،چ:درحال، بقیاس نسخه س‌وباتوجه به نسخه ف، ومتن‌عربی‌اصلاح‌شد . ۳ــ ازنسخهٔس‌افزوده شد . ۴ــ ازنسخهٔ س‌افزوده شدباتوجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی. ۵ــ دراین ستون، نسخهٔ چ،ف،متن‌عربی:ح،ی،۲ . ۶ــ نسخهٔ اساس : مرج، بقیاس نسخهٔ چ اصلاح شد . ۷ــ دراین ستون ،چ،ف،متن عـربی:ح،۲،ی،۳ . ۸ــ درنسخهٔ ف بجای«و»کلمهٔ «خاصه» نوشته‌شده ؛ چنین‌است متن‌عربی . ۹ــ نسخهٔ اساس : دقیق ؛ بقیاس نسخهٔ س و باتوجه به دیگر نسخه‌ها اصلاح شد. ۱۰ــ دراین ستون، نسخهٔ چ،ف، متن عربی : ح، ی، مـد . ۱۱ــ کلمهٔ «غلیظ» درنسخه بدلها و متن عـربی نیست. ۱۲ــ بقیاس چ،س و بـا توجه به نسخهٔ ف افزوده شد .

بود چون اشنان وشکر وباقلی تا آب‌دهانرا[13] پاك گرداند از هرغذاها[ی][14] بدچون ماهی‌شور و شیر و آنچه بدین ماندوهرچه‌ازین نوع بود دندانرا زیان‌داردو گوشت‌بن‌دندان‌تبه‌گرداند ودفع[15] مضرت‌بچیزها[ی] بویاوقابض‌بایدکردن چون گل‌وصندل وسعد وروغنهاهرچه خوش بوی بود پیش‌ازغذا[16] بکارداشتن . تانگذاردکه چربش‌غوص کنددر[17] مسامها وپس‌ازغذانیزسوددارداز بهر آنکه‌بمشابهت‌درمسامها غوص‌کند وچربش‌غذاکه غوص‌کرده باشد[18] بیرون‌کشد[18] وهوائی

زمانها (قیاسی)	شهرها (قیاسی)	رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
جز تابستان	سردسیر	ب ج د	شراب[ها][19] مختلفندازجهت بوی ورنك وطعم[20] وقوام و وقت‌هرچه سپیدبودحرارتش‌کمتربودوزود ترهضم شود و پرورش کمترکند وسیاه بضدوشراب بویاخونی‌درست تولدکند وناخوش [بضد][21] وشیرین‌زودهضم شودوشکم‌نرم‌کندوادراربول‌آرد وقابض بضد وغلیظ‌دیرهضم‌شود وپرورش بسیارکند ولطیف بضد ونارسیده نفاخ[بود][22] وکهن بضد.
تابستان[24]	سردسیر	ب ج رو	ریحانی دردرجهٔ سیم گرم بود وعصیردراول وآنچه میان این‌وآن‌بود دردرجهٔدوم، محرورانرازیان‌دارد[23] شراب‌زردیا بغایت سرخ چون‌کهن‌وتلخ وصافی‌بود دردسروخمار وبی‌خوابی آرد خاصه چون مزاج‌جگرودماغ گرم بودچه خواب‌وبیداری‌برحسب حرارت وبرودت دماغ وشراب‌بودوکسی راکه مزاج براعتدال بودشراب سرخ‌نه‌کهن ونه‌نوموافق بود.
زمستان	سردسیر	ح را ع	[25] آنچه نووشیرین غلیظ‌پرورش بسیارکند ومعده رازیان دارد وآنچه سیاه وغلیظ‌وشیرین‌بود زیان‌کارترچه دیرترهضم‌شود وهرچه‌سپیدبودکم‌غذا وکم‌حرارت‌بودوموافق مزاجها[ی] گرم بود وادراربول‌آردخاصه چون‌باسپیدی رقیق‌بود ازبهرآنکه همه شرابها [ی‌سپید][26] یاقابض‌و[غلیظ][27] بود یامائی‌ورقیق وهرشراب که سیاه‌بودبهمه حال شیرین بود.

۱۳ــ س: لب‌ودهانرا . ۱۴ــ س: اززهومت غذاها . ۱۵ــ چ،س افزوده : این . ۱۶ــ س افزوده : باید . ۱۷ــ نسخهٔ اساس : «از» ، بقیاس نسخهٔ س،ف ، ومتن‌عربی‌اصلاح شد . ۱۸ــ در نسخهٔ اساس به صیغهٔ‌جمع‌است بقیاس نسخهٔ‌چ،س اصلاح‌شد .
۱۹ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده‌شد . ۲۰ــ نسخهٔ اساس: طعام، بقیاس نسخهٔ‌س، ف ، ومتن عربی‌اصلاح شد. ۲۱ــ از نسخهٔ س‌افزوده‌شد بقیاس نسخهٔ‌ف، ومتن عربی . ۲۲ــ بقیاس نسخهٔ س افزوده‌شد . ۲۳ــ نسخهٔ‌اساس افزوده : «و»، بقیاس نسخهٔ ف، ومتن‌عربی‌حذف شد.
۲۴ــ چ،ف: زمستان؛ چنین‌است‌متن‌عربی . ۲۵ــ چ افزوده : شراب سرخ غلیظ . ۲۶ــ از نسخهٔ س افزوده‌شدبا توجه به نسخهٔ‌ف، ومتن‌عربی. ۲۷ــ در نسخهٔ‌اساس بجای‌این‌کلمه نوشته شده است :«سپید» ، بقیاس نسخهٔ س،ف،ومتن‌عربی اصلاح‌شد .

که بدل محیط بودهم چنین تحلیل زهومت[1] کند از تن.

[آب][2] مرکب غذاست و غذا بروی نشیند و بهمه قطار تن برسد و بهترین آنست که بر سمت شمال

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قصب	شراب زرد تلخ	گرم تر از همه شرابها	ب[3] ح	آنچه یك ساله بود	زهرها را	آب پشت را	بآبی نیم ترش	صفراوی تیز	سرد	نیم پیران
قصج	شراب نیم ترش	گرم وخشك باعتدال	ب[4] ح	آنچه از انگور آبدار بود	صفرا را	عصبها و آلات شکم را	باعصیر بباید آمیخت	خونی اندك	معتدل	جوانان
قصد	شراب خرمایی	غلیظ ودشوارهضم	ب[5] ر	آنچه از سیلان رطب کنند	فربهی تن را	سدها را	بنار شیرین	خونی تیره	سرد وخشك	پیران
قصه	بادام مغز تلخ وشیرین	اریباسیوس[6]: گرم وخشك	ح[7] ب	هرچه بزرگ و شیرین[8] بود	مستی را و خمار را	رودگانیها را	بخشخاش و شکر[9]	خلطی خام	سرد	پیران

۱ـ نسخهٔ اساس: بزهومت، بقیاس نسخهٔ چ، س، ومتن عربی اصلاح شد. ۲ـ بجای این کلمه در نسخهٔ اساس آمده: «چشمهای»، مطابق نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۳ـ در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی: ح،ی،۲؛ نسخهٔ ف: ح،ی. ۴ـ در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی: ح،ی، مد. ۵ـ در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی: ح،ر،مد؛ نسخهٔ ف: ح،ر. ۶ـ چ افزوده: گرم، یوحنا؛ س افزوده: یوحنا. ۷ـ در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی: ح،۲،ر،۲؛ نسخهٔ ف: ح،۲،ی،۲. ۸ـ س افزوده: چرب تر؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی. ۹ـ چ افزوده: و بادام شیرین؛ چنین است متن عربی. ۱۰ـ در نسخهٔ س بجای نشانهٔ «ار» کلمهٔ «رازی» نوشته شده که علامت اختصاری آن در دیگر موارد از نسخهٔ اساس «را» است. ۱۱ـ س: جماع تمام شود؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۲ـ از نسخهٔ س افزوده شد

رودبرسنگ‌ریزه وخوش‌طعم‌وفروزند[ه] وصافی وسبك وزن بود وبهیچ رنگ‌وبوی‌منسوب نبود وچون آفتاب براوجهد زودگرم شودوچون ازودرگذردزود سرد شود وسبك ازمعده بزیر

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	شمالی	ار[10] ح یو	**شراب زردتلخ** ناقهان‌رازیان‌داردزیراکه‌سخت‌خشك‌وتیزبود. آب‌پشت بکاهاندزیراکه حرارت که بدان‌جماع کندوتمام شود[11] [وآب پشت‌را][12] نضج[13] کند، بلطافت‌شراب‌پراگنده‌شود. **ج** محروربقدح کوچك زودترمست شود[،] که بقدح بزرگ‌زیراکه شراب اندك‌زودترهضم شودو [بخار][14] بدماغ پیوندد وسبب این‌مستی این بخاراست **جالینوس** این‌شراب اندام‌بلرزاندوسردی انگیزداما لرزه‌از بلغمها بودکه‌تولدش[از][14] سو[ء]- الهضم بودو[سردی‌ازجهت آنکه][14] شراب مسامها بگشاید وهوادراوشود.
بهار	شرقی	م ع	**شراب** چون ترش‌خواهد گشتن‌ازسردردبر باید گرفتن ودر سردردی دیگرریختن‌وخاکسترچوب رزسپید ومیویزدرآب‌آغشته وبدست بزده[15] ومورد‌هریکی‌جداگانه درشراب نیم‌ترش افگنند ترشی‌ازوجدا شود. وچون خواهی‌که شراب ترش نشود انگورش ازسایه‌بباید‌چیدن چون قمرناقص‌نوربود وسرخنب بچیزی‌آهنین بپوشیدن وقتی‌که رعد[وبرق][16] بسیارآید[،] وروزی‌که‌باد شمال‌آید سرش بازکردن.
خریف[17]	ساحل‌و جزیره	را ع ما	**مختارست** گوزدرشراب جوشانیده افگندن تا دودش بخویشتن‌کشد ونمك درافگندن‌تاصافی‌شود**شراب خرمایی** از همه شرابهاغلیظ‌تروکم حرارت‌ترست **شراب‌دوشابی** ازخرمایی‌غلیظ- ترونفاخ‌ترست‌وهردونوع سده‌آرندخاصه چون نوباشند وآنچه‌از انگبین‌کنند گرم ترین‌شرابهاست وخمارش‌صعب‌ترست **یو** غلیظ بود وهربوی خوش‌که[18] بکاربرند طبع آن گیرد.
زمستان	شمالی	د را یو	**آب‌برگ رزاسپید** دوبهره[19] سرکهٔ تیزیك‌بهره **رب غوره** چون‌اندك اندك باشراب بکاردارند دیرمستی کندوتخم کرنب‌دودرم- سنك‌باربغوره‌پیش‌ازشراب هم‌مجربست. وبغذا باید که‌مرق کرنب- با[ی‌چرب][20] بیاشامد وازپس‌غذا پالودهٔ بشکر. [ودرمیان هردو دوریك پیاله شراب شیرین‌خورند][21] ومشموم کافورونیلوفرباید. وحرکت‌وحدیث کم‌باید کردوازابتدا اندك‌اندك‌خورند آنگاه بیفزودن. وچون‌شراب‌خوارراآب[22] رزدهندچنانکه‌اوندانند[23] هم‌این‌فعل کند[23].

بقیاس‌نسخهٔ ف ؛ومتن‌عربی . ۱۳ــ نسخهٔ اساس: «فضح»، مطابق‌نسخهٔ‌س‌اصلاح‌شد با توجه به نسخهٔ‌ف، ومتن عربی. ۱۴ــ از نسخهٔ س‌افزوده‌شد . ۱۵ــ ف‌افزوده: ونخود کوفته؛ چنین‌است متن‌عربی . ۱۶ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف ،ومتن‌عربی . ۱۷ــ چ: پاذیز(= پادیز) . ۱۸ــ نسخهٔ‌س افزوده : درو . ۱۹ــ نسخهٔ‌س افزوده : یك‌بهره، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی‌حذف‌شد . ۲۰ــ از نسخهٔ س افزوده‌شدباتوجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی . ۲۱ــ از نسخهٔ‌س افزوده شدبقیاس متن‌عربی . ۲۲ــ نسخهٔ‌ف افزوده: چوب؛ متن‌عربی : ماء قضبان الکرم . ۲۳ــ۲۳ ، ف :شراب‌رادشمن دارد ؛متن عربی : لبغضه .

آیدو گرانی طعام را بر طبیعت سبك گرداند وغذاها را تنك گرداند، بهمه کنارها[ی] تن برساندو همه رطوبتها[ی] اصلی وفرعی نگاه داردوحرارتها[ی] تن کم نگرداند[1] وتن واندام را تازه‌و تنك گرداند وآب بسیار خوردن علتها پدید آردچون دست لرزیدن وسبات ونسیان. وتشنگی بافراط[2] اشتها[ی] طعام را ببرد واندامها خشك گرداند وبینایی را ضعیف گرداند. وآبها بر چند بخشش است بهری سرد دست‌واشتها[ی] طعام افزایدوگونهٔ روی نیکو گرداندو بعرض هضم طعام

عدد	نامها	طبعها	درجت	اند[ر] طبایعها[ی] [شکوفهها و سپرغمها و مشمومها]				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قصو	مورد	عیسی وحنین: سردوخشك	ب[3] ی	خسروانی تازه	مرهم جگر گرم	بی خوابی را	بنفشهٔ تازه	مد[4]	گرم وتر	جوانان
قصز	کنار	سرد وقابض. ج: قوتهاش مختلف. یو: سردوخشك	ب[5] ی	سودی وپارسی تازه	دماغ گرم را	[6]آب بشترا[6]	بحب الزلم[7]	مد[8]	گرم	جوانان
قصح	شاهسفرم	ابن‌عبدان: معتدل[9] عیسی: گرم‌وخشك	ر[10] ح	آنچه سفتری بود	تحلیل فضلات دماغ را	دماغ سرد را بیخار	نیلوفر	مد[11]	معتدل	همه

۱ـ نسخهٔ اساس: کم‌گرداند، بقیاس نسخهٔ س، و با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عـــربی اصلاح شد. ۲ـ نسخهٔ اساس افروده: «و»، بقیاس نسخهٔ‌س،ف، ومتن‌عربی‌حذف‌شد. ۳ـ دراین ستون، نسخهٔ اساس: «س،خ»، بقیاس‌دیگرموارد مشابه در نسخهٔ اساس اصلاح شد؛ نسخهٔ چ ،متن‌عربی: ب،۲،ی،۳؛ چنین است نسخهٔ ف. ۴ـ چ :خونی نیك؛س:هیچ. ـ۵ دراین‌ستون، نسخهٔ اساس: «س،خ» ،بقیاس دیگر مواردمشابه‌در نسخهٔ اساس اصلاح شد؛ نسخهٔ چ،ف،متن عربی:ب،ا،ی،۳. ۶ـ۶، ف :ماشرا بارآرد بعضی‌مردم را؛ چنین‌است‌متن‌عربی. ۷ـ نسخهٔ‌اساس: بحب الدلم، بقیاس نسخهٔ‌س اصلاح شد؛دراین‌ستون، نسخهٔ‌ف: بکافور؛ چنین‌است‌متن عربی. ۸ـ چ :خونی‌درشت ؛س: هیچ تولدنکند. ۹ـ چ‌افزوده: بحرارت، مندویه: گرم ،ماسرجویه: سردو نرم؛ س‌افزوده: ماسرجویه :سردوخشك. ۱۰ـ دراین‌ستون، نسخهٔ‌چ ،ف : ح،۱،ی،۲؛ متن عربی :ب،۱،ی،۲. ۱۱ـ چ: خونی‌صالح؛ س:خالی. ۱۲ـ نسخهٔ اساس :شویده، بقیاس نسخهٔ س،ف،

گرداند ازبهر آنکه معده راگرد غذا درآورد وچون اندك خورند خون را ازعفونت نگاه‌دارد وبخارها از دماغ منع گرداند وتبها[ی] سوزنده[۱۲] راسود دارد وموافق محروران رابودوزکام ونزلات وآماسها[ی] خام رازیان داردوآب گرم تشنگی رافرو ننشاندوبضرورت بسیار باید خوردن و مزاج تباه گرداندوسستی آردودماغ را بخارهارساندکه‌معده‌راسست گرداندبتوسط[آن‌عصب][۱۳] که ازدماغ بمعده‌پیوست[۱۴] وهضم‌شودنه‌بینی‌که بیشترمردمان‌که‌آب‌گرم‌خورندزردروی‌وسبزرنگ

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
تابستان	گرم‌سیر	ع ح یو	**یاسمین**[۱۵] **مورد** ازبهرآنکه قابض‌است بطبع‌سردوخشکست و ازبهرآنکه اندك مایه تلخست اندك مایه دراو گرمی‌ولطافتست **یاسمین** بغـایت‌گرم وخشکست ولقوه وفـالج‌داوعلتها[ی] سرد سودائی‌راسوددارد **سوسن**[۱۶] طبع‌یاسمین‌داردوبویاتروخوشتربود، گرم وخشك‌بود **نرگس** معتدل‌است مایل‌بحرارت‌ویبوست وتحلیل رطوبات‌کند ونوع‌بری قوی‌ترازبستانی‌بود .
آن‌وقت‌که‌باشد	جنوبی	ع ار[۱۹]	**گل** ازچندگونه بودسوری وسرخ [وزرد][۱۷] وسپید وزرد [د][۱۷] وروی[درون سیاه][۱۸] وبیرون زرد وطبعش‌مختلفست وسردی براوغالب‌تراست ودماغ را سرد گرداند وگرمی فرونشانـد ودر دماغها[ی]سردزکام‌انگیزد **خیری** آن نوع‌که زردبـود گرم است ونوع‌سیاه ترمعتدل **یو** در دودرجه گرم وخشکست .
آن‌وقت‌که‌باشد	شرقی	ح ع ما	**شاهسپرم** دراوحراقتست‌که بدان[۲۰] تحلیل رطوبات‌کند از دماغ‌برفق‌وچون‌ترکنندتبریدوترطیب کند **نمام**[۲۱] گرم وخشکست دردرجهٔسیم وتحلیل‌رطوبات‌دماغ‌کند**مرزنگوش**[۲۲] گرم‌وخشکست دردرجهٔ سیم‌طبع‌نمام داردودردگوش راکه‌ازبادغلیظ‌بودسوددارد چون‌آبش درشیشهٔ حجام‌کنند وزپس‌حجامت برقفانهندنشانها[ی] زخم[۲۳] ناپدیدگردد .

ومتن‌عربی اصلاح‌شد. ۱۳—از نسخهٔس‌افزوده شدبا توجه به نسخهٔف. ۱۴—س: پیوسته‌است. ۱۵—چ افزوده: و؛ در نسخهٔ س کلمهٔ «یاسمین» مذکور نیست؛ چنین است نسخهٔ ف ،ومتن‌عربی . ۱۶—س،ف، متن‌عربی: نسرین. ۱۷— از نسخهٔ س افزوده شد . ۱۸— در نسخهٔ اساس بجای ایـن‌عبارت‌کلمهٔ «سرخ» نوشته شده است . مطابق نسخهٔس‌و باتوجه به متن عربی اصلاح‌شد . ۱۹— در نسخهٔ س بجای‌این‌نشانه نوشته شده است :«رازی».در نسخهٔ‌اساس نشانهٔ‌اختصاری«رازی» دردیگرموارد بصورت«را»است . ۲۰—رسم‌خط نسخهٔ‌اساس: کبدان. ۲۱— نسخهٔ اساس: مرزنگوش، بقیاس‌نسخهٔ س، ومتن‌عـربی اصلاح‌شد . ۲۲— نسخهٔ اساس : نمـام ، بقیاس نسخهٔ س ومتن‌عـربی اصلاح شد . ۲۳—نسخهٔس افزوده: نیشتر .

باشندوجگروسپرز ایشان آماسیده بودورومیان آب را باشراب ممزوج کنند بتوسط تاهم تبرید کندوهم ترطیب وآب شورتشنگی وگرمی وخشکی را بیفزایدوچون خواهندکه شوریش ببرند

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قصط	بنفشه	یوحنا: سردوتر	ب[1] ر	لاجوردی‌دودوی	بویش[2] برسام راوخوردنش اسهال صفرا را	زکام را که ازسردی بود	بجیری وعمر زنگوش	ملد[3]	سخت گرم	جوانان
ر	سوسن	حرارتش اندك، رطوبتش باعتدال[4]	ح[5]	آسمان گون	تحلیل فضلات دماغ، اسهال آب زرد را	دردسر کند گرمی بود	بکافور	ملد[6]	سرد	پیران
را	ترنج	اریباسیوس: [پوستش][7] گرم وخشك، گوشتش[8] سردوتر، [حماضش سردو خشك، دانه‌اش گرم خشك][7]	ح[9]	آنچه سوسی بزرگ بود	زهرها راوهضم طعام را	دماغ گرم را	ازپس طعام بایدخوردن	ملد[10]	سرد	پیران
رب	سافیلث	ج: سرد. ع: سردوخشك	ب[11] ی	هرچه بزرگترو بویاتر	بویش دردسر را[12] وطلا کلف را[12]	کسلانی را	بعمر زنگوش	ملد[13]	گرم	جوانان

۱ــدر نسخهٔ اساس بجای «ب» نوشته شده است: «س»، بقیاس دیگر موارد مشابه اصلاح شد. در این ستون، نسخهٔ چ، ف، متن عربی: ب، ا، ر، ۲.
۲ــنسخهٔ اساس: «پوستش»؛ چ، س: بویش؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی؛ اصلاح شد. ۳ــچ: خونی نیك؛ س: هیچ. ۴ــس افزوده: «ع: گرم وخشك». ۵ــدر این ستون، نسخهٔ چ، ف، متن عربی: ح، ۲، ی، ۲. ۶ــچ: خونی بد؛ س: هیچ نکند. ۷ــمطابق نسخهٔ س ومتن عربی افزوده و اصلاح شد. ۸ــنسخهٔ اساس: پوستش، اصلاح شد. ۹ــ در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی: ح، ی، ۲. ۱۰ــچ: خونی صالح؛ س: خالی. ۱۱ــنسخهٔ اساس: «س، خ»، بقیاس دیگر موارد مشابه به اصلاح شد؛ در این ستون، نسخهٔ چ، ف، متن عربی: ب، ۳، ی، ۲.
۱۲ــ۱۲، متن عربی: والطلاء للداء الفیل والکلب. ۱۳ــ چ: خونی نیك؛ س: هیچ. ۱۴ــ چ: اسك، یا: اسل؛ س، ف، متن عربی: ا نبیق.

مصعد باید کردن بقرع ولسك[۱۴] یا آبشخوری از موم درمیان یخ باید بود یا در قدحی تا بر سر یخ سرد-
گردد چون آب خورد چندانکه باید نیمه آب خورد تا معده قوی گرداند و تن درست دارد و بول

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان[۱۷]	جنوبی	ح[۱۵] د م	**بنفشه** مختارست دماغ گرم را وچون ببویند خواب[۱۶] را سوددارد **نیلوفر** طبع بنفشه دارد بقوت ومنفعت برابرند جز که سردوتر[۱۸] ست ودردسر را که از گرمی بود سود دارد وازدوگونه است: زردست ودربیابان روید وازرقست ودربستانها بر کرانها روید واین نوع بوستانی ازرق خوشتر بود.
زمستان	شمالی	ح[۱۹] د یو	**سوسن** ازچندنوع بود وجمله بحرارت مایل است تحلیل بادها [ی] دماغ کند پلنگمشك[۲۰] نزدیك مرزنگوش است هم بطبع وهم بقوت وهم بفعل **بهرامج** معتدل وخوش بوی بود وتحلیل بادها کند از دماغ. **برم** برم هم بطبع بهرامج بود **مرو**[۲۱] گرم وخشك بود چون درشراب افگنند مستی کند.
زمستان	سردسیر	یو[۲۲] ع	ج[۲۳] زنان آبستن بسیار خورند چون شهوت آبستنی برایشان غالب بود د[۲۴] مقاوم زهرها[ی] قاتلست پوستش گرم وخشك وحریفست وحماضش سردوخشك درسه درجه وشحمش میان این وآن بطبع و بوی وحراقت ومعده را قوی گرداند و بر هضم یاری دهد **بختیشوع** گوید هر که ترنج خورد بشب احول شود و براین سخن تا حدی اعتماد است.
تابستان	گرمسیر	ج د ع	ج دماغ سردوتر گرداند وسستی آرد **نارنج** بادها[ی] سرد را تحلیل کند ولطیف تر از ترنج بود **لیموا**[۲۵] بهمه قوتها هم- چون ترنجست **سیب و آبی** [دماغ][۲۶] را بوی سیب وآبی سرد بود و دماغ را قوی گرداند و بوی آبی تسکین قی کند وشورش منش را سود دارد.

۱۵- در این ستون، نسخهٔ چ،س: یو،ع . ۱۶- س : بیخوابی؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۷- چ،س: هروقت که باشد؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی . ۱۸-ف: سردتر؛ چنین است متن عربی . ۱۹- در این ستون، نسخهٔ چ: د،م؛ نسخهٔ س: حنین،ماسرجویه. ۲۰-متن عربی: افرنجمشك . ۲۱- نسخهٔ اساس،چ: «مرد» ؛ نسخهٔ س: مرماحوز (= مرماخوز = مروخوش بو)؛ اصلاح شد . ۲۲- نسخهٔ چ: ح،د،یو . ۲۳- س،ف: دیسقوریدوس ؛ چنین است متن عربی . ۲۴- در نسخهٔ س بجای «د» -که نشانهٔ اختصاری دیسقوریدوس است- نوشته شده : جالینوس گوید؛ چنین است متن عربی . ۲۵- لیمو . ۲۶- از نسخهٔ چ،س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی.

کمتر آرد و هضم طعام بـه‌کند وچون خواهی که بجوشانی آب را بسه یکی باز آور[1] وسرد گردان وبازخور و از مطهره آب خوردن حذر کند چه[4] نفخ آرد هم چون کوزهٔ فقاع و بهترین مشکی طایفی بود که پس از مدتی بکار دارند و بعضی از حکما گفته‌اند برف آب تشنگی آرد از بهر آنکه طبیعت بلذت سردی مایل تر بود خاصه که مزاجی گرم بود.

شراب چون باندازه خورند حرارت تن بیفزایـد و هضم طعام کند و اندامها ترطیب دهـدو

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع نقلها[ی] شراب و منفعت و مضرت آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رج	نی شکر	یوحنا: گرم و تر و[2] قابض	ب[3] ۱ ب ۱	هر چه [آ]بدار تر و شیرین‌تر [تر[4]]	قصبهٔ شش را	نفاخ بود	شستنش بآب گرم	خونی معتدل	سرد	نیم پیران
رد	نبات حلاب	معتدل بحرارت مایل	ب[5] ۱ ب مد	هر چه پاک بود و سپید و روشن	قصبهٔ شش را و سرفه[6]	معدهٔ صفراوی را	بمیوها[ی] ترش و شیرین	خلطی نیک	معتدل	همه
ره	گل خوراسانی	گرم از جهت شوری	ب[7] مد ی	هر چه ساده‌تر و سست‌تر	تسکین قی را	سنگ در مثانه [افکند][8]	بسکنگبین بزوری	هیچ چیز تولد نکند	گرم و تر	پیران

۱ـ نسخهٔ اساس: باز آورد، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد. ۲ـ س افزوده: دیسقوریدوس. ۳ـ در این ستون، نسخهٔ چ، ف: ح، ۱، ر، ۱؛ چنین است متن عربی. ۴ـ بقیاس نسخهٔ چ، س افزوده شد. ۵ـ در این ستون، نسخهٔ چ، ف، متن عربی: ح، ۱، ر، مد. ۶ـ چ: قصبهٔ شش وسرفه را؛ س: سرفه و قصبهٔ شش را. ۷ـ در این ستون، نسخهٔ اساس: س، مد، خ؛ بقیاس دیگر موارد مشابه و با توجه به نسخهٔ چ اصلاح شد. ۸ـ بقیاس نسخهٔ چ، س افزوده شد. ۹ـ چ، متن عربی: غشی. ۱۰ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۱۱ـ در نسخهٔ اساس

تشنگی وغش[۹] را سوددارد وچون ممزوج کنندشکم را براندودل شادگرداند و نشاط وشجاعت و سخاوت بیفزاید[خاصه] [۱۰] چون کسی خوردکه مزاجش باعتدال بود وچون بافراط خورندبی‌خوابی آردوشهوت غذاوجماع را ببردو آماس جگر[آردو دوم‌دهان ناخوش‌گرداند][۱۱] وحفظ کندکند واندامها بلرزه آردوعصبها و بینایی را ضعیف کندوتب آردو نقصان درعقل آرد و بسیار بود که‌سکته[۱۲] ومرگ فجا آرددزیراکه شراب بافراط حرارت غریزی را بپوشاند . ودماغ ممتلی

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
قیاسی			
آن‌وقت که باشد	آنجاکه یابند	ج[۱۳] را	**نی‌شکر** معتدلست بحرارت مایل، درشتی بروسینه وقصبهٔ شش راسوددارد وازرطوبتها بیفروزد این‌حوالی را وادرار بول کند و گرچه نفاخ بود چون پوستش بازکنند وبآب گرم بشویند نفخش بشود**پانید** گرم وترست سرفه وبروسینه راسودداردوشکم نرم کند وخونی‌معتدل تولدکند وبهترین نوعی‌آن بودکه ازشکر[۱۴] کنند.
همه	همه شهرها	ع[۱۵] ج	**نبات** [جلاب] [۱۶] گلوراسوددارددوصافی گرداند ازرطوبتی که بدو پیوندد ازدماغ وقت سرود گفتن وآواز برآوردن [۱۷] بروسینه را سوددارد وچون بآب گشنیز و خشخاش بیامیزند مزاجها[ی] گرم راموافق[۱۸] بود وچون بلاجورد رنگین‌کنند سودارا سوددارد .
زمستان	گرم‌سیر	یو ع ج	**گل** مختارست ازپس‌طعام هضم راوفم معده راخصوصاازپس طعامها[ی]چرب وشیرین‌ونشف‌رطوبات‌ازمعده کند وزیك درم تا یك مثقال بکارآید چه اگربیش‌ازین‌خورد[۱۹] روی زردکند وسده آردوتن سست گرداند وکسی‌راکه مزاج رگها فراخ‌تربود زیان کمترآرد وبعضی‌ازحیوانات راغذاکند وخاصیتهاش بسیارست برحسب‌زمینها .

بجای این‌قسمت نوشته‌شده است :«راسودداردودماغ‌ممتلی گرداند»ـ چون نابجاومکرر بودمطابق نسخهٔ س‌اصلاح شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن‌عربی. ۱۲ــ س،ف افزوده: وصرع. ۱۳ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ،ف،متن عربی :د،یو،الر. ۱۴ــ س‌افزوده: سپید؛ف : پاکیزه؛متن‌عربی:من‌السکرالنقی. ۱۵ــ دراین ستون، نسخهٔ چ،ف:ع،اسحق. ۱۶ــ بقیاس‌نسخهٔ س،ف ومتن‌عربی افزوده شد. ۱۷ــ س افزوده :وسرفه و . ۱۸ــ س،ف: موافق‌تر؛ چنین‌است متن‌عربی. ۱۹ــ چ: خورند .

گرداند چنانکه روغن بسیارچراغ رافرومی‌راند. **درشراب خوردن ده منفعت است** چون باندازه خورند[پنج بتن مخصوص است وپنج بنفس][1] : هضم طعام کند، وادرار بول آرد، وگونهٔ روی نیکوگرداند، وبوی دهن خوش گرداند، وآب پشت بیفزاید، و دل شادگرداند، و دلیری

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رو	فستق	ارخیجانس: گرم وخشك	ب[2] مد ی ۲	هرچه تازه‌تر وبزرگ‌تر	گرم بدن جانوران[را][3]	جوششها را بدست	بزردالو کشته	خونی خشك	سرد	نیم پیران
رز	فندق	ماسرجویه: گرم وتر	۲[4] ر ۱	هرچه بزرگ‌تر وتازه‌تر	درجوهر دماغ بیفزاید	معده را برنجاند	بفانید	خونی نه نیك	سرد	پیران
رح	بادام مغز شور	بریان کرده باپوست: گرم وخشك	۲[5] ی ۲	آنچه پوست ازو می‌ریزد	دفع مستی را	تخمه را	بشراب کهن زرد	بلغمی شور	گرم	جوانان
رط	ریباس	عیسی: سردوخشك	ب[6] ۱ ی ۲	آنچه درزیر برف روید	آبله وسرخجه[7] را	سینه وقولنج را	بترنج مربا[8]	خلطی اندك	گرم	جوانان

۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس متن عربی. ۲ــ درنسخهٔ اساس بجای «ب،ی» نشانهٔ «س، خ» نوشته شده است بقیاس دیگر موارد مشا به اصلاح شد. در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی: ح، ۲، ی، ۲؛ چنین است نسخهٔ ف. ۳ــ بقیاس نسخهٔ چ، س افزوده شد. ۴ــ درنسخهٔ اساس بجای «ر» نشانهٔ «ت» نوشته شده بقیاس دیگر مواردمشا به اصلاح شد. در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی: ح، ۲، ر، ۱. ۵ــ درنسخهٔ اساس بجای «ی» نشانهٔ «خ» نوشته شده بقیاس دیگر مواردمشا به اصلاح شد، در این ستون، نسخهٔ ف، متن عربی: ح، ۲، ی، ۲. ۶ــ درنسخهٔ اساس بجای «ب، ی» نشانهٔ س، خ» نوشته شده بقیاس دیگر موارد مشا به اصلاح شد. ۷ــ سرخچه نیز می‌توان خواند. ۸ــ ف: بترنج پرورده.

افزاید ،وخوی خوش‌گرداند ،ومقاومت بخیلی‌کند، و اومید بگستراند.وهرشراب‌که سرخ‌تر و خوش‌بوی بود ونه‌کهن ونه نوبود خونی درست تولدکند ومحرور را ممزوج بایدکردن [باراوقی بنان‌گرمه وپارهای آبی وسیب وبادام مغزولسان الثورتاقوت‌دل بیفزاید][9] واگراز

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر	ار ج یو	**فستق** مختارست آن‌نوع که‌بویا وقابض است تقویت معده راو خلطها [ی] بد ازسینه و شش‌وجگرو گرده ومثانه‌بیرون‌کند اماآنچه قابض‌نبود معده را زیان دارد وآب پشت بیفزایدوازپس طعام‌بایدخوردن ودهقانان و خداوندان فلاحت‌گفته‌اند که فستق‌ترکیب درخت گوزدارد .
زمستان	شمالی	را [10] یو را	**بقراط** گویداین‌نوع‌پرورش بیش‌از گوز کندودشوارترهضم‌شود ازگوزالاکه‌پوست دومش[11] بازکنند وپوستش‌قابض بودشکم‌ببندد و نفخ‌آرد وبعضی ازحکما گفته‌اند هرکه خوردن‌فندق با سذاب‌عادت دارد ازناشتااز گزیدن بیشترین همه‌حیوانات‌ایمن باشدوکژدم‌ازین نوع بگریزدو[چون‌به][12] انجیربخورند گزیدن کژدم را نیکست .
زمستان	جنوبی	ح د ار ع[13]	**بادام مغزشور** مکروه‌است باشراب خوردن خصوصاً کسی‌را که رطوبت‌معده بسیاربودوزشوریش لذت‌یابد وسینه را پاك‌كند وشکم براند وآنچه تلخ بود درین معنی قوی‌تربود وسدها[ی] مثانه وجگر وسپرزرا بگشاید وادرار بول‌آرد وهرچه تلخ تربود درین همه‌معنیهاقوی‌ترست .
بهار	آنجاکه یابند	ع یو ب [14]	**ریباس** مختارست معدهٔ ضعیف صفراوی راوشورش منش‌را و منع‌بخارات شراب راازدماغ‌وفم معده راقوی گرداند وشکم‌ببندد وبروسینه را درشت گرداندوآلتها[ی]شکم راقوی‌کندوفی‌الجمله همه پیران را[و][15] سرد گوهرانرازیان دارد .

۹ــ از نسخهٔ س افزوده شدبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی . ۱۰ــ در ایـن ستون، نسخهٔ‌چ :ما،ار،یو،ما؛ نسخهٔ ف : ما، الر،یو؛ متن عربی : ما، الر، ما . ۱۱ــ رسم خط نسخهٔ اساس: دوامش. ۱۲ــ از نسخهٔ‌س افزوده‌شد بقیاس‌نسخه ف، ومتن‌عربی . ۱۳ــ نسخهٔ اساس: ح ، بقیاس نسخهٔ چ،ف،ومتن‌عربی اصلاح شد . ۱۴ــ نسخهٔ‌چ:ش؛ نسخهٔ‌ف،متن‌عربی: ندارد . ۱۵ــ بقیاس نسخهٔ چ،س، ف، ومتن‌عربی افزوده شد .

پسش آب سرد بجرعه خورد زیان ندارد وکسی را که گوهری گرم[1] بود و پیوسته از شراب در رنج بود اگر بر امتلا خورد وگر بر گرسنگی زیان دارد. یا از پس طعامی شور یا ترش[2] یا از پس شیر و آنچه ازو کنند درهمه حالی زیان کند وفی الجمله ازپس هر غذائی که خورد از استسقا وسده برخطر بود بل که از پس غذا بدو سه ساعت باید خوردن .واز هر شرابی که متغیر شود بر حذر باید بودن و ازپس رنجها وگرمابها[3] همچنین زیان دارد [ویك قدح رابیك دفعت باز باید خوردن][4] ودر میان مجلس بخور نباید کرد. و نه سخن بسیار گفتن و نه نیز یکبارگی خموش

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر موسیقی و احداث نفسانی و علاج کردنش				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
ری	سرود	نسبت لحنها[ی] موزون که‌مادتش شعر بود	مد	آنچه نفس را بجنباند	همه بیماریها را	درفسق[5] استعمال کردن	استعمال کردن در منافع	مد[6]	همه مزاجها	همه سنها
ریا	آوازنای وارغنون	سرودی بقوت	مد	آنچه نسبتش با لحن متفق بود	رفو کردن[7] همه سازها را	سرود و شعر بپوشاند	بنگاه داشتن نسبت	مد[8]	همه مزاجها	همه سنها
ریب	رقص و ایقاع	گردانیدن پایها بر لحن و نسبت	مد	هرچه عملش[9] با علم موافق‌تر	سمع و بصر را در لذت مشارکت دهد	بیرون شدن از نسبت مقطعها	بنسبت باز رفتن	مد[10]	همه مزاجها[11]	همه سنها[12]

۱ــس : گوهری‌سرد ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۲ــس افزوده : یاحریف ؛چنین است متن عربی . ۳ــس : گرما به کردن؛ ف: گرماوه . ۴ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد بقیاس متن عربی. ۵ــ چ: در لذتها ؛چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۶ــ چ :راحت بدل؛س: هیچ . ۷ــ نسخهٔ اساس:«دفو کردن» ، بقیاس نسخهٔ چ و بـا توجه به نسخهٔ س؛ف،وشرح صفحهٔ مقابل اصلاح شد . ۸ــ چ: جنبا نیدن طبیعت؛س:هیچ. ۹ــ نسخهٔ اساس: علمش، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۰ــ چ: تفکر دل و نظاره ؛س: هیچ. ۱۱ ــ چ: بیشتر مردمان را؛چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۲ــ ف:همه راجز کودکان؛چنین‌است متن عربی . ۱۳ ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس متن عربی و نسخهٔ ف . ۱۴ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس متن عربی. ۱۵ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف ، ومتن عربی. ۱۶ــ نسخه اساس افزوده: که، بقیاس نسخهٔ س، ف، و بـا توجه به متن عربی ومعنی جمله حذف شد. ۱۷ــ از نسخهٔ س

بودن [وشراب خوردن درکشتی رونده][۱۳] وحرکت کردن بسیار ونگاه‌کردن در صراحیها و قرابها[ی] بزرگ‌مستی‌آرد [وبایدکه بیش ازچهار پیاله وساتگینی‌درمجلس نگردد چنان که عددچهار طبایع است تاطعام زود هضم‌شود وتن سبك‌باشد وبوقت خویش خواب‌آید].[۱۴]

مشمومها واسپرغمها در مجلس شراب اصلاح هواها را[و][۱۵] تقویت دماغ رابکاردارند تا از بخار شراب دماغ را رنج‌کمتر رسد و حواس پنج‌گانه ازان بهره و لذت‌گیرند خصوصاً حاسهٔ بوییدن . و برچندبخشش است برحسب زمانها چه هرنوعی بهر وقتی مخصوص است

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
همه‌وقتها	بآبادانیها	فارابی	**نغمت** آوازی‌بودکه‌نه‌بتیزی‌نسبت‌داردونه‌بگرانی‌تاازوابتدا درست‌آید ،لحن نعمت را هم چنانست‌که حرف[۱۶] سخن‌را،ازو ترکیب کنندو بدوباز گرددوایقاع سرود [را][۱۷]چنانست‌که‌عروض شعرراوعددلحنها چندانست‌که‌عددمزاجهازیراسوددارددهربیماریی راکه تعلق‌بنفس داردو بعضی‌از[۱۸]طبیبان‌استسقارا[۱۹] معالجت[به][۲۰] موسیقی‌کرده‌اند .
همه‌وقتها	آبادانیها	[ا]سحق [و][۲۱] جماعة	**فایدت** آوازنای وارغنون‌آنست‌که بسیاربودکه سرودگوی را درآوازتقصیری بود چنانکه درمیانهٔ‌آواز ابریشمی فروماندو آوازنای‌آنرانیابت دارد وآن تقصیرپپوشد ونای زن واسطه‌ای[۲۲] است میان سرود[گوی‌و][۲۳] زیروبم‌وازین‌جهت‌را گفتیم گویا[ی] گنگست [۲۴] ونای‌زدن زنگیانرا آمدست‌که‌گوشها[ی] دهانشان فراخ بودولبهاشان سطبر .
همه‌وقتها	بآبادانیها	فارابی	**ایقاع ورقص** ازجنس‌یك‌دگراند برچند بخشش است‌ثقیل اولست وخفیفش وثقیل دوم[۲۵] وخفیفش ورمل وخفیفش [وهزج و خفیفش][۲۶] وهریکی‌بشش بسیط‌تعلق داردمطلق‌ومزموم[۲۷]ومحصور ومجنب[۲۸]وممخر[۲۹]وهرچه بیرون ازینست فروع وزوایداین اصلهاست ورقص‌باآلت‌بودوبی‌آلت بودورقاص‌بایدکه بطبع‌طربناك وچابك واستادبود[درصنعت‌خویش][۳۰] وبخلقت‌معتدل‌بود .

افزوده‌شد . ۱۸ـ نسخهٔ اساس‌افزوده: حکما، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی‌حذف شد . ۱۹ـ س،ف: عرق‌النساء‌را؛چنین است متن عربی . ۲۰ـ بقیاس نسخهٔ چ،س،ف‌افزوده شد . ۲۱ـ ازنسخهٔ چ ،س‌افزوده شد . ۲۲ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس: واسطه‌ی. ۲۳ـ ازنسخهٔ س افزوده‌شدباتوجه به نسخهٔف، ومتن‌عربی . ۲۴ـ دوجملهٔ اخیردرنسخهٔف چنین است: نای‌که زمر است‌واسطه بودمیان گویاکه مغنی‌است ومیان‌خاموش‌که‌ابریشم‌است‌وگفته‌اندکه‌نای مطلوب‌لالست؛ چنین است‌متن‌عربی . ۲۵ـ رسم‌خط نسخهٔ‌اساس:دوام. ۲۶ـ ازنسخهٔ‌س افزوده‌شد بقیاس‌متن‌عربی . ۲۷ـ ف‌افزوده:ومحمول؛چنین‌است متن‌عربی . ۲۸ـ این‌کلمه‌درنسخهٔ اساس«محست» است ودرنسخهٔ چ،س «مجتث»است. گمان می‌رود«مجنب» باشد (رك :مقاصد الالحان۹۷) . ۲۹ـ نسخهٔ اساس : ممحن؛ف،متن‌عربی: ممحر؛ظاهراً«ممخر» است(رك:مقاصدالالحان۹۸) . ۳۰ـ از نسخهٔ‌س افزوده شدباتوجه به‌متن‌عربی .

چنانکه ترنج ودستانبوی ولیموا[1] [بایلول][2] و[بنفشه][2]، نرگس ومرزنگوش بتشرین‌الاول [ونارنج ومنثوربتشرین‌الثانی وباقی میوها بکانون الاول ونبق‌ومانندآن بکانون الثانی][2] وگل‌وشاهسپرم‌وشکوفه بشباط وبهار وبرگ‌درختان‌بآذارویاسمین‌وسافیسك بنیسان .وخربزه

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولد کند	مزاجها	سنها
ریج	شادی	بیرون آمدن‌حیوانیت	مد	آنچه‌عاقبتش سعادت بود	کسی‌را که بجان بر خطر بود	خطر مر ایشان‌را چون از حد بگذرد	بپندادادن‌وخرد کارفرمودن	مد[3]	سرد[4]	پیران‌خاصه
رید	خجالت	حرکت کردن‌دل بجانبین	مد	هرچه‌بود اجب تر بود	بی‌شرمی وشوخی‌را	حمیت‌را	بخرد کارفرمودن	مد[5]	معتدل	معتدل[6]
ریه	خشم	جوشیدن‌خون‌دل	مد	آنچه‌فربه کند وروی‌سرخ کند	فالج ولقوه‌را	دربیداری[7] کارفرمودن	بادبیزفیلسوفانه	مد[8]	سرد	پیران
ریو	مرداسنگ	گرم‌مایل بحرارت‌اعتدال گرم‌بغایت[9]	مد	اسفهانی براق	معالجت‌ریشها و گوشت‌نورا برویاند	فضلها[ی] تن بدل کشد	بروغن گل	مد[10]	سرد	نیم‌پیران

۱ـ لیمو. ۲ـ از نسخهٔ‌س افزوده شد بقیاس نسخهٔ‌ف، ومتن‌عربی. ۳ـ چ: دل‌متفکرشود؛ س: هیچ. ۴ـ س افزوده: خاصه؛ چنین‌است نسخهٔ چ، ومتن‌عربی. ۵ـ چ: دل بجنباند؛ س: هیچ. ۶ـ س: کودکان؛ چنین‌است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۷ـ نسخهٔ اساس: «بیداری»، مطابق نسخهٔ‌س اصلاح شد با توجه به متن‌عربی. ۸ـ چ: دل فروگیرد؛ س: هیچ. ۹ـ س: خشك بغایت. ۱۰ـ چ: اکراه‌تن؛ س: هیچ. ۱۱ـ چ، س افزوده: سیبو. ۱۲ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس: کیاد. ۱۳ـ بقیاس ضبط نسخهٔ س: «جزین»، اصلاح شد. ۱۴ـ ۱۴؛ س: بکاردارد.

و نیلوفر بایار و[۱۱] شمامه بحزیران و آبی‌وشفتالو بتموزوترنج سبز وهمه میوها بآب . ودرین دوازده ماه‌که یاد[۱۲] کردیم بـا [ز][۱۳] مشمومها و سپرغمها توان یافتن ومـا آن معروفتر یاد- کردیم[اختصار را وهرچه یادکرده شد درشهرهای‌گرم سیرزودتررسد ودر سرد سیردیرتر و

اختیارات	رایهای[حکیمان	شهرها	زمانها
شادی لاغرا نرافربه کند خصوصاً چون سبب لاغری غم بـودو حرارت غریزی درتن بگستراند و گونۀ روی بیفروزدلیکن چون ناگهان‌رسدخطر مرك بودچه حرارت‌غریزی ازدل بیکبارجداگردد وکسی‌راکه پیوسته شادیها بدل‌می‌رسدباید‌که همیشه اندیشها[ی] گوناگون[۱۴] یادمی‌آرد[۱۴] غـم ضدشادیست وهمه‌کس‌رازیان دارد خصوصاً کسی‌راکه‌مزاجش[۱۵] گرم نباشدچه سردبودوخشك[۱۵] مردرا هلاك کند جز که‌بعقل مقاومت کند.	را ب ح	سردسیر	زمستان
خجالت حرارت‌اندردرون‌تن گریزدازان چیز که شرم دارد وروی گاه‌زردا ردوچون‌دران حال اندیشه کند حرارت‌ازتن‌بیرون دمدوروی سرخ شود ازیراخجل‌راروی گاه سرخ بودو گاه‌زرد **هم** اندوهی‌بودکه برچیزی برندکه‌درتوان‌یافت **غم** برچیزی که‌فایت شده‌باشد هرگاه‌که نومیدشوندحرارت‌ازتن‌بیرون دمدچون طبع دربندحرارت‌بتن‌درگریزدچنانکه عاشق‌که پیوسته‌بیمارگن[۱۶] بودگاه‌بطمع‌سرخ‌روی بودو گاه زردروی‌بنومیدی.	ب ج ار ح	همه‌شهرها	همه‌وقت
خشم چون‌ازحدبگذرد‌روی‌زردگردا ندوغشی آردوخطرها[۱۷] انگیزد الاکه‌خردغالب‌تر بودو بددلان راسوددارددوسردگوهرانرا موافق‌بودزیراکه‌خون‌درتن‌بگستراند و گونۀروی‌سرخ کندورگها ازخون ممتلی‌کند **بیم** ضدخشم‌است و بسیاربودکه مردراهلاك کند خاصه‌کسی‌راکه سو[ء] الظن بـود[۱۸] بسیار واز انـدك‌مایه‌چیزی بترسد .	ب ح رو	سردسیر	زمستان
توتیا وکزمازج‌چون‌بکو بندو بآب گل‌سرشته‌کنند دم‌کش ببرد وهم‌چنین‌آب برگ ملخ[۱۹] چون‌درکوزۀ نو کنند تاآن‌آب‌همه‌نشف کندو سفالش‌بکو بندو بجای‌توتیا بکار برندو کسی که‌خواهدکه موی‌بغلش‌نروید بایدکه چون‌احتلام‌رسدبکند وطلاکند بربغل‌بخون بزغ یـاخون‌کشف یاخایۀموریاروغنی که عضایۀدراو پخته بودوعضایۀ نوعی‌ازسوسمار بودچون چشم‌را ازدم‌کش رنج‌رسدعلاج‌باید‌کردن‌بآب گل که‌سماق‌دراو آغشته بودبا شافۀغوره‌چو نعرق‌ازپای‌بسیارآید رنگ بباید‌کردن‌بحنی[۲۱] بآب‌موردسرشته	را قدما	سردسیر[۲۰]	زمستان

۱۵-۱۵-س: سردوخشك بود؛ چنین است نسخۀ ف، ومتن عربی. ۱۶-س: بیمارگین؛ ف: بیمارگون . ۱۷-س: وتبهای‌خطرناك؛ چنین است نسخۀ ف، ومتن‌عربی . ۱۸- نسخۀ‌اساس افزوده : «و»، بقیاس‌نسخۀ س‌حذف شد . ۱۹- س: ملح؛ ف : بلگ‌السوس؛ چنین است متن‌عربی؛ سوس‌شیرین بیان‌راگویند . ۲۰-چ، ف: شمالی ؛چنین است، متن‌عربی . ۲۱-س افزوده : وبرگ‌ملح بحنی= بحناء .

مقصود ازین میوهاکه یادکرده شد بویست نه خوردن][1] وسبب اختلاف رنگ وبوی آنست در سپرغمها که مزاجشان نیز مختلفست در حرارت و برودت ورطوبت ویبوست ونیزهر کسی‌را نوعی‌خوشتر آیددون از نوعی برحسب موافقت‌طبعش باآن چیز بطبع[چه هرچیز بجنس][2] وماننده‌خویش گرایدچنانکه مزاج‌معتدل‌راسبزی‌خوش‌آید وسبزی‌طبع اعتدال‌دارد. واصحاب مالیخولیامیل بتاریکی‌وتنها[یی][3] بیش‌کنندهم‌ازین جهت و نیز [باشد][4] که‌طبع‌از

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرمستی وقی وخواب‌وبیم وبیداری				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
ریز	قی کردن[5]	بیرون آمدن خلطها [برعکس راه غذا][6]	مد	هرچه آسان برآید از سینها[ی] فراخ	معده‌را و آلات زیرین‌را	دماغ را و سینهٔ تنگ‌را	بچشم بستن و آلات قی	مد[7]	سرد[8]	پیران[9]
ریح	مستی	[اضطراب حواس][10]	مد	آنچه‌لذتش اب باطل کند	دردها[ی] سخت را	دماغ‌را	بتقویت دماغ قوی	مد[11]	مرطوب[12]	پیران
ریط	ترب و آلات قی	جالینوس، یوحنا: گرم‌وخشك	مد	بوستانی تازه	قی‌را پیش ازغذا واسهال را پس ازغذا	شورش غذاها و خلطها	بقی کردن	مد[13]	مرطوب	پیران

۱ــ از نسخهٔ س افزوده شدبقیاس نسخهٔف،ومتن عربی . ۲ــ از نسخهٔ‌س افزوده‌شد بقیاس‌متن‌عربی . ۳ــ بقیاس نسخهٔ‌چ،س افزوده شد .
۴ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده شد . ۵ــ در نسخهٔ های‌چ،س ،ف، ومتن‌عربی،ستون افقی‌مربوط به «قی کردن» پس‌ازستون«مستی»است.
۶ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده شد باتوجه به نسخهٔ‌چ ،ومتن عربی. ۷ــ چ: آرامیدن‌معده؛س:هیچ. ۸ــ چ،ف،متن عربی: بلغمی؛ س:مرطوب.
۹ــ چ: کهلان؛چنین است نسخهٔ ف ،ومتن‌عربی. ۱۰ــ نسخهٔ اساس:«بیرون آمدن‌خلطهاسرراه‌غذاوحواس»،مطابق نسخهٔ س اصلاح شد با توجه به نسخهٔ‌چ،ف، ومتن‌عربی. ۱۱ــ چ:خوابهای آشفته؛س:هیچ. ۱۲ــ چ،س،ف:سرد؛چنین‌است‌متن عربی. ۱۳ــ چ،س:خلطی بد.
۱۴ــ نسخهٔ اساس:«وضد»، بقیاس نسخهٔ‌س‌اصلاح شد . ۱۵ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده‌شد بقیاس‌متن عربی . ۱۶ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و»، بقیاس نسخهٔ‌چ،س‌حذف‌شد. ۱۷ــ دراین‌ستون، نسخهٔ‌س: اریباسیوس،روفس. با توجه به نسخهٔ‌س‌شایدشرح‌این‌خانه‌در نسخهٔ‌اساس نابجا قرار—

اعتدال مایل‌شود بضد[14] خویش چنانکه محرورانرا مشمومها[ی] سرد خوشتر آید وکسی را که [در][15] دماغ بخاری غلیظ بود[16] بویها[ی]گرم چون بوی نفط وقیروعجب نیست این اختلاف وموافقت که هم این‌معینها در نغمت موسیقی بازتوان یافتن نه بینی‌که یکی را نشاط بافراط‌تر افزاید ویکی را بدان میل نبود وهم‌چنین درطعمها یکی راطعامی‌خوش‌آیدبعینه هم‌این‌طعام دیگری‌راناخوش آید.

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
وقت‌برآمدن شعری	گرم‌سیر چون زنگستان	ب[17] ح رو	قی کردن هم[18] ضرورتی باشدوهم ارادتی‌ازبهر پاک‌گردانیدن معده‌را، بداروکنندوبی‌داروی کنندچنانکه‌کسی‌عادت‌کرده‌باشد وازضرورت نیزافتد وآنگاه بودکه قوت دافعه ازکار بازماند وغذا هضم نتواند کردن وبضرورت بازگردد این‌نوع مستان را افتددرحال‌تن درستی وبیماران رانیز افتد دربحرانات وستارهٔ شعری‌آن وقت برآیدکه‌به [بیست][19]درجه ازآفتاب بازپس‌ماند.
زمستان	شمالی	ح[20] ار رو	**شراب‌خوردن** طبعی[21] نیست ومستی‌خارج ازطبعیست[22] چه بخار شراب[23]روح‌روحانی راوحیوانی[23]تیره گرداند ودرحواس حرکتها[ی] ناپسندیده پدیدآردوآنگه حالهایی رود که‌بهشیاری عقل‌آنرا منکر بود و نپسندد‌نه بینی‌مست راکه‌گاه بی موجبی‌خشم‌گیرد وگاه‌بظن‌عربده جوید، دیگری‌رابغفلت فروشودوطرب‌دراو بگسترد، دیگری راکه‌بعلم وادب مشغول شود وباشدکه در مذهب مناظره‌کند.
زمستان	سردسیر[27]	یو[24] ع	[**مختارست**][25] **آلات** قی‌کردن ازپس ریاضت و درمابه[26] و آلات قی‌سکنگبین بزوری وماهی‌شور باخردل وسپیدباها وخربزه ازپس‌غذاها که‌یادکرده‌شد بدوساعت‌آب‌شبت‌وآب‌انگبین وآب گرم وروغن‌شیره وشرابها[ی]شیرین گرم‌بایدخوردن آنگه پری‌بروغن فروزند و[28] بکاربرند[29]واز پس[30]مضمضه بایدکردن بآب گل و شراب وکم‌مایه‌شراب سیب[31]ازپس ببایدخوردن وتادیگرروزآن وقت هیچ چیزی دیگر نخورد.

گرفته‌ومربوط به‌خانهٔ‌زیرین‌است‌و برعکس، رك: صفحه‌مقابل/۵ح . **۱۸**– نسخهٔ‌اساس: هضم، بقیاس نسخهٔ س و باتوجه به نسخهٔ ف، و متن عربی اصلاح شد . **۱۹**–از نسخهٔ‌س افزوده‌شدبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی . **۲۰**–دراین‌ستون، نسخهٔ س: بقراط، حنین، روفس؛ رك: ۱۷ح. **۲۱**–س، ف، متن‌عربی :طبیعی . **۲۲**–س، ف: طبیعتست. **۲۳–۲۳**، ف: روح نفسانی؛ چنین‌است متن عربی . **۲۴**–در ستون، نسخهٔ‌س افزوده: حنین؛ چنین‌است نسخهٔ چ . **۲۵**–از نسخهٔ‌س افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ‌ف، ومتن‌عربی؛ در نسخهٔ‌س کلمهٔ «آلات» مذکور نیست‌وزائدنیز بنظرمی‌رسد . **۲۶**–س: گرمابه‌کردن؛ ف: گرماوه . **۲۷**–چ، ف، متن عربی :شمالی. **۲۸**–نسخهٔ‌اساس: «فروزنده»، بقیاس نسخهٔ‌چ‌و با توجه به نسخهٔ‌ف، ومتن‌عربی اصلاح شد. **۲۹**–چ :«بکاربرد» که باتوجه به فعل «فروزند» مناسب‌ترمی‌نماید. **۳۰**–س افزوده :قی . **۳۱**– نسخهٔ‌اساس: «سپید»، بقیاس نسخهٔ‌س، ف، ومتن‌عربی اصلاح‌شد .

نقلها نقل‌را درمجلس شراب ازچندمعنی بکاردارند یا اصلاح حرارت شراب را [و][1] تسکین شورش منش‌راچنانکه عادت محرورانست نقل‌سیب[2] وریباس[3] وخشخاش‌یا[4] دفع مضرت

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رك	**خواب**	خفتن‌حواس	مد	آنچه‌پس‌ازهشت‌ساعت‌شب‌بود	آسایش‌راوهضم‌طعام‌را	خشکی‌تن‌راازحدچون‌بگذرد	بغذاها[ی] مرطب	مد[5]	مرطوب[6]	پیران
رکا	**فسانه‌گوی**	سببی‌ازسببها[ی]خواب	مد	خوش‌سخن‌وتازه‌روی	برخورداری‌ازندیمان	مشغول‌گشتن‌بدانان‌ازهمه مهمات	بمهمات‌بازگشتن‌ازان	مد[7]	همه	جزطفلان‌را
رکب	**فسانه**	چیزها[ی]دروغ‌وراست	مد	هرچه‌دل‌پذیرتر	خواب‌آردبتلطف	بشکوهیدن‌ازفسانها[ی] هایل	بازگشتن‌بفسانهٔ‌دل‌آمیز[8]	مد[9]	همه	همه
رکج	**بیداری**	تصرف کردن درحواس	مد	آنچه‌پس‌ازکمالیت‌هضم طعام‌بود	معیشت‌حیوانرا	کندی‌حواس‌راچون‌ازحد درگذرد	بخواب	مد[10]	همه	همه

۱ــ بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی‌افزوده شد. ۲ــ س: نقل‌کردن بسیب . ۳ــف افزوده : وکاهوا (= کاهو)؛ چنین‌است متن‌عربی . ۴ــ نسخهٔ اساس:«تا»، بقیاس نسخهٔ ف،ومتن‌عربی اصلاح شد. ۵ــ چ : آسایش بدل؛س: هیچ . ۶ــ چ: بلغمی؛چنین است نسخهٔ ف،ومتن عربی . ۷ــ چ: آسایش‌دل؛س:هیچ . ۸ــ چ:دل‌پذیر. ۹ــ چ: تعجبها؛ س: هیچ . ۱۰ــ چ: مشغول‌شدن حواس؛س:هیچ تولدنکند . ۱۱ــ نسخهٔ اساس،چ افزوده:«و»، بقیاس نسخهٔ‌س،ف، ومتن‌عربی‌حذف شد. ۱۲ــ لیمو . ۱۲ــ۱۳، نسخهٔ‌اساس :وخوردن کرنب‌مطبب گویدنقل ؛ متن‌عربی :وتنقل‌بالکرنب‌المطیب؛ نسخهٔ ف. وکلنب‌خوش‌طعم . ظاهراً ضبط نسخهٔ‌اساس‌درست نیست وبایست باشد:وخوردن

خمار را چنانکه عادت مخمورانست[۱۱] مزیدن لیموا[۱۲] وخوردن کرنب مطیب[۱۳] یا[۴] مراعات گلووصوت‌راچنانکه عادت مطربان وسرودگویانست بنقل‌خوردن نی‌شکرونبات[۱۴] جلاب یا[۴]

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
همه‌وقتها	سردسیر[۱۵]	ب ح رو	**خواب** چون‌از اندازه بگذرد حرارت وقوت‌کم گرداند و خواب‌اندك‌بلغم افزاید وخواب باعتدال‌حرارت‌وقوت‌تن بیفزاید ورای‌مردقوی گرداندوتأثیرخواب‌مختلفست‌برحسب‌اختلاف‌تن‌اگر خلطی‌بسیار بود بیش‌ازان‌که‌تن احتمال‌تواند باشدکه هضم بخواب شودوکسی‌راکه تب‌باَبتدا[ی]خواب نوبت بودنبایدکه‌بخسبد تا غذاهضم نشود وتن‌سبك‌نشودوبالش[۱۶] بلند غذا را بقعرمعده‌افگند وبرهضم‌یاری‌دهد .
درزمستان بیشتر	همه‌شهرها	فارابی	**ندیم** بایدکه چون سمر گوید صرف‌آن داند وطریق‌قطع‌و وصل[و][۱۷]اختصار[و][۱۷] بسط شناسد وخوش‌سخن ونوادرگوی بود وچون سخن گوید گونۀرویش نیکوباشد ومتغیرنشود وزپس سخن‌گفتن‌بسیارآوازش بنگردد‌وزبی‌خوابی صبوربودوتاریخهاو سیرتها[ی] پادشاهان و مضاحك ونوادروشعرها[۱۸] بسیارداندتا شنونده[۱۹]راشادگرداندآنگاه غذا بروجه‌خویش هضم‌شودوهم‌خون صافی‌گرداند وهم دل فارغ .
همه‌وقتها	همه‌شهرها	تعالیق مقلوبی	**فسانها** بیشتردروصف روزگارها[ی]گذشته بود[۲۰] اگر حقیقتی‌واگردروغ[۲۰] وبرچندبخش[۲۱] است برحسب‌میل‌هرکسی چنانکه عاشقانراحدیث لیلی ومجنون وویس ورامین ومانندآین‌و خردمندانراحکمتها وسیرتها[ی]ملوکان وعهدها[ی] ایشان چون اخباراسکندروعهداردشیروماننددآن ومبارزان راصفت‌کارزارها و حصارها گشادن‌بشهرها.
همه‌وقت	همه‌شهرها	ح ب رو	**بیداری** چون‌طبیعی‌بودتن راست‌گرداند وقوتها[ی]طبیعی ضعیف‌گرداند وقوتها[ی] نفسانی رابعکس قوی‌گرداندوحرارت غریزی وحرارت دل بیرون‌کشد از اندامهاتا حس‌وحرکت‌ارادی بدان قوی شود وباطن تن‌سردگرداند وظاهر گرم وبیداری‌چون ازحدبگذرد بی‌خوابی‌آرد وگرمی وخشکی‌تن بیفزاید وگونۀ روی تباه گرداند وچشمها بسوراخ فروبرد .

کرنب مطیب : بقیاس نسخۀ ف، ومتن‌عربی‌اصلاح شد . ۱۴ــ نسخۀاساس افزوده:«و»، بقیاس نسخۀس،ومتن‌عربی‌حذف‌شد . ۱۵ــچ، س:همه‌شهرها ؛چنین‌است‌نسخۀف، ومتن‌عربی . ۱۶ــ نسخۀ اساس: «بآتش» ، بقیاس نسخۀچ ،س‌اصلاح‌شد. ۱۷ــ مطابق‌نسخۀ س،ف، ومتن‌عربی افزوده شد . ۱۸ــف،متن عربی‌افزوده :واراجیز . ۱۹ــچ،س : شنونده . ۲۰ــ۲۰،س: اگرحقیقی‌بودوگر برساخته . ۲۱ــچ : بخشش.

تقویة معده را[1] بگل وچیزها [ی] شور. وسردی معده را بمغز خرما وسعد وماننداین یا[2] آب‌پشت را چنانکه عادت پیرانست بز نجبیل وترنج مربا یامراعات معدهٔ ناری‌را نیز ببز ماورد وسنبوسه وبهترین نقلی آنست که تن بدان سکون یابد ومعده را ازان رنجی نرسد وفی‌الجمله همه نقلی زیان‌کاربود چه‌هم[3] غذا راتباه‌کندوهم باشراب ازمعده فرود آیـد وزودمستی آردو ببرد،زود خمار[4] آرد ومرد را کسلان کند وحواس را تیره‌کند .وزیان‌کارتر ازنقل نان‌خوردن بود برمستی وازین زیان‌کارتر شراب‌خوردن بود برریق وگرکسی‌این‌کند وازین رنجی‌نیابد

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندراستفراغ‌واحتقان وجماع‌وخمار وفقاع				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رکد	استفراغ	غالب شدن‌قوت‌دافعه	مد	آنچه‌دفع‌فضلات کند	راحت‌قوةماسکه	چون‌افراط کنند	بچیزها[ی] قابض	مد[5]	همه	همه
رکه	احتقان	غالب‌شدن قوت‌ماسکه	مد	آنچه‌قوت‌تن نگاه‌دارد	نگاه‌داشتن‌اصل‌خلطها	فضلات‌تن‌بازگرفتن	بداروها[ی] مسهل	مد[6]	همه	همه
رکو	آب‌پشت[7]	هیولی‌فرزند، گرم‌وتر	مد	آنچه کمیت و کیفیتش[8] باعتدال بود	فرزندزادن‌را	چون‌فرزندناخلف بود	احتیاط کردن‌در تخم‌وزمین	مد[9]	همه‌را خاصه گرم‌وتر	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس‌افزوده: « ازان رنجی نرسد تقویت معده» ، باتوجه به نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی ومعنی جمله زائدمی‌نمود وحذف شد .
۲ــ نسخهٔ اساس:«تا» ، بقیاس نسخهٔف، ومتن‌عربی اصلاح شد. ۳ــ نسخهٔ اساس: همه، بقیاس نسخهٔس اصلاح شد. ۴ــ س‌افزوده: عظیم.ف: زمان خماردیربماند ؛چنین‌است متن‌عربی. ۵ــ چ : سکون بدن؛ س: تولدی‌نکند. ۶ــ چ: راحت امعا؛ س: تولدی‌نکند . ۷ــ در نسخه‌های چ،س،ف، ومتن عـربی‌ستون افقی‌مربوط به «آب‌پشت»پس‌ازستون «جماع»است . ۸ــ نسخهٔ اساس:«کیفیت»،مطابق نسخهٔ س، وبقیاس‌معنی‌جمله اصلاح شد. ۹ــ چ: برآمدن فضلات؛س؛ حیوانی . ۱۰ــ نسخهٔ اساس‌افـزوده: آب ، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی‌حذف شد . ۱۱ــ ازنسخهٔس‌افزوده‌شد . ۱۲ــ کلمهٔ«بمزاجها»فقط درنسخهٔ اساس،ونسخهٔ چ آمده‌است. ۱۳ــ چ،س: پیش‌داشتن.

نباید که بدین غره شود چه ممکن باشد که قوت طبع دفع این مضرت می کند و بعد از مدتی عاجز شود بهمه حالی. واثر مضرت گذشته پیدا شود و بهترین نقلی آنست که خوش گوارتر و فروزنده تر بود و از دماغ منع بخارات شراب کند چون خشخاش و شکر[۱۰] و آب گل و آب سرد بجرعه خوردن عوض نقل .

موسیقی [را][۱۱] در حفظ صحت استعمال کنند و مختلفست برحسب اختلاف طبعها[ی] مردم و این صناعت را در قدیم نهادند تا نفوس راسیر تها و سنتها ستوده گشتند و پس از ان پزشکان

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
همه وقتها	همه شهرها	ب ح رو	**استفراغ** واجبست طبیعت را یاری دادن بر بیرون کردن فضلات از تن و نگاه باید کردن اگر سبب گرفتن شکم از اندك خوردن غذا و خشکی بود تر باید کردن طبیعت را بمزاجها[۱۲] و بمرقها و ثریدها[ی] چرب و گر سبب پیش داشتی[۱۳] طعام قابض بود این عادت بگذاشتن و گر از تباهی[مزاج][۱۴] بود معالجت کردن و بحال صلاح باز آوردن و گرفتن گمیز در گرده و مثانه یا از حرارت بود به آب تخمکان[۱۵] و خربزهٔ هندی علاج و جلاب باید کردن یا از سردی بود تخم کرفس و بادیان.
همه وقتها	همه شهرها	ب ح رو	**کرفس و بادیان** و گرفتن عرق یا از سردی بود[۱۶] گرفتن گرمابه بعادت کند[۱۶] و مالیدن تن علاج باید کردن یا از تبش آفتاب بآب فاتر و روغن بنفشه علاج کردن و گرفتن کام را بغرغره کردن بآب انگبین و مسواك کردن و خاییدن مصطکی و بر روی بر آب گرم خفتن علاج باید کردن [و معده را از فضلات بقی علاج باید کردن][۱۷] و سینه را بطبیخ انجیر و مسکه و گر همه تن ممتلی گرددمسهلی خوردن و بر حسب آن خلط که غالب بود[معالجت کردن][۱۸] و رگ زدن .
بهار[۲۰]	شرقی[۲۰]	ب ج ع	**آب پشت** شریفترین فضلات تن است از ین جهت را چون بسیار بیاید مرد بغایت بی قوت گردد اند[۱۹] و اندامها بلرزه آورد و پیری انگیزد و عرق گشاید و مفاصل و خفقان و تاریکی چشم و کم خوردن غذا تولد کند [خصوصاً پیرانرا و سرد گوهرانرا][۲۱] و چون یکبارگی از جماع دست بدارند و احتلام نیوفتد وسوسه وغش[۲۲] تولد کند و خایه آماس گیرد و بیم بیماریها بود که از امتلا[۲۳] خیزد از تن و از دماغ.

۱۴ــ بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی افزوده شد . ۱۵ــ نسخهٔ اساس: «تخمه کان»، مطابق نسخهٔ چ،س اصلاح شد. ۱۶ــ۱۶، س: وبگرما به کردن؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی؛ ومناسب ترمی نماید . ۱۷ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۸ــ از نسخهٔ چ افزوده شد با توجه به متن عربی و نسخهٔ ف . ۱۹ــ نسخهٔ اساس افزوده: «خصوصاً پیرانراو سرد گوهرانرا» ، بقیاس نسخهٔ س،ف ، ومتن عربی نابجا و زائد بود وحذف شد. ۲۰ــ چ،ف، متن عربی :معتدل . ۲۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی؛ رك:۱۹ح. ۲۲ــ س: وعشق؛ ف: وعشق وخبث النفس؛ چنین است متن عربی. ۲۳ــ نسخهٔ اساس افزوده: «تن»، بقیاس نسخهٔ چ، س، ومتن عربی زائد بود وحذف شد.

استعمال کردند آنرا در معالجت بیماریها و محل الحان موسیقی از نفوس محل دارو[1] از تن بیمارست و تأثیر موسیقی در نفوس ظاهرست چنانکه راندن شتر بآواز درای و الحان حادی و شادی کردن اطفال از شنیدن غنا این علم لذت و نشاط افزاید و بر نماز کردن و درس خواندن یاری دهد

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رکز	جماع	گرد آمدن دو جفت تخم را	مد	آنچه مسقطا آبش ستوده تر بود	نگاه داشتن نوع	کسی را که مزاج سخت سرد و خشک بود	بغذاهایی که آب بیشتر افزاید	مد[2]	گرم و تر	جوانان
رکح	داروها[ی] دندان و مسواک	فروزنده و قوت دهنده	مد	آنچه بن دندانها را از زیان کمتر کند	خورده[3] و سبزی دندانها را	گوشت بن دندانها را	کار فرمودن به رفق	مد[4]	گرم و خشک	جوانان را[6]
رکط	خمار	تخمهٔ شراب	مد	اصلا نیک نیست	هیچ منفعتش نیست	دماغ و قوتها را	بشرابها[ی] خنک و میوه ها[ی] بویا	مد[7]	هیچ مزاج را	هیچ سن[8] را
رل	فقاع	ج: گرم و تر. یو: سرد و تر[9]	مد	هرچه بوی باتر و تیزتر	تپش و تیزی خمار [را][10]	عصبها را و نفخ را	آمیختنش با لیمو[11] و ترنج	مد[12]	گرم	جوانان

۱ـ نسخهٔ اساس، نسخهٔ س: داردو؛ چ: دارد، بقیاس متن عربی و نسخهٔ ف اصلاح شد . جملهٔ مربوط در متن عربی چنین است: فموقع الالحان من النفوس السقيمة موقع الادوية من الابدان المريضة؛ نسخهٔ ف: موسیقی شفای نفس را چنانست که دارو شفای تن را از بیماری. ۲ـ چ: نشاندن قوت شهوت؛ س: هیچ تولد نکند. ۳ـ ف: خورده . ۴ـ چ: آسایش وقت؛ س: هیچ تولد نکند. ۵ـ در این ستون، چ: احشاهای گرم؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی. ۶ـ ف: اسنان قوی را ؛ چنین است متن عربی. ۷ـ چ: بیرون دماغ؛ س: خالی. ۸ـ نسخهٔ اساس: «سر»، بقیاس نسخهٔ س، و ف اصلاح شد. ۹ـ چ: با اندکی حرارت؛ چنین است نسخهٔ س، و متن عربی. ۱۰ـ از نسخهٔ س افزوده شد. ۱۱ـ لیمو . ۱۲ـ چ: خلطی ناپسندیده؛ چنین است نسخهٔ س، ف، و متن عربی . ۱۳ـ س افزوده: و؛ با توجه به متن عربی «نسبت ایقاعوا بریشمها» مناسب تر می نماید.

ویزشکان در دردها بتسکین بکار دارند چنانکه حمالان درتخفیف بارها[ی] گران وبهترین غذاها آنست‌که نسبت وایقاع[۱۳] ابریشمها وسازهاهمه باهم راست بود وراستی ابریشم بدان توان شناختن‌که خنصرهرابریشمی بامطلق ابریشمی‌که‌فرود اوبود مقابل آیدوایقاع‌یك‌زدن

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهارپس از حیض	معتدل	ب ح ع	**طبیعت** ازبهرفـرزندزادن رالذتی‌پیداکردکـه‌آن‌لذت‌را عاقبت‌بغایت شریفست‌وآن‌وجودجانوریست‌وبهترین‌مباشرتی‌آنست که تن‌رانشاط وشادی افزاید ومردممتلـی‌نباشدونه‌گرسنه ازبهر آنکه‌ازگرسنگی‌خشکی‌بافراط‌خیزدوازسیری سدهاونیز بایدکه دروقتی‌معتدل‌بودودرهوای درست وتن‌ازاسباب‌بیماریهادورباشد.
همه‌وقت	شرقی[۱۷]	بختیشوع	[**مکروهست**][۱۴] آب‌سردخوردن‌ازپس‌غذاها[ی][۱۵] گـرم[۱۶] وشیرین وهم‌چنین‌شیروماست وچیزها[ی]حریف وقی‌دمادم‌کردن ودرخلال‌کردن‌الحاح‌نمودن‌چه‌این‌همه‌دندانرازیان دارد ومسواك آن‌بهتر بـودکه‌مکی‌بودوآنچه ازچوب‌خرماکنند ودندان زنگار-گرفته را چوب شفتالوا[۱۸] به بـودویارگوی‌کتان‌ترکرده‌بگلاب کارباید‌کردن وفرمودن .
هیچ‌وقت	هیچ‌شهر	جبرئیل	**خمار** [بخـاری][۱۹] گرم‌وتیزبودکه ازشراب بردماغ ضعیف افتد ومعالجت‌بایدکردن‌بریاضت‌آهسته‌وگرما‌به‌کردن باعتدال و خوردن شرابها[۲۰] که‌تسکین‌حرارت وتبریدکنندوغذا آن‌وقت‌باید خوردن‌که‌دماغ‌راقوی‌کندواشتهانیك صادق شودوحیلت‌بایدکردن تامگردرخواب‌شودچه‌خواب‌فضلات‌شراب‌راازدماغ ومعده‌تحلیل-کندومخموررا‌هیچ‌غذابهترازکرنب‌یاعدس‌باوفروج بسرکه نیست وزمیوهاترو[۲۱] شیرین‌وترش شاید.
تابستان	گرم‌سیر	یهودی مصری	**فقاع** ناردانی‌خمارراسوددارد‌وآنچه ازجوکنند نفاخ‌کننده [بود][۲۲] وآنچه بافاویه[کنند][۲۳] گرمی‌وخشکی‌افزاید وآنچه از نان‌وترهاکنندنفخش‌کمتربود وزداروها[ی]خمارلیموورب غوره وربمـوردپیش از شراب‌خـوردن [مختارست][۲۳] وهم‌چنین‌یك دانگ سنگ خاکسترهیزم رزباجلاب وآب یخ وشراب ممزوج اندك‌اندك درخانهٔ‌شمالی بتابستان‌خمارراسوددارد‌وزخاصیتها[ی] فقاع‌یکی‌آنست‌که‌عاج را نرم‌گرداند وبیفروزد .

۱۴—مطابق نسخهٔ س‌افزوده‌شد . ۱۵—نسخهٔ اساس‌افـزوده:«مکروهست» ، بقیاس‌نسخهٔ‌س ومعنی جمله زائـد بـود و حـذف شد. ۱۶—نسخهٔ اساس‌افزوده:«خوردن» ، بقیاس‌نسخهٔ‌س،ومتن‌عربی‌ومعنی‌جمله‌زائدبودوحذف‌شد. ۱۷—چ،س:همه‌شهرها؛چنین‌است‌نسخهٔ‌ف، ومتن‌عـربی . ۱۸— شفتالو . ۱۹—ازنسخهٔ‌س‌افزوده‌شد بـا توجه بـه‌نسخهٔ‌ف ،ومتن‌عربی. ۲۰— ف: وشربتها؛متن‌عربی:وشرب الادویة . ۲۱—نسخهٔ‌س«ترو» ندارد؛چنین‌است‌متن عربی . ۲۲— ازنسخهٔ‌چ افـزوده‌شد؛س :نفاخ بـود . ۲۳—ازنسخهٔ‌س افزوده شد .

بود بر نغمتی دریك زمانه بریك نسبت و بهترینش آنست که موافق وزن بود تاچون ازحدوزن بگذرد درتوان یافتن وهر آن طبع که ازموسیقی نفور بود آنرا هیچ علاج نبود .

احداث نفسانی خشم وشادی وخجالت وغم وبیم بودو تصرف کننده بود دردل یا[1] حرکت دل بناحیت سینه کشد یابناحیت پشت یاگاه بدین یاگاه بدان . واین جنبش یابیکبار بود یا اندك اندك، اگر بیك دفعت حرکت بناحیت سینه کندسبب خشم بودواگر اندك اندك حرکت کند

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر حرکت وسکون وانواع ریاضت				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رلا	حرکت	تصرف قوتها[ی] تن	مد	آنچه تا غایتی نشر نفس بود	کمال جنباننده و جنبنده	عایقی که از حرکت منع کند	منع کردن از عایق	مد[2]	سرد را حرکت قوی بفضد	جوانان را حرکت قوی بفضد
رلب	سکون	غایت حرکت	مد	آن قدر که حرکت را برآساید[3]	سینها[ی] تنگ را	فرودن رطوبتها را	بحرکت	مد[4]	گرم	کودکان و پیران
رلج	ریاضت	حرکت حیوانی[5] وارادتی	مد	هرچه باعتدال‌تر	فضلات تن کم کند	لاغرانرا و ضعیفانرا	بآسایش و مالیدن روغن	مد[6]	گرم و تر	همه و طفل گهواره

۱ـ نسخهٔ اساس: «تا» ، بقیاس نسخهٔ س ومتن عربی اصلاح شد. ۲ـ چ: گرمی؛ س: هیچ تولد نکند. ۳ـ س: برآسایاند؛ چ: آن قدر که حرکت راستایش(شاید: آسایش) دهد؛ ف: آنچه غایت حرکت را نگه دارد؛ چنین است متن عربی . ۴ـ چ: سردی؛ س: هیچ تولد نکند. ۵ـ نسخهٔ اساس: «انوابی»، مطابق نسخهٔ س با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۶ـ چ: رنجوری تن؛ س: هیچ تولد نکند . ۷ـ از نسخهٔ چ افزوده شد با توجه به نسخهٔ س، ف، ومتن عربی. ۸ـ س: حوادث . ۹ـ کلمهٔ «اندر» زائد می نماید شاید «خواب طبعی» مکرر بوده ویکی ازقلم افتاده است . ۱۰ـ س، ف، متن عربی: طبیعی . ۱۱ـ چ، س: بخارهای گرم تر؛ ف: بخارات تر؛ چنین است متن عربی. ۱۲ـ ف افزوده :والنما؛ چنین است متن عربی وظاهراً در نسخهٔ اساس وچ وس ازقلم افتاده . ۱۳ـ از نسخهٔ س افزوده شد با

هم بدین جانب سبب شادی بود و گر بیك دفعت حرکت کند سوی پشت سبب بیم بود و اگر اندك اندك حرکت کند هم باین جانب سبب غم بود و حرکت مترددبود گاه سوی سینه گاه سوی دل سبب خجالت بود[و][7] هم. این است احداث نفسانی وانگیزندۀ احداث[8] نفسانی حواس وفکرست و هردو حیوانی اند چون ازین پنج گانه یکی حاصل شود دل را خبر دهد.

فصل اندر[9] خواب طبعی[10] از بخارها[ی] گرم وتر[11] بود که بر دماغ افتد ازمعده وحواس را

قیـاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
تابستان حرکت ضعیف	[گرمسیر][13] حرکت ضعیف و بضد	مد[14]	**حرکت** ازشش نـوع بـود: حرکت کون وفساد[12] و نقصان و استحالت ومکانی ودو نوع درجوهر[15] بود یکی کون ویکی فساد. و چهار درعرض، آنچه درعرض بود یا داخل بود چون نقصان وزیادت واستحالت یا خارج چون حرکتِ مکانی.
وقتی باعتدال[17]	گرمسیر	مد[18]	**سکون** سردی ورطوبت تن بیفزاید ومفاصل وتخمه بیفزاید[16] وگونۀ روی زشت کندو قوت هاضمه راضعیف گرداند واین همه از جهت آنست که بحرکت فضلات تـن راتحلیل افتد[19] وسکون ضد حرکتست ودوضد هرگز مجتمع نشوند وچون درمعده بخاری دخانی بود ازسکون حرارتش بیفزایـد چـه تحلیل چنین بخارها م [به][20] حرکت بود وبسیار بـود که ازسکون تب خیزد هم ازین سببها که یاد کرده شد.
وقتی معتدل	همه جایها[22]	مد[21]	**ریاضت** درسال معتدل ترین فصلی بهارست ومعتدل ترین وقتی درتابستان بامدادان وزمستان نیمروزان. وریاضت باعتدال بایدکه موافق وقت وجای بـود وفی الجمله انـواع ریاضت مختلفست بحسب طبایع چهارگانـه ازبهر آن ریـاضت جوانـان وشخصهای قـوی در سردسیرها بزمستان بایدکه قوی تر بود و بضد.

توجه به متن عربی. **۱۴**ــ دراین سنون، چ: ح، ب، رو؛ چنین است نسخۀ س. **۱۵**ـ نسخۀ اساس: «جوهری»، مطابق نسخۀ س اصلاح شد و با توجه به نسخۀ ف، ومتن عربی. صورت «دو نوع جوهری» نیز مناسب تواند بود. **۱۶**ــ در نسخۀ س بجای «بیفزاید» نوشته شده: تولد کند. **۱۷**ـ ف: خارج ازاعتدال؛ چنین است متن عربی. **۱۸**ـ دراین ستون، چ: ب، ج، رو؛ نسخۀ س: بقراط، اریباسیوس. **۱۹**ـ نسخۀ اساس افزوده: «چنین بخارها»، بـا توجه به نسخۀ س، ف، ومتن عربی نابجا وزائد بود وحذف شد. **۲۰**ـ از نسخۀ س افزوده شد. **۲۱**ـ دراین ستون، چ: ب، ح، رو؛ چنین است نسخۀ س. **۲۲**ـ چ: شهرهای آبادان؛ چنین است نسخۀ ف، ومتن عربی.

ازبیداری بازدارد تاتن از ماندگی[1] واضطراب برآساید وفکرت ورای بیارامد وغذاها هضم شود ورطوبتها[ی] اصلی زیادت شود ازبهر آنکه خواب حرارت را بدرون تن بازگرداند وظاهر تن را سردگرداند چنانکه خفته را بزبرپوش[2] حاجت افتد وزان جهت را در زمستان طعام بهتر هضم.

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رلد	براسب نشستن	ازجملهٔ ریاضتها	مد	آنچه تن را عرق آرد	سه خصلت را که یاد کردیم	چون اسراف کنند	بچیزها[ی] مرطب	مد[3]	گرم	شخصها[ی] تمام را
رله	صید کردن در بیابان	گرفتن حیوانات بری	مد	آنچه آسان تر توان گرفتن	خلطها لطیف گرداند	خشکی اندام افزاید	بگرمابه و مالیدن روغن	مد[4]	معتدل	جز کودکان را
رلو	گوی باختن	چوگان زدن	مد	آنچه باعتدال تر	شادی نفس، ریاضت تن را	مفاصل ضعیف را	آهستگی کار فرمودن	مد[5]	معتدل	جوانان نو
رلز	کشتی گرفتن	ریاضتی میان دوشخص	مد	آنچه عاقبتش نشاط افزاید	اندامها[ی] قوی	سینه را	بگرمابه و خواب	مد[6]	گرم و تر	جوانان

۱ـ نسخهٔ اساس: مانده‌گی. ۲ـ متن عربی: دثار. ۳ـ چ: حرکت اعضا؛ س: هیچ تولد نکند. ۴ـ چ: شادی افزاید؛ س: هیچ تولد نکند. ۵ـ چ: رنجوری اجسادها؛ س: هیچ تولدی نکند. ۶ـ چ: گرم شدن اعضا؛ س: هیچ نکند. ۷ـ بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی افروده شد. ۸ـ دراین ستون، چ: بخ، رو، جبریل؛ نسخهٔ س: حنین، یوحنا. ۹ـ رسم خط نسخه اساس: دوام. ۱۰ـ س افزوده: بخار؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۱ـ چ، س: یهودی. ۱۲ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی. ۱۳ـ بقیاس

شود وبیشتر توان‌خوردن‌که حرارت‌بدرون تن‌گریخته باشد وشب درازتر وسردتر بود نیز باشد کەغذارا بسوزاند. وباشدکەبخارها[ی گرم][7] بدماغ پیوندد وبی‌خوابی آردپس حاجت‌افتد بسمرگوی‌وافسانه خوان‌تاخواب‌بازآیدزیراکه‌بی‌خوابی‌تن‌راخشك‌گرداند ودماغ‌راتباه‌کندو

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
معتدل	درصحراو هامون	مد[8]	**بر اسب‌نشستن** هم ریاضتی مختلفست برحسب اندازهٔحرکت سوار واسب‌تاختن ریاضتیست کەحرکات همهٔ تن دران متساوی نیست ودرریاضت معتدل سه خصلتست. یکی‌آنکه‌حرارت غریزی بیفزاید وبرافروزدتابروجهی پسندیده‌تر طعام هضم شودوفضلات تن لطیف‌گردد ودوم[9] آنکه مسام رابگشاید واندام ازعرق و[10] وسخ پاك‌گرداندوسەام اندامها[ی] ضعیف را قوی‌گرداند.
وقتهای‌معتدل	همه‌شهرها	مد[11]	**صیدکردن** درصحراها اندامها سرد وخشك گرداند زیرا که حرکتیست بیش‌از اعتدال وسببش حرص‌ظفریافتن برصیدست وتحلیل‌رطوبتها کندومرکب‌حرارت‌بود وتن‌راسردوخشك گرداند خاصه کسی‌راکه عادت‌صیدکردن‌نباشد[چه‌که][12] بسیارفرق بوداز همیشه‌ساکن بود[ن][13] تابیکبار حرکتی قوی‌کردن چون صید[14] ونیز باشدکه پیش‌ازصیدکردن گوشت صیدخورند وتبش‌معده بزیر افتد[14]. صیدماهی رطوبت تن بیفزاید.
بهار[15]	همه‌شهرها	مد[16]	**گوی‌باختن** بهترین‌ریاضتها نزهت وتماشاکردن است‌خاصه چون تن‌را رنجی‌کم‌رسد وممکن‌نبود کەریاضت قوی‌پیوسته توان کردن‌چون‌صیدکردن‌واسب‌تاختن‌اما گوی‌باختن‌وحلقهٔ‌نیزه‌ربودن وتیرانداختن‌ازجملهٔ‌ریاضتها[ی] باعتدال‌است ونیمهٔ زیرین‌آرمیده وآسوده‌بود درین‌ریاضتهاونیمهٔ بالایین جنبیده.
بهار[15]	همه‌شهرها	مد[18]	**کستی‌گرفتن**[17] ریاضت اندامها[ی]قوی بود وبااین همه ریاضتی خطرناك است چه همه خلطها[ی]تن بجنبش‌آرد ورگها از یك دیگرکشیده شود ومخاطرهٔ مرگ فجیء وتبها وعلتها[ی] دیگربودبرحسب‌آن‌خلط‌کەغالب‌بودوبشوردولاغران‌ومزاجها[ی] سردوخشك‌راوسرفه راوضیق النفس را[19]وجملهٔ کاریگران گرمابه رازیان دارد.

معنی‌جمله‌افزوده شد. **۱۴—۱۴**،س: ونیز باشدکه پیش از صیدکردن گوشت صیدخورند وپیش ازهضم معده‌زیرافتد؛متن‌عربی: وکثیراما یأکل اهلهامع‌ذلك لحوم‌الصید فینحدرقبل‌نضجهافیولدامراضا. **۱۵**—ج: بهارگاه. **۱۶**— دراین‌ستون، نسخهٔ چ،س: بختیشوع. **۱۷**— ج،س:کشتی‌گرفتن. **۱۸**— درایـن‌ستون، نسخهٔ‌چ:ح،رو،ار؛ نسخهٔ‌س:حنین،روفس. **۱۹**—س افزوده: وبروسینه را؛متن‌عربی: اصحاب الصدورالضیقة.

عقل بشوراند وبیماریها[ی] تیز انگیزد وپزشکان چنین فرموده اندکه پیش کسی کهمزاج دلش سردبودسمرها بایدگفتن که مردم را ازان خشم آید وکسی راکهمزاج دل گرم بود بضد تا طبع مرد[1] باعتدال بازآیدوسبب خواب آوردن سمروافسانه آنست که چون[2] گوش آنرا بشنود بخیال رساندوخیال بفکر رساندوفکرت بتعجب مشغول شود وازگوش تقاضا[ی] سخنی دیگر نکند وبیاساید سمع از حدیث رسانیدن بخیال وهم چنین دیگرحواسهاوفکرت هـمچنان بتعجب مشغول بود زیرا بیشترین خوابی که بینندآنست که ببیداری دیـده باشندیاشنید[ه] و ازین

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرگرمابه وطبایع خانها[ی] سرد وگرم: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	منفعت: سنها
دلح	گرمابه	هرچهارطبع دراو[باشد][3]	مد	هرچه کهن وبلندوخوش آب بود	همه کس را	بیماریهای تیز را	بچیزها[ی] سرد کننده	مد[4]	همه	همه
دلط	خانها و هواها[ی] گرمابه	گرم وتر وخشک	مد	هرچه هواو آبش براعتدال [بود][5]	تن درستان را چون طبع خویش و بضد	حقفان را	بیادشمال	مد[6]	مانندمزاجها[7]	مانندسنها
دم	آب گرم وخوش	معتدل[8]	مد	آنچه باعتدال مسامها بگشاید	تب غب را	رفتن شکم را	بشرابها[ی] قابض	مد[9]	معتدل	جوانان نورا

۱ــس: طبع هردو. ۲ــ رسم خط نسخهٔ اساس: کچون. ۳ــاز نسخهٔ س افزوده شد. ۴ــچ: پاکی تن؛س: هیچ تولدی نکند. ۵ــاز نسخهٔ چ افزوده شد. ۶ــچ: گشتن طبیعت؛س: هیچ تولدی نکند. ۷ــ دراین ستون، چ: همه تن درستان؛ چنین است نسخهٔ ف. ۸ــ س افزوده: و فاتر؛ دراین ستون، نسخهٔ ف، ومتن عربی: فاتر. ۹ــچ: طبیعت براعتدال؛س: هیچ تولدی نکند. ۱۰ــف افزوده: و باشدکه ازقلت روح باشد ازکمی غذا؛ چنین است متن عربی. ۱۱ــ چ،س: همه؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۲ــاز نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف،

سبب گفته‌اند جز سمرها [ی] نیکو نباید گفتن تا خواب درازشود ودرمیانهٔ خواب بنترسد و هضم تباه نشود وخون تیره نشود وسبب خواب امتلا[ی] دماغ است از بخارات غذا[۱۰] وحرکت گاه بخاراتها[ی] تر بدماغ کشد وخواب آرد چنانکه خوابانیدن وجنبانیدن گهوارهٔ کودکان وگاه بخارگرم بدماغ رساند وخواب ازان ستوه شود . چنانکه پیران را افتدکه هرساعت از خواب می‌جهند وتدبیر خواب انگیختن آنست که پس ازغذا چندگام بروند تا غذا بقعرمعده افتدآنگاه یك ساعت درپهلو[ی] راست خسبندپس ازان برپهلو[ی] چپ تا آن گاه که از

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
مانند[۱۱] وقتها	همه شهرها	یو رو	**گرمابه** بذات سردی فزاید،بآب سردوگرمی افزاید بآب گرم‌وخشکی افزاید بهوای گرم وزبهراین بکاردارند حفظ‌صحت راوتبها[ی]دق واستسقاوتشنج راسود دارد هرگاه‌که از استفراغ وامتلا بودوچون‌مقصود از گرمابه‌ترطیب بایدبایدکه آب[بسیار][۱۲] بزنند؟وساعتی نیك درآب زن درنگ کنندچنانکه دم زدن‌متواتر شود .
بهار[۱۴]	مانند[۱۵] شهرها	ج یو رو	**هوا[ی] گرمابه** برچند بخشش است برحسب خانها اما **خانهٔ اول** فاترست وهیچ تأثیر نکند **خانهٔدوم**[۱۳] معتدل‌است **خانهٔ سیم** سخت بغایت گرم‌وخشك اگردرین‌خانه کم‌مایه توقف‌کنند حرارت افزاید وترطیب کند وگردرنگ بسیارکند سردی وخشکی‌فزاید چه‌رطوبت‌وحرارت‌را تحلیل بسیارافتد وبعرض‌مزاج سرد گردد.
زمستان[۱۶]	شرقی	ب ح را	**آب گرم** مسامهارا بگشایدو تحلیل‌صفرا کند ومزاج‌تن بعرض سردکندوبذات تروهمه دردها را تسکین‌دهد وخلطها[۱۷] را پخته گرداند وخواب‌آرد وقوت تب‌لرز ببرد واعضا[ی] سرد؟وتر[۱۸]و تشنج‌راسوددارد وگرمابه‌کردن‌پس‌ازغذا[۱۹] نیك‌تن‌رافربه گرداند.

ومتن عربی. ۱۳ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس: دوام. ۱۴ــ چ: همه‌وقت ؛چنین‌است نسخهٔ ف؛س:مانندوقتها. ۱۵ــ س:همه. ۱۶ــ چ: بهارگاه؛چنین‌است نسخهٔ س، ف،ومتن‌عربی. ۱۷ ــ چ،س: خلطهای خام . ۱۸ــ نسخهٔ‌س«وتر»ندارد. ۱۹ــ ف :غذای‌کم؛ چنین است‌متن‌عربی .

خواب برخیزند اگر بنشاط از خواب در آید دلیل کند بر هضم طعام و صفا[ی] روح از آمیختن بخارات [بد][1] و بضد.

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رما	آب سخت گرم	گرم بعرض [گرم کننده بذات][2]	مد	آنچه گرمیش بافراط نبود	بلغمها لطیف گرداند	قوتها را	بآب سرد	مد[3]	سردوتر	پیران
رمب	آب سرد	سرد کننده بذات، گرم[4] بعرض	مد	هرچه خوشتر و بالذت تر	هضم طعام را	سردی مزاج را	بآب زن گرم	مد[5]	گرم	جوانان
رمج	آب سخت سرد	سرد و تر	مد	هرچه صافی تر و پاکتر بود	تشنج را چون از امتلا بود	استفراغ را چون از حد بگذرد	بشراب زرد کهن	مد[6]	گرم و خشک	جوانان
رمد	آهک	ج: آب رسیده گرم و خشک و آب نارسیده بغایت گزند[ه][7]	مد	هرچه اسپیدتر بود موی را زودتر ببرد	هر[8] علت که در زیر موی بود بچکاند برشج[9]	لاغران را	بآب گل و روغن بنفشه	مد[10]	سردوتر	پیران

۱ــ از نسخهٔ چ افزوده شد بقیاس متن عربی. ۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۳ــ چ: حرکت طبیعت ؛ س: هیچ تولدی نکند. ۴ــ س: گرم کننده. ۵ــ چ: گریختن حرارت در اندرون؛ س: هیچ نکند. ۶ــ چ: باندرون شدن حرارت ؛ س: هیچ تولدی نکند. ۷ــ چ: بغایت گرم؛ س: بغایت سوزنده. ۸ــ نسخهٔ اساس: «بهر»، بقیاس نسخهٔ چ، س اصلاح شد. ۹ــ نسخهٔ اساس: «برشج»، بقیاس نسخهٔ س و معنی جمله اصلاح شد. ۱۰ــ چ: فارغ شدن طبیعت ۱۰۰۰ اهها؛ س: هیچ نکند. ۱۱ــ نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ چ، س حذف شد. ۱۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۱۳ــ س افزوده: سخت گرم. ۱۴ــ نسخهٔ اساس: «وقی»، بقیاس نسخهٔ چ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح شد. ۱۵ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۱۶ــ از نسخهٔ س

استفراغ یا بفصد کنند و علامت خون آنست که نشاط کمتر شود و خواب و تمطی بسیار شود و گونهٔ روی سرخ کند و رنگ بول[11] زعفرانی گردد و رگها[ی] نبض پهن و بزرگ شوند و

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	شمالی	ب ح ار	**آب سخت گرم** حرارت [بسیار][12] افزاید و رطوبت اندک. بعادت کردن بر گرمابه[13] گوشت از اندام کم گرداند و حفظ را زیان دارد و غشی آرد و کسی[14] را که شکم نرم بود از جهت بحران زیان دارد زیرا که [گرمابه][15] بکار داشتن شکم ببندد و مکروه است کسی را که ضعیف بود وقتی بسیار افتد و در معده خلطی صفراوی دارد [یا خون بسیارش از بینی رود].[15]
تابستان	گرم‌سیر	ب ح ع	**آب سرد** منفعت [از آب سرد بکار داشتن][15] آنست که تن را سرد کند و تر گرداند و هم چنین بعرض گرم گرداند از بهر آنکه مسامها ببندد [و نگذارد][16] که حرارت افزاید و پس از غذا هضم طعام را مختارست و هر کسی را از گونه‌ای[17] بکار بایدداشتن بر حسب سحنه[18] وسن و وقت زیرا که جوان قوی [چون][19] بزمستان بآب سرد[20] گرمابه کند قوت و حرارتش بیفزاید و بر هضم یاری دهد.
تابستان	غربی	ب ح یو	**آب سرد را** مضرتش آنست که پس از [رنج و][21] جماع و بی‌خوابی وقی و اسهال[22] بکار دارد و مفاصل[23] و آماسها[ی] سرد را زیان دارد و خون از بینی[24] باز گیرد و هر اندام که از و خون بسیار آید باید که آب سرد بر ریزند تا بازایستد و پیرانرا آب سرد چنان زیان دارد که ضعیفان و بیماران را در زمستان.
زمستان	سخت سردسیر	**بختیشوع**	**آهك** کار فرمودن چنان باید که نه[25] بسوزاند[26] و اندام را پیش از آهك [به][27] خطمی طلا کند و بآب سرد بشوید آنگاه آهك بر کند و پاره‌ای آهك بر دارد و ببوید و گفتن رحم‌الله سلیمان بن داود[28] بر ران راست نوشتن و چندانی درنگ کند که عرق کند و پس آهك برمالد و چون موی فروریزد ساعتی نیك در گرمابهٔ گرم درنگ کنند[29].

افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۱۷ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس: گونه‌ی. ۱۸ـ س: شخص. ۱۹ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۲۰ـ نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ چ، س، و معنی جمله حذف شد. ۲۱ـ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف، و متن عربی. ۲۲ـ ف: دوای مسهل؛ چنین است متن عربی. ۲۳ـ نسخهٔ اساس افزوده: «وآبها»، بقیاس نسخهٔ س، ف، و متن عربی حذف شد. ۲۴ـ س افزوده: رفتن. ۲۵ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس: کنه. ۲۶ـ نسخهٔ اساس: «نسوزاند»، قیاس معنی جمله اصلاح شد؛ شاید بوده است: «که نسوزاند» چنانکه نسخهٔ چ نیز هست یا: که بنسوزاند. ۲۷ـ مطابق چ، س، ف، و متن عربی افزوده شد. ۲۸ـ س: و این کلمه. ۲۹ـ چ افزوده: و بعد از آن بتخم خربزه و آرد برنج معجون کرده بآب مورد و سیب و گلاب طلا کند و بشوید؛ چنین است متن عربی.

که که[1] را وقت خون جای رگ زدن بخار دو که که[1] را پشت بدرد آید و این کس[1] راطعم خون در دهن پیدا شود وچون غلبت خون در نواحی سر و گردن بود در رگ قیفال بباید زدن وچون در ران و سرین و پای بود باسلیق ابطی[2] وچون در آلات شکم و نواحی جگر بود باسلیق بالایین[3] وچون درهمه تن خون یکسان غالب بود اکحل بباید که بضربهٔ فراخ بزنند. و بچند دفعت خون فاسد بردارند برحسب قوت و سن و عادت مزاج[4] یا براندن شکم[5] و ادرار بول یا بداروها معالجت کنند چون علامتها[ی] امتلا

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرگرمابه وطبایع خانها[ی] سرد وگرم				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رمه	زرنبه	ج: گرم وخشك وسوزان	مد	آنچه تازه و بی تگژ زرد بود	ستردن موی را	کلف را	بیرنج عرو کثیره	مد[7]	سردوتر	پیران
رمو	روغن بی مالش	مرطب بذات	مد	آنچه پس از گرمابه بکار برند	ترطیب اندامها را	پوست اندام سست کند	بصندل و آب گل	مد[8]	خشك	پیران
رمز	مالش بی روغن	گرم وخشك	مد	هرچه برفق تر بود	تحلیل بخارها را	جوششها را	بگرمابهٔ[9] معتدل	مد[10]	تر	جوانان، نیم پیران

۱ـــ در نسخهٔ اساس در مورد دوم «کس کس» بوده و کاتب آن را پاك کرده و اصلاح نموده است؛ در نسخهٔ چ در هر سه مورد «کس کس» است و در نسخهٔ س ضبط مورد اول «کس» وضبط مـــورد دوم «کس» است . نیز رك: ص۱۰۹/ح۳۱ کتاب حاضر. ۲ــ نسخهٔ اساس: «واسطی»، بقیاس نسخهٔ س،ف، و متن عربی اصلاح شد. ۳ــ نسخهٔ اساس افـزوده: «بود»، بقیاس نسخهٔ س حذف شد؛ نسخهٔ چ: بزنند. ۴ــ ف: عادت ومزاج هوا ؛چنین است متن عربی . ۴ــ۵، ف : اما براه رفتن؛ متن عربی : اما بالمشی. ۶ــ ف : آب برنج؛ چنین است متن عربی. ۷ــ چ: اندکی بسوزاند تن را . ۸ــ چ: روشن کند نیمهٔ زبرین؛ ف: تحلیل کند؛ متن عربی : اشراق البشره . ۹ــ رسم خط نسخهٔ اساس: بگرمابه‌ی. ۱۰ــ چ:

پیداشودوچون تن بر حال صحت بود گر داستفراغ واحتقان نباید گشتن چه ازاستفراغ شب کوری و ریشی امعاخیزدو بسیارعلتها[ی] دیگر وازادرار بول ریشی مثانه وتشنگی وخشکی بسیارو بر سر آب خانه نشستن خطر بواسیر بود. یا بی دارو[در][11] ده وقت واجبست: پیش از خفتن و پس از خفتن و پیش از ریاضت وجماع وگرمابه وفصد وحجامت وطعام وشراب خوردن و پیش از آن که در کشتی نشیند یا بر پشت چهارپای واسباب آن[12] بجای خویش ذکر کردیم. و آب پشت یا بطبع بسیار بود

قیاسی		رایهای] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	شمالی	ج را	**زرنه** آهك نرم چهار یکی بازرنة[13] سوده بباید آمیختن واز بهر محرور بآب جو یا برنج [یاخربزه][14] یاخایه بباید سرشتن واز بهر سرد گوهر بآب مرزنگوش و چون صبرسقوطری راباوی بیامیزد اندام را بنجوشاند **آخر** [15] قشور کف دریا چون بآب بیامیزندو برموی طلا کنند بسترد. کف دریا چون باری چندآب زرنه برریزند هم این فعل کند.
تابستان	سردسیر	ح رو را	**روغن** چون روغنی سرد بود چون روغن بنفشه تحلیل فضلات کند ومسامها فراخ گرداند واندامها تروسست گرداند واگر گرم بود چون روغن زنبق وبان وقسط حرارت افزایدو تحلیل بقوت کندچنانکه خداوندان تب پس از نضج[16] مادت بکار دارند وروغن بکار بردن پیش از تفتیح مسامها فضلات تن رامحتقن کندو پس از تفتیح مسام تحلیل کندو اندام تر کند .
زمستان	شمالی	ح ب ج	**مالش** ساده بی روغن اگر برفق کند تحلیل کندو مسامها فراخ- کند واگر بعنف کنند تحلیل رطوبات کند واندامها سخت گرداند و اگر باعتدال کنند خون را بظاهر پوست کشد اما روغن بی مالش[17] بکار- بردن مسامها را ببندد و منع تحلیل خلطها کند . وپس از گرمابه بآب گرم حرارت تن نگاه دارد ورطوبت اصلی بیفزاید .

تن راسخت کند؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۱—بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی افزوده شد. ۱۲—نسخهٔ اساس: «و باسیاب و آن»، مطابق نسخهٔ س اصلاح شد . جملهٔ آخر در نسخهٔ ف چنین است: اما استفراغ بجماع واسباب آن در مقالت شهوة جماع گفته آمد؛ چنین است متن عربی . ۱۳—چ: بازر نیخ؛ ف: برنوره. ۱۴—از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۵—در نسخهٔ س بجای کلمهٔ «آخر» نوشته شده است: دیگر. ۱۶—نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی حذف شد. ۱۷—ف: بی دلاکی کردن.

یـا بدارو . وداروش ازدوگونـه بود یا گرم[1] وتر[1] بودو آب پشت افزاید چون خایهٔ نیم برشت و خایهٔ خروس یا بادافزاید چون پیازو کیکیز ومحرور انراشراب زیان دارددرین معنی وغذا[ی]

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رمح	خطمی	[2] گرم ومعتدل	ح[3]	آنچه کوهی ونرم بود	بوستانِ اندام نرم وروشن کند	جعدی ازموی ببرد	آمیختن باقرنفل وسدروصندل	نرمی اندام	همه مزاجها	همهسنها
رمط	کتان	سردوخشك	ب[4] م	هرچه تنك و نرم وروشن بود	حرارت تن را باعتدال بازآرد	حرارت دردرون تن ببندد	بحریر	نشف عرق وحرارت	گرم[5]	جوانان
رن	خروصوف	گرم وخشك	مد[6]	مغربی وسوسی	تبش ازدرون تن بیرون کشد	حرارت تن را بسوزاند	بکتان	حرارت	سرد[7]	پیران
رنا	روغن بنفشه	سردوتر	م[8]	عشاری کوفی	[سختی][9] عصبها را وحرکت مفاصل را	اندام سست گرداند	بروغن زنبق	تیزی در نفس	گرم[5]	جوانان

۱ـ۱،س: یا تر . ۲ـس افـزوده: ثیاذوق . ۳ـ نسخهٔ چ: ح،م،مد . ۴ـ در نسخهٔ اساس بجای «ب» نوشته شده است: «س»، بقیاس دیگر موارد مشابه اصلاح شد؛ در این ستون، نسخهٔ چ: ب،ی،مد . ۵ـ چ: گرم گوهران . ۶ـ در این ستون، نسخهٔ چ: ح،ی،مد؛ چنین است نسخهٔ ف . ۷ـ چ: سرد گوهران . ۸ـ در این ستون، نسخهٔ چ: ب،ر،مد . ۹ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۰ـ نسخهٔ اساس: «برحسب»، مطابق نسخهٔ س اصلاح شد. ۱۱ـ نسخهٔ اساس: «حبا لدلم»، بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۲ـ س افزوده: با . ۱۳ـ در نسخهٔ س بجای «آخر» نوشته شده است : دیگر . ۱۴ـ نسخهٔ س افزوده: رازی: چنین است نسخهٔ چ. ۱۵ـ متن

سردوتر سودداردچون ماهی تازه وشیروکسی راکه سردی غالب بودسقنقوروکباب بخردل بر خشت[۱۰] آجر نووششقاقل وحب الزلم[۱۱] ونزدیکی[۱۲] زنان آنگه بایدکردن که آلتها[ی] شکم

اختیارات	رایهای[ی] حکیمان	شهرها	زمانها
خطمی دو نوع است یکی سپیدوسبز بهترست و بعضی از حکما گویند دریك درجه گرم است ودراواندك مایه قبضست واندام نرم وروشن گرداندو کلف ازروی ببرد . چون مقصود تونازکی اندامو نرمی موی بود تخم بخله بریان کرده بحریر بیخته مجربست آخر[۱۳] سرراچون بآب چگندر بشویندسبوسه ببرد آخر[۱۳] مویز ج بآب ـ چگندرشپش ورشك را نیك استواشنان وصندلو گلجای دیگریاد ـ کرده شد.	ما یو	همه شهرها	همه وقتها
کتان همه جامها چون بر تن افتد نخست بتفسد وپس اندام را بتفسانددجز کتان چه اول تن راسرد گرداندوپس اندك مایه حرارت را بیفزایدوجامهٔ[؟] سینیژی[۱۵] اندام تازه وتر گرداندوکرباسین هرچه نرم تر بود اندام را تازه ونرم گرداند و گرم داردوبضدوهرچه[۱۶] پرها[ی] دراز[۱۶] دارد بابت زمستان بود وهرچه سبك وروشن [ومتخلخل][۱۷] بود بابت تابستان بود[**بختیشوع**:[۱۸] هرکه نخست پای راست درموزه کند پس چپ ونخست چپ بدرکندپس راست ازدردسپر زایمن بود][۱۷].	بختیشوع[۱۴]	شمالی	بهاروتابستان
خز وصوف[۱۹] اندام را نرم گرداند وجامهٔ ابریشمین آن تبش نکندکه کرباسین وپوستین مختلفست برحسب حیوانش وبهترینش سمورست وتبش بقوت کندوپوستین روباه ازسمور تبش بیش کندو فنك وقاقم را تبش کمترست ازسمور واندامها[ی] تن معتدل راموافق تر بود وپوستین برهٔ خردتبش بیش ازبزغاله کند وپشت وگرده[را][۲۰] سودمندترو شق[۲۱] درزیر گستردن بواسیر راسود داردوجامهٔ درشت تن لاغر کند .	علی بن العباس	کوهستان	زمستان
ناخن کنارهٔ عصبها [ی] تن است وروغن[۲۲] حفظ صحت ناخن رامختارست هرکه روزپنجشنبه ناخن چیند ازشکافتن ناخن ایمن بود [اگر ناخن براوقت ناخن گرفتن دردست آیدیاپس ازناخن گرفتن دست رابنمك بشویندوآماس کرد علاج بایدکردن بتخم اسفیوش و بسرکه هردوابربرگوی کتان بایدزدن وبردست نهادن][۲۳] واگر ناخن راآفتی رسد وبیوفتدبروغن بنفشه[۲۴] باموم بربایدمالیدن تاناخن نیکو بازروید .	تعالیق	جنوبی	تابستان

عربی : السینیزی ؛ف: جامهٔ تستری. ۱۶ـ۱۶،س:پرزها . ۱۷ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۸ـ متن عربی افزوده: لباس الخف. ۱۹ـ س: «وصوف» ندارد؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی. ۲۰ـ از نسخهٔ چ،س افزوده شد. ۲۱ـ نسخهٔ اساس: «واسق» ، بقیاس نسخهٔ ف و با توجه به تحفة المؤمنین اصلاح شد . ۲۲ـ متن عربی :ودهنها ؛ف: بروغن بنفشه اندودن . ۲۳ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ،ومتن عربی. ۲۴ـ س: روغن بنفشه ؛ف: روغن سرد؛ چنین است متن عربی .

سبک بود تا فرزند درست و بی‌عیب بود و زپیش ساعتی[1] بازی باید کردن و دست بگزیدن و سر پستانش بفشردن تا آب هر دو مجتمع شود و شهوت در چشمش پیدا شود و چون بکار مشغول شوند نیرو[2] بر راست باید کردن تا فرزند نرینه زاید و پس از فراغ دانگسنگی مومیایی بخوردن و معاودت ناکردن جز پس از غسل[3] چه اگر درین معنی تقصیر افتد فرزند گر به چشم آید .

[حد][4] **ریاضت** معتدل ابتدا ماندگی و دم زدن و عرق کردنست کسی را که عادت عرق کردن بود و وقت ریاضت آنگاه بود که طعام هضم شده باشد پس از آن که از خواب برخیزد حرکت پیش از

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع عطرها و بخورها و منفعت و مضرت: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	منفعت: سنها
رنب	عود	م: گرم و خشک	ب[5] ح	هر چه سیاه و تلخ و گران‌سنگ بود	معده را و روح قوی کند	دماغ گرم را	آمیختن با کافور	فزودن روح حیوانی	گرم[6]	جوانان[7]
رنج	مشک	[8]گرم و خشک	ب[9] ح	سعدی[10] که از تبت آورند	دل و دماغ را قوی کند	دماغ گرم را	بکافور	خرفی[11]	همه مزاجها[12]	پیران
رند	کافور	ما: گرم و خشک[13] عیسی[14]: مرکب از گرم و سرد	ب[15] ی	آنچه باحی سپید بود	خون رفتن از بینی باز بندد	بی‌خوابی و آب پشت را	[به][16] بنفشه و نیلوفر	[خرمیها][17]	سرد و تر	جوانان

۱ـ س افزوده: بازن. ۲ـ در نسخهٔ س،ف بجای کلمهٔ «نیرو» نوشته شده :میل . ۳ـ ف افزوده: وآب تاختن؛ چنین است متن عربی . ۴ـ بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،و متن عربی افزوده شد. ۵ـ در این ستون ، نسخهٔ چ:ح،ی،۲؛ نسخهٔ ف:گ،خ(=ح،ی). ۶ـ چ،س،ف:سرد ؛ چنین است متن عربی. ۷ـ س : نیم پیران ؛چنین است نسخهٔ چ،ف،و متن عربی . ۸ـ چ افزوده: مسیح وغیره؛ چنین است نسخهٔ س. ۹ـ در این ستون، نسخهٔ چ:ح،۲،ی،۳؛ نسخهٔ ف :گ،۲،خ (=ح،۲،ی). ۱۰ـ نسخهٔ اساس: «سغدی»، بقیاس نسخهٔ چ،س اصلاح شد. ۱۱ـ شاید «خرمی» بوده است با توجه به خانهٔ زیرین ومخزن الادویه ۸۳۳/۳: مفرح ؛در این ستون، نسخهٔ چ: زیادتی درقوت ؛ چنین است نسخهٔ ف،ومتن عربی. ۱۲ـ در این ستون نسخهٔ چ،س،ف،ومتن عربی: سرد. ۱۳ـ چ،س:«مسیح: سرد و خشک»؛ در نسخهٔ ف،ومتن عربی نیز «سرد و خشک» است . ۱۴ـ کلمهٔ «عیسی» در نسخهٔ اساس ، ناخواناست بقیاس نسخهٔ س خوانده شد. ۱۵ـ در این ستون، نسخهٔ اساس: «س،خ» بقیاس دیگر موارد مشابه اصلاح شد ؛ نسخهٔ چ:ب،۲،ی،۲ . ۱۶ـ از نسخهٔ چ افزوده شد با توجه به متن عربی . ۱۷ـ نسخهٔ اساس: «مردانگی دلاوری»، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد؛ متن عربی: اریحیة؛ «مردانگی ودلاوری» مربوط به خانهٔ زیرین است . ۱۸ـ از نسخهٔ س

غذا عادتی ستوده است ودران فایدتها بسیارست وپس ازغذا عادتی سخت بدست جز کسی راکه [غذااز][18] ضعف معده بیستدآ نگاه اندك مایه ریاضت کندچندانکه غذابمعده فرودآیدو هرکه بامداد ازخواب کسلان خیزد بایدکه دیگرباره بخسبد وبفرمایدتا اندامش بمالند[19] تا شکم اجابت کند وسبك گردد ورنگ بولش زردشودآ نگاه ریاضت کند اگرعزم روزه ندارد واندامی راکه علتی داردازریاضت نگاه باید داشت چنانکه اصحاب نقرس را ریاضت درعماریها فرمایندوریاضت ازچند نوع است: یا تعلق بهمهٔ[20] تن داردچون رقص کردن وکستی گرفتن[21]

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	سردسیر[23]	م ع یو	عود[هندی] [22] مختارست وخوشترین بخوریاست وپس از هندیصنفی وجامه را این‌نوع بویاتردارد پس عودتر، خاییدن را این‌نوع‌خوشتر. عودقماری نوعی از صنفی است درهردو شیرینی‌است که شپش‌تولدکند درجامه ودرهندی تلخی‌است که‌منع شپش کند وعود ازبسیارنوع است وهیچ کس نداندکه کجاروید و اندامها[ی] درونی‌راسود دارد ودماغ‌وعصبهارااقوی گرداند.
تابستان[26]	شمالی	ح یو م، را [29]	مشك تبتی [24]ازهمه نافها لطیفتر ورقیق‌تر وقرقیزی ضدتبتیست‌در رقت[و][25] لطافت‌وغزنوی میان‌این‌وآنست‌بلطافت‌ومشك‌راغش‌کنند بسونش‌ارزیز[27] وسیم‌ومشك‌صموری ازهمه‌کمترست ونافه ناف حیوانیست [28] که بآهوماند وسروش دستهٔ‌کاردرانیکست . وخون بروزگاردرنافهٔ این‌حیوان‌مشك می گردد وهرگاه که این‌حیوان بکنار دریاافتد[30] وسنبل‌خورد لطیف‌ترباشد مشك[31] وبویاتر.
زمستان	جنوبی	ما [32] م یو	کافور [رباحی] [33]اصل‌همه‌کافورها استودرتن درخت‌بود. کافورپارها بوزن‌کمابیش مثقالی هم چون نمك پارهاوآنچه با چوب‌درختش‌آمیخته‌بودبپزند چنانکه یادکرده شددرآب‌کافور[34] وازین‌نوع‌صورتهاوتمثال[ها][35] کنندو گویند‌درسایهٔ‌درختش بیش‌از صدمردبتوانند[36] خفتن‌ودرختش‌سپید بودو بسرخی‌زند وچون بشکافند کافورریزان شود .

افزوده‌شدبا توجه به نسخهٔ چ،ف،ومتن‌عربی. ۱۹– نسخهٔ اساس: «نمالند» بقیاس نسخهٔ س،ف اصلاح شد. ۲۰– نسخهٔ اساس: «بنیمهٔ»، مطابق نسخهٔ چ،س اصلاح شدو با توجه به نسخهٔف . ۲۱– چ،س،ف: کشتی گرفتن . در نسخهٔ اساس نیز درصفحهٔ بعد «کشتی گرفتن» آمده است . ۲۲– بقیاس نسخهٔس،ف، ومتن‌عربی افزوده شد. ۲۳– چ،ف، ومتن‌عربی: شمالی . ۲۴– س،ف: نافهٔ تبتی . ۲۵– نسخهٔ اساس: «دروقت لطافت»، بقیاس نسخهٔس و با توجه به‌متن عربی اصلاح‌شد . ۲۶– چ،ف، ومتن عربی : زمستان . ۲۷– نسخهٔ اساس: «اززر»، بقیاس نسخهٔ چ،س و با توجه به نسخهٔ ف، و متن‌عربی اصلاح شد. ۲۸– نسخهٔ اساس: «حیوانست»، بقیاس نسخهٔس اصلاح شد. ۲۹– بجای این‌دو نشانه‌در نسخهٔ چ،س، ومتن‌عربی نشانهٔ «ما» (= ماسرجویه) نوشته‌شده‌است . ۳۰– س: این‌حیوان دورافتدازدریا؛ چنین‌است نسخهٔف‌ومتن عربی . ۳۱– چ،س: مشکش. ۳۲– دراین‌ستون، نسخهٔس: عیسی، مسیح، رازی؛ چنین‌است نسخهٔ چ، ومتن‌عربی. ۳۳– بقیاس نسخهٔس،ف،ومتن‌عربی افزوده شد . ۳۴– ف افزوده: ونوعی دیگرشیرزدست؛ متن‌عربی: فیکون منه السرری . ۳۵– بقیاس چ، س،ف، ومتن‌عربی‌افزوده‌شد. ۳۶– چ: بتوانند؛ س: توانند .

ومانند[آن و][1] این نوع [موافق][1] شخصها[ی] قوی و بسیار فضول بود یا تعلق بهمهٔ تن دارد چون براسب[2] نشستن وچندگام باهستگی رفتن اگر عایقی نبود واین نوع موافق تنها[ی] ضعیف بود.
یاتعلق باندامی ازاندامها دارد اگر بدست بود چون رود نواختن ودست زدن واگر بپای بود

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رنه	عنبر	س[3]: گرم وخشك[و بقوت کمتر ازمشك][4]	ب ح	هرچه اشهب بود	دل وجان را	علتها[ی] دموی را	بکافور وجلاب بوییدن	مردانگی ودلاوری	سردوتر	پیران
رنو	گلاب	[5]ج: سردوخشك[5]	مد	آنچه عرق خالص بود	قوتها[ی] تن را	سینه را	بنبات وجلاب[6]	[هیچ تولد نکند][7]	گرم	جوانان
رنز	سکنگبین	نه‌سرد و نه گرم	م	آنچه نبات پخته بود و بقوام آمده بود	تقطیع وتلطیف وتفتیح را	سرفه وآب پشت وریش امعا را	بجلاب	خلطی اندك	همه‌مزاجها	همه‌سنها
رنح	سکنگبین بزوری	معتدل مایل بسردی	م	آنچه آلاتش باندازه بود	بلغم وصفرا[ی] معده را	معده وسینه وعصبها را	بشراب خشخاش	غذائی سخت اندك	سردوتر	جوانان

۱ـ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس معنی جمله . ۲ــ س، ف افزوده: راهوار؛ چنین است متن عربی . ۳ــ در نسخهٔ س بجای «س» نوشته‌ شده‌است: عیسی . ۴ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ چ، ف، ومتن عربی. ۵ــ۵، نسخهٔ چ: «جالینوس : دردوم درجه گرم وچهارم ازان سرد»؛ چنین است متن عربی . ۶ــ ف: بنبات جلاب ؛متن عربی: بنبات الجلاب . ۷ــ نسخهٔ اساس :«مردانگی ودلاوری»، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد و با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی. ۸ــ نسخهٔ اساس:«بود»، مطابق نسخهٔ چ اصلاح شد؛ س: گردانند. ۹ــ نسخهٔ اساس: «عثا»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به متن عربی اصلاح شد. ۱۰ــ از نسخهٔ چ افزوده شد. ۱۱ــ چ، ف، متن عربی: شمالی. ۱۲ــ نسخهٔ اساس: «بضدو» مطابق نسخهٔ چ و با توجه به متن عربی اصلاح شد . ۱۳ــ مندرا نوعی عنبر سیاه نوشته‌اند ولی در فرهنگ نظام، به نقل ازسراج‌ اللغات، صورت صحیح آن «مید» نوشته شده که ازعطریات است ولغتی است هندی (حواشی برهان قاطع) . ۱۴ــ درمتن عربی بجای

چون انگورفشردن واگر باعضابود چون بروسینه‌چون‌سرودگفتن ونـای زدن یـامخصوص باطفال بود چون گهواره جنبانیدن یامخصوص‌بجوانان‌بود چون‌گوی زدن‌ودرمیدان دویدن. اماسکون چون ازحـد اعتدال بگذرد سده‌آرد وتن را ازخلطها[ی] بدممتلی‌کند[۸] وبـاشد

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر[۱۱]	م ع یو	**عنبر** ازچشمها[ی] دریاخیزد وبرسرآب‌آیدومرغان‌براو نشینندوبخورندوهلاك‌شوند وبعضی گویندسرگین‌حیوان‌دریاییست ونیز گویند غشا[ی][۹] دریاست . وبهترین نوعی[از][۱۰]ان اشهب است وضد[*]خمریست و[پس‌ازان][۱۲]عنبرسمکی زهم بود چه ماهی اورافروبرده بـودونوعی‌بودکه‌آنرا صنوبری خوانندونوعی‌دیگر هست‌که‌آنرامند[۱۳] خوانند وهیچ‌بـوی نـدارد**رامك**[۱۴] اصلش[۱۵] املج‌ترست[۱۶] وبجای رامك‌وقت‌ضرورت‌بکاربرندوازمازو کنند[۱۶].
تابستان	شمالی	ما م یو	**گلاب** [مختارست][۱۷]تقویت‌معده‌ودل‌راچون‌بخورندوچون ببویندغشی‌راوبیدارگردانیدن‌حواس‌راوگستردن‌نفس‌را[و][۱۸]قوی‌گردانیدن‌تن راسوددارد ازجهت قبض‌وبویایی‌که دراوست‌وچون شکوفه‌یاعطری‌بااو بیامیزند ودرقرع [و][۱۸] انبیق افگنندحکمش آن چیزی بودکه‌در[وی][۱۹]افگنده باشد[۲۰].
همه‌وقتها	همه‌هواها[۲۱]	یهودی	**سکنگبین** آنچه ازشکرسپیدکنندموافق مزاجها[ی]درست بود وهمه سنهاراب‌سازد وآنچه‌از انگبین‌کنند معتدل است نه‌گرم ونه‌سرد وآنچه بیزوروا‌صول بودبحرارت‌مایل‌تر بودوتفتیح‌وتقطیع به‌کندوتسکین حرارت‌کمتر کندوصفرا را سکنگبین ساده‌موافق‌تر بود ازبهرآنکه[۲۲] تشنگی‌فرونشاندوهم تبریدجگرکند .
زمستان	سردسیر	ح ع ار	**سکنگبین‌بزوری**هم تن درستان راوهم بیماران رابسازد و تحلیل بادها‌کندوتسکین‌صفراو بـروسینه‌وشش‌را ازرطوبت‌پاك‌کند وادراربول‌آردج گویدسکنگبین‌سفرجلی‌معده‌وجگرراقوی گرداند واشتها[ی]طعام افزاید وناقهان‌راموافق بود . عنصلی استسقاراو آلات شکم سرد گوهرانراوضیق النفس راموافقست .

«رامك» نوشته شده است : « السك»وظاهراً بـاتوجه به بقیهٔ جمله ضبط‌متن عربی یعنی «سك» به ضم اول درست است‌که عصارهٔ آمله (= املج) تراست(فرهنك نفیسی، تحفة المؤمنین، مخزن‌الادویة). ۱۵– نسخهٔ اساس:«واصل»، بقیاس نسخهٔ‌چ،ف،ومتن‌عربی اصلاح‌شد. ۱۶–۱۶،ف: وچون نایافت شودبرامك ساخته از مازوعوض سازند؛ چنین است‌متن عربی؛ نیزرك: تحفة‌المؤمنین ومخزن‌الادویه:ذیـل «رامك،سك» . ۱۷ – از نسخهٔ‌س افزوده‌شدباتوجه به‌متن‌عربی . ۱۸– بقیاس نسخهٔ‌چ،س، ومتن‌عربی‌افزوده شد. ۱۹– از نسخهٔ چ افـزوده‌شد بقیاس نسخهٔ‌س، و متن‌عـــربی . ۲۰–چ: باشند . ۲۱–س:همه‌شهرها ؛ چ: شهرهـــای‌آبادان ؛ چنین‌است‌نسخهٔ ف، ومتن‌عربی . ۲۲–س‌افـــزوده:هم .

که ازان خلطهاتبها خیرد خصوصاً درمزاجها[ی] غلیظ وهواها[ی] ربیع .

گرمابه منفعتش آنست که مسامهافراخ گرداندواستفراغ فضلات وتحلیل بادهاکند و اسهال بول آردوشکم بازبنددازهیضه ورطوبت واندام ازعرق ووسخ پاك گرداند [وخارش][1] وگروماندگی[2] راسود دارد واندامهانرم گرداند[وهضم طعام کند][3] ونزلات وزکام را سود دارد وتبها[ی] دق وبلغمی راپس ازنضج مادت سود دارد چون تدبیر بدست پزشکی اوستاد بود. **مضرت** گرمابه آنست که فضلات تن رابا ندامها[ی] ضعیف[4] افگند وسستی تن افزایدوحرارت

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر شرابها و نشستگاهها[ی] تابستانی و زمستانی: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	سنها
رنط	شراب آبی	سردوخشک	مد	آنچه اصلش وپختن[5] محکم بود	هضم طعام وادرار وتسکین قی را	سینه و گلو را	بشراب خشخاش	مد[6]	گرم وتر	نیم پیران
رس	شراب خشخاش	سردومعتدل	مد	آنچه از آب باران کنند	سینه و دماغ گرم را	آلتها[ی] شکم را	بمبیه[7] مطیب	مد[8]	گرم	جوانان
رسا	شراب گل	سردوقابض[9]	مد	سباعی [که][10] از گل سوری بود	اسهال صفرا کند	معده و رودگانی را	بکشکاب و چیزها[ی] تر	مد[11]	صفرائی	جوانان

۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد بــا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲ــ نسخهٔ اساس: مانده‌گی. ۳ــ از نسخهٔ س افزوده شد ؛ ف : وهضم را نیك گرداند ؛ چنین است متن عربی . ۴ــ نسخهٔ اساس : قوی ، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۵ــ چ: اصل و پختنش؛ س: اصل وصنعتش ؛ چنین است متن عربی . ۶ــ چ: اندکی خشکی آرد؛ س :هیچ تولد نکند. ۷ــ نسخهٔ اساس: «بمبیته» ، بقیاس متن عربی اصلاح شد. ۸ــ چ: خونی که اندکی تری آرد ؛ س: هیچ تولد نکند. ۹ــ چ افــزوده: مسهل؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۰ــ از نسخهٔ س افزوده شد. ۱۱ــ چ: خونی که اندك قوت آرد؛ س: هیچ تولد نکند. ۱۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۳ــ رسم خط نسخهٔ اساس: کبا . ۱۴ــ بقیاس نسخهٔ چ، س، ف ومتن عربی افــزوده شد . ۱۵ــ از نسخهٔ ف افزوده شد؛ چنین است متن عربی؛ نسخهٔ چ: وآبش قوی تر از

غریزی فرونشاند وعصبهارا ازیان دارد، شهوت طعام کم کند و آب پشت ضعیف کند و گرمابه باید که پیش ازغذا و پس ازریاضت بکاربرند جزکسانی راکه سخت صفراوی ومتخلخل اندام باشند یا کسانی راکه خواهندکه فربه شوند وگرمابه کردن تن را ازحال خود بگرداند سه سبب را: یکی از جهت آنکه هوایش برچند بخشش است برحسب [خانهاش ودوم ازجهت آبش وبرچندنوع است برحسب آب][۱۲] گرم وآب سرد وآب خوش وناخوش وشوروسیماب دار وجز ازان وسیم بکارداشتن است چه باشدکه با[۱۳] مالش اندام بکاردارند وباشدکه بی مالش ونیز مالیدن با روغن

	قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	تابستان	جنوبی	د ب	[شراب][۱۴] آبی معده‌قوی گرداندوتشنگی فرونشاند[وآب‌او دیرترماند ازآب سیب][۱۵] ومی‌پخته[۱۶] مطیب راحکم‌حکم افاویه بود **شراب‌سیب** سردوخشکست فم معده قوی گرداند وخفقانرا سود داردوقی‌واسهال‌راسوددارد وآنچه‌از **سیب‌شامی** کنند درهمه انواع بهتروقوی تربوداز بهر آنکه بویاتر بود ولیکن‌حرارتش بیشتر بوداز جهت شیرینی.
	تابستان	گرم‌سیر	د م	**شراب‌خشخاش** مختارست بی‌خوابی راوسرفه راونزلات راسودداردشر **اب‌نیلوفر** دردسررا ومادتهاکز دماغ باعضا[و][۱۷] برو سینه پیوندد سود دارد **شراب‌لیمو**[۱۸] سردوخشکست وکم‌مایه دراو حرارتست و تسکین صفرا کند وتقویت‌واشتها[ی] طعام آردوهضم‌را [و][۱۹] تسکین قی را وخمار[ر]ا[۲۰] موافقست .
	میان‌تابستان	جنوبی	م ار	**شراب‌گل** [مختارست][۲۱] آنچه‌مکرر بوداز جهت آنکه‌قوتش[۲۲] بیشتر بود **شراب‌بنفشه** معتدل‌است بروسینه‌را نرم[۲۳] گرداند وسرفه راکزتب بود سود دارد وخشکی[۲۴] مزاج را سود دارد **شراب‌نار** سردوخشك بود تشنگی‌وقی‌راوفم‌معدهٔ[۲۵] صفراویان را سوددارد **شراب‌گزر**[۲۶] آبله‌را وعلتها[ی] دموی‌راسوددارد .

آب‌سیب است . ۱۶ــ س: میبه؛ چنین است‌متن عربی . ۱۷ــ ازنسخهٔ چ، س افزوده شد. ۱۸ـ شراب لیمو . ۱۹ــ ازنسخهٔ چ، س افزوده‌شد. ۲۰ــ شاید نیز «خمارا = خماررا» نمونه‌ای ازرسم‌خط‌قدیم باشد که دراین گونه مواردگاهی‌حرف‌مکرررایك بارمی نوشته‌اند. ۲۱ــ ازنسخهٔ س، افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی. ۲۲ـ نسخهٔ اساس: «قوت» ، بقیاس نسخهٔ چ، وبا توجه به نسخهٔ س، ف و متن عربی اصلاح‌شد. ۲۳ـ نسخهٔ اساس: «گرم»، بقیاس نسخهٔ س، وبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۲۴ــ نسخهٔ اساس: «تشنگی»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی اصلاح‌شد. ۲۵ـ نسخهٔ اساس افزوده: «راو»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به‌متن عربی اصلاح‌شد. ۲۶ــ متن‌عربی: شراب الکدر.

وبی روغن[بود وروغن][1] نیز بکاردارند [بی‌مالیدن][1] واین هرنوعی نیز باشدکه بعنف استعمال کنند وباشدکه برفق‌واین همه نوعها بجای خویش بتفصیل یادکرده شد[2] وبیك دفعت در

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رسب	جلاب تا بگل[3]	سرد و تر	مد	آنچه از آب[4] گل[4] عرق کنند	خمار را و حفظ صحت را	اسهال خون را	بشراب سیب	مد[5]	گرم	جوانان
رسج	رب ریباس	سرد و خشك	مد	آنچه از شیراز آورند	تقویت معده را	بروسینه و گلو را	برب نار[ا] ملیسی[6]	مد[7]	گرم و تر	جوانان
رسد	نشستگاه تابستانی	سرد و تر باعتدال	مد	آنچه طبع ربیع دارد	اعتدال مزاج را و هضم طعام را	بفسر اند آنچه بتابستان حل شود	بگرمابه	مد[8]	گرم	جوانان
رسه	نشستگاه زمستانی	معتدل مایل بحرارت	مد	آنچه طبع آخر ربیع دارد	کستر انیدن قوتهاء تن را[9]	تشنگی را	[بادشمال][10]	مد[11]	سرد	پیران

۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی. ۲ــ س: یاد کرده شود؛ چنین است متن عربی. س افزوده: بختیشوع گوید: چنین است متن عربی. ۳ــ چ: با گلاب؛ ف: بگلاب. ۴ــ س افزوده: و؛ در این خانه، نسخهٔ ف: نیك پخته بگلاب؛ چنین است متن عربی. ۵ــ نسخهٔ چ: خونی صافی؛ س: هیچ تولد نکند. ۶ــ بقیاس نسخهٔ س و متن عربی اصلاح شد. ۷ــ نسخهٔ چ: خون از اندکی خشکی آرد؛ س: هیچ تولد نکند. ۸ــ نسخهٔ چ: خون صافی گرداند؛ س: هیچ تولد نکند. ۹ــ س: در تن. ۱۰ــ نسخهٔ اساس: «آنچه طبع آخر ربیع دارد»، بقیاس نسخهٔ س، و متن عربی اصلاح شد. ۱۱ــ چ: خون را بفسراند؛ س: هیچ تولد نکند. ۱۲ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس: خانه‌ی. ۱۳ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس: هر آدینه‌ی. ۱۴ــ در نسخهٔ اساس بجای این اسم، نشانه‌ای است که خوانا نیست بقیاس نسخهٔ چ، س، و متن عربی اصلاح شد. ۱۵ــ نسخهٔ اساس: «قی»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح شد. ۱۶ــ نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ ف، و متن عربی حذف شد. ۱۷ــ در نسخهٔ س بجای نشانهٔ «ب» نوشته شده است: جالینوس. ۱۸ــ از نسخهٔ چ افزوده ــ

گرمابه‌نبایدرفتن‌ونیز بیك‌دفعت بیرون نبایدآمدن بلکه درهر خانه‌ای[۱۲] یك‌زمان‌درنگ باید کردن‌آنگاه درخانهٔ دیگررفتن‌وهرآدینه‌ای[۱۳] سربباید شستن تا ازریختن موی سروریش

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	غربی	[ابن‌مندویه][۱۴] ب[۱۷]	**جلاب** معتدلست‌مایل بسردی ورطوبت معده راقوی گرداند وتسکین‌حرارت تب‌کند **آب‌انگبین** بی[۱۵] افاویه[۱۶] بیماریهارا که از سردی بود سود دارد وشکم‌نرم گرداندوانگبین فروزنده تراز آب انگبین [است][۱۸] وحفظ صحت را وخمار رامختارست .
تابستان	جنوبی	ع[۲۱] ب	رب[۱۹] **ریباس** شکم ببندد‌وسرفه‌آرد‌و **رب توث**[۲۰] سرد‌بود وآماس گلورا سوددارد چون‌ازحرارت بود‌رب[۲۲] **گوز** گرم‌است آماسها[ی]سردراسود دارد رب[۲۳] **غوره** سردوخشکست تسکین قی وصفراکند وشکم‌ببندد رب[۲۴] **حماض‌الأترج** طبع رب غوره دارد لیکن قوی‌ترست‌رب[۲۵] **آلو** تبها [ی] صفراوی را سوددارد خاصه چون شکم نرم بود .
تابستان[۲۹]	جنوبی	ح[۲۶] م	[نشستگاه][۲۷] **تابستانی** [مختارست][۲۸]خانها[ی] شمالی‌در تابستان وهم‌چنین‌خیشها[ی] دوتوی وبادها[ی] سرد انگیختن و آبها[ی] خوش‌بزدن وبادآهنجها[ی] فراخ [آ] گنده[۳۰] بلخلخه وشکوفهارا وخیشها را بصندل و کافور مبخر گردانیدن وآب گل ممزوج‌باآبها[ی][۳۱]خوش بویا برخیشهاریختن ومشمومها و شکوفها[ی] معتدل فروریختن .
زمستان[۳۶]	کوهستان	ع[۳۲] ب	**[نشستگاه]**[۳۳] **زمستانی** [مختارست][۳۴] چنین‌خانها‌با‌نگشت هیزم تاغ[۳۵] وهیزمهایی‌که‌آنراکیفیتی بدنبود چون چوب انجیر ومانند این وبکارداشتن بخورها[ی] گرم چون‌ند وعنبروبایدکه زمستان [خانه][۳۷] راروی درمشرق باشد وجامها[ی] نرم در او گسترده بود واین چنین خانها تشنگی[آرد][۳۸] وغذا زودازمعده فرودآرد پیش‌ازهضم وفی‌الجمله طبع گرمابه دارد وهم آن فعل کندبعینه .

شد. ۱۹ــ نسخهٔ اساس: «شراب» ، بقیاس نسخهٔ‌س،ف، ومتن‌عربی اصلاح‌شد . ۲۰ــس: تود . ۲۱ــدراین‌ستون، نسخهٔ‌چ : شاپور بن سهل ؛ چنین‌است نسخهٔ‌س. ۲۲ــ نسخهٔ اساس : «شراب» ، بقیاس نسخهٔ س،ومتن‌عربی اصلاح شد . ۲۳ــ نسخهٔ اساس :«آب»، بقیاس نسخهٔ‌س ،ف ،ومتن‌عربی‌اصلاح‌شد. ۲۴ــ نسخهٔ اساس : «شراب» ، بقیاس نسخهٔ‌س،ف،ومتن‌عربی اصلاح شد. ۲۵ــ نسخهٔ اساس: «شراب» ، بقیاس نسخهٔ س،ف‌اصلاح شد. ۲۶ــ دراین ستون ، نسخهٔ‌چ: الرازی وجبریل ؛ چنین‌است نسخهٔ‌س؛متن عربی :الرازی . ۲۷ــاز نسخهٔ‌چ‌افزوده‌شد. ۲۸ ــاز نسخهٔ‌س افزوده‌شد‌با توجه به نسخهٔ ف، و متن‌عربی . ۲۹ــس افزوده : گرم ۳۰ــبقیاس نسخهٔ چ اصلاح‌شد. ۳۱ــ س: بشرابها ؛ چنین‌است‌متن‌عربی. ۳۲ــدراین ستون،چ،متن‌عربی : بختیشوع؛ س: یوحنا، بختیشوع. ۳۳ــاز نسخهٔ چ افزوده‌شد. ۳۴ــاز نسخهٔ س‌افزوده‌شد‌با توجه به نسخهٔ ف‌ومتن‌عربی. ۳۵ــ نسخهٔ اساس:«باغی»، بقیاس نسخهٔ‌س،و با توجه به متن‌عربی (فحم‌الغضا) اصلاح‌شد. ۳۶ــچ: سردسیرسخت؛ س افزوده: سرد . ۳۷ــاز نسخهٔ‌س‌افزوده شد؛ نسخهٔ چ: که جایگاه زمستانی. ۳۸ــ از نسخهٔ س‌افزوده شد‌با توجه به نسخهٔ ف‌ومتن عربی.

ایمن باشی وسدررا بااندکی املج[1] بباید آمیخت ودرمیان شانه زدن کارفرمودن تابینایی بیفزایدونشاط وشادی افزایدوچون خواهی که گونهٔ روی بیفروزد وتازه گردد باقلی درآب آغارند[2] هفت روزدرمیان خربزه می گردان . وپس ازان درمیان شیر تازه[3] آنگه خشك گردان ونیك بسایدوباکمایه ریشهٔ زعفران وحناوبوره بیامیزوبکاربر آنگاه ازگرمابه بیرون آید و جامهٔ پاك بپوش ویك شبان روزگرد زنان نگرددتانافع باشد ان‌شاءالله تعالی وحده .

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرتغییر بادها وزمانها: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	سنها
رسو	باد جنوب	گرم و تر	ر ح	آنچه بر زمین پاك[4] گذر کند	بر و سینه را	تیرگی[5] حواس را	بکافور و آب گل	مد[6]	سرد و خشك	پیران
رسز	باد شمال	سرد و خشك	مد	آنچه بر آبها[ی] پاك گذرد	حواس را صافی گرداند	سینه و سرفه را	بگرمابه و جامها[ی] گرم	مد[7]	سرد[8] و تر	جوانان
رسح	باد صبا	معتدل	مد	آنچه بر سبزه[9] زارها بگذرد	فزایش جان را	درد چشم و زکام را	بتابشگوفها	مد[10]	معتدل	همه را

۱ـ نسخهٔ اساس: «املح» ، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد . ۲ـ چ: آغارد؛ س : آغار؛ ضبط اخیر با بقیهٔ اجزای جمله مناسب‌تر می نماید .
۳ـ نسخهٔ س افزوده : نه . ۴ـ چ،س : نیك؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۵ـ نسخهٔ اساس: تیره گی . ۶ـ چ: خون بجنباند بگرمی ؛ س: هیچ تولد نکند. ۷ـ چ: خون را بجنباند؛ س: هیچ نکند. ۸ ـ چ: گرم ؛ چنین است متن عربی. ۹ـ نسخهٔ اساس: «سبرم»، بقیاس نسخهٔ چ و با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۰ـ چ : خون را صافی گرداند؛ س: هیچ تولد نکند. ۱۱ـ نسخهٔ اساس : «تافته» ، مطابق نسخهٔ س، وبقیاس معنی جمله و متن عربی اصلاح شد. ۱۲ ـ از نسخهٔ س افزوده شد. ۱۳ـ در نسخهٔ س بجای نشانهٔ «د» نام «حنین» آمده است ؛ چنین است نسخهٔ چ ، و متن عربی. ۱۴ـ نسخهٔ اساس افزوده: «ازجهت» ، مطابق نسخهٔ چ اصلاح شد .
۱۵ـ بقیاس نسخهٔ چ، س ، و با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی افزوده شد. ۱۶ـ از نسخهٔ چ، س افزوده شد . ۱۷ـ چ، ف: پاذیز (= پادیز) .

فصل درگرمابه یافته[11] شود صورتهایی که قوت شهوانی انگیزد چون صورت مهمانیها وصورتهاکه قوت خشم افزاید چون صورت کارزا[ر]هـاو نیابنددراو صورتهایی که‌قوتها[ی] عقلی انگیزد چون‌شخصها[ی] فاضلان‌ومانندآن وسبب آنست که شهوت و خشم هردو تابع مزاج‌اند وچون‌خداوندان هردونوع [را][12] درگرمابه ازین‌هردو ضعف رسد بدین هردو صورت دریابدوچه‌نیکوست استنباطها[ی] عقل وهم برین قیاس نردوشطرنج[را استنباط-

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
خریف[17]	سردسیر[18]	د[13] ب ار	**باد[14] جنوب** [جهت جنوب][15] از دست راستست چون‌روی درمشرق کنی و گرمست زیراکه بیکبار آفتاب بروافتدهر[گاه][16] که از اوج خویش دورشود وترست ازبهرآنکه بدریا[ی] محیط نزدیکست وپیوسته بخاردریابخویشتن‌می‌کشد واندامها وحرکت را زیان‌دارد وحواس‌را تیره گرداندوتهییج صرع کندوصداع‌آورد ودماغ را از فضلات ممتلی گرداند خصوصاً دماغ‌تررااوقوتها[ی] هاضمه ضعیف گرداند .
زمستان[20]	گرم‌سیر[21]	ب ح	**باد[14] شمال** [جهت‌شمال][19] برابر جنوبست وبرچپ‌مشرق است وطبعش سردوخشکست ازبهرآنکه‌آفتاب‌ازین‌میانه دورست وآنگاه براوتابدآفتاب که‌برفلك اوج‌آیدواوج دورترجای است برزمین واخلاط وارواح [وحواس][22] را صافی گرداند واندامها قوی گرداندومادتها[ی] بدرادفع کندازتن وسرد گوهرانرا زیان دارد ومذهب بقراط چنانست‌که بادهوا[ی] متحرك است ومذهب ا[ر]سطاطالیس چنانست‌که‌بخاراست[23] .
بهار	شرقی	د[24] ح	**باد[14] صبا** [جهت صباآنست][25] که‌آفتاب برآید ومعتدلست مایل بگرمی وخشکی واعتدالش از جهت آنست‌که بیکبارآفتاب از وجدانشود[26] تابتوان[27] گفتن یکبارگی سردست وبیکبار بدو نپیوندد[28] که‌تابتوان[27] گفتن که گرم‌است‌چنانکه‌درشمال‌وجنوبست بل که باعتدال براومی‌تابد وفرومی شود ازین جهت مردمش را مزاج معتدلست وخوب روی باشند .

۱۸ــ چ،ف، متن‌عربی: شمالی. ۱۹ــ بقیاس نسخهٔ چ ،س ، وباتوجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی افزوده شد. ۲۰ــ چ: تابستان ؛ چنین‌است متن‌عربی. ۲۱ــ چ: جنوبی ؛ چنین است متن‌عربی. ۲۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به‌متن عربی. ۲۳ــ س : که‌بخاری [است] که از زمین برشود؛ چنین است نسخهٔ ف،ومتن عربی . ۲۴ــ در نسخهٔ س بجای نشانهٔ «د» نام «حنین» آمده است؛ چنین است نسخهٔ چ،ومتن‌عربی. ۲۵ — از نسخهٔ چ افزوده‌شد بقیاس نسخهٔ‌س، وباتوجه به نسخهٔ‌ف ومتن‌عربی . ۲۶ــ نسخهٔ اساس: «جدا شود»، بقیاس نسخهٔ ف،ومتن‌عربی وبقیهٔ جمله اصلاح‌شد ؛ شایدهم دراصل بوده‌است: که [نه] بیکبارآفتاب‌ازوجداشود . ۲۷ — نسخهٔ اساس: «نتوان»، بقیاس‌ضبط نسخهٔ‌س — «توان» — وباتوجه به‌متن‌عربی وبقیهٔ جمله اصلاح شد. ۲۸ــ نسخهٔ اساس: «پیوندد» ، بقیاس نسخهٔ ف ومتن‌عربی‌وبقیهٔ جمله اصلاح‌شد؛شایدهم‌دراصل‌بوده‌است : و[نه] بیکباربدوپیوندد .

کردندو نرد وشطرنج]¹ دو مثال انداز هرچه درعالم رود باتفاق یا بتفکر وشطرنج بفکرت مخصوص است ونرد باتفاق وبخت .و **فارابی** [گوید]² صورتها وتمثالها را علمی بزرگست و

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رسط	باد دبور	معتدل	مد	آنچه بشمال نزدیکتر بود	هضم طعام را	سردی مزاج را	بنفشیدن با تش	مد[3]	معتدل	همه
رع	فصل بهار	معتدل	مد	میانهاش	حیوان و نبات را	مزاج علتدار را	استفراغ کردن از علت	مد[4]	معتدل	جوانان
رعا	فصل تابستان	گرم وخشك	مد	ابتداهاش	تحلیل فضلات را	سو[ء] الهضم را کز صفرا بود	بغذاها[ی] سرد وتر	مد[5]	سرد	پیران
رعب	فصل خریف	معتدل	مد	میانهاش مجرب	آمیختن بضدها	مزاجها[ی] معتدل را	بچیزها[ی] تر و گرمابه	مد[6]	معتدل	کودکان

۱ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ چ،ف، ومتن عربی. ۳ــ چ: خون را حرکت کند بحرکت خویش ؛س: هیچ. ۴ــ چ: خون‌را صافی[6] وروشن کند ؛س: هیچ نکند. ۵ــ چ: خون‌را بتفساند؛س: هیچ تولد نکند. ۶ــ چ: خون را بطبع خلطی پزد ؛س: هیچ. ۷ــ ف: گرماوه. ۸ــ از نسخهٔ چ افزوده‌شد. ۹ــ از نسخهٔ چ،س افــزوده شد. ۱۰ــ یه = ۱۵؛ در نسخهٔ چ نوشته شده است: درپانزدهم. درمواردی دیگر نیز بجای عدد، حروف بکار رفته است. ۱۱ــ رسم خط نسخهٔ اساس: دقیقه‌ی. ۱۲ــ چ: معتدل؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۳ــ رسم خط نسخهٔ اساس: دوام.

بروزگار مندرس شدست اینست آنچه تعلق بگرمابه[۷] داردوسخن درحفظ صحت موی‌ماندست وآن برچند قسمتها است : اول چون خواهی کهموی پاك شودو سیاه [شودو][۸] بسیارشود

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	معتدل	د ب ار	**دبور** جهت دبور آنجاست که آفتاب فروشود وطبع‌صبادارد و لیکن گاه‌گاه مضطرب شود وبسردی‌وخشکی میل کند واضطرابش ازانست که آفتاب ازبامداد بروی‌نتابد ومردمش راازسرمارنج بود و آخرروز بیکبار آفتاب براونیروکند چنانکه طبع خریفست و جزازین‌چهارباد که‌یاد کرده شدچهاربادیگرهست میان‌هردویکی وطبعش‌طبع آن بود که بدونزدیکتر[بود][۹].
نسبتش نیست	کوهستان[۱۲]	ب ح ار	**اول بهار** آمدن آفتاب بنقطهٔ حملست در «یه»[۱۰] ازآذار ومعتدلست چه آفتاب آن وقت برخط استوارود و آخرش آمدن‌آفتاب بآخرتردقیقه‌ای[۱۱] ازجوزا است ومدتش‌سه ماه است درسه‌برج ، ماه دوم[۱۳] آمدنش‌بثورست و اولش «یه» ازنیسان وآخرش از «یه» ازماه ایار وهرماهی را ازین سه‌گانه نسبتست که‌بدان[۱۴] دیگرپیوسته وهمچنین‌درهرفصلی .
نسبتش نیست	کوهستان	د ج	**اول‌تابستان** آمدن‌آفتاب باول سرطان است اندر «یو»[۱۵] ازماه‌حزیران وآخرش‌آمدن[۱۶] بآخرتردقیقه‌ازسنبله‌در «یز»[۱۷] از ایلول وماه دومش[۱۸] آمدن آفتاب‌باسدست در «یح»[۱۹] ازتموز وآخرش‌آمدن‌آفتاب بسنبله در «یح» از ماه‌آب وطبعش گرم و خشکست چه‌آفتاب‌این‌وقت بغایت‌ارتفاع بود درشمال وبربالا[ی] سرما گذرد [ومذهب‌بقراط و جالینوس چنانست‌که اول تابستان برآمدن‌ثریاست ، وقت دروغله][۲۰] .
نسبتش نیست	معتدل	ب ج ح	**اول خریف** آمدن‌آفتاب باول‌میزانست در «یو» از ماه ایلول واینجادگرباره‌آفتاب از شمال بخط استوا[۲۱] بازآید دگرباره میل جنوب کند و آخرش رسیدن‌آفتاب بآخرتر دقیقهٔ[۲۲] قوس‌است‌در «ید»[۲۳] ازکانون‌الاول‌وماه‌دومش[۱۸] آمدن‌آفتاب‌بعقرب است‌در «یز» ازتشرین‌الاول‌وآخرش[در «یو»][۲۴] ازتشرین‌الاخروطبعش سردوخشکست باعتدال مایل وخشکیش از انست‌که بر[۲۵] تابستان گذشته بودوسردیش ازانست‌که‌بزمستان نزدیك.

۱۴ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس : کبدان. ۱۵ــ یو = ۱۶؛ نسخهٔ چ: اندرشانزدهم. ۱۶ــ س افزوده: آفتاب. ۱۷ــ یز = ۱۷؛ نسخهٔ چ: درهفدهم.
۱۸ ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس : دوامش. ۱۹ــ یح = ۱۸ ؛ نسخهٔ چ : هژدهم. ۲۰ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد بقیاس نسخهٔ ف ، و متن عربی.
۲۱ــ چ: بنقطهٔ اعتدال؛ چنین‌است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲۲ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس: دقیقه‌ی. ۲۳ــ ید = ۱۴؛ نسخهٔ چ :درچهاردهم.
۲۴ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد بقیاس نسخهٔ چ. ۲۵ــ رسم خط نسخهٔ اساس: کبر.

املج و کتیرا و تخم اسفیوش[1] از هر یکی سه بهره[1] و زاج نیم بهره و بوره هشت یکی با آب چگندر تر کند یا با زهرهٔ گاو بکار برد. دوم[2] اگر خواهی که موی سیاه شود مرداسنگ اصفهانی یك بهره[3] و گل سبز دو بهره با آب صابون تر کند و بکار برد **آخر**[4] گوز با پوست سوخته بکار برد نخست بحنا رنگ کند پس بوسمه و چون خواهی که موی خضاب فرو گذارد مند حضری[5] بر او طلا کند.

آخر[6] چون خواهی که موی سپید گردد بگوگرد یا بسرگین بالوازه[7] مبخر کند **آخر**[6] چون

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر تغییر هوا از جهت شهرها و وقتها				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهتریش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رعج	فصل زمستان	سردوتر	ب	[آنکه بیهار پیوسته بود][8]	هضم طعام را	انگیختن بلغم را	باتش و جامهٔ گرم و گرمابه	ملد[9]	گرم و خشك	جوانان
رعد	شهر[ها]ی شمالی	سردوخشک	ب[10] ی	هرچه آتش و خاکش نیك بود	شجاعت افزاید	سینها[ی] تنگ را	باعتدال باز آوردن جای	ملد[11]	گرم و تر	جوانان
رعه	شهر[ها]ی جنوبی	گرم و تر	م ر[12]	هرچه اندر یا دور و بشمال نزدیك	نشاط و شادی افزاید	آبلهوسر خجه را	تقویت معده و دماغ را	ملد[13]	سردوخشك	نیم پیران

۱—۱، نسخهٔ ف: برابر؛ متن عربی: اجزاء؛ یعنی از هر یکی یك بهره. ۲—رسم خط نسخهٔ اساس: دوام. ۳—س افزوده: و آهك دو بهر؛ ف: نوره جزو؛ چنین است متن عربی. ۴—در نسخهٔ چ، س بجای «آخر» نوشته شده است: دیگر. ۵—چنین است نسخهٔ چ، س؛ متن عربی: المبدا لحصری نوع من العنبر؛ مندرا نوعی از عنبر سیاه شمرده‌اند و برخی آن را «مید» دانسته‌اند به یاء مجهول (رك: حواشی برهان قاطع). ۶—در نسخهٔ چ بجای «آخر» نوشته شده است: دیگر. ۷— نسخهٔ ف: پرستك؛ متن عربی: خطاف؛ در لغت «بالوایه، پالوانه، پالوایه» بمعنی پرستوست. ۸—نسخهٔ اساس: «شجاعت افزاید» بقیاس نسخهٔ ی، س، و متن عربی اصلاح شد. ۹—چ: خونی غلیظ؛ س: هیچ تولد نکند. ۱۰— در این ستون، نسخهٔ اساس: «س، خ»، بقیاس دیگر موارد مشابه و با توجه به نسخهٔ چ اصلاح شد. ۱۱— چ: خونی مایل باعتدال؛ س: هیچ نکند. ۱۲—نسخهٔ اساس: «ت»، بقیاس دیگر موارد مشابه و با توجه به نسخهٔ چ اصلاح شد.

خواهی که‌موی نروید[۱۴] اصلا نخست بکند آنگاه آرد باقلی را ترکرده برمالد **آخر**[۶] چون خواهی که‌موی برویدبقوت‌سنب بز سیاه بسوزاندو بروغن‌زیت ترکندو بکار بر دومند حضری نوعی از عطرهاست .

عطرها بوهای‌خوش غذا[ی] روح است وروح‌مرکب قوتهاست وبوی‌خوش‌را هم‌چنان قبول‌کندکه هواروشنایی را وزچند[۱۵] بسیطست ازشکوفهاودرختهاچون عود وصندل وکافورو

	قیـاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	نسبتش‌نیست	کنارهٔ دریا	[ب] [۱۶] [ج]	**اول زمستان** آمدن‌آفتاب بجدی است و اینجابغایت نشیبی آفتابست ازجانب جنوب در «یو» ازکانون‌الاول وآخرش آمدن آفتاب بحوتست‌در «یه» ازآذاروازانجاغایت بلندی آفتاب[است][۱۷] از جانب جنوب . وماه دومش[۱۸] آمدن‌آفتاب بدلواست در «یو» ازکانون الثانی و آخر در«یح» ازشباطو باشد که‌درحساب یك روزتقدیم [و][۱۹] تأخیرافتد وطبعش سردوترست ب را اعتقاد چنان است که اول‌زمستان فروشدن ثریاست وقت‌غله‌کشتن.
	تابستان	گرم‌سیر	[ب] [۱۶] [ج]	**شهرها**یی که‌بزیرقطب[۲۰] شمالیست چون شهرها[ی]سقلاب علی‌المثل بغایت سردوخشك‌بود مردمش‌بلندبالاو پهن‌سینه‌ودرشت‌خو باشنداز جهت آنکه حرارت دردرون تنشان‌نهان‌باشد وباریك‌ساق‌باشند ازبهرآنکه حرارت ازاطراف‌ایشان‌دور باشدودرازعمر باشنداز جهت آنکه طعامشان‌زودهضم‌شودو[۲۱]شراب‌تاحدی دوست‌دارنداز بهرآنکه بسیارخورش‌باشند وزنان‌ایشان بیشتر نازاینده باشندچه‌ازخون‌بی‌نمازی کم‌پاك‌شونداز بهرآنکه‌سخت‌سردطبع‌باشند
	خریف[۲۳]	هرچه‌بر قطب‌شمال	[ب] [۱۶] [ج]	**شهرها** که در زیرقطب جنوبست چون حبشه‌علی‌المثل برضد احوال شهرها[ی] شمالی [بود][۲۲]وهواش گرم وتروبسیار‌عفونت‌وآبهاش‌تیره‌وشور[۲۴]و گنده‌وروی[۲۴] مردم‌آن‌ولایت‌سیاه وکم‌خوار باشند ودماغها[ی] ایشان ضعیف باشد وخمارشان‌بسیار گیرد وپیوسته‌ازدماغشان‌رطوبات[به][۲۵]معده‌پیوندد بسیارواشتها[ی]طعام کم گرداند وازین‌جهت‌راهضم‌طعام‌ایشان‌دشخوار باشد وعمرهاشان کوتاه‌بودوشکمهاشان‌همیشه‌نرم‌بوداز‌ضعیفی‌معده‌وطرب‌دوست‌باشند

۱۳ــ چ: خونی‌غلیظ ؛س:هیچ. ۱۴ــ نسخهٔ اساس:«برویذ»، بقیاس نسخهٔ چ،س اصلاح شد وباتوجه به نسخهٔ ف. و متن‌عربی. ۱۵ــ چ افزوده: گونه . ۱۶ــ سرتاسر این‌ستون‌در نسخهٔ اساس‌محوشده است‌بقیاس نسخهٔ چ،س،ف ، ومتن‌عربی افزوده‌شد. ۱۷ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد. ۱۸ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس: دوامش. ۱۹ــ از نسخهٔ چ،س افزوده‌شد. ۲۰ــ نسخهٔ اساس:«قطبها»، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،ومتن‌عربی اصلاح‌شد. ۲۱ــ نسخهٔ اساس‌افزوده :«تا»، بقیاس نسخه‌چ،س‌حذف شد. ۲۲ــ از نسخهٔ چ افزوده شد. ۲۳ــ چ: پاذیز (= پادیز)، چنین است‌نسخهٔ‌ف. ۲۴ــ ۲۴، نسخهٔ س :وگونهٔ‌روی؛ در نسخهٔ‌ف ، ومتن عربی نیز کلمه‌ای معادل «گنده» نیست. ۲۵ــ از نسخهٔ چ،س‌افزوده‌شد.

افاویه و از حیوان چون مشك و ند و مانند آن و از چشمها[ی] جوشان چون عنبر و نیز باشد که مرکب بود چون مثلث ند[1]. **صفتش** عود بیخته بحریری یک بهره مشک سوده یک بهره عنبر چرب یك بهره عنبر را حل کنند و همه را بیامیزند باهم و پاره پاره کنند و ندمنصف **صفتش** یک بهره مشک

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رعو	شهرها[ی] شرقی	معتدل	م	هر چه شمالش گشاده و جنوبش بسته	همه قوتها[ی] تن را سود دارد	صاعقه و زلزله را	بغلیظ گردانیدن غذا	مد[2]	معتدل	همه
رعز	شهرها[ی] غربی	معتدل[3]	م ر	جزیرها[ی] سعدا[4]	پیدا گردانیدن معادن	تغییر مزاجها	باعتدال باز آوردن	مد[5]	معتدل	نیم پیران
رعح	هوای وبائی[6]	هلاك كننده و بد	ر[7] ح	هر چه طبعش متغیر نشود	[هلاك دشمنان را][8]	حیوان و نبات را	بیخورها که ضد وبا[9] بود	مد[10]	هیچ مزاج را	هیچ کس را
رعط	تریاق و مانندش	گرم و خشك	مد[11]	آنچه نخست خوردن را دهندش پس زهر بر او کار نکند	زهرها و بیماریها را گرم و سرد	بی‌خوابی را	بکشکاب و مبردات[12]	مد[13]	سرد و تر	نیم پیران[14]

۱ــ س: ندمثلث؛ نسخهٔ اساس: «مثلث و ند»، بقیاس نسخهٔ س، و با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی اصلاح شد. ۲ــ چ: خونی مایل باعتدال؛ س: هیچ تولدی نکند. ۳ــ چ: مضطرب دراعتدال؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی. ۴ــ نسخهٔ ف: جزایر سعدا؛ چ، س: جزیرهای سعدا؛ متن عربی: جزایرالشعراء. ۵ــ چ: خونی مایل باعتدال؛ س: هیچ نکند. ۶ــ نسخهٔ اساس: «ومای»، بقیاس نسخهٔ چ، س، ف ومتن عربی اصلاح شد. ۷ــ نشانهٔ «ر» طوری است که شاید «ب» هم خوانده شود. ۸ــ نسخهٔ اساس: «پیدا گردانیدن معادن»، بقیاس نسخهٔ س، چ، ف، و متن عربی اصلاح شد. ۹ــ نسخهٔ اساس: «وبای»، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد. ۱۰ــ چ: خونی مرطوب کننده؛ س: هیچ نکند. ۱۱ــ دراین ستون، چ: مد، ی، مد؛ ف: گ، خ (= ح، ی). ۱۲ــ نسخهٔ اساس: «مبرودات»، بقیاس نسخهٔ س، و متن عربی اصلاح شد. ۱۳ــ چ: خونی مایل بقوت؛ س: هیچ. ۱۴ــ چ افزوده: و پیران؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی. ۱۵ــ از نسخهٔ س افزوده.

ویک بهره عنبر. و باشد که از بهر دفع حرارت را دو دانگ سنگ کافور سوده در افگنند یادانگسنگی وکس باشد که دو سه یک مشک بکار بر دو سه یکی عنبر و عود مدرج نیز باشد و هم از جملهٔ مرکباتست. **صفت** عود پاره کرده ده درمسنگ و مشک یک مثقال و عنبر نیم مثقال و کافور رباحی

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	شرقی	ب ج	**شهرهای شرقی** را هوائی صافی و معتدل بود و بخشکی مایل چون بهار و غذاهاشان معتدل بود و آبها صافی و خوش زیرا که آفتاب باعتدال بر آبها[ی] ایشان تابد نه چنان [بسیار][15] که شور گردا ندو نه چنان اندك که غلیظ گرداند و گونهٔ رویشان سپید و سرخ بود و اندامهاشان فربه و آوازهاشان خوش و صافی وصورتهاشان نیکو بود وخویهاشان کریم و بیماریشان کم و گیاهانشان[16] بسیار و درختهاشان بزرگ و خشم و تهور در ایشان کم [بود][17] و باو قار و سکون [باشند][17] .
بهار	شمالی	ب ج	**شهرهای غربی** را هوا بحرارت و رطوبت مایل باشد وغذاهاشان گرم باشد و آبها تیره زیرا که بامداد آفتاب بر ایشان کم تابد و در تابستان بامداد سرما یابند و شبانگاه گرما[ی] آفتاب چنانکه طبع خریفست [ا] زیرا[18] بتن ضعیف باشند و گونهٔ رویشان مکروه [بود][19] و بیماریشان بسیار و هر شهر که درمیان دو شهر مخالف بود هر دو بروی مستولی باشند و حکمش حکم آن شهر بود که بدو نزدیکتر بود .
هیچ وقت	هیچ شهر	[ب][20] [ج]	**هر گاه** که در بهار بویها[ی] ناخوش پدید آید طاعون و آبله بسیار شود و زیر زمینها و سردابها بدین نشینند و سرکه در نشستگاهها بریزند بعوض آب و ببرگ مورد وصندل و بان مبخر باید کردن و باطعامها سرکه بسیار باید خوردن و با آب خوردنی نیز بباید آمیخت سرکه را و پیوسته استفراغ بکار باید داشتن چون داروها[ی] مسهل و فصد و پیوسته آب گل و کافور می باید بوییدن و خوردن گل ارمنی عادت کند .
وقت حاجت[24]	سردسیر[25]	[ح][20]	**تریاق** بمدت ده سال تمام شود و تا سی سال بقوت باشد و پس از سی سال هیچ قوتش نباشد . و مار گزیده را یك قیراط باشربتی[21] [شراب][22] دهند و آب نار[23]. و اندام گزیده را بتریاق طلی کند تا دل قوی گردد و زهر از تن بیرون دمد . و هر اندام که مار گزد آنرا بزند بباید بریدن یا ببستن تا زهر درهمهٔ تن پراگنده نشود [و][26] درحال فصد باید کردن و کژدم گزیده را شراب باسیر باید دادن و آن اندام گزیده کژدم کشته بر ما لیدن و بشیرقی کردن .

شد با توجه بـه نسخهٔ ف، و متن عربی . ۱۶ـ نسخهٔ اساس: «گیاهـاشان »، اصلاح شد؛ ج: گیاشاشان ؛س: گیاشان. ۱۷ـ از نسخهٔ س افزوده شد . ۱۸ـ بقیاس ضبط متن عربی :«فلذلك» ، و نسخهٔ ف: « از ین جهت»، و با توجه به معنی جمله اصلاح شد. ۱۹ـ از نسخهٔ س افزوده شد. ۲۰ـ این ستون در نسخهٔ اساس محوشده است، از نسخهٔ ج افزوده شد . ۲۱ـ نسخهٔ اساس :«شیرینی»، بقیاس نسخهٔ ج،س اصلاح شد. ۲۲ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲۳ـ نسخهٔ س،ف، ومتن عربی «و آب نار» ندارد . ۲۴ـ ج : زمستان اگر حاجت افتد ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۲۵ـ ج: سردسیر الا اگر ضرورت بود ؛ چنین است نسخهٔ ف ؛س: وقت حاجت؛ متن عربی : الباردة لا الصفراوية . ۲۶ـ بقیاس نسخهٔ ج،س،ف، ومتن عربی افزوده شد.

ربعی عنبر وعود را حل کنند ودرمشک وکافور زنند. [عودمکفر][1] هم ازین جملتست. **صفت** عود را درجلاب بایدآغشتن ودرکافور نوشتن وبر آردبیزی نهادن تا در سایه خشک شود و کسی که حل کافوردانند[2] ازجلاب مستغنی باشد .

شرابها یابسیط بود یامرکب. بسیط شرابها[ی] ساده بود ومرکب آنچه باشکوفها بود چون نیلوفر وگل یابامیوها[ی] ترش بود چون سرکه یابامیوها[ی] قابض چون سیب وآبی. یابا صول وبزورچون بادیان واصل کبر. **فصل** درمنفعتها[ی شرابهاهر][3] شراب که ترش وقابض بودتسکین صفرا کندوسردی افزاید چون سکنگبین سفرجلی بر ان صفت که جالینوس فرموده است . وچون ترشیش وشیرینیش باعتدال بود تقطیع و تلطیف کند چون سکنگبین ساده . وچون لزج وقابض بود باندك مایه شیرینی اسهال کندچون شراب بنفشه وشراب گل وشرابها[ی] قابض وبویا دماغ وجگر راقوی گرداند چون شراب صندل . واجب چنان کند که کسی راکه درد بر وسینه وسرفه باشداز همه شرابها[ی] ترش وقابض پرهیز کندوکسی را که اسهال خون [و][4] شکم رفتن رنجه دارد ازهمه شرابها[ی] شیرین پرهیز کند وچون خواهی که شکم نرم کندهمه شرابها[ی] شیرین باید خوردن وبازگرفتن شکم راشرابها[ی] قابض بایدخوردن وتفتیح وتلطیف راشرابها[ی] ترش رادردیگ سنگین بایدپختن وکف او[5] بکفچهٔ چوبین بر بایدگرفت وچون آب میوها[6] خواهدگرفت درهاون سنگین بایدکوفتن ومیوه راپس ازچیدن یک شبان روز ببایدنهادآنگاه بکار بردن وبنفشه راکنارها[7] ببایدافگندن وقمع بکاربردن وگل راقمع وتخم ببایدافگندن وبرگ بکار بردن وهرچه خشک بودچون اصول نخست درآب بایدآغشتن آنگاه بپختن وهرچه تر بوددر حال ببایدپختن وهمه شرابها نیک بپزدوکفش می گیرد تاآنگه که[8] اسپیدشودوترش راتاآن وقت می پزکه شیرین گردد وشیرین تاآن وقت تا[9] بقوام آید تااز تباه شدن ایمن باشی. وتااز پختن فارغ نشوی آب گل وافاویه رابکار نباید بردن ودرزیر همه شرابها آتش نرم بایدکردن ازیک جانب تا از دگر جانب کفش بر توان گرفتن .[نشستگاهها][10] را[11] بایدکه هوایش از همه کیفیات بدخالی بودوگر کیفیتی بدبود درپیش بویها[ی] خوش بر گذر

۱ــ نسخهٔ اساس : «صفت»، بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی اصلاح شد؛ ف: عودمکفن.
۲ــ س افزوده: کردن .
۳ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی .
۴ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی.
۵ــ چ، س: ازو .
۶ــ نسخهٔ اساس افزوده: «میوها»، بقیاس دیگر نسخه ها زائد ومکرر بودحذف شد .
۷ــ نسخهٔ اساس: «نکارها»، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به متن عربی اصلاح شد .
۸ــ س : تا اندك و: ف افزوده: اندك شودو؛ چنین است متن عربی.
۹ــ در نسخهٔ چ، س بجای «تا» نوشته شده است : که.
۱۰ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی.
۱۱ــ نسخهٔ چ، س: «را» ندارد.

شمال باید نهادن بتابستان وزمستان ، آفتاب را بدان راه باید دادن تا لطیف گرداند و بخارها بخویشتن کشد وصورتها[ی] نیکو بردیوارها[ی] نشستگاهها مستحب است تاچشم درلذت بهرور[۱] شود ودیدن آن خواب آوردهم چنان که شنیدن افسانها[ی] خوش[۲] .

هوا معتدل بودو نامعتدل بود ومعتدل آن بودکه هواصافی وپاک بود از همه دودها[۳] وخوش بوی بود نه چنان گرم که عرق آرد و نه چنان سرد که تن را بلرزاند چون آفتاب براو تابد زودگرم شودوچون ازوفروشود زودسرد گردد هرگه که چنان باشد هوا قوتها[ی] تن بیفزاید وطبعها باعتدال بازآرد وخلطها وروحهاصافی گرداند وبرهضم طعام یاری دهدوهوا نامعتدل ازان بودکه جوهرش[۴] بجملگی تباه شود چون هوا[ی] وبائی واز دو سبب خیزد : یا ازبخارها بود پیرامون شهرکه باهوا آمیخته شود یا ازمردن چهارپایان یا ازکشتن بسیار درکارزارها پیرامون شهر وبیماری خطرناک خیزد ازان یا از تغییر هوا ازجهت وقتها[ی] سال چنانکه مثلا درزمستان سرما نباشد وبرف وباران نیاید وتابستان برف وباران آیدوسرد بودیاسببی درهوا بودکه گرم تر ازعادت واعتدال بود یاسردتر . و این ازپنج سبب خیزد: اول فصلها[ی] سال ودوم از برآمدن وفروشدن ستارگان بزرگ ودوری ونزدیکی ایشان باآفتاب چون شعری وذنب الدب[۵] وسیم ازبادهاچه شمال عمردراز دهدوگونها[ی] روی نیکودارد چون اهل سقلاب وجنوب بضد [وبادصبا][۶] معتدل بود وببهارماند وغربی مضطرب [بود][۷] و بخریف ماند.چهارم ازشهرها برپنج[۸] بخشش است: [اول بادهای چهارگانه ویادکرده شد،دوم نهادن شهری][۹] بربلندی وپستی وآب هوا [ی]صافی وتیره وسیوم آنکه کوه پیرامنش بودچه هرشهرکه جنوبش بکوه پوشیده بود طبعش چون طبعها[ی]شهرها[ی]شمالی بود وچهارم آنچه دریا پیرامونش [بود][۱۰] چه بهرشهرکه دریا پیرامونش[۱۱] بود جنوبی بود وپنجم طبعها[ی] شهرها[ی] سنگ لاخ سرد وخشك بود وآبش سردوتر[۱۲] ازگل بوم[۱۳] بود و زمین گچ بوم گرم بود .

۱ــ چ،س: بهره ور .
۲ــ س افزوده : که گوش ازشنیدن آن درخواب شود .
۳ــ س افزوده : وگردها.
۴ــ رسم خط نسخهٔ اساس: کجوهرش .
۵ــ نسخهٔ اساس:«ذنبا لرب»، بقیاس نسخهٔ س،ف ، ومتن عربی اصلاح شد.
۶ــ از نسخهٔ س افزوده شد؛ ف: بادمشرقی؛ چنین است متن عربی.
۷ــ از نسخهٔ س افزوده شد .
۸ــ نسخهٔ اساس :«برچند» ، بقیاس نسخهٔ س،ف،و متن عربی اصلاح شد .
۹ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی.
۱۰ــ از نسخهٔ چ،س افزوده شد.
۱۱ــ س:دریا برجنوبش؛ چنین است نسخهٔ ف،ومتن عربی .
۱۲ــ ف : سردتر .
۱۳ــ س : ازآب گل بوم؛ف: ازآب خاك ناکی .

فصل هرگاه که اتفاق افتد چنانکه شهرها[ی] کوهستان در نشیب باشد بزمستان از باران بسیار رنج باشد وبتابستان از تافش[1] آفتاب وتن واندام اهلش خشک وباریک و سخت بودو بصنعتها وصورتها ماهر باشند[2] ودرشت خوی باشند[2] وازجهت رطوبت[3] پیوستشان بیماریها[ی] تیز[4] باشد واوستادی ودانش چنین جایها پیدا شود وگرنه بسیطی راطبعی ظاهر غالبست چه هوا[ی] گرم تن را لاغر کند وتشنگی افزاید واشتها[ی] طعام ببرد ودل گرم گرداند وتب آرد وقوتها کم کند ومسامها بگشاید وتن راسست[5] گرداند. وخون از بینی بگشاید واصحاب [زکام و][6] نزلات وفالج [وتشنج][6] را سود دارد هرگاه که از رطوبت بود وهوا[ی] سرد بضد این بود[7] و اصلاح هوای گرم بخیش خانها وزیرزمینها و آب سرد ویخ باید کردن و اصلاح هوای سرد بزمستان خانها وجایها[ی] گرم وپوستینها وآتش واصلاح هوای خشك بنزهتگاهها وآبها[ی] روان وهوای تر بغذاها[8] که آفتاب از دوردر تابد[9] ومانند این ومنفعت ازهوا [ی] سرداست[10] [نه جوهرهوا][11] نه بینی هوا[ی] گرمابه گلوگیر بود همچنان مردم را حاجت بهوا بیشتر بود ازانکه بآب نه بینی که گرسنهٔ[12] گلوگرفته راچون خناق رها کند نخست میل هوا کند تا نفس-زند آنگاه غذا[13] آرزوی کند. وهمچنین آدمی بی آب بزید بیش ازان روزگار که بی[14] هوا بزید وهوا یکی از آخشیج چهارگانه است وبادبخاری است اززمین نمناك خیزد چون آفتاب برزمین تابد وپیش آفتاب باز[15] شود وهم برسمت آفتاب وطبع این بخارهم چون طبع زمین است. اینست آخرترین سخنی در سببها[ی] ششگانه وایـن هرشش تعلق بسه قوت دارد طبیعی ومخصوص بطعام وشراب و استفراغ واحتقان است. و هیولی[16] مخصوص بهوا[ی] محیط واحداث نفسانیست ونفسانی[17] مخصوص بحرکت وسکون وخواب وبیداریست، والله اعلم بالصواب.

۱ـ چ، س: تابش
۲ـ۲، ف: وصورت واخلاقشان نیکو بود؛ چنین است متن عربی.
۳ـ نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف ومعنی جمله حذف واصلاح شد.
۴ـ س: بیماریهای تر؛ ف: امراض خریفی؛ چنین است متن عربی.
۵ـ نسخهٔ اساس: «دشت»، بقیاس نسخهٔ چ، س، ف اصلاح شد.
۶ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی.
۷ـ نسخهٔ ف افزوده: وهوای تر رطوبت را براند امها نگاه دارد و نحیفان را شاید و پوست و گوشت را نرم گرداند و تازه و باطراوت کند و آنچه خشك بود برضد این بود؛ چنین است نسخهٔ س ومتن عربی.
۸ـ کلمهٔ «بغذاها» در این جا درست نمی نماید؛ درمتن عربی «علالی جمع علیة» است بمعنی بالاخانه‌ها ودر نسخهٔ ف: برعلیها (= علیة‌ها) نشستن.
۹ـ ف: که درو آفتاب تابد؛ چنین است متن عربی.
۱۰ـ نسخهٔ اساس: «آنست»، بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله اصلاح شد.
۱۱ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی.
۱۲ـ ف افزوده: وتشنه؛ چنین است متن عربی.
۱۳ـ س افزوده: وآب؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی.
۱۴ـ نسخهٔ اساس: «روزگار گرمی»، بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی اصلاح شد.
۱۵ـ نسخهٔ اساس: «بار»، مطابق نسخهٔ س اصلاح شد.
۱۶ـ در نسخهٔ ف بجای «هیولی» نوشته شده است: قوت دوم حیوانی است؛ چنین است متن عربی؛ در نسخهٔ س بجای این کلمه نوشته شده: نفسانی.
۱۷ـ نسخهٔ اساس: «احداث نفسانی و نفسانیست»، با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد.

نامها[ی] حکیمانی که درین کتاب یاد کرده شد و از ابتدا[ی] نامهاشان یك حرف یا دوحرف نوشتم تخفیف را					
بقراط[۱]:ب	جالینوس[۲]: ج	روفس[۳]:رو	دیسقوریدوس[۴]:د	فولس[۵]: فو	اریباسیوس[۶]: ار
ثیاذوق[۷]:ثیا	یوحنا[۸]:یو	ماسرجویه[۹]:ما	عیسی بن ماسویه[۱۰]: ع	شرك هندی[۱۱]: ش	رازی[۱۲]: را
مسیح[۱۳]: م	حنین[۱۴] ح:	اسحق[۱۵]: اس	یهودی[۱۶] :ی	بختیشوع[۱۷] :بخ	فارابی[۱۸] :ف
اسحق[۱۹]: ق	جبرئیل[۲۰] :خ	یهودی[۲۱] :ه	مصری[۲۲] :ص	قدما	تعالیق مقلوبی[۲۳]

۱ـ بقراط Hippocrate طبیب بزرگ یونانی که درقرن پنجم‌وچهارم قبل ازمیلادمی‌زیست.
۲ـ جالینوس Galenos = Galien' طبیب معروف یونانی که درقرن دوم‌وسوم میلادی‌می‌زیسته است.
۳ـ روفس افسسی Rufus d' Ephèse' ملقب به الکبیر که دراواخر قرن اول واوایل قرن دوم‌میلادی‌می‌زیست.
۴ـ دیسقوریدوس Pedanius Dioskorides پزشك‌وگیاه‌شناس وداروشناس نامبردارقرن اول میلادی.
۵ـ فولس (بولس) الاجانیطی Paulos d' Aigina طبیب وجراح معروف یونانی در قرن هفتم میلادی.
۶ـ نسخهٔ اساس:«اربیانوس»، بقیاس نسخهٔ‌س اصلاح‌شد. اریباسیوس Oreibasios = Oribase پزشك‌یونانی‌قرن‌چهارم‌و پنجم‌میلادی.
۷ـ ثیاذوق (تیاذوق) Théodocus پزشك مشهور مسیحی درقرن اول‌هجری وطبیب‌حجاج بن یوسف ثقفی.
۸ـ منظور از«یوحنا» ظاهراً یا یوحنا بن ماسویه است که رئیس بیت الحکمة درعهد مأمون وازپزشکان مشهور گندی‌شاپور بوده ویا یوحنا بن سرابیون (Sērapion) مؤلف کناش کبیرو کناش‌صغیر.
۹ـ ماسرجویه(ماسرجیس) ازمترجمان بزرگ کتب‌سریانی به‌عربی که کناش اهرون اسکندرانی را به عربی درآورد ودرطب تألیفاتی داشت ومعاصرامویان بود.
۱۰ـ نسخهٔ‌س :عیسی بن ماسه،وی از اطبای معروف قدیم وصاحب‌آثاری درطب بوده است از قبیل‌قوی الاغذیة، وکتاب من‌لایحضره طبیب(الفهرست۴۲۶) . اماعیسی رایکی از پسران ماسویه‌نام برده‌اند که براثر افراط درمطالعه به مالیخولیا گرفتار شد ، رك: Cyril Elgood 88). شاید نیز دراصل بوده‌است :«عیسی بن ماسرجویه» که درطب تألیفاتی داشته‌است (الفهرست۴۲۸).
۱۱ـ ابن ابی اصیبعة درکتاب عیون الانباء فی‌اطبقات‌الاطباء ۵۰/۳ نام‌وی‌رادرشماراطبای‌هندآورده که رازی‌درکتاب حاوی ودیگر آثارخودازکتاب او نقل کرده‌است. ۱۲ـ رازی (محمدبن‌زکریا) دانشمند وطبیب معروف که در۳۱۳ ه . درگذشته‌است.
۱۳ـ شاید«مسیحی» بوده است یعنی ابوسهل‌مسیحی(عیسی بن‌یحیی)طبیب‌معروف قرن‌چهارم وپنجم هجری صاحب تألیفاتی‌درطب.
۱۴ـ حنین بن اسحق johannitius طبیب نسطوری ومترجم معروف کتب طبی‌یونانی به‌سریانی وعربی(۱۹۴ــ۲۶۰ه‍).
۱۵ـ شایداسحق بن‌حنین(ابویعقوب)است پسرحنین بن‌اسحق‌ومترجم کتب فلسفی‌وطب وریاضی ازیونانی‌وسریانی به‌عربی‌وصاحب‌آثاری درطب که در۲۹۸ ه .درگذشته.
۱۶ـ یهودی همان ماسرجویه را دانسته‌اند که یهودی مذهب بود؛ رك Cyril Elgood 100.
۱۷ـ بختیشوع پسرجورجیس طبیب مهدی ، هادی ، وهارون خلفای عباسی که در۱۸۵ ه . درگذشته‌است.
۱۸ـ فارابی (ابونصرمحمدبن‌محمد) فیلسوف بزرگ که در۳۳۹ هجری درگذشت .
۱۹ـ دراین جدول دواسم «اسحق ویهودی» مکررست. درنسخهٔ‌س دیگراسامی ازشمارهٔ ۱۶ به بعد مذکورنیست. شاید دراین جامراد اسحق طبیب است که مسیحی ومقیم قرطبه بود ومعاصر امیرعبدالله اموی(رك:عیون الانباء۶۸/۳ ؛طبقات الاطباءوالحکماء۹۷) .
۲۰ـ جبرئیل‌پسر بختیشوع طبیب هارون ، امین ومأمون عباسی‌که تا ۲۱۳ه . زیسته است. علامت اختصاری این اسم در نسخهٔ اساس ونسخهٔ‌چ حرف «خ» نوشته شده نه‌حرف «ج» شایدبرای‌آن‌که حرف «ج» نشانهٔ «جالینوس» اختیارشده است .
۲۱ـ آیا ممکن است‌ابن بکلارش منظورباشد که یهودی بود وازعلمای بزرگ اندلس درطب و درادویهٔ مفرده تخصص وبصیرت داشت وکتاب مجدولی‌درهمین‌باب بوجودآورد(رك: عیون الانباء۸۵/۳).
۲۲ـ شاید ابن‌رضوان مصری‌طبیب وحکیم معروف‌قرن پنجم‌هجری مرادست که ابن بطلان بغدادی‌مؤلف تقویم‌الصحه بااومعارضاتی نیزداشته است ورسالاتی‌برردهم نوشته‌اند. ۲۳ـ درمراجع مربوط‌توضیحی دراین‌باب به‌نظر نرسید.

فصل

اگر کسی این کتاب فروخواند و گوید من بسیار روزگار زندگانی کردم و هرگز محتاج چنین کتابها نبودم ، بسیار طعامها که اینجا رخصت داده نیست که با[۱] هم خورند خورده‌ام و مرا هیچ زیان نداشت چون اندیشه کند مگر دریابد که او را این خطا از کجا افتادست و بعینه این حال هم چنانست که اگر ایزد تعالی بنده را بگناه اول عقوبت کردی خود هیچ کس دیگر گناه نکردی و اگر دزد چون بدزدی رفتی بدفعت اول گرفتار شدی خود هیچ کس دزدی نکردی و نیز باید که معلوم کند که تن[۲] مردم مانند زمین است چون عمارت کنند و آبادان دارند و آبش باعتدال دهند و گیاههای زیادتی بدروند[۳] آبادان شود .

فصل

چون این معنی درباب زمین درست آید واجب چنان کند که درحق مردم درستر بود وهر که صورت جز از ین بندد که یادکرده شد صناعت طب را منکرست وردبروی آن بس که مادر حال حیوانات می‌بینیم نه بینی که گربه[۴] بوقت بهار گیاهها خورد تن از فضلات پاك بقی کند و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست و ما دراین کتاب اعتماد برخواص و تأثیر کردیم و تتبع برهان نکردیم از بهر آنکه مقصود منفعت گرفتنست نه برهان دانستن. پس اگر کسی این نیز ردکند[۵]، گوید بی‌برهان هیچ قبول نکنم سخن را[۶]، از بی عقلی وی چنان بود که سکنگبین درتسکین صفراها کردن از بهر آنکه برهان ندانند. پس اختیار برتأثیر باید کرد .[۷] خوانندهٔ این کتاب عذر من بنهد و یقین داند که من چندانکه ممکن بود[۸] و کتب طب و دروسع من بود[۸] بخواندم چون این تصنیف خواستم ساختن[۹] .

۱ــ رسم خط نسخهٔ اساس: کیا.

۲ــ رسم خط نسخهٔ اساس : کتن .

۳ــ این کلمه در نسخهٔ اساس «بدروند» بوده است و بعد آن را «نروید» کرده‌اند، بقیاس نسخهٔ چ، س، وسیاق جمله به همان صورت نخستین نوشته شد.

۴ــ نسخهٔ اساس: «که اگر»، بقیاس نسخهٔ س، و با توجه به متن عربی اصلاح شد.

۵ــ س افزوده : و

۶ــ س: هیچ سخن را قبول نکنم .

۷ــ۹، این قسمت در حاشیهٔ طرف چپ صفحهٔ آخر نسخهٔ اساس زیر عبارت «واحکم بالصواب» نوشته شده است به خطی ریزتر. چون درمتن عربی هم پس از جملهٔ پیشین قریب به همین مضمون شرحی آمده است جملات میان ۷ــ۹، بقیاس متن عربی ــ و با توجه به علامتی که در نسخهٔ اساس پس از کلمهٔ «کرد» به نظر می رسد و گویی جای قسمتی از قلم افتاده تعیین شده است ــ در این جا قرار گرفت . در نسخهٔ چ، س این جملات مذکور نیست .

۸ــ۸، شاید در اصل بوده است: و در وسع من بود کتب طب.

اینست فصل که مصنف در آخر کتاب بخط خویش نبشتست مختار بن عبدون رحمه‌الله یافته‌ـ آمد . والله اعلم واحکم بالصواب .

تم الکتاب

بحمدالله و منه و کتب فی شهر اواخر محرم سنة
سبع عشر و خمس مائه

والحمدلله رب العلمین وصلواته علی نبیه محمد و آله
اجمعین

فهرستها

فهرست داروها و خوردنیها

ت

ث

ج

چ

فهرست لغات و ترکیبات

الف

فهرست اعلام

فهرست مآخذ

۱– به‌زبانهای فارسی و عربی

الاعلام : تألیف خیرالدین الزرکلی ، در ده جلد ، چاپ مصر ۱۳۷۳ – ۱۳۷۸هـ.ق .

اقرب‌الموارد فی فصح‌العربیة والشوارد : تألیف سعیدالخوری‌الشرتونی‌اللبنانی ، در دو جلد و یك ذیل ، بیروت ۱۸۸۹ م .

برهان قاطع : تألیف محمدحسین برهان تبریزی ، تصحیح دکتر محمد معین ، در پنج جلد ، چاپ دوم (ابن‌سینا) تهران ۱۳۴۲ .

تاریخ‌الحکماء قفطی (= مختصر زوزنی‌از اخبار العلماء‌بأخبارالحکماء) : تصحیح Julius Lippert چاپ لایپزیگ ۱۹۰۳ م .

تاریخ طب ایران : تألیف دکترمحمود نجم‌آبادی، تهران ۱۳۴۱ .

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی : تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ، جلد اول ، از انتشارات دانشگاه تهران (٤٢٧) ، چاپ دوم ۱۳۳۶ .

تاریخ مختصر الدول : تألیف غریغوریوس ابوالفرج‌بن اهرون‌الملطی‌المعروف بابن‌العبری ، چاپ مطبعهٔ کاتولیکیهٔ بیروت ، ۱۹۵۸ م .

تحفةالمؤمنین : (= تحفهٔ حکیم مؤمن) تألیف محمد مؤمن حسینی طبیب ، با مقدمهٔ دکتر محمود نجم‌آبادی ، تهران ۱۳۳۸ .

ترجمهٔ تقویم‌الصحة : غلامحسین یوسفی ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد ، سال اول شمارهٔ اول ، بهار ۱۳۴٤ ، ص ۳–۳۳ .

ترجمهٔ قصص و حکایات‌المرضی : تألیف ابوبکر محمد زکریای رازی ، با حواشی و ملحقات ، به‌سعی و اهتمام دکتر محمود نجم‌آبادی ، از انتشارات دانشگاه تهران (۹٤۰) ، ۱۳۴۳ .

ترجمهٔ منافع‌الاغذیة و مضارها : (= بهداشت غذائی) تألیف ابوبکرمحمدبن‌زکریای رازی، ترجمهٔ عبدالعلی علوی نایینی ، تهران ۱۳۴۳ .

تفسیر قرآن مجید : نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج ، تصحیح دکتر جلال متینی ، در دو جلد ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۷٦ ، ۸۷) ، مجموعهٔ زبان و ادبیات فارسی (۱٦ ، ۱۷) ، تهران ۱۳۴۹ .

توجه ایرانیان در گذشته به‌طب و اطباء : سیدحسن تقی‌زاده ، سلسلهٔ سخنرانیهای جمعیت شیر و خورشید سرخ (شمارهٔ ۲) ، تهران ، دی‌ماه ۱۳۲۷ .

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی : تألیف لسترنج ، ترجمهٔ محمود عرفان ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۷۵) ، مجموعهٔ ایران‌شناسی (۱۵) ، تهران ۱۳۳۷ .

خمس رسائل لابن بطلان البغدادی و لابن رضوان المصری : به‌اهتمام ژوزف شاخت Joseph Schacht و ماکس‌مایرهوف Max Meyerhof ، قاهره ۱۹۳۷ م .

خوابگزاری : تصحیح ایرج افشار ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایـران (۳۰) ، مجموعهٔ فرهنگ عامّه (۱) ، تهران ۱۳۴۶ .

دائرة‌المعارف فارسی : به‌سرپرستی غلامحسین مصاحب ، جلد اول (ا–س) ، تهران ۱۳۴۵ .

ذخیرهٔ خوارزمشاهی : تألیف اسماعیل جرجـانی ، نسخهٔ خطی شمـارهٔ ۵۱۸۰ کتابخـانهٔ آستان قدس رضوی .

شرح حال و مقام محمد زکریای رازی : تألیف دکتر محمود نجم‌آبادی ، تهران ۱۳۱۸ .

طب اسلامی : تألیف ادوارد براون ، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب (۶۱) ، مجموعهٔ ایران‌شناسی (۱۲) ، تهران ۱۳۳۷ .

طبقات‌الاطباء والحکماء : تألیف ابی‌داود سلیمان‌بن حسّان‌الاندلسی‌المعروف بابن جلجل ، تحقیق فؤاد سیّد ، قاهره ۱۹۵۵ م .

عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء : تألیف ابن ابی‌اصیبعة، در سه جلد، چاپ بیروت ۱۹۵۶–۱۹۵۷ م .

فرهنگ فارسی : دکتر محمد معین ، در پنج جلد ، تهران ۱۳۴۲ – ۱۳۴۷ .

فرهنگ نظام : تألیف سیدمحمدعلی داعی‌الاسـلام ، در پنج جلد ، حیـدرآباد دکن ، ۱۳۴۶ – ۱۳۵۸ هـ. ق .

فرهنگ نفیسی : دکتر علی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء) ، پنج جلـد ، چاپ دوم (خیام) ، تهـران ۱۳۴۳ .

الفهرست : ابن‌الندیم ، چاپ قاهره ، بدون تاریخ .

قابوس‌نامه : تألیف عنصرالمعالی کیکاووس‌بن‌اسکندر ، تصحیح غلامحسین‌یوسفی ، ازانتشـارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۲۶۴) ، مجموعهٔ متون فارسی (۳۴) ، تهران ۱۳۴۵ .

کالبدشناسی توصیفی : دکتـر جمال‌الدین مستقیمی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۱۱) ، ۱۳۴۵ .

لغت‌نامه : علی‌اکبر دهخدا ، زیر نظر دکتر محمد معین، دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران ۱۳۲۵....

مجمع‌الجوامع (قرابادین کبیر) : به‌اهتمام و تصحیح احمد کبیر ، در دو جلـد ، چاپ هنـد ، ۱۲۵۵ – ۱۲۵۶ هـ.ق . نیز رك : مخزن‌الادویة .

مجموعهٔ اصطلاحات علمی : در دو جلد ، از انتشارات دانشگاه تهـران (۲۳۲ ، ۲۷۲) ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۵ .

مخزن‌الادویة : به‌اهتمام و تصحیح احمد کبیر ، چاپ هند ، ۱۲۶۰ هـ.ق .

معجم‌البلدان : تألیف شهاب‌الدین ابوعبـدالله یاقوت‌بن‌عبدالله‌الحموی‌الرومی‌البغدادی ، تصحیح فردیناند ووستنفلد Ferdinand Wüstenfeld ، در شش جلد ، چـاپ لایپزیگ ۱۸۶۶ – ۱۸۷۰ م .

مقاصدالالحان : تألیف عبدالقادربن غیبی حافظ مراغی ، به‌اهتمام تقی بینش ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۲۴۳) ، مجموعهٔ متون فارسی (۲۶) ، تهران ۱۳۴۴ .

نزهة‌القلوب : حمدالله مستوفی ، تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی ، تهران ۱۳۳۶ .

نسخ خطی فارسی در موزهٔ بریتانیا : مردیث‌اونس ، نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، دفتر چهارم (۱۳۴۴) ، ص ۶۴۹ – ۶۹۴ .

هدایةالمتعلمین فی‌الطب : تألیف ابوبکر ربیع‌بن احمدالاخوینی‌البخاری ، تصحیح دکتر جلال متینی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۹) ، ۱۳۴۴ .
یادداشت دربارهٔ چند نسخهٔ خطی ... : مجتبی مینوی ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات [تهران] ، سال پنجم، شمارهٔ ۱ و ۲ (مهر و دی‌ماه ۱۳۳۶) ، ص ۴۹–۵۳ .

۲- به‌زبانهای دیگر

Blochet, E. : Catalogue des Manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale de Paris , 4 vols . Paris 1905 - 1934 .

Brockelmann , C. : Geschichte der Arabischen Litteratur . Leiden , E . J . Brill .

Brockelmann , C. : Geschichte der Arabischen Litteratur , Erster Supplementband. Leiden , E . J . Brill 1937 .

Elgood , Cyril : A Medical History of Persia and the Eastern Caliphate , Cambridge univ . press , 1951 .

Fonahn , Adolf : Zur Quellenkunde der Persischen Medizin , Leipzig 1910 .

Leclerc , Lucien : Histoire de la Médicine Arabe , Paris 1876 .

Owens , Meredith : Handlist of Persian Manuscripts (1895 - 1966) , British Museum , London 1968 .

Parsa , Ahmad : Flore de l'Iran , Université de Tehran .

Rieu , Charles : Supplement of the Catalogue of the Arabic Manuscripts in Br . Mus., London .

Tornberg , C . J . : Codices Arabici , Persici et Turcici Bibliothecae Reglae Universitasis Upsaliensis , 1849 .

Encyclopédie de l'Islam , 5 vols . Leyde , Paris , 1913 - 1937 . = EI (1) .

Encyclopédie de l'Islam . Nouvelle édition . Leyde , Paris , 1954 — ...... = EI (2) .

The Chester Beatty Library , A Catalogue of the Persian Manuscripts and Miniatures, by A. J. Arberry , M. Minovi and the late Blochet , Dublin 1959 .

تصحیحات

صفحه	سطر	درست
۳	۲۱	الواصل
۷	۲۲	مختارتر[۲۸] از
۹	۲۱	ایمن
۱۳	۱۲	سکنگبین
۱۳	۱٤	۲۱ د
۱٦	۱۸	ذهن[۱۳] را
۱۷	۷	مرکبست از[۲۱]
۱۸	۱۹	[ا][۱۷]
۲۰	۱۷	ارخیجانس
۲۰	۱۸	ثیاذوق
۲۲	۹	جالینوس ،
۲۹	۱۹	شکم براند
۳۱	۸	بادانگیزبود
٤۱	۳۷	(ف: کره) گرفته
٤۳	۱٥	اشتها[ی] طعام
٤٤	۲۷	نسخهٔ
٥۱	۲	کنند
٥۱	۱۰	معده
٥۳	۲۲	دهنیت
٦٤	۳	غور
٦۹	٥	بصفرا
٦۹	۱۰	موافق
۸۷	۱۹	منفعت
۹۸	۹	برنجاند
۱۰۰	۷	خبیص‌اللوز
۱۱٦	۲	اقطار
۱۱۸	۲٥	شوریده
۱۲۲	۱۷	تسکین
۱۲٥	۱۹	ادرار
۱۲۷	۱۰	نغمت
۱۳۱	۳	معنیها
۱۳٥	۱٥	هندی وجلاب‌علاج
۱٤٦	۹	تازه
۱٦٥	۳۳	چ : گیاشان
۱٦٥	۳۳	س : گیاهها‌شان
۱٦۹	٤	حنین[۱٤] : ح
۱٦۹	۱٤	صغیر
۱٦۹	۲۰	فی طبقات
۱۸٥	۲۱	عیزران